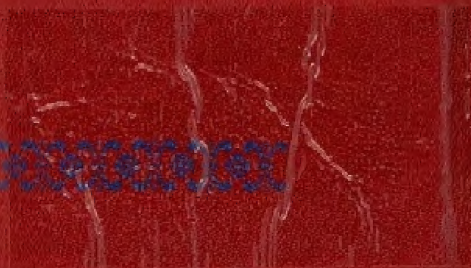
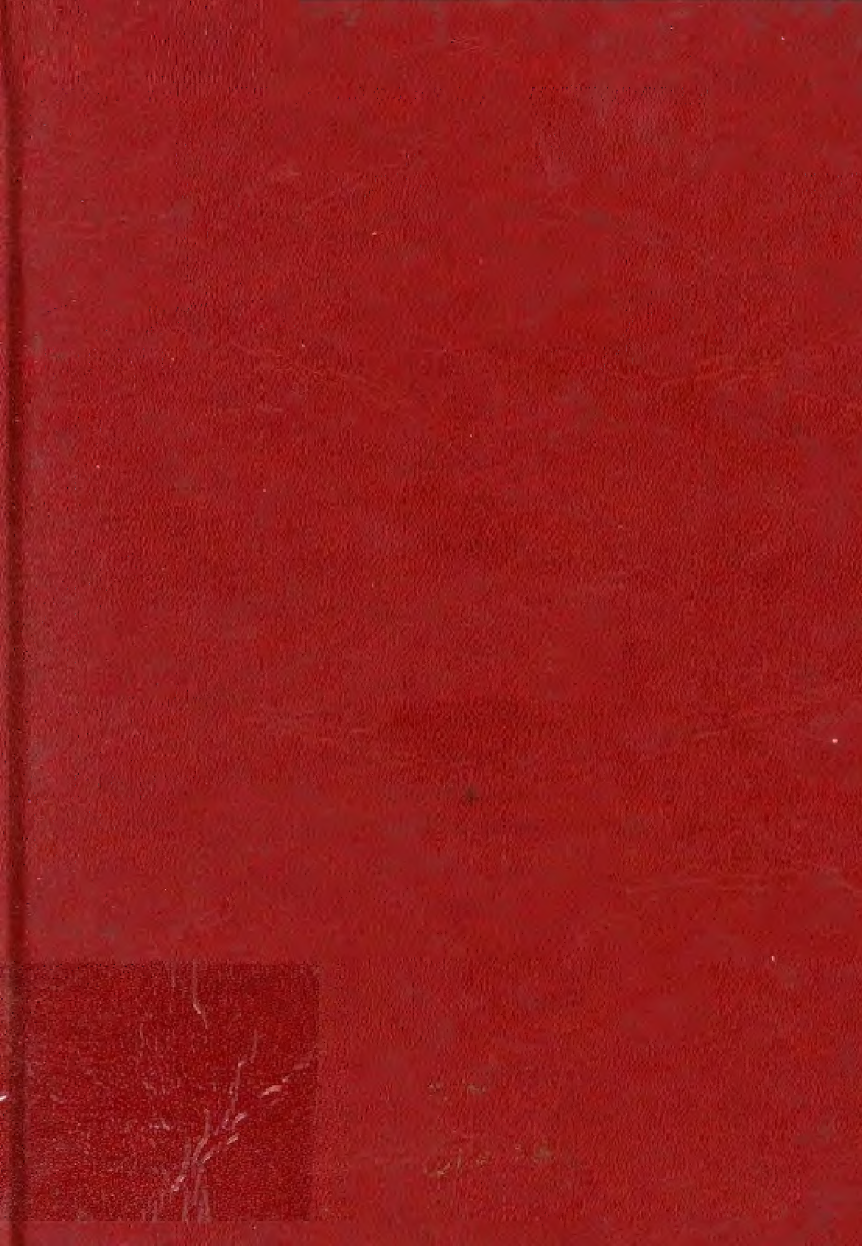






تاریخ عباسی

یا

روزنامهٔ ملاجلال

تألیف: ملاجلال الدین منجم

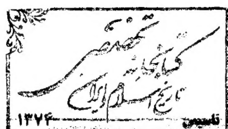
شامل وقایع دربار شاه عباس صفوی

بکوشش: سیف‌الله وحیدنیا

انتشارات وحید

چاپ اول ۱۳۶۶

نام کتاب : تاریخ عباسی یاروزنامهٔ ملاجلال
مؤلف : ملاجلال‌الدین محمد منجم‌یزدی
به‌کوشش : سیف‌اللهوحیدنیا
تیراژ چاپ اول : ۳۰۰۰
انتشارات وحید تلفن ۶۴۰۶۴۵۵
چاپ : صبح امروز
۱۳۶۶



فهرست مطالب

مقدمه

به روز یکم ماه رمضان‌المبارك سال ۹۷۸ هجری قمری، در هرات از بطن خیرالنساء بیگم مازندرانی، فرزندی چشم به جهان گشود که در نوجوانی بر تاج و تخت ایران تکیه زد و سالیان متمادی با قدرت و شوکت بر کشور پهناور ایران سلطنت کرد. چون خبر تولد نوزاد به شاه‌طهماسب صفوی درقزوین رسید، نام او را عباس نهاد و این بیت را بر زبان راند :

عباس علی است شیر غازی　　　　سر دفتر لشکر حجازی

و حسب‌القانون بفرمود تا قالیچه و نمد و گهواره شاهی‌را برای‌او به‌هرات فرستادند. میرزای هرات در آن زمان محمدمیرزا بود. وی توان اداره‌آن دیار را نداشت و با برادران وسرداران سرناسازگاری داشت لذابحکم شاه به شیرازرفت و عباس‌میرزا فرزند خردسال او به دستور شاه‌طهماسب به میرزائی هرات برگزیده شد. عباس‌میرزا مدت شش سال و پنج ماه و دوازده روز در این سمت بود که شاه طهماسب از جهان فانی به سرای جاودانی شتافت. پس ازمرگ شاه‌طهماسب‌سستی و فتور در ارکان مملکت بوجود آمد ، داعیه‌داران سلطنت سربرافراشتند وتنی‌چند سر خود در این سودا گذاشتند.

در این زمان که بهار سال ۹۸۹ هجری قمری بود دو تن از سرداران نامدار ایران، بنام مرشد قلیخان و علی‌قلیخان بر آن شدند تا عباس‌میرزا را به سلطنت برگزینند لذا در جوارقلعهٔ نیشابور بساط سلطنت بگستردند وتخت زرین برپاداشتند و میر ملای تربتی که از منجمان اردو بود ساعتی سعد تعیین کرد. در آن ساعت قالیچهٔ مخصوص سلطنت بدست میر سیدعلی جبل‌عاملی که یکی ازسادات جلیل و فضلای نامدار بود گسترده شد و عباس میرزا را بر آن نهادند وسران قزلباش گوشه‌های قالیچه را گرفتند و بر تخت جای دادند و ازآنروز او را شاه‌عباس خواندند و در آن خطه بنام او خطبه خواندند وسکه زدند.

سالی چند براین منوال گذشت تا شاه عباس هیجده‌ساله شد وبه قزوین‌رفت. دراین‌زمان محمدشاه بر تخت سلطنت جای داشت آنگاه‌مجلسی درچهلستون قزوین بیاراست‌و تاج شاهی‌از سربرگرفت و برسر فرزند خودنهاد و شاه‌عباس فرمانروائی وسلطنت‌کل ممالك ایران بیافت.

تاریخ جلوس او را شاعری چنین سروده است:

کرد بر مسند شهنشاهی — چون‌جلوس آن‌شه‌همایون‌گاه..

سال تاریخ دل طلب میکرد — هاتفی‌بانگ‌زد که«ظل‌الله» ۹۹۶

شاه‌عباس از جانب‌مادر ده‌پشت پادشاهی کرده‌اند و نسب اوبیست ویك‌پشت به حضرت‌امام زین‌العابدین (ع)میرسدو از جانب پدر، پشت هفدهم پادشاه بوده‌اند آنگاه به‌کورهٔ درویشی قدم نهاده و باز پادشاه شده‌اند و نسب پدری او هم باسی پشت به حضرت امام موسی کاظم (ع) میرسد.

***

شاه عباس پس از آنکه به سلطنت رسید بدون درنگ به تدمیر گردنکشان پرداخت و اوضاع نابسامان‌کشور را سامان بخشید و آرامش و امنیت برقرار کرد

و درصدد جلب‌بزرگان و علما و دانشمندان برآمد. در دربار او ارباب کمال تقرب یافتند و علماو شعرا و فضلا و منجمان و خوشنویسان ونقاشان‌وموسیقیدانان‌برجسته موردعنایت واقع شدند.

شیخ بهاءالدین‌محمدعاملی، میرابوالقاسم‌فندرسکی،شیخ‌ابوالقاسم‌کازرونی، اشراق اصفهانی (میر محمد باقر داماد) از روحانیون محترم و مورد اعزاز و گرامیداشت شاه بودند و شاعران و نویسندگان و هنرمندانی چون حکیم شفائی اصفهانی،حکیم رکنا، صائب، زلالی خوانساری، مولانا شانی، ملا حیدر معمائی، مولانا عتابی، طالب آملی، اسکندر بیگ‌منشی، علیرضا عباسی، رضای عباسی، آقا میرك، کمال‌الدین بهزاد، سلطان محمد، صادق بیگ‌افشار، کمال‌الدین میرحسین، میرعبدالباقی تبریزی،محمدرضاامامی،میرعماد قزوینی، بابا شاه‌اصفهانی،آقا رضای مصور، کاشف اصفهانی کاشی‌تراش، مستعلی زرگر، میرفضل‌الله طنبوری، آقا میر قاضی کمانچه‌کش، مذاقی نائینی‌تصنیف‌ساز تحت حمایت وعنایت شاه قرارداشتند.

ملا جلال‌الدین محمد منجم یزدی، ایاز منجم، ملاجعفرجنابدی، ملاکمال منجم و میر عبدالباقی رمال نیز از مقربان درگاه بودند و شاه بی‌صوابدید آنان به کارهای مهم نمیپرداخت.

لازم به توضیح است که علم نجوم و اخترشناسی که از قدیم‌الایام رونق فراوان داشته بعد از ظهور اسلام نیز مورد توجه بود. ابوریحان احمد بیرونی و شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا از ریاضی‌دانان و اخترشناسان‌نامدارزمان بودند.

ابوریحان در دستگاه‌ابوالعباس مأمون‌خوارزمشاه مقام ومنزلت فراوان‌داشت سلطان محمود غزنوی این دو دانشمند را به دربار خود فرا خواند. شیخ‌از رفتن اعراض کرد و ابوریحان به ناچار به غزنین رفت.

بر سلطان محمود عرضه داشتند که ابوریحان بر علوم ریاضی و نجوم به مرتبه‌ایست که چیزی بر او پوشیده نیست.

سلطان گفت وجودی که چیزی بر او پوشیده‌نیست آفریدگار است.ابوریحان

پیام داد که اگر سلطان در این باب تردیدی دارد خوبست چیزی از من بپرسد تا حقیقت بر او آشکار شود.

سلطان محمود در اطاقی نشسته بود که چهار در بر چهار طرف داشت. ابوریحان را گفت: من از این اطاق بیرون خواهم رفت، بگو از کدام در میروم و حکم خود را بر کاغذی بنویس و زیر مسند من بگذار.

ابوریحان اصطرلاب برگرفت و طالع معلوم کرد و نظر خود را بر کاغذی نبشت و به سلطان داد.

آنگاه سلطان دستور داد دیوار شرقی اطاق را شکافتند و آنگاه از آن شکاف بیرون رفت و بلافاصله به اطاق بازگشت و نامهٔ ابوریحان بخواند. بر آن نوشته بود: «سلطان از این چهار در بیرون نشود. بر دیوار شرق دری باز کنند و از آنجا بیرون شود...».

سلطان محمود را حیرت افزود و بجای اینکه ابوریحان را صلت بخشد و نوازش کند فرمان داد تا از بامخانه او را به زیر افکنند. ازقضا در آن دم درازگوشی با بار کاهی میگذشت، ابوریحان روی بار کاه افتاد و به آهستگی بر زمین قرار گرفت و آسیبی بر او نرسید.

او را نزد سلطان بردند ؛ سلطان به خنده گفت: ابوریحان یقین دارم که از این خطر که بر تو گذشت آگاه نبودی.

ابوریحان پاسخ داد که آگاه بودم و دفتر احوالات خویش بخواست ، در احکام آن روز نوشته بود که مرا از جائی بلند بیندازند ولیکن بسلامت برزمین آیم و تندرست برخیزم.

سلطان ناسپاس باز بر او خشم گرفت و فرمان داد به زندانش درافکندند. ماهی چند بدین روزگار گذشت تا روزی در شکارگاه احمدبن حسن میمندی وزیر سلطان محمود به مناسبتی سخن از علم نجوم و ابوریحان به میان آورد و گفت : بیچاره ابوریحان که دو حکم بدان نیکوئی کرد و بجای خلعت و انعام به زندان افتاد.

سلطان محمود گفت: من میدانم که این مرد را در عالم نظیری نیست مگر بوعلی‌سینا، ولی هر دو حکمش برخلاف رأی من بود. پادشاهان مانند کودکان خردسالند، باید سخن به میل ایشان گفت تا از ایشان بهره‌مند بتوان شد. آن روز که ابوریحان آن دو حکم کرد اگر یکی از آن دو خطا میشد به زندان نمی‌افتاد. فردا دستور ده که او را از حبس بیرون آرند و خلعت و اسب و هزار دینار و غلامی و کنیزکی بدهند و چنین شد که گفته بود.

***

گفتیم که دردربار شاه‌عباس منجمان قرب و منزلت فراوان داشتند. ملا جلال‌الدین‌محمدیزدی همیشه در تعیین ساعات و ملاحظهٔ دقایق و درجات زمان، طالعش از سهم الحوادث فلکی مصون و اختیارات طبع و قادش به جانب تقدیر رهنمون بود و در فن تنجیم سرآمد زمان و در استدلالات احکام آن مقدم اقران بود.

شاه عباس در کارهای مهم نظر او را جویامیشد وچون پیش‌بینی‌های ملاجلال به حقیقت می‌پیوست او را خلعت می‌بخشید و انعام‌میداد.

از نوادر اتفاقات آنکه‌روزی‌ملاجلال شاه‌را از شرکت در مراسم عید اضحی ممنوع داشت. در این روز صدور عظام و علمای اعلام و امراء و وزراء و ارکان دولت بردر کریاس کاخ شاهی جمع آمده و منتظر بودند تا شاه از در درآید و زبان به تهنیت و مبارکباد بگشایند. در این اثنا سقف ایوان فرود آمد و گروهی زیاد از منتظران در زیر خاك مدفون شدند، جمعی مجروح و عده‌ای به هلاکت رسیدند.

گویند ملاجلال منجم از زایچهٔ طالع شاه دریافته بود که در نصف‌النهار آن روز احتمال ضرر و آسیبی هست، اما از تأثیرات کواکب سعد در آنوقت که به کوکب عمر صاحب طالع ناظر است امید هست که جبران نحوست بشود لذا اورا

به کارهای دیگر مشغول کرد تا نصف‌النهار بگذشت و نحوست برطرف گردید و بر اثر این تدبیرمنجم، شاه از مرگ خلاص یافت.

شاه عباس روزی از ملاجلال خواست که عاقبت‌کار دولتیارخان سپاه‌منصور را که یکی از سرداران قزلباش بود و از اطاعت احکام سرپیچیده و به یاغیگری گرائیده بود بحکم رمل معلوم کند. ملاجلال پس از مطالعه در اوضاع و تفرس کواکب‌نظرداد که‌بهتراست‌شاه خود به دفع دولتیارخان رود وگفت که سردار یاغی روزدوشنبه نهم‌رمضان تسلیم خواهد شد.

شاه خود به مقابله او رفت و از قضای‌روزگار روزی که شاه‌عباس به‌نزدیکی مقر او رسید، دولتیار خان‌که غافل از آمدن شاه بود به قصد فرار ازقلعه بیرون‌آمد و در همان‌آن گرفتار شد.

و نیز در سال ۱۰۰۱ هجری قمری ستارهٔ دنباله‌داری در آسمان پدیدار گشته بود و منجمان معتقد بودند که ظهور این ستاره‌نشان برکناری یا مرگ یکی از سلاطین است.

جلال‌الدین منجم برای‌آنکه شاه را ازگزند احتمالی مصون دارد چاره‌ای اندیشید که شاه چند روزی از سلطنت کناره‌جوید و شخصی محکوم به مرگ‌موقتاً بجای او برتخت سلطنت جای گیرد. لذا دستور داد یوسفی ترکش‌دوز را که در زندان بانتظار اجرای حکم اعدام بسر میبرد به مدت‌سه روز برتخت‌سلطنت‌نشاندند و پس از گذشتن قران او را به دست جلاد سپردند و شاه عباس مجدداً برمسند شاهی استقرار یافت.

دیگر آنکه در رجب سال ۱۰۲۸ هجری قمری شاه عباس از مازندران عازم اصفهان شد و پیش از ورود به شهر از ملاجلال ساعت مناسب برای ورودبه شهر خواست. ملاجلال گفت تا سه روز باید صبر کرد. با آنکه بزرگان قوم و مردم شهر به استقبال آمده و شهر را چراغان کرده بودند مع‌الوصف شاه به دستور ملا جلال به شهر در نیامدوسه روز درباغی‌در خارج شهربسربرد و پس از آن هم بی‌خبر به

شهر وارد شد و به دولتخانه رفت .

در سفر پیاده شاه عباس به خراسان نیز ملاجلال همراه بود و حساب راه را نگاه میداشت که مشخص شود هر روز چه مقدار راه طی میشود و نیز معلوم گردد که ازصفاهان تا مشهد مقدس چند فرسخ شرعی است... و این مسافت را طی بیست و هشت روز طی کردند.. اسکندربیك منشی تاریخ ورود شاه را در قطعه‌ای چنین آورده است:

غلام شاه مردان شاه عباس — شه والاگهر خاقان امجد
به طوف مرقد شاه خراسان — پیاده رفت با اخلاص بی‌حد
چوصدقش بود رهبریافت‌توفیق — که فایز شد بدان‌فرخنده مقصد
چو ازملك‌صفاهان روبه‌ره کرد — بدان مطلب رسید ازبخت‌سرمد
دبیر عقل بهر نیکنامی — نوشت‌این‌نکته‌برطاق زبرجد
پیاده رفت و شد تاریخ رفتن — ز اصفاهان‌پیاده‌تابه‌مشهد ۱۰۰۹

و این معنی را ملاجلال در تاریخ عباسی باتفصیل بیشتر و دقیقتر آورده‌است‌و خوانندگان میتوانندنمونه‌های‌فراوان ازاین‌قبیل‌درکتاب‌موصوف‌بیابندو‌مطالعه‌نمایند.

* * *

همانطور که ذکر گردید ملاجلال‌ازمنجمان معروف دربار شاه‌عباس بود. وی مردی ادیب، منجم و منشی و مورخ بود. شاه‌عباس او را احترام میگذاشت واحکام او را بدون درنگ و بی‌هیچ تغییر به مرحلهٔ اجرا در میاورد .

تاریخ ولادت او معلوم نیست، اما آنچه مسلم است اینکه در زمانی که شاه عباس در هرات بود ملاجلال درکار خود کار آزموده و معروف خاص و عام بود و پس از آنکه شاه فرمانفرمای خراسان شد بـه او پیوست (سال ۹۴۴ هجری قمری) و تا پایان عمر (۱۰۲۹ هجری قمری) درخدمت شاه‌عباس ومورد اکرام او بود.

ملاجلال قریب‌سی‌وچهار سال درملازمت شاه‌عباس بود (از ۹۹۴ تا ۱۰۲۸) و پس از مرگش که احتمالا درسال ۱۰۲۹ هجری قمری اتفاق افتاده فرزنـد او ملا

کمال بدربار صفوی راه یافت ومورد عنایت قرارگرفت. ملا کمال و ملا جلال[1] نیز درکارنجوم صاحب‌رأی ونظر بودند و تاریخی بنام لب‌التواریخ و زبدةالتواریخ از آنها بیادگار مانده است.

ملاجلال در تاریخ عباسی وقایع اواخر دوران سلطنت شاه‌طهماسب صفوی و وقایع بیست وچند سال از سلطنت شاه‌عباس و دوران سلطنت او را روشن کرده است. در این کتاب روز و ساعات وقوع حوادث مهم ذکر گردیده و با نقل مـاده تاریخ‌های مناسب به‌ضبط وحفظ آن کمك کرده‌است. قریب ۳۵۰ بیت شعردر ۱۱۰ صفحه ازصفحات کتاب آورده که‌هر کدام‌تاریخ‌واقعه‌ای‌را مشخص‌مینماید. بعضی اشعار نیز از طبع وقاد خود اوست. لغات و ترکیبات مناسب درکتاب بکار برده و به اثرخود رنگ و رونق خاص بخشیده است،بطوریکه کتاب بصورت یك مجموعه‌تاریخی، ادبی و اجتماعی درآمده است.

نسخه‌های مورد استفاده: از کتاب تاریخ عباسی دو نسخه خطی در دسترس بود. یکی نسخهٔ کتابخانهٔ ملی و دیگری نسخهٔ کتابخانه ملك.

هردو نسخه مغشوش و پرغلط و در دورهٔ قاجار از روی‌نسخه دیگری‌استنساخ شده بود. نسخهٔ کتابخانه ملی که در تنظیم و تصحیح این کتاب نسخهٔ اصلی‌قرارگـرفته در سال ۱۲۷۳ هجری قمری به خط نسخ: «اقل عبادالله و اضعف خلق‌ابن‌المرحوم ملامحمد مهدی آقا بابا شاهمیرزائی» نوشته شده است.

در هر دو نسخه سقط و تحریفها و اشتباهات فراوان راه یافته وبا مقابله‌آندو واستفاده از کتابهای تاریخ مربوط به آن زمان تا حد امکان رفع اشتباهات شده و سره از ناسره مشخص گردیده است لیکن نسخه‌ای‌کهنتر باید بدست آید و فردی صبورترتااین‌اثر زبده و نخبه را منقح‌ودرخور بیاراید و در دسترس علاقمندان قرار دهد. کوشش ما هم با همه نارسائیها ان‌شاءالله‌بی‌اجرنخواهدماند وشاید روزی کسی از روی رحمت درحق مسکینان هم دعائی بکند و...

۱ــ ملاکمال طبق مرسوم زمان نام پدر خود را بر فرزند نهاده است.

در تنظیم این کتاب از متن نسخهٔ کتابخانه ملی بیشتر استفاده شده و همه مطالب کتاب با نسخه کتابخانه ملك مقابله گردیده و اختلافات نسخ در ذیل صفحات آورده شده است.

معنی بعضی لغات و اصطلاحات و توجیه ماده تاریخها را در غالب صفحات کتاب آورده‌ایم و اگر میخواستیم همه آنها را شرح و تفسیر کنیم از حوصله خارج میشد و حواشی از متن افزون میگردید.

قریب ۴۶ صفحه از کتاب تاریخ عباسی قبلا با اصلاحاتی چند، بهمان صورتی که خوشنویس نوشته بود در مجلهٔ وحید به فرم چاپ افست، چاپ شده و مقداری از آن نیز در مجموعهٔ خاطرات وحید نقل گردیده است و اکنون تمامی کتاب در دسترس ارباب تحقیق قرار گرفته است. امیداست این خدمت کوچك راهگشای سودمندی باشد برای کسانیکه در احوالات شاه عباس صفوی و تاریخ عباسی کار و تحقیق میکنند و موجبی برای چاپ دقیقتر این اثر مفید در آینده فراهم آید.

در پایان این مقدمه دوصفحه از اول و آخر کتاب تاریخ عباسی نسخه کتابخانه ملی را عیناً گراور میکنیم.

صفحهٔ اول خلاصه مشخصات کتاب را شامل است و صفحه دوم نمونه خط کاتب و تاریخ آنرا، و خالی از فایدت نیست. انشاءالله.

سیف‌الله وحیدنیا





کتابخانه دولت علیه ایران

۱۱۶۸

اسم کتاب	مصنف
درجه علم	بچه زبان
اسم محرر	تاریخ تحریر
روی کاغذ	بچه خط و قلم
عدد صورت	عدد سرلوحه
جلد کتاب	عدد اوراق
ورق مذهب	قطع کتاب
متن وحاشیه	یك نسخه در جلد مجلد
ملاحظات	

۱۸۲۴









تسخیر بخارا متوجه سمرقند شدیم چون از جانب قزاق خاطر جمع نشستیم و از اولاد

و زن در اندیشه بی‌اندیشه باید که عهد و تمتوجه بخارا شوی و در دفع د

عوست بخارا بکوشی چند ما از معامله سمرقند فارغ شویم و آن مرز و بوم را مفتوح

سازیم شما بمقام خود در وید و متوجه سمرقند شدند ستام و توجه ولیمحمد خان

مفتنان لشکری که در سمرقند بودند جمعی را بخصوص امام قلیخان پیش وی بعرض

فرستادند آن جمع امام قلیخان را برداشته متوجه سمرقند شدند و چون جماعتی

که با ولیمحمد خان مبوزند زبان با امام قلیخان یکی کرده بودند به ولیمحمد خان گفتند که

ملازمان محل ما ربیست کنند در سر زده اگر لشکر امام قلیخان صاحب کنند عوض آن

محال بسیار دشوار است از قزلباش و تفنگچی مجال فتنه آن خوبه ترسیده بسیار

خوب فهمیده بود بیت قضا چون زگردون فرو هشت پر همه زیرکان

کور گشتند و کر چند امام قلیخان خوف که داشت از تفنگچیان دست و [illegible]

نفرق نشان اطلاع یافت بجرأت تمام پیش آمده طرح جنات اند [illegible] روز پنجشنبه

هفتم رجب المرجب سنه ۱۰۲۰ هزار و بیست ولیمحمد خان را دستگیر کرده بقتل آوردند

انا لله و انا الیه راجعون تم بالخیر و الظفر [illegible] محمد سید [illegible]

حسب الفرمایش سرکار عظمت مدار نواب رفیع الشرف [illegible]

[illegible] العلیة العالیة [illegible]

امید که قبول مقبول طبع اشرف [illegible]

اقل عباد الله [illegible] المرحوم

ملا محمد [illegible] آق بابا [illegible]

فی [illegible] و سبعین و ما [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

و به ثقتی

معلوم باشد که چون آفتاب وجود باوجود او از مطلع ولادت فرخنده آثار طالع گشت ماه غرهٔ عالم افروزش درشب غرهٔ ماه نهم ازسال وغرهٔ هشتم ازماه‌دهم از برج حوت پایدار ولامع گشت چون‌وقتی‌بود که طالع مکان وطالع‌زمان‌ولادت بتثلیث یکدیگر ناظرند باعث کمال موالد و منشأ یافتن مرادات از وشده و اتحاد مستولی این دوطالع که یکی در بیت ویکی درشرف بتسدیس یکدیگر بمقارنه و مقابله طالعین است‌منتج کمال‌عیش‌و کام‌یافتن‌ازمطالب دنیائی ورسیدن باعلی‌مراتب دارین گردید واتحاد[1] ورب‌الساعة‌باوجودتربیع یکدیگر مخبر کمال رفعت واقتدار و عزت و اشتهار . اما بعد‌از سعی وجفای شدت‌وجمعیت نیرین باتأنی ازعلویه وسفلیه در عقد باسایر رموز مخفیه در بیت سادس مشعر است برجمعیت و بسیاری ملا زمان فدوی ازهرجنس وهرطبقه وطایفه واستیلا و انتفاع ازآن جمع گردیده و

۱ـ کلمه یا جمله‌ای محذوف است .

رجعت رب‌اللیل بتثلیث بیت‌صاحب‌بیت‌اگرچه مستلزم فتنه و آشوبها شده اما بودن صاحب بیت باکواکب ودفع ورفع آن غائله‌ها و باعث اصلاح و بآسانی گذشتن آن‌فتنه و آشوب شده و بعدازگذشتن سبب رسیدن بمطالب عالیه و ترقی اوضـاع فرخنده‌غایات گردیده چون زیاده ازاین‌گفتن موجب اطناب و عدم رضای صاحب است باین‌قدر اختصار رفت امیدکه ازخطـا مصون و بصواب مقرون باشد .

از بطن نواب بلقیس مکانی بنت عبدالله‌خان‌بن میرسلطانمحمودخان‌بن‌سید عبدالکریم‌خان‌بن سیدعبدالله‌خان‌بن‌سیدعبدالکریم‌خان‌بن سید محمدخان بن[1] سید علیخان‌بن سید کمال‌الدین‌بن میرقوام‌الدین‌المشهور به میربزرگ که به صفت‌علم و کمال‌وحلم‌وبسیاری‌ریاضت وطاعت‌وزهد وورع بین الخلائق ممتاز بود وصاحب کرامات ومدتی‌بود که درهدایت شیعه‌های‌مازندران ساعی بود چون والی آن‌محل رحلت نمود ومنقطع‌النسل بودحسب‌الالتماس اخوان و امـالی و کوچك و بزرگ دارالمرز مشارالیه به‌دارائی آن محـل بوجه شرع شریف قیام واقـدام نمود واو دارای سه‌پسر بود:سید فخرالدین که اوراوالی رستمدارگردانید و سیدرضی‌الدین که او را والی آمل ساخت وسید کمال‌الدین که اورا والی ساری‌گردانید واینهادر حین حیات‌پدر بزرگوار یك‌سرمو ازجادهٔ‌اطاعت‌وانقیاد پای‌بیرون‌ننهادند وحسب‌الوصیت پدربزرگوار مرحوم سیدکمال‌الدین جدمادری نواب کلب[2] آستان علی پادشاه خود دانسته سراطاعت برآستان او نهادند وحضرت میر بـزرگ ولد سید عبدالله‌بن سید محمدبن سیدابوالهاشم‌بن سید علی‌بن سیدالمرعش بود واین‌قومرا سادات مرعش گویند کـه از نسل آن حضرت و اوولد سید عبدالله‌بـن سید محمد اکبربن[3] سید حسن‌بن سیدحسن‌اصغربن امام زین‌العابدین‌بن امام‌حسین‌بن علی‌بن–

۱ـ سید مرتضی خان

۲ـ در این کتاب هرجا نام‌نواب کلب آستان علی‌آمده منظور شاه‌عباس می‌باشد .

۳ـ سید حسین

ابیطالب الف الف السلام است و نواب کلب آستان علی از شاه سلطانمحمد بـن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن سلطان شیخ ابراهیم بن سلطان خواجه علی سیاه پوش که در تعزیت امام حسین علیه الصلوة و السلام دایـم سیاه می پوشید واو ولد سلطان صدرالدین معین بن سلطان العارفین شیخ صفی بن سلطان جبرئیل بن سید صالح بن سلطان قطب الدین بن سلطـان شیخ صلاح الدین رشید بن سید محمد الحافظ بن سید عوض الحافظ الخواص بن سید فیروز شاه زرین کلاه که بسبب استیلای شمس الدوله والدین تورانشاه بن نجم الـدین ایوب یمن را گـذاشته در حوالی بیشه کنار درموضع رنگین رحل اقامت انداخت در سنه[1] و او ولد سید محمد بن سید شرفشاه بن سید حسن بن سید محمد بن سید ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید اسمعیل بن سید احمد بن سید محمد اعرابی بن سید محمد القاسم سید ابوالقاسم بن حمزة بن امام موسی کاظم بن امام جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین امام حسین بن علی بـن ابیطالب علیه و علـی آبائه الف الف صلوات چنانچه از جانب مادر ده پشت پادشاهی کرده اند و به بیست و یك پشت بحضرت امام زین العابدین علیه السلام میرسد و از جانب پدر پشت هیفدهم پادشاه بود و بکورهٔ درویشی قدم نهاده بازپادشاه شده اندوحالا پنج پشت اند که پادشاه وفرمانروا ورواج دهندهٔ مذهب حق ائمهٔ اثنی عشرند وسی پشت بحضرت امام موسی کاظم علیه السلام میرسند وحقا که درمیان سلاطین اززمان حضرت رسالت پناه محمد (ص) تاحال پادشاهی بدین نسب وحسب بوجود نیامده واهل دانش ومورخین را در ایـن سخنی نیست و نیز پادشاهی بدین طالع بعالم هستی قدم ننهاده. بعداز این ازذکر وقایعی که روی نموده استدلال بمراکز بیوت وکواکب میتوان کرد . چنانچه زایچه در دستست، و هیچ منجمی را دراین حرفی نیست وچون ریاض این جهانیرا به نورقدوم وبهجت لزوم منور ساخت در ساحت دارالسلطنهٔ هرات مقارن این حال بگوش اهل هوش از عالم

۱ــ در نسخهٔ ملك سنه ۵۶۹ ذکر شده است .

غیب این سروش رسید: پادشه[1] هفت‌اقلیمم واین موافق تاریخ ولادت باسعادت این پادشاه است واز مستحسنات زمان آنکه والدهٔ علیقلیخـان شاملو دایهٔ سلطان حمزه میرزا باوجود آنکه دیگر نزائیده چون پستان بدهان آنحضرت نهـاد پستانش پر شیرشد وبدستور رسمت دایگی نواب کلب آستان‌علی بدوقرار گرفت واین ازعجایب زمانست وچون‌شاه‌قلی‌سلطان یکان‌استا جلوحاکم هرات که‌للهٔ پدر بزرگوارنواب کلب آستان علی بود واجب دید که خبراین عطیه را به‌بار یافتگان مجلس بهشت آئین نواب جنت‌مکانی شاه طهماسب رساند معتمد کاظم آقا ملازم گرک یراق‌را درساعت مرغوب روانهٔ‌اردوی کیوان پوی گردانید بجهت‌اعلام ولادت و طلب نام باسعادت،شبی که روزش قاصد رسیدنی بود نواب جنت مکـان در خواب کیفیت این‌حال معاینه دیدندصباحش‌برادر بزرگ این‌پادشاه نامدارسلطان حسن‌میرزا راکه همیشه و دررکاب ظفر انتساب‌میبود طلب نمود وصورت واقعه را مذکور ساخت وفرمودکه‌کس بفرست که البته‌ازجانب‌خراسان‌خبری بسیار خوب میرسد ورسیده شاید که اسب قاصد مانده باشداورابرداشته حاضر ساز وحسب‌الحکم‌جهانمطاع‌ـ سلطان حسن میرزا ترابی بیگ غلام خود راکه بمنصب کتاب‌داری سرافـرازبود و مردی زبان‌دان‌وممتاز بود درساعت فرستادند وچون‌ترابی بیگ بحصارجولاه‌رسید کاظم‌آقا رادید که درکنارحصار درسایهٔ دیوار نشسته‌واسب‌او ازکارمانده دربرابر ایستاده متفکر که‌چه‌چاره کنم . ترابی بیك اسب خود را بدوداده روانه ساخت‌چون به‌شرف‌بساط بوسی مشرف‌شدخبر ولادت‌نـواب کلب آستان‌علی بموقف عـرض رسانید وطلب نامه‌نمود. از شنیدن این‌خبر نواب جنت‌مکانی‌خوشحال شدند ونام آن صاحب‌سعادترا عباس فرمودند وازنتایج ذهن سلیم وفهـم مستقیم شاه جنت ـ مکانیست که بزبان‌حال وخوبترین مقال بیان‌نمودند و در ایوان چهل‌ستون قزویـن مکرر سراسر رفته میخواند .

۱ــ پادشه هفت اقلیم به ترتیب حروف تهجی برابر با ۹۱۸ میشود .

بیت :

عباس علی وشیر غـازی	سردفتر لشکـر حجازی

وحسب‌القانون فرمودند که قالیچه و نمد تکیه وگهوارهٔ مرا بجهت فـرزندم عباس‌میرزا ببرند.صوفیان ازاین ادا بسیار متفکر شدند و مشکل پیش آن حضرت آوردند . آن حضرت‌فرمود که‌دراین سریست‌ظاهر خواهد شد. دراینسال به‌مسامع عزو جلال شاه طهماسب رسید که الکای گرمسیرات بواسطهٔ ظلم ظالمی که والـی آنجاست خرابست بنابراین رأی عالم‌آرا به‌تسخیرآن جماعت عازم وجازم شد . والی کرمان شاه‌قلی‌سلطان افشار را با لشکر بسیار به‌آن صوب فـرستاد . آن‌جمع بسبب شناعت اعمال‌وقباحت افعال‌جمعی به‌قلعهٔ میا وبرخی به‌قلعهٔ شمیل پناه‌بردند. غازیان ظفر شعار آن قلعه رامرکزوار درمیان‌گرفتند وپیش‌ازترتیب اسباب‌تسخیر حصون چون اعداء واضداد رایت‌فتح‌آیت لشکر منصور را ملاحظه نمودند و از مقدمات احوال خود ضعف و فتور احساس کردند واز مبادی‌کار وبار خود دلایل عز و قصور دیده دست‌در دامن اضطرار زده سپر مقاومت انداختند و باتیغ‌وکفن از بالا بزیرآمدند وسرهنگان درگاه گیتی پناه برآن قلعه مستولی شدند . آمدیم بر سر حرف‌اول چون‌شاه مبارك نام به‌سن دوسالگی رسید میان نواب سکندرشانی و شاه قلی‌سلطان‌استاجلو والی هرات نازونیازی بهمرسیدعریضه‌ای‌بپایهٔ سریرخلافت مسیر فرستاد وبعد ازشرح حال اظهار آزردگی وملال وعدم رضا از بودن سکندر شانی درهرات نوشت.نواب‌جنت‌مکانی فرمودندکه سلطان محمد میرزا رابشیراز برند وچون هرات بی‌آنکه میرزائی درو باشد مقررنیست حکم جهـانمطاع عالم مطیع شد که حمزه میرزا در هرات بماندومیرزای‌خراسان‌باشدوبدستور شاه‌قلی‌ـ سلطان‌لله باشد وچون میرزا به‌سن تمیز رسیده بود از فراق والدین بیمار شد و هر روزه اضطراب و بیتابی میکرد. روزی شاه‌قلی‌سلطان حمزه میرزا را در بغل‌گرفته

بود و به‌نوازشات میل‌داشت که تسلی نمایدمیرزای مذکور بدستور مضطرب بوده راضی نمی‌شد ودست بریش‌لله زده کــارش بفحش رسید بنابر بیمــاری وبسیاری بیتابی برلله واجب شدکه بــه‌پایهٔ سریر خلافت مسیرعرض‌حال میرزا بکند بعد از عرض‌حکم جهانمطاع نافذ شدکه‌چون حمزه میرزا به‌سن‌تمیز رسیده و بی‌والــدین نمیتواند بود وازاین‌جهت شاهقلی‌سلطان لله وسلطان حمزه میــرزا عریضه‌ای بپایهٔ سریرا علی فرستادند. شاه‌جنت مکان فرمودندکه چه‌بهتراز این نوادهٔ من‌نباشد پسر من‌باشدوسلطان‌محمد میرزا وحمزه میرزا متوجه شیرازشدندوعباس‌میرزا را که‌از عالم غیب امور سلطنت بــاورجوع نموده‌اند میرزای هرات باشد . عبــاس میرزا مدت شش‌سال وپنجماه‌ودوازده روز درظل‌حمایت شاه جنت‌مکانی شاه طهماسب بمیرزائی هرات اشتغال نموده وچون‌عباس‌میرزا باین مرتبهٔ بلندسرافرازشد محمد بیات ذوالقدر را دو خلعت‌دادند : یکی بجهت نواب کامیاب عباس میرزا و یکی بجهت شاه قلــی‌سلطان لله به هرات فرستادند و هر دو را مخلع ساخته مراجعت نمود وچون‌بمجلس‌بهشت آئین رسید نواب جنت‌مکانی احوال‌پرسیدند درجواب حضرت‌شاه گفت که‌قلی‌سلطان‌و حضرت‌میرزابه‌عید گاه‌باستقبال‌خلعت آمدند. حضرت میرزا بخواب رفت‌زمانی‌صبر کردیم‌چون میرزا بیدارشد هردو مخلع شدند. نواب جنت مکانی از کوچکی وبزرگی‌پرسیدندمحمد بیك گفت جثهٔ حضرت میرزابسیار کوچکست . نواب جنت‌مکانی فرمودندکه محمد بیك غلط کرده او بزرگست و بسیار بزرگست وچون نوبت تعلیم وتعلم رسید شروع درآن کردند . با وجود آن حضرت میرزا به‌صید شکار وتیراندازی وشمشیر زدن اشتغال مینمود . از قضــای ربانی نواب جنت‌مکانی شاه طهماسب به‌مقتضای کل‌من علیها فان فنادی یاایتهاا ــ لنفس‌المطمئنةارجعوا الی‌ربك‌راضیةمرضیةرا اجابت گفته ازتنگنای عالم فنا بفضای عالم بقا خرامید . تفصیل این اجمال وبیــان بعضی احوال بعــد از فوت‌شاه جنت مکانی آنکه چون برضمیر انور شاه‌جمجاه معدلت گستر که بمثابه جــام جهان‌نما

پوشیده‌های اشیاء دراومصور بود ظاهرمینمودکه دراین‌زودی‌سرودی بگوش‌هوش خواهد رسید که بیت :

قدم بعالم بالانه‌از بسیط زمین　　　　که‌بهرشاه شد آراسته‌بهشت‌برین

لاجرم در این‌سنوات‌دراکتساب مزید حسنات کوشش فرموده غایت‌نوازش وبخشایش نسبت‌بحضرات سادات وعلماومشایخ وفقها بیشتراز پیشتر میفرمود ودر لوازم تقوی وپرهیزگاری میافزود واز دارالسلطنهٔ قزوین دراین بهار روح آئین و موسم سموم آتش‌بارتابستان وهنگام ضررآثار خاکروب بادخزان ووقت‌خزان و وقت شدت و یخ‌بند آب زمستان میل بیرون رفتن بجهت ییلاق وقشلاق‌وگلگشت باغ وبستان نمیفرمودند و مـد نظر عاقبت‌بین آن پادشاه روی زمین ایـن بود که

بیت :

چون تاج وتخت و جـاه نماند به جایگاه

قـانع بگرم و سرد و بد و نیك گشته‌ایم

ناگاه در شهر رجب‌المرجب سنه[1] مزاج وهاج‌آن بخشندهٔ تخت و تاج از حداعتدال عدول‌نمود اول‌مرتبه بیماری شطرالعنب طاری‌گشت و دو سه ماه براین وجه‌گذشت و میرزا محمد حکیم شیرازی و مولاناکمـال‌الدین حسین شیـرازی و مولانـا غیاث‌الدین کاشی و حکیم ابونصرگیلانی هر چند در معالجه‌کمـال دقت مینمودند فایده‌مند نبود و مرض فواق برذات اشرف‌آن‌خسروآفاق افزود . بیت :

چه می‌شد فزون دمبدم رنج شاه　　　　مصیبت گرفتند خورشید و ماه

سـلاطین و ارکان بـریدند امیـد　　　　خیـالات آمـد بدلهـا پدیـد

امراء استا جلو قرار پادشاهی سلطـان حیدر میرزا دادند و دیگـران بخیال اطاعت اسمعیل میرزا که در قلعه قهقهه بود افتادند و علیخان گرجی خال[2] حیدر

۱ـ رجب‌المرجب ۹۸۳

۲ ـ خال سلطان حیدر میرزا

میرزا و زال‌بیك گرجی با مراد خان استا جلو و حسین بیك یوز باشی متفق گشته کتابتی بخلیفه انصار قراچه‌داغی نوشتند که از حیات ذات اشرف شاه‌دین پناه مرفوع‌الطبع شده‌ایم و بپاد شاهی سلطان حیدر میرزا رضا داده‌ایم و طوایف قزلباش با جماعت استا جلو در این باب اتفاق دارندو امیراصلان سلطان وشمخال سلطان و خلفاکه نقیض‌این معنی‌اند آن مقدار قوت ندارند که مانع تواند شد ومهر فرخزاد بیگ ایشیك آقاسی باشی که دخترش درخانهٔ خلیفهٔ انصار بودبر آن نهادند و نام زال‌بیگ که دختر خلیفهٔ انصار را در خانه داشت بر پشت نامه نوشتند و اسم حمزه سلطان طالش‌را در آن کتابت مرقوم‌ساخته روانه کردند مخدرهٔ سراپردهٔ شاهی پریخان‌خانم‌ازاین‌حکایت آگاهی یافت‌وشرح حال به‌مسامع‌عزوجلال رسانید ازآن خبر نواب جنت مکانی در اضطراب افتادند و در محفه نشستند و قورچیان حرم محفه را بیرون آوردند و جارچیان جارزدند که ارکان دولت و اعیان حضرت حاضر شوند ودیده‌را ازدیدار مبارك نور ودلراسرور بخشند همگی بسجده گزاری مشرف شدند و تهنیت صحت عرض کردند از حسین بیك یوزباشی استفسار رفت که بعضی‌چه کتابت بخلیفه‌انصار نوشته‌اند؟ حسین بیك قسم یاد نمود که خبرندارم چه کس کتابتی باو نوشته. پس به‌امیر اصلان‌سلطان فرمودند که خبر عارضهٔ مرا در قلعهٔ قهقهه مبادا نوع دیگر گفته باشند؟ پس‌شصت نفر از مردم اعتباری افشار بقلعه فرستادند که محافظت میرزا بکنند ونگذارند که از مردم خلیفه کسی بقلعه رود و مقرر فرمودند که تا عارضهٔ‌ذات شریف برطرف نشود سلطان حسین میرزا بخدمت نیاید و زال بیك وعلیخان بیك نیز بملازمت نیایند و بعد ازچند روز بساط‌بیماری بنشاط صحت وکامکاری مبدل شد ومراد خان استا جلو را با محمود بیك توپچی باشی افشار بر سر سلطان محمد حاکم کچو فرستادند و پیری بیك قوچی لورا تربیت کرده ایالت الکای[1] ری باو شفقت کرد و چون شاهقلی سلطان افشار حاکم

---

۱ ــ الکا به ضم و سکون ثانی ملك و بوم و زمین را گویند.

۲ ــ سنه ۹۸۴

کرمان مردی عاقل وسنجیده بود وجانب هیچیك از میرزاها ازعالم عاقبت اندیشی نگرفته بود نواب جنت مکانی را خوش آمده بود او را محل اعتماد دانسته مقرر فرمودند که آب ونان وخورش شاه بوقوف او باشد و حسن بیك یوزباشی که از یك جهتان آن سلطان حیدر میرزا بودوخلفا که ازیکرنگان اسمعیل میرزا بودند مأمور شدند که بالکای خودروند . اما دررفتن ایشان درنگی واقع شد وچون نوبت نیابت وخلافت بنهایت رسیده بود بواسطهٔ اعراض نفسانی باز امراض مختلفه عارض ذات شریف اشرف شده در پانزدهم شهر صفر[۲] رحلت بدار القرار از این سراچه بی اعتبار فرمودند و جهان روشن نورانی تاریك وظلمانی گشت و ازاهل آسمان این سروش بگوش ماتمزدگان پرجوش وخروش میرسید . بیت :

دردا که آن خلاصهٔ دنیا و دین نماند

فرمانده ممالك روی زمین نماند

اللهم احشره مع اجداده علیهم السلام وچون مدار معالجه نواب جنت مکانی برحکیم ابونصر ولدصدرالشریعة بود واو را با سلطان حیدر میرزاخصوصیت تمام بود و نقیضان ابو نصر شهرت دارند که او زهر قاتل بگفتهٔ جماعت استاجلو داخل شربت و نوره کرده بود و بواسطهٔ همین سلطان سلیمان میرزا او را بضرب شمشیر پاره پاره کرده و اولاد ذکور نواب جنت مکانی نه نفر بدین تفصیل بودند:

۱ سلطان محمد میرزا ۲ سلطان اسمعیل میرزا ۳ سلطان حیدر میرزا ۴ سلطان مصطفی میرزا ۵ سلطان محمود میرزا ۶ سلطان علی میرزا ۷ امامقلی میرزا ۸ سلطان احمد میرزا ۹ سلطان سلیمان میرزا واولاد اناث هشت نفرند خواهر سلطان سلیمان میرزا که شمخال خال ایشان بود و خواهر سلطان محمود میرزا وخواهر امام قلی میرزا زوجهٔ سلطان ابراهیم میرزاولدبهرام میرزا زوجهٔ خان احمدخان حاکم گیلان و خواهر اعیانی او که الحال بنواب علیه شهرت دارد که نامزد علیقلیخان شاملو بود وبیگم که زوجهٔ جمشیدخان والی بیه‌پس بود و الحال زن شاه نعمت‌الله یزدیست

و چون دودختر نواب‌جنت مکانی درخانهٔ شاه نعمت‌الله بود کلب‌آستان علی او را ذوالنورین نامیده‌اند و مدت ایام خلافت آن مرشدکامل و تاج‌بخش عادل پنجـاه و سه سال و شش ماه و بیست‌وپنج روز بود و عمر شریف و حیات‌منیعش شصت و پنج سال و شانزده روز بود. قطعه:

دریــغ آن شهنشاه گیتـی پنـاه — که خورشیددین بود و ظل‌اله
دریغ آنکه دیگر نه بینـد سپهـر — نظیـرش در آئینهٔ ماه و مهـر

اما ذکر کشته شدن سلطان حیدر میرزا و دیگر حالات

نقلیست صحیح‌وقولیست صریح که در شب رحلت‌نواب‌جنت منزلت شاه‌زاده‌ها سوای سلطان محمد میرزا و سلطان علی میرزا حاضر بودند ناگاه‌آن مظهر لطف‌اله چشم عاقبت‌بین‌گشودند و نظر اشرف بهر طرف انداخته فرمودند که بغیر از سلطان حیدر میرزا هر یك به منزل خود روند و قصد حضرت شاه‌آنکه اگر سلطان حیدر میرزا بیرون باشد و قضیهٔ رحلت بوقوع رسد مبادا آتش فتنه و غوغا بالاکشد و خیال‌سلطان حیدر میرزا آنکه وصیت ولیعهدی‌دربارهٔ من خواهندفرمود پس فرمودند که امشب کشیك از کیست؟

گفتند از ولی بیك‌افشار یوزباشی حرم.

فرمودند که خوب واقع شد و چیزی دیگر نگفتند و نصف شب روزنامه عمرش بنهایت‌رسیدومخدرهٔ[1] سراپردهٔ عصمت جامهٔ تعزیت بر تن‌دریدند.و ولی‌بیك یوزباشی جمیع ابواب دولتخانه رابنوعی مسدود نمود که هیچکس رایارای گشودن نبود و جمعی بقصد ولی بیك درآمدند چون قورچیان افشار با او متفق بودند فرصت نیافتند و پریخان خانم[2] بزرگ شاه جنت مکانی که بغایت عاقله بود

۱ ــ مخدرات ۲ ــ صبیه

بهرزبانی که زبانی در آن نبود سلطان‌حیدر میـرزا را بازی داد که قسم یاد کن کـه قصد من نکنی وبامن موافق باشی، چون نوبت خـلافت بتو رسید . میرزا بعداز خوردن قسم خواهر رارخصت به‌خانه رفتن داد وچون مشارالیها از دولتخانه‌بیرون رفت سلطان‌سلیمان میرزا وشمخال خال خود را وخلفا و حیدر سلطان را به‌اندرون فرستاد از آمدن ایشان اضطراب تمـام بحال سلطـان حیدر میرزا راه یـافت و در زمان میـرزا خواجه بیك پسر معصوم بیك صفوی را از راه آب نزد حسین بیك و امراء استاجلـو فرستاد و ایشانرا پیغام داد که چرا پیش نمی‌آئید و ابواب مدعا و مرادنمی‌گشائید؟ تمامی امراء استاجلو در منزل حسین‌بیك حاضر شدند سوای‌الله‌ـ قلی‌سلطان که بحوالی دولتخانه روند وسلطان حیدر میرزا را بدست آرند و تاج و تخت‌پادشاهی را بدوسپارند خلفاء روملووامراء اشراف [1] کس نزد ایشان فرستادند که چون پادشاه از عالم رفت شعر :

هنگام عـزا او سوکواریست   نه وقت جدال و فتنه باریست

بعداز رفع تعزیت وسوکـواری بهرچه ریش سفیدان مصلحت بیننـد عمل کرده شود . ایشان این سخنانرا قبول نکردند و ازخانهٔ قلی سلطان افشار که متصل دولتخانه است‌خواستند که بدولتخانه روند . قلی‌سلطان بسرداری بکتاش ولدولی‌ـ بیك یوزباشی افشار مانع آمد وشد ایشان شدوصدرالدین‌خان‌صفوی که سر کردهٔ لشکر حسین بیك بود از راه خیابان شتابان شدند ودرمیان خیابان چند کس ایشان زخمدار شدند وبحال پیش رفتن محال داشتند و باز داشتند [2] و از طـرف دیگـر حسین بیك یوزباشی وزال بیك وپسران پیری بیك قوچیلو باجماعت دیگر متوجه دولتخانه شدند و مقدمهٔ‌جنگ کرده وسیلاب بلا و غوغا به منع تبرای‌طغیان‌یافته که هم‌آن بود که آثار واز مردم دولتخانه نماند سلطان حیدر میرزا متلاشی شده [3] کار

۱ــ امراء افشار   ۲ــ بازگشته   ۳ــ کار خود

بر وفق مراد ندید ساروق از سر برگرفته چادر عورات پوشیده خواست که با کنیزان بیرون رود و خود را بجماعت خود رساند یکی از ایشیك آقایان حرم قولا دبیك تکلو بر حال او واقف بودخلفا را خبردار نمود میرزا را از میان‌عورات چادرپوش[1] بند کردند. دلیل خان یوزباشی روملو او را بیرون کشید و جمشید غلام سلطان سلیمان میرزا کارد بر حلق آن ناکام نهاد و سرش از تن جدا کرد.

بیت:

دریغا کان تن نازك بناگاه بخون‌آغشته شداز بخت‌گمراه

در این وقت حسین‌بیك بحرم آمده طلب میرزا می‌کرد که سرش در نظر آوردند شعر:

زنظارهٔ آن سرپر غرور شد از نخل بندی زامید دور

و تابعان او بغایت مکدر شدند و دست از جنگ[2] برداشتند و ناکام و بیچاره بازگشتند عجبتر آن که‌شاه غفران پناه‌در کنار حوض در تالار در روی تخته‌ای افتاده بود و از کوچك و بزرگ میر و وزیر و وضیع و شریف بجز مجتهدالزمانی میرسید حسین بر سر او کسی نبود و بازار جنگ نوعی گرم بود که دو تیر بر پشت آن سید با حقیقت‌خورده‌دست‌از‌حفظ و حراست و تکفین و تجهیز باز نداشته‌این بعینه‌بمعامله رحلت‌نبی(ص)بخاطرو تجهیزعلی‌علیه‌السلام‌ومخالفت ومخاصمت میان امم بر سر خلافتست بی‌تفاوت. و زال‌بیك‌چون زخم‌گلوله داشت بخانهٔ فرخ بیك برادرش گریخت‌جمعی برسر اورفته هلاکش کردند و فرخ‌بیك پناه‌به‌شمخال‌سلطان بردگردنش زدند و حسین‌بیك یوزباشی باتفاق سلطان‌حسین میرزا راه گریز پیش گرفتند و از غایت خوف و بیچارگی از یکدیگر جدا شدند. سلطان مصطفی میرزا رخوت ابریشمین بلباس پشمینه چوپانی مبدل کرده درکمال پریشانی بر گوشه‌ای میگشت مردم حاجی اویس بیات که سابقاً ملازم و مواجب‌خوار او بودند او را

---

۱ ــ پیدا کردند ۲ ــ بازداشتند

شناخته مقید نمودند وخواجه‌فرخ وزیر امیر اصلان‌بیك‌افشار دچار حسین بیك شدو او را گرفته‌بقزوین آورد وعلیخان‌بیك گرجی بگرجستان‌رفت‌ولاچین بیك و الله‌قلی‌بیك و اولاد شاه‌قلی سلطان بعد از گریختن باز آمدند و بدست اقوام کشته شـدند و مرادخان ولدپیره محمدخان در ظل حمایت پدر سالم ماند و امیرخان و حسین‌جان بیك خنصلو پیری بیك را باجمعی کثیر طعمهٔ شمشیر نمودند و در ورامین حسین‌بیك یوزباشی به‌زنجیر مقید شد و سیدبیك کمونه را بسیه چال کردند.

رسیدن خبر فوت شاه جنت مکان بقلعهٔ قهقهه

چون این واقعه هایله روی‌نمود افشار آقا نام از ملا زمان امیر اصلان‌سلطان بسه روز از قزوین بقلعهٔ قهقهه رفت واین بیت را بمیرزا خواند. بیت:

اگر نـوروز خرم رفت بـرباد　　　گل صد برگ سوریرا بقـا باد

اسمعیل میرزا از این خبروحشت اثر بـه‌اضطراب افتاد ومیگفت استـا جلو قوی حالند و مطیع حیدر میرزا، درحیرتم که‌کار من کجا رسد.

و چون نویسنده در قلعه نبود بخط خود پروا نجات باطراف نوشت و بـه قلندرانی کـه در حوالی قلعه پوست تخته اقامت‌انداخته داده روانه نمود وعلیقلی‌ـ بیك ولد امیراصلان سلطان افشار که پاسبان میرزا بود طلب نموده بـا او مشورت چند فرمود غافل از آنکه بیت :

جهان‌بکام دل‌شاه‌وشاه‌از آن‌غافل　　　هزار غصه جانکاه بودانـدر دل

اما قلندران که پروا نجات بهرطرف برده بودند خاص و عام بشوق وشعف

تمام روی بپای قلعه نهادند. خلیفه انصار چون خبر از قتل سلطان‌حیدر میرزا داشت شمشیر بگردن انداخته بدر قلعه آمد بتفقدات خسروانه سرافراز شد. در این اثنا شاه وردی بیك جلال اوغلی چگنی رسید و صورت حال از اول تا آخر رسانید. شاه‌اسمعیل این چند بیت بدیهة گفت. مثنوی:

تـاج بر فرق من خدای نهـاد | کـوشش خلق بـاد باشد بـاد

* * *

شب یلدای مرا شد اثر صبح پدید | یافت قفل غمم از فاتحهٔ فتح کلید

و در ساعت مسعود از قلعه بیرون آمده و شانزدهم ربیع الاول سنه[1] مطابق سیچقان ئیل درحوالی قزوین نزول افتاد و بعد از سه روز بطالع فیروز بباغ سعادت آباد توجه فرمودند و از آنجا بخانهٔ خلفا رفتند و بعد از سه روز بخانهٔ شاه‌قلی‌سلطان یکان آمدند و در بیست و سیم بـدولتخانه رفتند و منصب وزارت به میرزا شکرالله دادنـد و استیفابشاه غازی رجوع فرمودند و چون بعرض رسانیدند که در وقتی که پادشاه‌در پای قلعه توقف داشت خلفا اندیشه گماشت سلطان‌محمود میرزا را که للهٔ ارس خان روملو است بر تخت سلطنت نشاند این معنی موجب انحراف خاطر اشرف از خلفا شده حکم شد که خلفا را با اولاد از قزوین بیرون کنند. چون بدامغان رسید قورچی از عقب رفت و چشم او را کند. بیت:

چشـم از سر او که عاقبت‌بین نبود | برجای خود است گر برون آرندش

لطیفه ـ کور شاه‌علی از خوف سیاست شاه بخانه میرفت یکی از مقربان دچار او شد گفت کجا می‌روی؟ جواب داد که شاهسون روسیاه شد، میروم که جان اندك او[2] ورطهٔ هلاکت بیرون برم. آن شخص چون بمجلس اعلی رسید ظرافت او را بعـرض رسانید شاه اسمعیل تبسم از این تکلم نمود و حکم بمراجعتش واقع شد و به‌منصب

---

۱ ـ سنه ۹۸۴ ۲ ـ جان او از

سابق مشرف شد و روزبروز سیاست‌شاه زیاده می‌شد و چون در بیست و سیم‌صفر این خبر پر خطر شاه جنت مکانی بشیراز رسید بسبب آنکه سلطان محمد میرزا از ولی‌خان حاکم شیراز آزرده بود و اکثر آقایان ذوالقدر ازو رنجیده بودند از نصرت ایشان اندیشه کرد و دست از مال و منال و اسباب سلطنت برداشت و با فرزندان و بعضی ازمخصوصان گریخت. صباح که آن جماعت‌ازگریختن او خبردار شدند بخانهٔ او شتافتند و هرچه درایام‌حکومت ده ساله‌بهمرسانیده بودند بغارت بردند. بیت :

آنچه‌در ده سال سلطان جمع کرد نوکران بردند در یك روز و شب

چون ولی سلطان بخدمت پادشاه آمد بسبب سبق خدمت منظور نظر عنایت اثر گردید و بدستور ایالات شیراز بدو مفوض شد ودراغ خلیفه به‌داروغگی شیراز معین شد و به قدغن روانه شیرازگردید تا در محافظت محمد میرزا اولاد کمال اهتمام بجای‌آورد و نگذاردکه احدی بخدمت ایشان آید. اما قبل از رسیدن خلیفه نواب سکندرشانی‌با فرزندان همراه‌آقایان از شهر بیرون آمده متوجه قزوین شده بودندو در حدود ما نین خلیفه‌بایشان‌رسید تکلیف‌بازگشتن نمود. نواب‌سکندرشانی در مقام تأمل و تعلل بود خلیفه طناب‌خیمه را شمشیر زده فرودآورد و چون حکم شده بودکه امیر عزیزالله مازندرانی که خال نواب‌کامیابست حسب‌الحکم شاه جنت مکانی در شیراز کوزدستاقی بود خلیفه او را بگیرد و بقورچی سپارد تابه درگاه معلی برد و مشارالیه‌همراه نواب‌سکندرشانی‌بود بتصورآنکه‌نواب‌حمایت خواهد کرد در مقام عربده‌درآمد و یراق جنگ پوشیده‌آهنگ فرارکرد. علیخان اتابك اوغلی و ابراهیم قلی‌بیك آقچی‌لو بمعارضهٔ او درآمدند و برسنان‌نیزه وزبان شمشیر او را اسیرنمودند وبقورچی سپردند چون‌زخمدار بود در راه رحلت کرد. نواب‌سکندر شانی را با فرزندان بشیراز بردند و آقایان بقزوین آمدند ومدام خایف

و هراسان بودند هم در آن ایام محمدقلی خلیفه مهردار را از منصب مهرداری عزل نمودند و حمزه‌بیك نامی که ملازم خاص او بود کشته شد و سلطان ابراهیم میرزا را مهردار او کردند و در سال ۹۸۵ اوایل‌سال میرزا سلمان اعتمادالدوله شد و آقا جمال ناظر شد و مقرر شد که اعتمادالدوله با امرا هر روزه به غور رسی عجزه و مساکین اشتغال نمایند وحضرت رب‌العزت، شاه‌اسمعیل را فرزندی کرامت فرمود و به‌شاه شجاع موسوم‌شد.ممالك فارس به‌تیول او مقرر شده ولی سلطان را للهٔ او نمودند. روزی که شاه‌شجاع را بخانهٔ لله میبردند شاه اسمعیل با سایر ارکان‌دولت و اعیان سپاه همراه بودند ولی سلطان گهوارهٔ مرصع او را در بغل گرفته سواره میرفت و امرا و سلاطین در جلو او بودند و زبانش بدین مقال مترنم بود. بیت:

بلند چون نشود قدر آستانهٔ ما　　　　که آفتاب قدم مینهد بخانهٔ ما

طرفه‌مجلسی و طویی واقع شد، چون حسن‌بیك حلواچی اوغلی عرب‌گیر که با حسن صورت و سیرت آراسته و حرکات دلفریب شیرین داشت و در لطافت ممتازبود. بیت:

زسرتاپا همه حسن و همه ناز　　　　چو سرو ناز درخوبی سرافراز

منظور نظر شاه شده‌بود ارکان دولت مشکلات خود را بوسیلهٔ او معروض میداشتند و به‌انجاه مقرون می‌شد و بمرتبهٔ سلطانی رسید. بیت :

حسن‌سلطان شد وقدرش بیفزود　　　　شدش‌حاصل ز قرب شاه مقصود

هم در این ایام حسن‌بیك یوزباشی را ازچاه بیرون‌آوردند و بساخته عمر ملقب شد و چون میر میران ازیزد آمده به پیر صوفیان رسید حکم شد که میرمیران مراجعت نماید و بقم رفته توقف کند تاطلب کنیم و امیر معین‌الدین اشرف‌مشهور به میرزا مخدوم در اول‌سلطنت کمال عزت بهمرسانید ونواب شاهی منع تبرائیان

از طعن ولعن مخالفان‌نمود. بنابرمصلحت ملکی، میرزا مخدوم ازاین منع جـرأت پیداکرده با علما و فضلاء شیعه بحثها کرد و نزدیك به آن رسید که طوایف قزلباش و صوفیان بد اعتقاد شده از اطاعت برگردند و فساد کلی دست دهـد. این مضمون خاطرنشان شاه اسمعیل شد. شاه روی عنایت ازو بر تافت ولی سلطان حاکم‌شیراز بموجب اشارت شاه اوراگرفته در خانه‌خود محبوس ساخت و سرانجام‌احوالش در محلش گفته خواهد شد. وچون همواره مخطور خاطر خطیر اوآن بود که رفع و دفع برادران و اقوام که‌صاحب داعیه و وارث ملکندنماید بواسطهٔ وجود سلطان حسین میرزا ولد بهـرام میرزا کـه در قندهار صاحب شوکت و اقتـدار بود اولا دربارهٔ دفع سلطان ابراهیم میرزا تأمل‌مینمود و در این اثنا خبر رسید که چون خبر فوت نواب‌جنت مکانی به‌قندهار رسید سلطان‌حسین میرزا سکه و خطبه بنـام خود کرد این‌خبر باعث مزید دغدغهٔ شاه‌اسمعیل‌شد ناگاه در ماه ذیحجه ۹۸۶ خبررسید که اکثر امرا با سلطان‌حسین میرزا در مخالفت زده‌انـد و او بعضی از ایشان کـه زبون بوده‌اند بقتل آورده و بعضی از ایشان که قوی بوده‌اند زهر در شیشهٔ عـرق کرده که در وقت فرصت در مجلس پیاله‌بایشان داده بکشند. روز بزم بعزم جزم‌قصد هلاك باقی امرا نموده اتفاقاً چشم ساقی کور شده از شیشه زهرآلود. اولا جرعه‌ای بنواب میرزائی داد و چون پیاله از حلقوم بزیر رفت جان باستقبال‌آن بیرون‌آمد. القصه ابراهیم میرزا بمراسم تعزیت قیام نمود و شـاه اسمعیل بتعزیت او رفت و دلداری اوداد وچون بیرون‌آمد بعداز چند روز شمخال سلطان حکم قتل او نمود وسلطان محمود میرزا برادر خود رابه‌فولاد خلیفه شاملوحاکم همدان سپرد و هر یك از برادران‌را بیکـی از امراسپرد وقدغن محافظت نمود وبعداز چندروزحکم به‌قتل ایشان نمود بجزسلطان علی‌میرزا کـه بشفاعت وزارء و بعضی از معظمـات از قتل رسته بچشم جهان‌بین او میل‌نابینائی کشیدند وچون ایالت طهران و امـامزاده عبدالعظیم بسلطان حسن میرزاشفقت شده‌بودچون پروانهٔ قتل مشارالیه رسیدامیر-

زاده‌هائی که مأمور بقتل بودند متفق شده روانـهٔ خدمت شدند چون حضرت میرزا مرافقت وجمعیت ایشانرا دراین ایام هرگز ندیده بود مشاهده کرد خیر ندانست و خود را درکناری کشیده هرکس پیش آمده اورا بتیـر سینه دوز بعقب میانداخت آن جمع ازبیم‌جان دورماندند وکسیرا یارای پیش آمدن نبود آخرالامر علی بیك لله نمك بحرام‌ببهانهٔ حکایتـی پیش رفت وچلهٔ کمان سلطان حسن میرزا را بکارد برید. ودراین‌اثنا میرزا خنجری باوزد وبعدازآن امیرزاده‌ها هجوم کـردند ومرغ روح حضرت میرزا را ازقفس‌بدن‌پرانیدند وغازی بیك‌ذوالقدر را بشیراز وبالی‌ـ بیك افشاررا بسیستان فرستادندتاسلطان محمدمیرزا وسلطان حمزه میرزا وابوطالب میرزاوبدیع‌الزمان میرزا راباپسرش بقتل آورند وچون باطایفهٔ استاجلو شاه‌اسمعیل را کلفت تمام بود واز اعیان این‌طایفهٔ آزاربسیار کشیده بود اولاً در دفـع ایشان کوشیده روزی روی به‌علیخان بیك ولد حسین سلطان افشار حاکم فراه کرده گفت پدرتو چرا شاه‌قلی‌سلطانرا زنده‌گذاشته بایدکه باخسروسلطان افشار حاکم شاقلان متفق شود و دردفع اوبکوشند.علیخان بیك‌درجواب گفت که اگر حکمی دردست باشد بفعل آوردن این‌کاری‌سهل است. شاه اسمعیل گفت این را چه حکمی‌میباید؟ پره‌های‌سفالی انـداخت که شمارا این‌حکم‌بس‌است.علیخان‌بیك آن‌سفال‌رابرداشته به‌بایسنقربیك افشار داده باین‌مهم بهرات فرستاد. چون بایسنقربیك بهرات رسید و درآن وقت‌قریب بپانصد استاجلودرهرات حاضر بودند حسین‌سلطان میرسیدحسن خطیب راکه بزرگ و وزیر خراسان بود طلب نمود وجمیع اویماقات را با خود یارکرده اهل هرات را شاهسون نمود.شاه‌قلی‌سلطان معتمدی پیش حسین سلطـان فرستاد که اگر حکمی درباب قیدوبند وقتل بنده صادرشده آنرا ظاهر سازید کـه مطیع ومنقادم واگرنه این‌چه جمعیت وشاه سونیست؟ به‌این اطفاء این‌فتنه نشد. در روز دهم شهر رمضان ۹۸۴ هجوم‌عام‌شده برسرخانه شاه‌قلی سلطان یکان ریختند و اورااباعوض آقا وکیل بقتل آوردندوضبط و محافظت سلطان عباس میرزا بنوعی

نمودند که احدیرا با نواب کلب آستان علی و عورات از لله ودده که در بالای خانه‌های خانهٔ سلطانی محبوس ساخته بودند مجال آمد وشد نبود ومایعرف این جماعترا بغارت بردند وچون شاه‌اسمعیل توقع آن داشت که جماعت افشار نواب کلب آستان‌علی راضایع کنند واین مضمون مدتی درپس پردهٔ غیب مانده‌صورت وقوع نپذیرفت مدت‌ده‌ماه شهر هرات را ازحاکم مستقل خالی داشتند و جماعت افشار و اوباش ورنود درنهب و غارت اصلاً تقصیر نمیکردند و چون خاف و باخرز به‌ولی سلطان استاجلو ونیشابور به‌محمود سلطان و سرخس به‌ابراهیم سلطان استاجلو تعلق داشت وایشانرا به‌استمالت نامه تسلی نموده و در تمام خراسان فتنه وآشوب شیوع تمام پیدا کردبعدازآن شاه‌اسمعیل امارت و دارائی هرات وتوابع را به‌علی‌خان شاملو که از اولاد دورمیش‌خان بود شفقت فرمودند و مشهد مقدس را بمرتضی‌قلیخان ترکمان دادند ومقررشد که نعش نواب جنت‌مکانـی را بمشهد مقدس برنـد.بعدازفوت شاه جنت‌مکانی مرتضی‌قلیخان درمشهد بحکومت‌مشغول شود وعلیقلیخان بعداز امارت مشهد مقدس متوجه هرات شود چون از برادران و اقوام منتظرالسلطنه سوای‌نواب سکندر شانی و سلطان حمزه میـرزا و نواب کلب آستان علی‌زنده نمانده بود ومقرر فرموده بود که چون علیقلیخان بـه هرات رسد بی‌تعلل نواب کلب‌آستـان علی را ضایع کنـد و چون علیقلیخان‌روز چهـارشنبه بیست‌وششم شهررمضان المبارك ۹۸۵ داخل هرات شده بنابر حقوق خدمت‌سابقه ارادهٔ قتل که داشت درقتل نواب‌کلب آستان‌علی اهمال نمودند ومقرر شد که بعد ماه رمضان به‌این‌امرشنیع قیام واقدام نمایند وچون مادرحضرت خان، شیربنواب کلب‌آستان علی داده بود و علیقلیخان در خدمت نواب کلب‌آستان‌علـی تـربیت یافته بود بسبب آن‌این مقدمه‌بتعویق افتاد ونواب کلب آستان‌علی‌چون ازاین‌مقدمه آگاه یافت از دست همه کس چیزی نمیخورد و از خلایـق گریزان بود غافل از آنکه شعر :

چـراغی که را ایزد بر فـروزد　　　　هرآنکس‌پف کند‌ریشش‌بسوزد

و شاه اسمعیل حکمی مؤکد به عقاب وخطاب بشیراز و هرات مصحوب غازی بیك وديگری قتل برادر وبرادرزاده فرستاد. روزی که این حکمرا میکردشب دیگرش گرگ اجل گریبان او را گرفته در ربود بسبب بسیار خوردن فلونیا وتراکیب مسموم عادتی بقولی چنانکه درشب سه‌شنبه‌یازدهم شهر رمضان‌المبارك بعداز افطار باحضار حصه‌های متفرح‌فرح آثار اشاره فرمود ازهر کیفی‌اندکی خود خورد وقدری بحسن‌بیك حلواچی‌اوغلی دادند وباهم بسیر بازار رفتند وچون‌بدر دکان جوانی حلوائی که ماه رخسار وشیرین‌گفتار بود رسیدند ساعتی بصحبت او مشغول شدند و قریب بسحر بمنزل حلواچی اوغلی آمده ساعتی باهم نشستند وبعدازآن بدولتخانه آمده باحلواچی‌اوغلی دست درگردن هم‌کرده سر به بستر راحت نهادند. شعر :

چنان‌شد بخواب این‌شه کامیاب — که صبح قیامت نخیزد ز خواب

هزارش خیال و هزارش امید — بخفت و دیگر روی عالم ندید

چون صبا شدامراء جهت عمارتی که مقرر شده‌بودکه بسازند بخشت‌کشی مشغول بودند وتا وقت‌ظهر انتظار بیرون آمدن شاه‌کشیدند . بعداز ظهر چون اثر بیرون آمدن ظاهر نشد هریك بجاومقام خود رفتند ومیرزا سلمان بخادمان حرم عرض‌کردکه روز باین‌وقت رسیده وشاه بیرون نیامدند وکسیرا یارای درگشودن نیست امر علیه عالیه پریخان خانم دراین باب چیست؟ فرمودند که بیخوف‌وتأمل دربگشائید که مبادا قضیه‌ای واقع شده باشد. چون درگشودند شاه را با پیشانی مجروح افتاده دیدندوحسن‌بیك سر به‌بستر بیهوشی نهاده چون ازمدهوشی بازآمد بعداز تحقیق گفت امشب بیش‌از همه‌شب فلونیا خورد چون حقه آوردم وگفتم سرحقه مهر است درجواب گفت که‌دربرابر کنیزان سر مهررا شکستند باکی‌نیست بده، من‌هم‌دادم. حلوای‌بسیاری‌خورد دیگر از هیچ خبرندارم وچون سلطان‌محمود نام‌بچرلوکه از اویماقات شاملو بود بقزوین مانده بود بجهت آنکه پروانهٔ ایالت

هرات را تمام نموده بهرات برد ازاین‌واقعه خبردار شده وبسرعت هرچه‌تمامتر‌در عرض سیزده روز بیك استر خودرابهرات‌رسانید ودرسحر روزی که‌مقررشده بود که نواب کاب‌آستان‌علی را ضایع کنند که روز عید واول شوال بود رسید چون خبر مسرت اثر فوت شاه‌اسمعیل رسانید. بیت:

رقـم قتـل شاهزاده دهر — مـژدهٔ فوت شـاه اسمعیل
گرنه مقرون یکدیگر بودی — نشدی رفـع آن به‌هیچ سبیل

جهان پیر باز جوان شد وعیش ازسر گرفت و درمیان ترك و تـاجیك شادی بهم‌رسید که مافوق آن متصور نبود و بـاز بدستور سابـق میرزائی هرات بکاب آستان‌علی قرار یافت وهرروزه بسیر وشکار وصحبت اشتغال داشتند و روزی در حین توجه شکار پیری ازعالم غیب رسیدسنگی آورد برنگ جوزی ودرصلابت از خارا چند قدم بیشتر در دوروی او بخطی که از اصل رنگ بسفیدی مایل. در‌یکی رونوشته‌بودعباس میشودپادشاه ودر دیگر رونوشته بود که‌در سنه۹۹۶‌ علی‌قلیخان گفت که‌باین مژده سروجان ازتو، بنشین تا ماآز شکار برگردیم بعداز آمدن ازشکار اثری ازاین مردظاهر نشد و کس‌ندانست‌که این پیرکه بود وکجا رفت و ازعالم‌غیب بگوش گوشه‌نشینان وریاضت کشان خـراسان ایـن رباعی رسیده. رباعی :

آئینهٔ ذات تو بـود نـور قیـاس — تقدیر ازل چنین شده‌شکر وسپاس
کزهجرت تاریخ‌چوغین آید ومیم[1] — سـر تا سر آفـاق بگیرد عباس

۱ ــ غ و م به ترتیب حروف ابجد برابر با سال ۱۰۴۰ میشود.

اما ذکر وقایعی که بعد از فوت شاه اسمعیل ثانی روی نمود

معلوم بوده باشد که چون میرزا مخدوم شریفی در اول جلوس شاه‌اسمعیل در انتشار مذهب شافعی غلوی تمام داشت و اهل علم و صاحبان مذهب شیعه اورا بقوانین و احادیث‌صحاح بخاری‌ملزم ساخته بودندبجهت آنکه تبرائیان برو مسلط نشوند و نکشند در خانهٔ ولی سلطان حاکم شیراز مقید فرموده بعد از فوت شاه اسمعیل تبرائیان قصد کشتن او نمودند. و چون والدهٔ او دختر میرزا شرف جهان بود حسب‌الالتماس‌اومیرزا مخدوم را بجانب‌عتبات گریزانیدند و در این اثنا یکی از تبرائیان از افراد اوخبردار شده با جمعی از عقب او رفته او راگرفته سروپای برهنه دست او را بسته بقصدکشتن بازگردانیدند. جمعی از قورچیان حرم علیه او را در پناه خودگرفتند. مقرر آنکه مشارالیه اگر درحضور علما و فضلا بطعن ولعن ملاعین ثلثه بآداب و قاعده‌ای که علما پسند نمایند قیام نماید او را از کشتن امان دهند والا بکشند. درهمانروز با حضار علما در میدان اسب قزوین فرمان دادند

چون مجلس منعقد شـد میرزا مخدوم شریفی بنوعی که مستحسن علما و فضلای کوچك و بزرگ بود ملاعین ثلثه را لعن کرد بـازتبرائیان بر سر غوغا آمدند که میرزا مخدوم در این لعن توریه کرده و اعتبـار ندارد او را میکشیم بجهت دفع ضرر این جماعت بدستور سابق در سیاه‌چالش کردند و بعد از چند روز براه بغدادش فرستادند و چون شاه اسمعیل فوت شد جماعت قزلباش روی بشیراز آوردند چه ارشاد حسب القانون بشاه سلطـان محمد میرسید که ملقب بنواب سکندرشانیست و چون اسکندر بیك نام حوالی شاملو پیشتر از جمیع قزلباش رفته بود چه درعرض هفت روز از قزوین بشیراز رفته بود خبر فوت شاه اسمعیل برده چون به الله‌اکبر شیراز رسید اسبش ماند اسب‌واگذاشته پیاده و زین اسب بر دوش گرفتـه نوابـ سکندرشانی بجایزهٔ این‌خبر که مشعر بر حیات جمعی‌بود بعد از تفکر بسیار که‌مبادا از روی امتحان این شخص را فرستاده باشند اما چون اسکندربیك قسم یاد کرد و گفت اگر در این دو روز علی‌بیك و رفقا و دیگر مردم از اردوی معلی نرسند مرا بقتل رسانید و رفع دغدغه نموده او را برتبـهٔ سلطنت و خانی رسانیـدند و بلقب خوش خبرخانی سرافراز ساختندوبحسب‌الا راده الکاء غوریان‌را که در دوفرسخی هرات واقع است باو ارزانی داشتند و جمیع امراءو وزرا سوای‌امیرخان حـاکم همدان و خلیل‌خان افشار و ولی‌سلطان حاکم شیراز وقورچی‌باشی و محمدی‌خان استـاجلو و دو سه نفر دیگر از امرا کـه بجهت ضبط‌خوان و بیوتـات و حفظ و حراست شهرقزوین درآنجا صلاح‌دیده بودند ماندند و چون امرا و وزرا بخدمت نواب سکندرشانی رسیدند و بشرف سجده مشرف شدند نواب سکندرشـانی‌قبل از توجه بقزوین کوچك نبی‌را بقدغن تمام روانهٔ قزوین نمودند.مقرر آنکه‌مشارـ الیه خلیل‌خان افشار و ولی‌سلطان ذوالقدر راگرفته ضبط اموال ایشان نماید ومیرزا محمد منشی را بجهت آنکه حکم قتل میرزاهـا بخط او بود بکشد.حسب‌الالتماس اعزه و امرا از خون او گذشتند.مقـرر شد که سه هزار تومان برسم ترجمان ازاو

بگیرند و چون کوچك نبی بقزوین رسید صبیه بزرگ شاه جنت مکان که بغایت عاقله بود و اعتبار تمام داشت مانع گرفتن حضرات شده متکفل مهمات ایشان در خدمت نواب سکندرشانی گردید و چون در وقتی که ازهرات نواب سکندر شانی بشیراز میرفتند عبورشان بحوالی خبیص افتاد و میرشمس‌الدین محمد خبیصی که بزیور علم و دانش آراسته بود و از روی رمل وعده پادشاهی بنواب‌سکندرشانی داده بود و نواب‌سکندرشانی فرموده بودند که اگر حکم رمل تو موافق تقدیرافتد صدارت ایران که از مراتب عالیه است بتو ارزانی داریم حسب‌الوعده بطلب میر شمس‌الدین محمد فرستادند و قضاء عسکر بمیرمظفرالدین محمد انجومقرر گشت و وزارت کل بمیرزا سلمان‌جابری تفویض فرمودند و شاهرخ بیك‌سفره‌چی ذوالقدر وخان احمد خان‌والی گیلان پیه‌پیش‌را که در قلعهٔ اصطخر مقید بودند از قلعه بیرون آوردند و با عزاز واحترام ایشانرا رفیق خود ساختند و تعهدات‌نمودند و متوجه قزوین شدند و میر میران یزدی باتحف بسیار بشرف بساط بوسی مشرف شد و اعیان و اکابر هر محل با تحفهٔ لایقه در هر منزل بشرف سجده مشرف‌میشدند و چون بسه فرسخی قزوین رسیدند امراء عظام متوجه‌استقبال شدند و چون میرزا سلمان که بخلعت وزارت کل سرافراز شده بود بعد از وفات شاه اسمعیل دغدغهٔ تمام داشت شب هنگام از قزوین بجانب شیراز گریخته خودرا بنواب‌سکندرشانی رسانیده بموقف عرض رسانید که اگر در رفع و دفع شمخال سلطان نخواهید کوشید خلل کلی دربنیان خلافت راه خواهد یافت و امثال این سخنان بسیار گفت وباعث آن شد که مصمم دفع و رفع آن شدند و امیر اصلان سلطانرا طلب‌نمودند و بقتل شمخال سلطان مأمور ساختند و منصب مهرداری که بشمخال سلطان تعلق داشت بشاهرخ خان شفقت فرمودند و حکم شد که شاه اسمعیل را از خانه‌ای که بود بیرون‌آورند و درشاهزاده حسین‌پهلوی برادرها نهند. روز دیگر ساعت دخول‌قزوین تعیین فرمودند و کوچ نمودند و امیر اصلان سلطان شمخال سلطانرا

بخانهٔ خود برد و بقتل او مبادرت نمودند و بجهت تاریخ جلوس قطعهٔ گفته شد.
قطعه :

شکرلله که از عنایت حق	دین و دولت نظام یافته است
بر دل آن زخمها که ظالم زد	سر بسر التیام یافته است
مژده طول عشرتش از غیب	طبع شیرین کلام یافته است
زانکه تاریخ سال این دولت	دولت مستدام یافته است ۹۸۵

بعد از سه روز حکم اشرف نافذ شد که میرزا سلمان و قورچی باشی و خلیل خان پیروی باقی مواجب سنوات امرا و قورچیان نمایند و تنخواه از خزانهٔ عامره برداشته بایشان دهند. حضرات فرصت غنیمت دانسته آنچه خواستند کردند و خزانهٔ عامره را نصفی بمواجب داده نصف دیگر را بجهت خود بردند و در حین وصول نواب سکندرشانی بقزوین، خاف و باخرز را بمرشد قلیخان ولد شاه قلی سلطان یکان تفویض فرمودند وقاین را بفولاد خلیفهٔ شاملو عنایت فرمودند و تون وطبس و گوناباد وتوابع را به سلیمان خلیفهٔ ترکمان دادند و نیشابور را به درویش محمدخان روملو دادند و اسفراین به ابراهیم سلطان و سبزوار به قباد سلطان قاجار تفویض فرمودند و نام مشهد و هرات نبرده بحال خود گذاشتند و خواهر خود را بخان احمد دادند و جشن عظیم نمودند و دارائی و ایالت گیلان بیه پیش رابخان احمد ارزانی داشتند وهمچنین عیسی خان وسمون خان ولد لورساب را که در قلعهٔ الموت محبوس بودند از قید حبس خلاص فرمودند و طبل و علم ارزانی داشتند و حکومت کوری وبرات الی باو دادند و روانهٔ گرجستان نمودند و همچنین عیسی خان ولد الوند گرجی که درقلعهٔ الموت محبوس بود رعایت کرده الکای شکی به او دادند و دختر سام میرزا را باو عنایت فرموده روانهٔ شکی شد و نواب بلقیس مکانی ارادهٔ دیدن نواب کلب آستان علی که درهرات بودند نمودند مقرر کردند که ابراهیم خان ولد حیدر سلطان ترکمان بهرات رود و نواب کلب آستان علی را بیاورد و

پنجاه نفر قزلباش از هر طایفه همراه مشارالیه نمودند. هم در اینسال میرزا سلمان که اعتمادالدوله بود و رتق وفتق مهمات باو متعلق بود دختر خود را نامزدسلطان حمزه میرزا کرده بود ومیان میرزا سلمان و علیقلیخان شاملو کلفت تمام بود وچون علیقلیخان شاملو از آمدن ابراهیم خان بهرات و خواستن نواب میرزائی خبردار شد اندیشه کرد که اگر نواب میرزائی را از دست من بدر برند البته در تضییع من خواهند کوشید تدبیری باید کرد و به‌یك‌یك از امراء خراسان نوشت که نواب ـ سکندرشانی مردی بچشم عاجز است واختیار اورامیرزا سلمان بدست خود گرفته و نواب‌سکندرشانـی را در امورسلطنت اختیـاری نیست و هرکس از قزلبـاش راکه اطاعت او میکنند اولکه و انعام میدهد و هرکس را کـه میل کشتن و بستن دارد بخودی خود بعمل میآورد و الحـال ارادهٔ گرفتن میرزائی نموده که چون از دست مابدر برد شروع در تضییع یکیك از امراء خراسان نماید بلکه شاید که‌ارادهٔ بلندتر نیز بکند جواب او و ابراهیم‌خان گفتن بر من،شما چه میگوئید؟همگی امراء خراسان متفق شده معتمدی را بخدمت علیقلیخان فرستادند که این معامله را بعهد و یمین محکم سازند و درنیك و بد از حوادث زمان شریك هم باشند و تا سر و مال و جان همراه باشند و چون علیقلیخـان خاطر از جانب امراء خراسان جمع کرد و اسناد از ایشان‌گرفت اکابر و اعیان شاملو را در باغ راغان حاضر ساخت و درباب دادن نواب عباس میرزا و تدبیر میرزا سلمان با ایشان مشورت نمود وگفت تمـام امراء خراسان‌با من عهد وبیعت کرده‌اند واینست عهدنامهٔ‌ایشان و شما چه‌میگوئید؟ همگی‌متفق‌اللفظ و المعنی شده‌گفتند که تاجان داریم درباب نواب عبـاس میرزا میکوشیم تا بمال چه رسد. شماجواب ابراهیم خان بدهید و نواب‌کلب‌آستان‌علی را مدهید و بدین مضمون همگی قسم خوردند و چون ابراهیم خان بهرات رسید کمال اعزاز و احترام بجای‌آوردند و در جواب طلب نواب عباس میرزاگفتند که هرگز خراسان بی‌میرزا نبوده اگر مـا‌را بحال‌خود میگذارید خوب والا سکـه و

خطبه بنام او میکنیم و تاجان داریم میکوشیم، آزارما مکنید و درمخالفت‌مگشائید. ابراهیم‌خان چون بمقصود نرسید معاودت نمود چون بخدمت نواب سکندر شانی رسید طایفۀ رومیۀ شومیه‌نقض عهد نموده آغاز فتنه‌نموده بودند و عازم تسخیر آذربایجان شده بودند. تقریر این مقال آنکه چون‌خسرو پاشا والی‌وان عریضه‌ای بسلطان مراد نوشت که شاه اسمعیل رحلت نمود و در ایران بین‌الاقران خلاف بسیار شـده و انقلاب تمـام واقـع شده بنابر آن سلطانمراد مصطفی پاشا لله که وزیر ثالث بود باتفاق امیرالامراء دیاربکرو عثمان پاشا وچغال‌اوغلی رابتسخیر آذربایجان فرستاد که‌درمحلش بتفـصیل گفته شود با وجود این حال میرزا سلمان در نفاق و بغض‌ثابت قدم شده و در خلاء و ملاء میگفت که اگر شما نواب کلب آستان علی[1] را پادشـاه میکنند و این باعث تفرق قزلباش میشودوسبب‌استیلای‌رومیه شومیه میگردند تدبیر نموده بخوش خبرخان‌حاکم غوریان نوشتند که تو از مائی البته نوعی کن که‌میان جماعت قزلباش خراسان مخالفت و فتنه بهمرسد خصوصاً جماعت شاملو وناتوانی اغوای این جماعت نموده بزر و خلعت و اسب از راه برده پیش خودآور. خوش خبرخان بموجب نوشته عمل نموده بعضی را از شاملو باسب و برخی را بـانعام و زر از راه برده پیش‌خودآورد وچون علیقلیخان از کید خوش‌خبرخان مطلع شد دانست که اگر در دفع و رفع این حیله و تدبیر نکوشد آهسته‌آهسته خلل‌دربنـیان سلطنتش راه میـیابدبی‌توقف لشکری مستعد برداشته متوجه غوریـان شد و چون خوش خبرخان را تاب مقاومت نبود قرار بر فرار داده بجانب سبزوار گریخت و علیقلیخان‌جمعیرا بعقب اوفرستاد و بحاکم سبزوار که افشار بودند نوشت که‌خوش خبرخان شاملوی ما است اولی آنست که درمیان ما، شمادخل‌نکنید. طریق آنست که خوش خبرخانرا گرفته بما سپارید تا باعث زیادتی محبت شود. چون جماعت شاملو به‌سبزوار رسیدند آقایان افشار که‌بنواب سکندرشانی مستظهر بودند جواب دادند و

---

۱ ــ درنسخه خطی‌ملک این‌جمله‌وجودندارد: «به‌عراق نیاورید عنقریب‌امراء خراسان نواب کلب آستان‌علی را.»

حسب‌الامر نواب اعلی علیقلیخان غوریان را بجمعی از شاملو داده راه فساد بسته شد در این اثنا خبر رسید که نواب بلقیس مکانی فخرالنسا بیگم که تمشیت امور سلطنت از پیش باا‌وبود وقزلباش را از بیحساب منع مینمود و نواب سکندرشانی بعیش و عشرت خود مشغول بود و به امور سلطنت پر ملتفت نمی‌شد جمی از مفسدان قزلباش بقتل این معصومه زبان یکی کردند وسلطان حسین خان ولد علیقلیخان مقرر فرمودند که بهرات رود و نواب کلب آستان علی را بعراق آورد و اگر در این باب تساهل و تکاهل ورزد اولاد و اتباع و اقوام او که در عراقند بقتل آورند از آن بعد متوجه دفع علیقلیخان شوند بنابرغرضی که مذکور شد سلطان حسین خان را فرستادند چون بهرات رسید رسم استقبال و آئین و عزت و ضیافت بجای آوردند و در هر مجلس انواع تکلفات و پیشکشها نمودند و چند روز بسیر و باغ و شکار جرگه اشتغال نمودند مقارن این حال خبر رسید که جمعی از اوزبکان مرو بتاخت بادغیس آمده از اسب وگاو وگوسفند و شتر آنچه بنظر رسیده بردند فی‌الفور علیقلیخان خود با لشکر به‌ایلغار واستعجال تمام در ساری کنار مرغاب خود را بایشان رسانید و تمام آن جمع را بتیغ بیدریغ از هم گذرانیدند و غنایم آن حدود را ضمیمهٔ اسباب تاخت نموده آوردند وچون مراجعت فرمودند بامراء خراسان بدستور سابق درباب دادن نواب کلب آستان علی صلاح دادند و چون اصلاً و قطعاً خلل در بنیان عهد و میثاق سابق راه نیافته بود گفتند که اگر حضرت خان از کشتن پدر و اقوام اندیشه دارند ما نداریم و اگر تو بدهی ما نمیدهیم. علیقلیخان گفت غرض امتحان شما بود واگرنه ما جماعت شاملو سرو جان و مال یکباره در راه نواب کلب آستان علی داده‌ایم مادر و پدر من فدای نام شاه عباس باد پیر را جواب داد و مرخص برفتن جانب عراق گردانید. سلطان حسین خان شاملو دانست که او در این راه کشته باید شد دانسته متوجه عراق شد و خود را فدای نواب کلب آستان علی دانسته کرد و چون میرزا سلمان میدانست که رفتن سلطان حسین‌خان بجانب

هرات عیب است تدبیری بخاطرش رسید که چون امراء خراسان متفق شده‌اند در موافقت بـا نواب علیقلیخـان بجهت هریك از امـراء خراسان رو کشی بهم میباید رسانید ایالت آن حدود به آنکس باید دادتافتوائی در کار و بارامراءخراسان بهمرسد از جمله خاف و با خرز که بمرشدقلیخان تعلق داشت بامیرحمزه‌خان ولدعبدالله خان استاجلو دادند وقاین که بفولاد خلیفه شاملو تعلق داشت به ولی خلیفه شاملو شفقت فرمودند و ترشیز که به‌محمودخان صوفی‌اوغلی تعلق داشت بولیخان استاجلو دادند و سبـزوار که از قباد سلطان قـاجار بود[1] (؟) قاجار دادند واسفراین که ابراهیم خان استاجلو داشت بمصطفی سلطان چاوشلو دادند و امراء نو باتفاق متوجه خـراسان شدند. چون امراء خراسان از تـدبیر ناقص میرزا سلمان خبردار شـدند کس پیش علیقلیخان فرستادند و از تدبیر تازه‌اش خبردار کردند و گفتند که اگر حضرت خان صلاح میدانند امراء خراسان جمعیت نموده پیش از آنکه امراء نو داخل الکاشوند و با رعیت ملاقات کنند و اختلاف و فتنه بهمرسد سر راه برایشان میگیریم و نمی‌گذاریم که داخل خراسان شوند و درقتل ایشان تقصیر نمیکنیم. نواب علیقلیخان آن جمع را ترغیب بآنچه صلاح دیده بودند نمود. بنابر آن امراء خراسان جمعیت نموده در حوالی سبزوار تلاقی فریقین دست داده نگذاشتند که امراء نو داخل خراسان شوند. مقارن این حال خبر رسید که دوشنبهٔ غره جمادی‌الثانی سنه ۹۸۷ نواب بلقیس مکانی مادر نواب کلب آستان علی را کشتند. تقریر این مقال آنکه چون پیره محمد‌خان حسب‌الحکم نواب بلقیس‌الزمانی بمازندران بگرفتن میرزا خان ولد مرادخان والی آنجا رفته بود و او را گرفته بقزوین فرستاده بودند بلقیس‌الزمانی او را بعوض خون‌پدر کشت و شمس‌الدین دیو که از اکابر واعیان مازندران بود و سمت‌وکالت میرزاخان داشت و میرزا رئیس شوهر والدهٔ نواب بلقیس مکانی را کشته بود پیره محمدخان او را گرفته خود برداشته بقـزوین آورد و شمس‌الدین دیو را با فضح و وجهی بشهر در آورده کشتند. پیره محمدخان از کشتن میرزا خان وشمس‌الدین دیو

۱ـ در دو نسخه اسمی از قلم افتاده است.

بسیار آزرده شده بود و بفتنهٔ میرزا سلمان حایری الکای کاشانرا ازمحمدخـان ترکمان بریده و بخاصهٔ شریفه منسوب شـده بود و بهتحریك آقاجمال منصب قورچی باشی‌ـ گریرا از قلی‌سلطان تغییر داده نامزد اسکندر سلطان نموده بودند و دیگر تغییرات واقع شده بود و میرزا سلمان از بزرگان امیر قوام‌الدین حسین وزیـر نواب‌بلقیس مکانی بسیار آزرده بود و بامرا از روی حیله گفته بود که عنقریب است که یکیك از شما را ضایع کرده در عوض مازندرانی پیش کشد. ازمشاهدهٔ این احوال که‌دال‌بر صدق قول‌میرزا سلمان بود جمیع امرا و ریش‌سفیدان‌اتفاق نموده درباغ‌سعادت‌ـ آبـاد جمع شدند. مثل‌پیره محمدخان استاجلو و محمدخان تـرکمان و نور حسن سلطان شاملو و سایر امرا اتفاق نمودند که اول بقتل عادل‌گرای‌خان تا تار مبادرت نمایند. بعدازآن نواب بـلقیس مکانی را بدرجهٔ شهادت رسانند و چون قتل عادل گرای خان صورت بست در روز مذکور نواب بلقیس مکانی بآواز بلند فـرمودند که مرا چهار شمشیر است البته یکی خون مرا طلب خواهد کرد بحمدالله والمنه که توفیق رفیق نواب کلب آستان علی شد و یکیك راکه در دولت‌خانه بجهت‌این فعل شنیع رفته بودند کشته نسل آن جماعترا برانداخت و چون واقعهٔ هایله نواب بلقیس مکانی صورت‌بست حسین قلیخان ارشلواز قزوین ایلغار کرده بسه روزخود را باصفهان رسانید وبا جمعی سر حسین خان مازندرانی ریخت و مشارالیه رامقید سـاختند و قریب بشش هفت هزارتومان اموال و اسبابش بغارت بردند و بعـد از مدتی از قیدخلاص‌شده جان‌بسلامت بردوچون این‌حالت واقع‌شد امرای جدیدی که دست نشان نواب بلقیس‌مکانی بودند متزلزل خاطر شده ترك فتنه نموده کنجی نشستند سوای ولی خلیفـه شاملو که سابقاً ملازم او بودند مستظهر گشته متوجه قاین شد و سلطان علی خلیفه و فولاد خلیفه با او مقابله نموده او را شکست داده مقیـد ساختند چون زخم‌منکر داشت بعد از چند روز فوت‌شد این تدبیر ناقص نیزباعث اتفاق امراء خراسان شد و در کل امراء خراسان صلاح دیدند که هرالکهٔ که بدست

غیری باشد اگر باماهم‌عهد نباشد او را بکشیم والکه‌بدوست و یکجهت خودبدهیم از جمله ولایت مشهد مقدس مرتضی قلیخان‌ترکمـان و قوچان وخبوشـان اوغلن به‌بداغ چگنی و فراه وسبزوار به‌جماعت‌افشار دادند. چون سلطان حسین خان‌بعراق رفت و نواب بلقیس مکانیرا ضایع کرده بودند ودر مهمات قزلباش در عـراق خلل تمـام راه یافته بود علیقلیخان و امراءخراسـان که متفق‌بودند خاطر بتسخیر ولایت خراسان قرار دادند اولاً علیقلیخان متوجه سبزوار گشت زیرا که در حوالی هرات بود و از جمـاعت افشار خاطر جمعی نداشت بمجرد توجه چون جماعت افشـار تاب مقاومت نداشتند قلعه را کشیدند حضرت خان در مقابل آن قلعه دیگر ساختند و به‌آقا سلطان لشکر مستعد داده بازگشت .

اما ذکر حالاتی که بعد از رفتن سلطان حسین شاملو روی نمود

چون مشارالیه متوجه عـراق شد در اثناء راه خبر قتل حسین قلـی‌سلطان و حسین بیك وزیر سلطان حمزه میرزا رسید پریشان خاطر شده متوجه تبریز شدو چون بموضع میانه‌رسید ملازم خوش‌خبـرخان رسید که‌اینك‌مشارالیـه بگرفتن او میرسد این مرد را رعایت نموده با چند نفر اعتباری ایلغار نموده بحظیره حضرت شاه صفی پناه برد بعضی از شیخاوندان مخصوصاً شاه بیك مستمسك بحکم نواب سکندرشانی مشروع در بی‌اندامی کردند خواستند که سد را شکسته خانرا بیرون آورنـد سلطان حسین خان از در صوفیگری درآمـده گفت حاجت بشکستن سد نیست‌من‌خود بیرون میآیم‌فی‌الحال مردانه‌برخاست و بیرون آمد و به دست‌قورچی کردی‌نقد حیات سپرد و بعد ازفتح سبزوار نوشته قباد سلطان قاجار بمرشدقلیخان رسید که حسب‌الحکم نواب سکندرشانی مرتضی قلیخان بر سر من میآید وشنیده‌ام

که با چهار هزار کس میآید اگر بیعت شما درستست و بمن‌کار دارید وقت‌احسان‌و معاونت است. عریضهٔ مرشد قلیخان با همین عریضه بنظر نواب کلب آستـان علی رسید و مضمون عریضهٔ مرشد قلیخان آنکه چون مرتضی قلیخان قباد سلطان‌را ضایع کند و سبزوار بدست آورد قوی میشود زنهار که در احضار لشکر تقصیر مکنید و چون اکثـر امراء خراسـان درالنگ مالان با من اتفاق نموده‌اند اگـر نواب کلب آستان علی متوجه دفع و رفع مرتضی قلیخان شود اولی واحسن‌خواهد بود بناءـ علیـه علیقلیخان با حضار امراء بلوچ و سرحد ها کس فرستادند و خود در رکاب ظفـر انتساب با جماعت شاملو و امراء تا بین متوجه دفع مرتضی قلیخان شدند و چون درالنگ مالان مرشد قلیخان بشرف پای بوس نواب کلب آستان علی مشرف شد خبر رسید که مرتضی قلیخان بسبزوار رسیده رعایا و ریش سفیدان قاجارچون تاب مقاومت نداشتند از در صلح درآمده نزدمرتضی قلیخان رفتند و خان مذکور سبزوار را باحمد سلطان تکلوسپرد وقباد سلطان را باخود بمشهد مقدس برد. نواب کلب آستـان علی درالنگ مالان نشسته از استماع این خبر بطلب محمود خـان و فولاد خلیفه و ابراهیم خان کس فرستادند و در اندك زمانی امراء مذکور با توابع و امـراء بلوچ با لشکر مستعد درالنگ مذکور بشرف پای بوس مشرف شـدند و جمعیت نمودند بجهت جانقی و صلاح دید که بر سر شهر مقدس روند یا نـه در حین جانقی و صلاح دیدن نواب کاب آستان علی در صغرسن صلاح دیدند که بی‌ـ توقف در قلع وقمع مرتضـی قلیخان بایدکوشید . درساعت متوجه‌شـدند و چون قبل از این مرتضی قلیخان جلال‌خان اوزبك را که بتاخت‌نیشابور و بعضی ولایات خراسان‌آمده بود و اموال موفور و اسیر نامحصور بدست‌آورده اسباب غـارتی و اموال اوزبکی صاحبی کرده بود و سبزوار را نیز بتحت تصـرف درآورده بود باد غرور درکاخ دماغش‌راه یافته‌چون‌درآمدن نواب کلب آستان علی ولشکری‌خبر شد بطلب سلطان خلیفه‌کس فرستاد و همهٔ امراء تابین را جمع نمود و عازم جنگ

شد نواب کلب آستان علی صلاح در آن دیدند که پیش از جمع شدن لشکر مخالف بر-
سراو رویم دو روز روانه شدند و چون بدو فرسخی مشهد مقدس رسیدند مرتضی
قلیخان با اغلن بداغ خان چگنی وخداویردی خان جلایر امرای سرحد مشهد مقدس
از روملو وجغتای و اویماقات وایل و الوسات قریب بشش هزار مرد جنگی جمع
نموده از مشهد مقدس بعزم جدال بیرون آمده در عیدگاه سایبان بنابرپای کردند و
چرخچی را پیش فرستادند و خود از عقب تیپ بستند و از جانب نواب کلب-
آستان علی مرشد قلیخان وفولاد خلیفه بچرخچی گری مقرر شدند و در حوالی
حوض تون تلاقی فریقین دست داد. جوانان شاملو و استاجلو داد مردی و مردانگی
دادند حملهٔ اول چرخچی مرتضی قلیخان را از جای برداشته بر تیپ مرتضی قلیخان
زده اندخانرا در هم شکسته لشکر شکسته خود را بی اختیار بشهر انداختند و چون
لشکر مرتضی قلیخان شکست خورد لشکری خود را بشهر میانداختند مرتضی
قلیخان را مجال داخل شدن بشهر مشهد مقدس از دروازهٔ عیدگاه نشد از دروازهٔ
میر علی آمو داخل شد و علیقلیخان از بیم آنکه مبادا شهر بغارت رود در همانروز
داخل شهر نشدند با وجود امکان قباد سلطان قاجار راکه از سبزوار آورده بودند
از لشکر منهزم گریخته بشرف پای بوس مشرف شد.

هم در اینروز بعداز شکست دادن لشکری میرعبدالصمد جمشیدی و دیگر
مردم در کنار خندق شهر ایستاده بودند که تیری از بالای بارهٔ شهر بر ران میر-
عبدالصمد جمشیدی خورده درساعت هلاك شد ومشخص شد که مرتضی قلیخان
بهشهر داخل شده وشهر رامحکم کرده حکم جهانمطاع نافذ شدکه اردو در باغ
الجمعه فرودآیند اسباب وخیمه وعلم ونقاره وفروش و سایر اسباب مرتضی قلی
خان را غارت کردند قزلباش تعاقب نموده دراینروز یکهزار وپانصد نفر از مردم
مرتضی قلی خان کشته شدند وبامردم منهزم جمعی ازقورچیان وملازمان نواب کلب-
آستان علی داخل شدند ودرکاروانسرا چنان بودند وصباحش با لشکر مرتضی-

قلی‌خان بعزم جنگ از شهر بیرون آمدند وداخل لشکر ظفراثر نواب کامیاب شدند وروز دوم خود بیرون نیامده و لشکری بیرون کرد باز لشکرش شکست خورد وبشهرداخل شدند ولشکری سه‌روز درباغ الجمعه‌بودند تنگی‌جا باعث کوچ نمودن شد و درباغات نوقان نزول نموده شد. در این اثنا سلیمان خلیفه از جانب کوه سنگین امرا را غافل ساخته خود را بشهر انداخت وباز درفتنه وجنگ گشوده شد روز سیم باز تیپ بسته شدوجنگ درگرفت.فولادخلیفه بـاغازیان شاملو واستاجلو وغلامان نواب‌کامیاب عباس‌علی‌گویان خودرا برقلب لشکرتـرکمانـان و تکلو و جغتای وچگنی زده چون‌بنات‌النعش آن جمع را متفرق ساختند وقریب چهار ماه این محاصره باقی بود ومحصولات‌دور ونزدیك مشهد مقدس چرانیده شد.لشکری بخدمت علی‌قلی‌خان رفتند واحوال عرضه داشتند وچون نیشابور بدست درویش محمدخان روملو بود واو درمشهدمقدس بود وغله بسیار آنجا بود اولی آن‌دیدند که بدور نیشابور روند وشهر وغله را صاحبی نمایند.چون این رأی موافق مزاج وهاج نواب کلب‌آستان علی بود درساعت روانهٔ نیشابور شدند از راه رخ‌چهار ـ تخت روان شدند وچون درویش محمد خان از تدبیر کلب‌آستان‌علی خبردار شد از راه کتل زقی ومایان متوجه نیشابور شد باضطراب تمام دو روز پیش از وصول موکب همایون داخل نیشابور شدوچون کنار نیشابورمضرب‌خیم‌عساکرشدجمعی از غازیان جلادت‌شعارخودرا ازسرایل‌بدر دروازدرسانیدندوچند نجق بدردروازه زدند هراسی تمام بدل جماعت روملوافتاد علاج‌کار خود به‌عذرخواهی و بوسیدن خاك آستان کلب آستان‌علی فرستادند وعذرگناهان خودخواستند والتماس نمودند که بدستور درویش محمدخان درمیان ایل روملو خان باشد ودرسلك امراءمنسوبه این دولت ابد پیوند باشدچون مضمون عریضه بدستور مذکور معروض شد ازسر جرایم او گذشتند وبدستور سابق اورا خان ایل روملو ساختند و اهل قلعه را باین خبر مستبشر گردانیدند . اما ضبط نیشابور والکه درعهده میرزا احمد وزیر مرشد

قلی‌خان نمودند واورا صاحب طبل و علم ساختند وقباد سلطان قاجار را سبزوار فرستادند واحمد سلطان تکلو شهر را انداخته بجانب عراق رفت ونواب کلب ـ آستان علی بجانب تربت که بتصرف فرخ سلطان برادر مرتضی قلی‌خان بودمتوجه شدند وفرخ سلطان در مشهد مقدس بود وکوچ و عیال او درتربت آنجا که مروت کلب آستان علیست پنج قطار شترکه جهت حمل خانه‌کوچ و احمال و اثقال فرخ سلطان ضرور بود شفقت نمودند ومذکورات را بران بارکرده بمشهد مقدس فرستادند و تربترا بدرویش محمدخان روملو شفقت نمودند وچون میان ولیخان استاجلو ومحمودخان صوفی اوغلی برسر ترشیز نزاع بود ومرشدقلی ـ خان حامی ولی‌خان بود وعلی‌قلی‌خان‌حامی محمود خان بود بدین‌سبب میان این دوخان بزرگ رنجش بهمرسید وازبیم آنکه مبادا باعث خلل دولت و فساد عظیم شود چون این خبر بمیرزا احمد رسید میرزای مذکور دو ساعت با چندنفر مخصوصان نیشابور بعزم صلح ایشان خود را به‌اردو رسانید و میرزا احمد میان این دوخان‌عالیشان کلفترا بصلح مبدل کرد. مقرر آنکه ترشیز را میان ایشان قسمت نماید.حسب‌التماس‌حضرات میرزا احمد متوجه ترشیزشد واوالکه را قسمت نمود و اردوی همایون چون زمستان نزدیك بود متوجه مقرسلطنت‌که هراتست شد . مقرر آنکه اول‌بهار بازبرسر مشهد مقدس روند وبتحت تصرف درآورند وامرائی که در رکاب ظفرانتساب بودند مرخص ساختەو به‌خلعت فاخر سرافرازگردانیدند و هریك بجا ومقام خود رفتند وچون لشکر متفرق شدند و میرزا احمد والی نیشابور بترشیز رفت ونواب کلب‌آستان علی بهرات رسید درویش محمد خان فرصت غنیمت دانسته متوجه نیشابور شد و شهر را صاحبی کرد وتربترا خالی گذاشت. ازاستماع‌این‌خبر بلاتأخیر مرشد قلیخان رافرستاد وتربترا صاحبی کردو چون اخبار مذکور بنواب سکندرشانی رسید وتربت و نیشابور بدست‌فرزندش کلب‌آستان‌علی‌درآمد ومرتضی قلیخان ازبسیاری‌عجزچهارماه محصور بود ومقرر

شده بود که چون بهارشود باز بتسخیر مشهد مقدس اشتغال نمایند واین نوبت البته مسخر میشود. میرزا سلمان جابری تدبیری نمود که محمدخان ترکمان واسمی خان شاملو واسکندرخان افشار ونورحمزه خان شاملو بکومك ومعاونت مرتضی قلیخان بمشهد مقدس روند. وصول این خبر باعث تجدید عهد امراء خراسان شد وعازم جنگ وجدال شدند وچون محمدخان ترکمان صاحب تدبیر وعقل وکاردان خود را میدانست ومیل داشت که نقاضت میرزا سلمان دربرابرسلطان حمزه میرزا تاهر قسم اراده که کنند از پیش برند کتابات پنهانی وپیغامات زبانی بامراء خراسان پیاپی می‌فرستاد وخود را دولتخواه ودوست کلب آستان علی مینمود. این باعث زبونی مرتضی‌قلیخان می‌شد و چون حقیقت سلوك محمدخان ترکمان خاطرنشان میرزا سلمان‌ونواب‌سکندرشانی‌شد عزیمت بسوق خراسان نمودند. ودرتهیهٔ اسباب سفر خراسان می کوشیدند. دراین‌اثنا خبر رسید که‌غازیگرای‌خان تاتار چون خبر قتل برادر خود عادلگرای‌خان‌را شنیده‌بالشکر بیکران بشیروان آمده ارادهٔ آمدن بگنجه واردبیل دارد. واجب شدبرنواب‌سکندرشانی ومیرزا سلمان که فسخ‌عزیمت خراسان نمایند و اول بدفع شراو کوشند. اتفاقاً چون غازیگرای خان بعزم آمدن باردبیل بگنجه رسیدبیمن‌توجه‌پیغامات قطب‌العارفین شاه‌صفی گرفتارشد ولشکرش شکسته ومنکوب مراجعت‌نمودند وچون‌غازیگرای خان رابه‌نظرنواب‌سکندرشانی رسانیدند مدت ششماه عزیز ومحترم‌بودودرایام عزت‌همه روزه باروميه اوراآمد ـ وشد بود واخبار مجلس قزلباش را برومیه مینوشت بدین‌سبب از شفقت‌شاهانه محروم ماند .

از مشاهدهٔ این حال درفکر گریزافتاد وخود را بالکه شاه‌قلی سلطان کرد رسانید وازآنجا بروم رفت وچون‌ازبهار ده روزگذشت محمدخان‌ترکمان باامراء بمشهدمقدس‌داخل‌شدندونواب آستان کلب‌علی‌لشکر کشیدبسرنیشابوررفت‌ودرکنار نیشابور بوده امراء خراسان هریك پیشکشها کشیدند وساعت جلوس معین نمودند

وعباس میرزا را پادشاه کردند وجملهٔ امراء و ارکان دولت از کوچك و بزرگ پا بوسیدند. دراین وقت سن‌مبارك نواب کلب‌آستان‌علی ده سال بود و بـه محاصره نیشابور مشغول‌بودند. دراین‌اثناء محمدخان‌ترکمان‌واسمی‌خان شاملو وقورحمزه‌خان واسکندرخان افشار با بعضی‌از ملازمان وتبع مرتضی قلیخان متوجه نیشابور شدند چون خبر بنواب کلب آستان‌علی رسید سوای علیقلیخان بالتمام باستقبال آن لشکر رفتند چون تلاقی این دولشکر دست داد مدت‌جنگ و جـدال بنیم ساعت نرسیده که‌لشکرترکمان‌شکست خورده سرواخترمه واسباب بسیار بدست ملازمان نواب کلب‌آستان‌علی‌درآمده بنظراشرف‌رسانیدند وبرخی‌را یکروزه معاف‌نمودند وچون زمستان نزدیك بود و این فتح نمایان دست داد لشکری را مرخص ساختند که بجاومقام خود روند ودرتربیت‌نظم ونسق‌قلاع والکه ولشکری کوشند.دراثنای راه وردی بیك یکان ازجانب سکندر شانی بخراسان آمد که شاید که آتش فتنه را به‌آب نصیحت فرونشاند وازربان نواب‌سکندرشانی بامراء خراسان‌پیغام رسانید که طریق سلوك ماآنست که چون سلطان حمزه میرزا و عباس میرزا هردو پسرمنند و سلطان حمزه میرزا بزرگتر است من تمشیت امور سلطنت به‌دست سلطان حمزه‌میرزا داده‌ام و خراسان بی میرزا نمیتوانـد بود شما سلطان حمزه میرزا را پادشاه بدانید ودراطاعت اودقیقه‌ای‌فروگذاشت مکنید وعباس میرزا را بـدستور میرزای خراسان دانید واز این مصلحت تخلف مکنید والا آماده جنگ باشید که آمدم.

اما ذکر وقایع نهصد و نود

در اوایل این سال شاه وردی بیك یکان بشرف بساطبوسی مشرف شده و پیغامرا بموقف عرض رسانید که امرا متفق‌اللفظ گفتند که این سخن پیش از این خوب بود بسبب آنکه روزی خبر بخراسان رسید که نواب سکندرشانی جای خود را بسلطان حمزه میرزا داد امراء کوچك و بزرگ عباس میرزا را پادشاه کردند و امرا بجهت تجدید سلطنت پای بوسیدند و مجدداً بجهت اتفاق و بقاء این عهد و میثاق قسم یاد نمودند و گفتند سخن یکیست اگر نواب سکندرشانی با لشکرروم میآید سری داریم در راه شاه عباس فدا میکنیم و تا جان داریم می کوشیم و هم در این روز متوجه تسخیر مشهد مقدس شدند و شاه وردی بیك یکان را روانهٔ جانب عراق نمودند وخود بتاخت‌الوس قراقوینلو که در حوالی مشهد مقدس بودندرفتند و قتل و غارت‌نمودند و از اسب وشتر وگاو قریب پنجاه هزار و ازگوسفندسیصد هزار رأس بغارت بردند و اسباب از حد و قیاس افزون بدست غـازیان شیر شکار

افتاده و قلعهٔ منیخانرا که در سرالنگ را تکان است گرفتند. بدرسلطـان قراقوینلو و ملازم مرتضی قلیخان راکه کوتوال آن قلعه بود کشتند و قلعه را با خاك برابر کردند و بسر سبزوار آمـدند و قباد سلطان بشرف پای‌بوسی مشرف شد . در این اثنا خبر رسید که نواب سکندرشانی متوجه خراسان شد.

اما ذکر توجه سلطان حمزه میرزا با نواب سکندرشانی در سال نهصد و نود یك

جمع نماینده لشکر صفوف و ترتیب فرماندهٔ عسکر حروف که بـاسنان و زبان قلم یکه سوار در میدان‌بیاض‌کاغذ جولان کنان کیفیت روان شدن عساکرعراق و آذربایجان در ظل نوای نواب میرزائی بصوب ممالك خراسان بدینسان مینمایند که درییلاق بازارچای‌خبر لشکر آرائی امراء خراسان گرم‌شد و هرروزه محمدخان ترکمان ازغایت عاقبت‌اندیشی درخراسان بوده‌پی‌درپی‌عریضه بآذربایجان‌میفرستاد که لشکر ما کم است و جمعیت مخالفان‌بسیار و اکثر دیار خراسان‌بتصرف‌معاندان درآمده‌عنقریب مشهد مقدس را نیز تصرف خواهند کردوکار مرتضی قلیخان بسیار تنگ شده و از عهدهٔ جنگ بیرون نمیآید و چون بمیرزا سلمان ظاهر شده بودکه او سر رشتهٔ هردو جانب بدست دارد از بیم آنکه مبادا مشهد مقدس از دست بـدر رودکه چون کل خراسان از دست بدر رفت بیم‌است که ارادهٔ تصرف عراق نمایند چون ارکان دولت تصدیق این قول نمودند همگی امرا با میرزا سلمان و قورچی-

باشی‌و شاهرخ‌خان و امرائی که‌بگرجستان رفته بودند و امراء فارس مأموربحضور و جمع آوردن لشکر شدند و احکام بهر طرف فرستادند و خود متوجه قزوین‌شدند و چندان توقف در قزوین ننموده متوجه‌راه‌خراسان‌شدند.در اثنای راه باستصواب میرزا سلمان و امراء شاه وردی‌بیك یکان که از خراسان آمده بود و حقیقت نفاق امراء خراسانرا معروض داشته بود و مهدی قلی‌بیك قورچی تیرو کمان را بسلمان خان پسرزادهٔ عبداللّه‌خان که سمت بیکلربیگی گری استاجلو داشت سپردند که‌بقتل آورد تا مرشد قلی‌خان‌از این خبرخایف شده راه مخالفت‌طی ننماید وبمقام‌موافقت در آید غافل‌ازآنکه همین عمل باعث نفاق و عهد و میثاق‌ایشان خواهد شد وچون امراء خراسان از توجـه آن لشکر خبردار شدند مجدداً عقد موافقت بستند که در رکاب‌ظفر انتساب پادشاه‌اسلام پرورشاه عباس طریق یکجهتی و جان‌سپاری‌مسلوك داشته سر از اطاعت‌نه‌پیچند و لوازم عبودیت بتقدیم رسانند و قرار دادند که‌مرشد قلیخان که بزیور عقل وکاردانی و حیله‌گری ممتاز است در قلعهٔ تربت توقف نماید و باقی امرا در رکاب ظفرانتساب بوده متوجه‌هرات شوندبدین قاعده عمل‌نمودند. در اوایل رمضان ۹۹۱ تربت محصور شد و محافظت ارکان قلعه بعهده ارکان‌دولت واگذار شدوهرچندسیبه‌پیش‌بردند وسعی‌بیش کردند مرشد قلی‌خان‌تزلزلی‌بخودراه نداده برهر برجی سایبانی منقش‌بلند کرد و پای ثبات استوارنمود و دست‌بمجاربه و مضاربه‌گشود و چون بعد از فتح قلنـدر که در لرستان لواء خلافت افراشته خود را شاه اسمعیل ثانی خوانده بود و او رابـدست آورده درآغ خلیفه بجزارسانیده است.خان‌حاکم کوه کیلویه و دراغ‌خلیفه حسب‌الحکم سکندرشانی متوجه‌خراسان شدند و در میان ایشان پر مخالفتی نبود و خلیفه را بخاطر میرسید که بجـایزهٔ سفر لرستان و فتح قلندر ایالت‌شیراز باو شفقت خواهد شدپیش از امت‌خان از رادیزد متوجه خراسان شد و چون بیزد رسید میر میران یزدی بجهت صلح فیمابین ایشان اراده‌توقیف خلیفه نمود. این مضمون بر مذاق خلیفه تلخ نمود رداقامت ورد تحفه

نموده متوجه خراسان شد. مقارن این حال امت‌خان بیزد رسید بخلاف خلیفه‌میـان میر میران و امت خان رسم محبت رو داد صورت بست و بعد از صحبت و عیش چند روزه او نیز متوجه خراسان شد اما معاملهٔ قلعهٔ تربت چنانست کـه چون آتش محاربه و مجادله اشتعال یافت خبر بهرات رسید که لشکرقلعه را محاصره کرده‌اندو همـه روزه سیبها پیش‌میرود. نواب اعلی مقرر فرمودند که حکم استمـالت بمرشد قلیخـان و آقایان استاجلو نویسند کـه مردانه باشند که بواسطهٔ کومك ایشان مقـرر فرموده‌ایم کـه مرا بپایند و خود نیز متوجه‌خواهیم شد وامرائی که در رکاب ظفرـ انتساب بودند کتـابات نوشتند که عنقریب بمدد و معـاونت ایشان میرسیم و چون بواسطهٔ شدت سر ما و کثرت برف وباران هیچکس متحمل آن خدمت نمی‌شد که بقلعـه رود و استمالت نامچه و کتـابات یزد علیقلی‌بیك قورچی برکش شاملو را خواسته متوجه تربت شد وبعد از شفقت بسیاربهرنحو که بود خود را بقلعه‌انداخت مردم قلعه از رفتن‌او وبردن استمالت نامچه دلیر شده مرشد قلیخان هر روز جمعیرا بیرون میفرستاد تـا دستبرد مردانه نموده داخـل قلعه میشدند. میـرزا سلمان و امرا بترتیب سیبه مشغول شدند که مگر بتوسط سیبه بی‌آسیب خود را بپای قلعه‌رسانند مـرشد قلیخان و تبع شروع در سیبه برهمزدن و سیبه ریختن نمودنـد چنـانچه اردقدی خلیفه تکلو که خودرا ثانی رستم‌وکاردان میدانست وتعهدضبط سیبهٔ‌میرزاـ سلمان نموده بود مرشد قلیخان اول طلوع صبح صادق چند نفر از مردم‌کاری بـر سر سیبهٔ او ریخته خلیفه را با چند نفر از مردم خوب بقتل رسانیدند و آتش‌بسیبه زدند و بفراغت بقلعه رفتند میرزا سلمان و امرا از این واقعه،ترك سیبه پیش بـردن نمودند. قرار قلعه‌گیری به نقب وخـاك پیش بردن دادند و بهر جانب نقبهـا پیش بردنـد مرشد قلیخان در برابـر هر نقبی از ایشـان نقبی‌زده تفنگچیـان قدرانداز خراسانیرا تعیین نمود که آیندگان از رادنقب را بضرب تفنگ نقد جانشان‌بربایند. القصه هرتیرتدبیری که میرزا سلمان و امرا درکمان امتحان مینهادند مرشد قلیخان

بسپردانش در آن می‌نمود و مقصودبیك وزیرقورچی‌باشی که عمدهٔ ارباب‌مشورت بود و در شجاعت خود را وحید عصر میدانست گلوله تفنگی خورد اما جان بسلامت برد و چون گمان میرزا سلمان و امرا این بود که تدبیرات قلعه از پیش میرزا احمد وزیر مرشد قلیخانست و فتح قلعه بقتل او منوط است یکی‌ازخویشان او را بمال و زر فریب داده بقلعه فرستادند که مهماامکن بقتل او بکوشد. میرزا احمد غافل از تدبیر دیگر حضرات از آمدن خویش مستبشر گشت و برعایت و مراقبت او اشتغال‌نمود وبرجی‌از روی‌اعتماد بدوسپرد بمقتضای الاقارب کالعقارب در وقت فرصت تفنگی بمیرزا احمدزدداورا کشت واز دروازه‌بیرون آمد وخودرابا خبر قتل میرزا احمد بمیرزا سلمان رسانید. سلطان حمزه میرزا و میرزا سلمان از استماع این خبر همگی بفتح قرار دادند غافل ازآنکه تدابیر مذکوره از مرشد قلیخان بوددوکار قلعه مشکلتر شده‌چه حالا خانه‌بیك کدبانو سپردهشده و رفته وپاك خواهد بود و عقل و تدبیر مرشد قلیخان بمرتبه‌ای بود که هر شب یوسف‌خان ولد قورچی‌باشی را با جمعی از مصاحبان او از اردو طلب مینمود و تا سحر با ایشان صحبت میداشت‌وصبح ازقلعه‌بیرون میکردومیرزاسلمان از استماع این‌خبرمتفکر شد و باروندگان قلعه‌همزبان گردید وباآن جمع میرزا سلمان‌یکشب بیخوف وبیم بقلعه رفت و بعد از صحبت بامرشد قلیخان طرح مصاحبت انداخت‌صلح وصلاح را مؤکد بقسم ساخت بناء علیه مقرر شد که امرا و میرزا بمشهد مقدس روند و مرشد قلیخان بعد از ایشان بمشهد آید و عذر تقصیرات بخواهد لهذا کوچ شد و متوجه مشهد شدند. مقارن این حال خبر بمیرزا سلمان و امرا رسید که نواب کلب‌آستان علی با علیقلیخان شاملو و بعضی امرابیول‌نام قریه‌ای ازتوابع‌غوریان‌نشسته انتظار باقی امرارا میکشند که‌به‌امداد مرشد قلیخان‌بتربت آیند و قبادسلطان قاجار و فولاد خلیفه‌شاملو بابعضی‌ازامرا وتیرپرتاب‌ازاینطرف آب برسم چرخچی گری‌فرود آمدداند. میرزاسلمان و بعضی امرا در خدمت شاه‌خدابنده صلاح در فسخ عزیمت

مشهد مقدس دیدند که پیش از جمعیت لشکر خراسان ایلغار بر سر ایشان نمایند و بیخبر بر سر ایشان بریزند شاید که بمراد برسند در ساعت کوچ کردند و بدو روز بر سر آن جماعت رسیدند. ولیخان افشار ولیخان تکلو و سلیمان خلیفه ترکمان با بعضی از امرا روانه شدند و هنگام صبح صادق بر سر قباد سلطان و فولاد خلیفه ریختند وبسیاری از لشکر قاجار وشاملو کشته شدند و امرا از آب گذشته به علی‌قلیخان ملحق‌شده جنگ در پیوست تا زمانی که نواب سکندرشانی با لشکر ازعقب رسیده شکست واقع شد واز امرا و سران سپاه آنچه کشته شدند بدین تفصیل است فولاد خلیفه شاملو وخان شاه‌علی شاملو، حاجی کوتوال اوزبک و ابوالفتح سلطان شاملو، قباد سلطان زخمدار بودبیاتان برسرخیابان او را بقتل رسانیدند و آنچه زنده گرفتار شدند نارنجی سلطان‌استاجلو و مصطفی‌بیك ولد کچل شاه‌ویردی استاجلو و سلطان قلی‌بیك شیروانی در مدرسهٔ میرزا بقتل رسیدند و از تاجیکان خواجه افضل وزیر علی قلی‌خان و میرزا محمد وبقیةالسیف روی بگریز نهادند و علیقلیخان از مشاهده این طغیان نواب کلب‌آستان علی را بهرات فرستاد خود با جوانان‌استاجلو و شاملو و قاجار زمانی جنگ کرد و چون تاب ماندن‌نبرد روی بگریز نهاد و چون‌نواب کلب‌آستان‌علی ازمحل پیشین بهرات رسید ومسافت دوازده فرسخ راه طی نموده خود بنفس نفیس در سن سیزده سالگی در استحکام قلعه وشهربند قدغن مینمود و علیقلیخان محل شام داخل هرات شد تا رسیدن‌لشکر عراق آنچه لازم محاربه و مجادله و اسباب قلعه‌داری بود بهمرسانیده روز دیگر نواب سکندرشانی بمدرسهٔ سلطان حسین میرزا و قورچی باشی وولیخان و امراء افشار در باغ زاغان خیمه زدند و دیگرامرا در اطراف و جوانب شهر فرودآمدند و شروع بجنگ نمودند و چون متانت و محکمی آن حصار کمال اشتهار داشت سعی و جهد بیفایده بود و مقصودبیك وزیر قورچی‌باشی چون مفتن و صاحب مشورت و با امرا همزبان بود یوسف‌خان پسرقورچی‌باشی راحریص بکشتن‌میرزا سلمان ساخت و خاطرنشان همگنان کرد که میرزا سلمان را مدعا آنست که خراسان

رابدست آورد چون بعراق رود فکر امرابکنند و اکثر امیرزاده‌ها با یوسف‌خان مصاحب و همداستان شدند و درقتل حریص بودند و فرصت می‌جستند تا روزی میرزا سلمان میل‌سیر گارزگاه کرده طرح صحبت‌انداخت فروش و اسباب‌پادشاهانه مهیا کرده در تهیه‌اشربه و اطعمه ساعی‌بودند میرزا سلمان جیقه و اوتاقهٔ مرصع‌زده بازیب و زینت تمام‌سوار شد که بگارزگاه رود و امیرزاده‌ها در منزل یوسف‌خان واقف این حال‌گشته فرصت غنیمت دانسته متوجه گارزگاه شدند میرزا سلمان از داستان‌ایشان خبردار شده ازجمیع اسباب ویران‌گذشت و سوار شد و از راه دیگر خود را بدولتخانه رسانید. امیرزاده‌هااز عقب او بدر دولتخانه آمدند ونواب سلطان حمزه میرزا خود برخاسته با حاجیان و قاپوچیان قدغن محافظت و بستن درها نمود وبسبب بی‌اندامی امیرزاده‌ها غلامان را برپشت‌بام فرستادند و بانداختن‌سنگ دست گشادند. قورچی‌باشی‌و محمدخان و شاهرخ خان و دیگر امرا که از این غوغا خبردار شدند بدر دولتخانه آمدند وکس پیش نواب سکندرشانی فرستادندو گفتند که ما را بجز صلح چاره نیست‌بناء علیه کس نزدعبدالله‌خان فرستادند عبدالله خان ایشان را امان دادوسوگند یاد نمود و جماعت شاملو بآن اعتمادکرده از قلعه بیرون آمدند اوزبك تنگ چشم ، چشم در اسباب آن جمع دوخته جنگ در پیوستند جماعت شاملو مردانه‌وار جنگ کرده خون خود گرفته آخر بدرجه شهادت رسیدند. شعر:

عبرتی گیر از این چرخ اثیر پیش‌ازآندم که‌شوی‌خوارواسیر

و چون زمستان صعب بود و هرات مستحکم شده بود و اختلاف در میان قزلباش هم[1] رسیده بود صلاح در رفتن عراق دیدند. میرزا محمد وزیر ساعی‌بود که از راه یزد باصفهان وقزوین روند وهر روزه با امرا عهد و یمین در میان‌آورده قسم میخوردند و این اقدام شهرتی عظیم پیدا کرد و فرهاد خان در این ایام بشرف

۱ ــ بهم رسیده

سجـده مشرف شده بود و منظور نظر کیمیا اثر بود از افعال و اقوال میرزا محمد بخاطر اشرف گمان فتنه رسانیدند و در سه‌شنبه بیست و هفتم ربیع‌الاول در دوغ ـ آباد حسب‌الحکم جهان مطاع فرهاد خان میرزا محمـد را گرفت و ضبط اموالش نمود و معلوم شد که در عرض پنج ماه و هفده روز که در مسند وزارت بود بیست ویکهزار تومان‌موجود بود سوای آنچه در این‌ایام صرف کرده ونبخشیده‌ومواجب نوکر داده حسب‌الحکم‌الاشرف، علی‌آقای عرب نیزبکشتن او مبادرت نمود و در میان دو تپه او را بقتل رسانید.

اما وقایع این سال و سال گذشته در هم

چون یعقوب‌خان برفتن‌فارس و جمع نمودن لشکر و توجه بجانب خراسان مأمور شد بعد از رفتن و جمع نمودن لشکر و در رجب این سال از فـارس بعزم توجه خراسان بیرون آمد و چون به بیضا رسید علی‌بیك کپك‌لو که در شیراز او را ترخان ساخته بودند و در راه از بسیاری خدمت و اظهارکاردانی او رادیوانبیگی نموده بود همه روزه حرف توقف‌و رفتن بخراسان میگفت و بامنع ممنوع نمی‌شد یعقوب‌خان حکم‌بقتلش کرد و سرش را دراردو گردانیدند تا لشکری برفتن‌خراسان مجد وساعی باشند و مصدوقه این مطلع شدبیت :

قضـا را چون بهر کار اختیـار است

تـرا بـا این فضولیها چـه کار است

و چون حمزه‌بیك نواجی باشی با علی بیك مصاحب بود و از خان سخنان کنایه‌آمیز می‌شنید از این واقعه[1] متخوف شده شب فرار نموده بشولستان که تیول

۱ ــ یعقوب خان

قدیمی او بود رفت و بقلعه سفیدشولستان متحصن شد. بدین سبب چند روز دربیضا توقف واقع شد و شیخ اسمعیل و جمعی را بطلب حمزه‌بیك فرستاد و از روی نصیحت او را برداشته بخدمت خان آوردند و در قصر بخدمت خان آمد و خان آنقدر شفقت فرمود که باعث ازدیاد خوف او شد با وجود آنکه عقد پدری مجدد وابسته شد و از آنجا متوجه اصفهان شدند اما حمزه بیك با جمعی از دوستان خود از آقایان بجهت حفظ خود که بسیار متلاشی شده بود تحاشی مینمود و بر یك طرف اردو فرود میآمد و در مقام غدر و مکر و فرصت طلبی بود. چون نزول بکاشان واقع شد خبر رسید که مرشد قلیخان و محمدخان ترکمان حسب‌الحکم جهان مطاع کشته شده‌اند. یعقوب خان مستبشر گشته باعث ازدیاد خوف آقایان شد اما چون مجدداً حکم لازم الاطاعة رسید که یعقوب خان باسه‌هزار دینار بلاتوقف خود را با لشکر بچمن بسطام رساند که انتظار او میکشیم بلاتوقف روانه شد و در چمن موعود بشرف سجده مشرف شد و بخلعت فاخر و اسب و زین و کمرمرصع سرافراز شد و چون حکایت سرکشی و عدم اطاعت بعضی از آقایان بموقف عرض رسید حکم جهانمطاع شد در حضور آقایان که هرکسی که سر از اطاعت توبه پیچد سرش بریده بجهت ما فرست[1] تا عبرت دیگران شود. یعقوب خان گفت تا حال آنچه واقع شده بصدقه سر نواب کرده بخشیدم اما بعدم که تخلف کند و ازدر اطاعت درنیاید حسب‌الحکم جهان مطاع بسیاست خواهد رسید و چون از چمن بسطام کوچ واقع شد یعقوب خان اسمعیل قلی بیك را بامارت دشتستان و بهرام بیك ولد منصور سلطان را بداروغگی شیراز فرستاد و خود که دررکاب ظفر انتساب بود متوجه مشهد مقدس شد بعد از ده روز زیارت و غوررسی عجزه ومساکین متوجه هرات شدند. حمزه‌بیك و جماعت موافقان او فرار نموده از راه یزد متوجه شیراز شدند. چون صورت حال و فرار این جماعت بی‌مآل بمسامع جاه وجلال رسید

۱ـ فرست

جنیدبیك ساروشیخ‌لو و طهاسب‌قلی‌بیك ولد علی‌خان بیك را بقورچیان گیرانیدند بسبب آنکه ایشان خبر از انفاق آن جمع وفرارایشان[1] داشتند پنهان کرده بودند و قبل از رسیدن مرتضی قلی‌بیك بایشان علی قلی‌بیك قورچی ترکش شاملو از این مقدمه خبردار شده در رباط خرانق کس فرستاده ایشان راگرفته بقلعه یزدآورد. بکتاش خان کس نزد علی‌قلی‌بیك قورچی ترکش داروغه یزد فرستاده آقایان را طلب نمود که خبر خراسان بگیرد او جواب داد که چون ایشان بیحکم اشرف از اردوی معلی گریخته‌اند نخواهیم داد. دراین اثنا ندرخان ذوالقدر با جمعی که از عقب آقایان میآمدند رسیدند و کتابتی از یعقوب‌خان داشتند که هرگاه علیقلی بیك آن جماعت راگرفته باشد به‌ندرخان سپارد بموجب نوشته‌یعقوب خان ایشان را به‌ندر خان‌سپردو بکتاش‌خان محبوسان‌را ازندرخان گرفته‌رها کرد و چون‌یعقوب‌خان را ازگریختن آقایان دغدغه بسیار بخاطر راه یافته بود و از فتنه آن جماعت اندیشیده رخصت مراجعت بشیراز حاصل نمود و بسرعت تمام روانه شیراز شدو چون بحوالی یزد رسید بکتاش‌خان چون آقایان مدتی با او بودند و لشکر همراه ایشان کرده بشیراز روانه‌کرده بود استقبال نموده اراده ضیافت ساخته بود غرض آنکه در اثناء ضیافت، التماس‌عفو گناه آقایان را نماید یعقوب‌خان از این‌اندیشه کرده و چون موافق طبعش نبود سر شب از راه ابرقو متوجه شیراز شد و چون اردوی کیهان پوی نزول در لشکر درویش یحیی فرمودند چنانچه سبق ذکر یافت فرار بوداغ خان‌باعث توقف چهل روز درلشکر درویش‌یحیی شد و خبر گرفتاری هرات و رفتن عبدالله خان بجانب بلخ و رسیدن زمستان مانع رفتن بجانب هرات شد. بعد ازقتل میرزا محمد متوجه قزوین شدند در نهم جمادی‌الاول نزول اجلال بقزوین واقع شد و در اواخر شوال این سال خبر توجه عبدالمؤمن‌خان بجانب مشهد مقدس رسید و در یکشنبه بیست و دوم متوجه خراسان شدند بجهت دفع او

۱ــ فرارشان

و خلاصی محصوران مشهد مقدس و در سه‌شنبه پانزدهم ذیعقده نزول اجلال در طهران واقع شد و روز دیگر بیمارشدند وچهل و سه روز این بیماری‌طول کشید چنانچه اواخر ذی‌الحجه‌بیماری بصحت مبدل شد واین ابیات تاریخ صحت شد.

قطعه :

پادشاه کامران عباس شاه | چندروزی برفراش ضعف‌خفت
عاقبت از قوت بخت جوان | وز گهرهای دعاکایام سفت
صحتی دادش خدای ذوالمنن | گرد اندوه والم ز آفاق رفت
همچو گل در بوستان‌کائنات | غنچه دلهای مسکینان شکفت
از پی تاریخ بهر روزگار | «صحت‌شاه جوان‌عباس» [1] گفت

و در این ایام نواب‌کامیاب‌آستان‌علی اصلاح ریش بتراشیدن قرارداده ریش تراشیدند.دیگر یکرنگان بلاد در ریش تراشیدن موافقت نمودند و مؤلف‌درتاریخ این حادثه‌گفت بیت :

تراشیدم چه موی ریش ازبیخ | تراش مویم[2] آمد سال تاریخ

اما ذکر وقایع‌ایام بیماری در جوانب، ازجمله درذی‌الحجه اواسط این‌سال عبدالمؤمن‌خان استیلا یافته حکم‌بقتل عام مشهد مقدس فرمود و بیماری ذات‌اقدس مانع عرض کردن شد و چون خبر بیماری جاری نواب‌کامیاب بیزد رسید بکتاش‌خان که سابقاًمدارائی ومواسائی که با علیقلی‌خان‌شاملو که حاکم آنجا بود مینمود آنرا یکبارگی بکنار نهاده اراده استیلا و تصرف یزد نمود و مشارالیه را بدامادی خود و دادن زر و بعضی از الکاءکرمان تطمیع نمود مشارالیه غلامی و یکرنگی و صوفیگری را از دست نداده قلعه یزد را محکم ساخت و بهیچوجه از بکتاش‌خان و مردم او یاری ننموده باقلیلی متحصن شد و بکتاش‌خان و جماعت میر میران از اطراف و جوانب قلعه شب سیبها پیش بردند و بنقب‌کندن شروع کردند از جمله

۱ــ «صحت شاه جوان عباس» به‌ترتیب حروف تهجی برابر با۹۹۷ میشود

۲ــ «تراش مویم» نیز برابر با ۹۹۷ میشود

دو نقب بزیر برج رسانیدند و اراده آن کردند که برج را بر سر چوب کنند و آتش زنند که از کدخدایان اردکان رئیس زین‌الدین شبی بقلعه‌رفته حقیقت حال راخاطر نشان علیقلیخان نموده مشارالیه میان برج را خالی کرده سر نقب را بدست آوردو اهل نقب را بضرب تفنگ از نقب بدر کردند وکاربجائی‌رسانید که جماعت بکتاش و حاتم‌بیك وزیر او از بیم جان دهن نقب را بگچ وآهک و سنگ بستند و کار سیبه رابجائی‌رسانیدند که درمیان قلعه تردد و واحدی‌ممکن‌نبود. علیقلیخان دیواری از چوب و پلاس بر سر برج و باره بنوعی بلند ساخت که دیگر ضرر و آسیب به‌احدی نتوانستندرسانید تاآنکه‌ایام محاصره بسه ماه کشید در اثنای این گیرودار خبرصحت کلب آستان علی بآن‌جماعت رسید ازبیم‌جان و خوف دست ازگیرودار ومحاصره بازداشتند ودر تراضی خاطر علیقلیخان کوشیدند. مشارالیه‌حسب‌الصلاح با ایشان مدارا وسلوك‌مینمود اماگریبان خود را بدست نمیداد .

اما ذکر وقایع سال نهصد و نود وهشت

موافق اودئیل که آفتاب درعقرب بوده هیجده درجه از اواسط محرم این سال نزول اجلال در قزوین واقع شده ودر این ایام بسیر دریاوك و رودبار رفتند شبی درچمن دریاوك صحبتی بس‌عالی داشتند وچون روز دیگر قریب به پسین‌شد باز جمعیت منعقد شد نواب کلب‌آستان علی روی بحافظ جلاجل کردند و گفتند که امشب خوب نشستیم حافظ جلاجل که از باخرز بود گفت پادشاها شما که خوابیدید تا نمازنکردم نخوابیدم نواب کلب‌آستان‌علی فرمودند بارك‌الله کار دست‌بسته کردهٔ چون‌گمان تسنن باوبود این مطایبه رفت چون اظهار شیوه آن جمع باین عبارت شد باعث فرح بسیار شد وچون درزمان نواب سکندرشانی و سلطان حمزه میرزا هریك ازامراوسلاطین‌اراده‌هائی[1] نمودند ومطلب هرکس که بحصول نمی‌پیوست سر از اطاعت پیچیده راه‌طغیان وعصیان پیش‌گرفته به‌نهب و غارت وظلم و جور مشغول میشدند وازپیش می‌بردند وبتصور آنکه در زمان نواب کلب‌آستان‌علی

۱ــ مینمودند

نیز این افعال واعمال ازپیش میرود واز اطراف واکناف همگان بدین روش سلوك مینمودنداز جمله بکتاش خان[1] را ازخوددانسته ساعی بود که میزدوابرقوو آن حدودرا صاحبی کند وهمه روزه باطلاق وحواله وظلم وتعدی بصورت عدل مشغول بودو بداماد ی میرمیران یزد افعـال ناپسندیده میکرد چنانچه مفصل در دومحل گفته خواهد شد وجماعتی درکوه کیلویه از انوار سراز اطاعت پیچیده احدی را از امرا وسلاطین دخل نمیدادند وهرسرزمینی را یکی متصرف شده ارباب حوالات دیوان اعلا را جواب میدادندووجه برات بدستی برد که عبارت از سنگ باشد میگرفتند وبدست دیگر بزلاغری که بصد دینار[2] میگرفتند وبوجه برات آن بـزرا بدو هـزار دینـار میدادند واگر برات دارتهاونی مینمودبسنگش میزدند دولتیار کردسپاه منصور کاوه ـ رود وسلطانیه وتوابع را بظلم وجور خراب کرده به ساحت ابهر که دوازده فرسخی قزوین که مقر سلطنت آباء واجداد کلب آستان بود میآمد و هرروز قوافل تجـار را غارت کرده راه آذربایجان مسدود ساخته بودیکچند اگر خود نمی آمد امالازمانش بآوردن عرایض پایه سریراعلی میآمدند تا اواخر این سال راه آمدو شد عرایض نیز بسته درتاخت وغارت بسیار غلو میکرد وتا آن زمان بمقتضای وقت عمل میشد چون اورا طلب نمودند در آمدن تخلف نمود. هـم در این سال نواب سکندرشانی بسبب حب جاه یا باغوای ملازمان گمراه بجماعت صوفیه که در حلقه ذکـر جمع میشدند قراردادند که جمعیت نمایند واز کلب آستان علی سؤال نمایند کـه پیر مـا کیست وچون وجود پدر را مانع ارشادپسردانند سکندر شانی راپادشاه دانند وباز طرح نوانداخته دنیا را خراب وآبادانیها را چون بادیه سراب سازند حلقه ذکر گرم سازند ونواب سکندرشانی[3] درپس پنجره برابر این مجمع ایستادند چون نواب کلب آستان علی از مافی الضمیر این جمع خبردار شدند بامحمدقلی بیك جغتای متوجه این حلقه شدند ودرپای ایوان ایستاده پرسیدند شب جمعه نیست مگر مولود یکی

۱ـ کرمان ۲ـ صد دینار نیز زد ۳ـ اغلامی چند

از ائمه است که این جمعیت وحلقه ذکر منعقدشد جماعت صوفیه گفتند مشکلی داریم امر شد که بگویند صوفیه گفتند مرشد خود را میخواهیم که بشناسیم نواب کامیاب نواب گفت اینچنین نمیشود طریق آنست که از حلقه مردی زباندان راجدا کنید ودو کس دیگر با او بیایند وحرف زنند آنچه جواب باشد باو بگوئیم جماعت صوفیه که سرحلقه وباعث آن آشوب شده بود ومتعهد این مقدمات شده بود با دو نفر فرستادند نواب کلب آستان علی بعداز احضار هرسه و مکالمه دو کلمه بدون گفتن کلمه سیم حکم بگرفتن هرسه نمودند وبلا تعلل حکم بقتل فرمودند و یکی را بدست مبارك خود بیك شمشیر کشتند چون مفتن او بود و نواب سکندرشانی بی توقف بدرون خانه رفت واهل حلقه بی آنکه کفش بپوشند متفرق شدند واین فتنه برطرف شد وجماعت ارشلو که ایلی بزرگ بودند واصفهان که خراب کرده ایشان بود و درزمانی که نواب باقیس مکانی مادر نواب کلب آستان‌علی را شهید کردند از رفقا بودند وگرفتن میرحسین‌خان مازندرانی قوم نواب کلب آستان‌علی که والی اصفهان بود ومال اورا برده بودند مخوف شده بخدمت اشرف مبادرت نمینمودند ودرظلم وتعدی بسیار مجد وساعی‌بودند وبکتاشخان افشار والی کرمان که یزد را به‌امدادی میر میران صاحبی کرده‌بود و کوس لمن‌الملك میزد و بسبب این افعال که مذکور میشود سراز اطاعت پیچیده بود[1] اولاً درزمان نواب سکندر شانی سهیل بیك داروغه یزد راگرفت ومحمد بیك تحصیلدار وجوهات یزد را گرفت ومحبوس بود از قید بیرون آورد وحکومت ابرقو باو داده روانه‌نمود و چون نواب کلب آستان علی بقزوین آمد اول مرتبه میرمیران دولیخان متوجه کرمان شد و عباس سلطان عم‌او بااکابر واعیان او بمراسم استقبال قیام نمودند و بعداز چند روز بکتاشخان ظاهر شد که عمزاده‌های او خصوصاً موسی بیك قصد او را دارد داودخان مذکور این معنی برسم گله بعم خودگفت جوابی که رفع

۱ــ تفصیلش

دغدغه باشد ازعم نشنید بلکه سخنان نـا ملایم درجواب شنید این‌سبب رنجش از عمش و صلاح محافظت خود درگرفتن موسی‌بیك وحیدر بیك وعلی میرزا ولـد شاهقلی‌سلطان ودیگران‌که موافق‌ایشان بودند دید مذکوران راگرفته قلعه بم بدست آورده ایشان را در قلعه بم مقیدگردانید چون صورت حال در مجلس بهشت آئین مذکور شد حسب‌الصلاح مرشد قلیخان الله چند قورچی بطلب‌گرفتـاری و اموال ایشان بکرمان فرستاده بکتاشخان اطاعت امرکرده گرفتاران را با اموال ایشان‌تسلیم قورچی نموده خود متوجه یزد شد و در راه خبر قتل مرشد قلیخان و محمدخـان ترکمان شنید مقارن این حال کتابت میر میران رسید که فرزندی بکتاشخان باید که بموجب حکم قضا جریان‌علیخان‌بیك‌صوفی‌لرداروغه‌یزد راگرفته‌اموالش را بجهت سرکار خاصه شریفه ضبط نمایند اما این خبر بیشتر بعلی‌خان بیك رسیده بود بقلعه رفته‌قلعه‌را مستحکم ساخته‌گاه‌روز وگاه شب‌جمعی رامیفرستـاد تا بر مردم ووکلاء میر میران حمله میآوردند و اموال و اسباب ایشان را بغـارت می‌بردند از استماع این خبر بکتاشخان جمعی[1] از ملازمان بسرداری میرزا حاتم بیك وزیر پـدر خود بمدد ملازمان میر میران فرستاد و خود از عقب می‌آمد چون نزولش بـآب شاهی واقع شد امامقلی بیك ایشیك‌آقاسی خاصه شریفه رسید و حکم جهان‌مطـاع آورد که امـارت پناه بکتاشخان ازکرمان متوجه یزد شود و قلعه یزد را بـدست آورد و علی‌خان‌بیك داروغه آنجاراگرفته اموالش بجهت دیوان ضبط نماید تاآمدن‌داروغه مجدد فی‌الفور بکتاشخان حسب‌الفرموده به محاصره قلعه یزد اشتغال نمود وچون[2] این محـاصره مدت بیست روز کشید بالضروره علی‌خان بیك خایف‌شدد عم خود را پیش‌خان‌مذکور فرستاده امان طلبید . خان‌مذکورحسب‌الصلاح قبول استدعای او نمود و مشارالیـه را مستمال ساخته بیرون‌آورد و اموالش را ضبط کـرد چون چندمرتبه میان ملازمان‌بکتاشخان وامیر مشرف‌عرب شیبانی نزاع شده کار بمحاربه

---

۱ ــ جمعی را از ۲ ــ چون این

رسیده بود خان همیشه اندیشه تدارك وتنبیه ایشان مینمود در این وقت کتابت‌مرشد قلی‌بیك داروغه ابرقو رسید و عریضه کلانتر و داروغه بوانات رسید که میر مرشد عرب شیبانی بسیار مغرور گشته و طریق و آئین قطاع‌الطریق پیش گرفته و بتاراج آینده و رونده حریص شده و آمد و شدگوشه و کنار بدین دیار بسیار صعب و دشوار گشته و دفع و رفع آن از واجبات است بدین سبب بکتاشخان مقصودبیك وزیر خود را با دویست مرد جنگی و قورچی باشی خود را با دویست کس خوب از طرف دیگر بسرسرشیبان فرستاد و خود با سیصد کس متوجه آن صوب شد و بیك شب خود را باابرقو رسانید مرشد قلی‌بیك داروغه ابرقو با وجود قرابت و خویشی عاقبت نااندیشی کرده در شهر بروی خان نگشود خان اعراض شده‌با وجود دردپای و ایلغارسی فرسخ،خواست که‌زمانی استراحت کند که عریضه‌مقصود بیك و قورچی‌باشی رسید که اعراب جمعیت کرده‌اند و بر سر محاربه‌اند و جمعی از طرفین کشته شده‌اندوبیم آن است که بر ماغالب‌شوند. بکتاشخان‌بلاتوقف سوار شد و خود را بقراولان رسانید و غلغله‌گیرودار مردان‌کار زار بفلك دوار رسید اعراب‌شجاعت مداردادمردی داده در معرکه‌پیکار استوار بودند و در عقب قزلباش جنگ کنان میرفتند از قضا میر سیف‌الدین شیبانی از بسیاری جرأت بهادری زخم کاری‌خورده نیم‌جانی‌بیرون برد و دوپسر او که‌هر یك درچنگ پلنگ صفت بودند جان از دست شیرمردان نبردند و اکثراعراب در معرکه اضطراب مقتول ومخذول شدند وگاو و گوسفند و شتر و مال و اسباب ایشان بتاخت و تاراج رفت و بعد از دو روز متوجه یزد شد و چون مذکور شد که منتشاخان استاجلو در این حوالی است واز جان اندیشه دارد بکتاش‌خان‌کتابت‌محبت‌اسلوب بمشارالیه‌نوشت وطلب حضور نمود بلاتعلل بحضور آمده وانواع تکلفات ازطرفین به‌فعل آمد و بر زبان‌ها جاری شده بود که نواب کلب آستان علی طالب مال سهیل بیك داروغه یزد و وجوه تحصیل وجوهات یزد که از تحصیلدار گرفته شده و اموال و اسباب علی‌خان‌بیك

صوفی لر و اسباب واموال اعراب شیبانی ازبکتاشخان خواهد کرد وامکان دارد که اسباب خواجه عبدالقادر کرمانی از او خواهند و اسباب و اموال مذکور بتاراج غازیان ضایع شده بود و بکتاشخان را تاب ادای آن نبود بنابراین سر از اطاعت پیچید بحرف وفوت‌وقت‌میگذرانید ویعقوب‌خان چون از خراسان بجانب شیراز بایلغارتمام بگرفتن آقایان ذوالقدر رفت‌چون بشیراز رسید به‌خاطرش رسید که در گلشن شیراز که پادشاه معدلت طراز تیموری نشان میرزا ابراهیم سلطان اولاد خود در قبله میدان‌سعادت،قلعه‌ای در غایت‌زینت ومتانت و گلشنی در نهایت خوبی و لطافت ساخته بود و نواب غفران پناه شاه اسمعیل ماضی از آب و هوا و زیب و زینت آنجا راضی بوده دو نوبت که در ابتدای گیتی ستانی نزول همایون در شیراز فرمودند درآنجا استراحت فرمودند و دست تصاریف روزگار عمارت‌و اشجار آن را از پای‌انداخته بناهای‌آنرا خراب و منهدم‌ساخته بود و آقایان‌ذوالقدر آلات و مصالح را بجهت عمارت خانه‌های خودکنده با خاك برابر کرده بودند باز اساس قلعه بلند کرده همه روزه اهتمام تمام در سرانجام اتمام آن نمود و سادات و اکابر و اصاغر شهر و حوالی را بکار قلعه مأمور گردانید و تاریخ بناچنین گفته شد.

قطعه :

در زمان ظفر نشان شاهی — کـه سلیمان مکانی آمده است
شاه عباس مرشد کامل — که بکشورستانی آمده است
پیر تدبیر و نوجوان بخت‌است — که بتخت کیانی آمده است
شکر کز محض لطف یزدانی — ملکتش جاودانی آمده است
ساخت یعقوب خان عادل دل — آنکه بانی مبانی آمده است
تازه حصنی بگلشن شیراز — کاسمان زونشانی آمده است
سال تاریخ این بنا از غیب — «حصن یعقوبخانی[1]»آمده است

۱ ــ حصن یعقوبخانی به ترتیب حروف تهجی برابر با سال ۹۹۷ میشود.

در اثناء این عمارت معمار همتش بتعمیر باغ سبا که پدرش ابراهیم خان ساخته بود و خراب شده بود مصروف شد و جمعی که از پایه سریر خلافت‌مصیر میگریحته و پناه باو میآوردند مثل مختار سلطان تکلو و غیره در محافظت و اعزاز ایشان میکوشید و جمعی که از جانب نواب کلب‌آستان علی بمنصب امارت گر گرمسیرات سرافراز شده میآمدند و درآن محال تمکین نداده محلی بهتر باو میداد و از جانب خود نصب مینمودند وامثال این افعال بسیار واقع میشد اماچون مدارکار بر پیکار و تشویش آزارا عزه فارس بود ورنودو او باش در فراغت بودند وگنبد و طاق و مدارس و قبور کنده صرف عمارت قلعه و قصر و باغ‌می‌شد و چون افعال و اعمال او در بهشت‌آئین مذکور می‌شد القصه در اثنای عمارت ساختن خواجه هدایت‌الله مستوفی که بجهت اتمام تیول نامجات در اردوی معلی مانده بود رفت و احکام مطاعه برد که یعقوب‌خان بهر نوع که تواند حمزه بیك و آقایان‌مردود را بدست آورد وخاطراز ایشان جمع نماید. اما میر میران وبکتاشخان عریضه بپایهٔ سریر خلافت مصیرفرستاده التماس عفو گناه حمزه بیك وآقایان‌نمودند ملتمس ایشان‌رامبذول داشته‌حکم‌جهان مطاع‌صادر شد که‌حسب‌الالتماس میرمیران‌و بکتاشخان از تقصیرات‌ایشان‌گذشتیم و دانسته‌ایشانرا‌گذاشتیم‌دغدغه‌بخاطر‌راه‌نداده متوجه‌درگاه‌معلی‌شوند و مدعا بمسامع‌علیا رسانند که‌بحصول‌موصول‌گردد و چون پروانه‌اشرف‌شرف ورودبدارالعباده‌یزدنمود آقایان‌مذکور خوشحال شده اراده‌رفتن به اردوی همایون نمودند.میرزا عبدالله جابری ولد میرزا سلمان در اغوای‌آقایان کوشیده گفت که نواب کلب‌آستان علی از اداهای یعقوب‌خان رنجیده میل دارد که شما را روکش او کند بشیراز روید و پیش از امرا بکنید آنچه توانید کردن وچون یعقوب‌خان را ضایع کرده باشید با جمعیت بسیار متوجه اردو شوید حمزه بیك که هوای سلطنت در سر داشت این تدبیر را موافق حال پنداشت بکتاش‌خان بعضی‌از

اقوام خود را همراه ایشان نمود که ایشان را بشولستان رساند و از آنجا مستعد شده بشیراز روند غافل از آنکه . شعر :

قضا چون زگردون فروهشت پر　　　　همه زیرکان کور گردند و کر

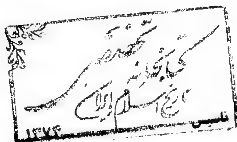
حمزه بیك چون بشولستان رسید بهرام سلطان والی آنجا خود را بخانی شهرت داد و پروانجات بر اطراف نوشت و طلب کلانتران و جماعت اویماقات نمود این جمع از خوف سیاست یعقوب خان بجانب او میل ننمود مضطر و خایف در کشیدن آذوقه بقلعه سفید مصلحت دید و یراق و اسباب خود و مردم جابیسلو را بـآن قلعه فرستاد که اگر ضرور شود در قلعه متحصن شود و چون حق ویردی سلطان ولدولی سلطان از جانب نواب کلب آستان علی بحکومت کربال رفته بود و جمعی ازغازیان جیجکلو در مقام اطاعت اودرآمده بودند یعقوب خان بجهت تنبیه و گوشمال ایشان طرح شکار کوهستان سروستان انداخت و بغارت آن جماعت پرداخت و ارادهٔ رفتن ییلاق نمود. دراین اثنا خبر رسید که حمزه بیك در شولستان احکام بهرطرف میفرستد و سر فتنه دارد باچهار هزار سوارو پیاده هم در روز بمحاربه آن فتنه اند وزودروانه شـد و امت آقای ایشیك آقاسی باشی را برسم قراولی پیش تـر روانه کرد. این خبر بحمزه بیك رسیده از روی اضطرار متوجه کرتان کوه کیلویه شد و اقوام بکتاشخان را روانه یزد کرد و در راه به امت آقا برخورده بعد از جنگ گرفتار شدند و هشت نفر کشته شدند وعم بکتاشخان که پیش یعقوب خان بود اسیران را خلاص کرده براه یزد فرستاد و یعقوب خان قلعه سفید را بلطایف الحیل گـرفته اموال و اسباب آقایان را برات داده وقلعه را خراب کرده برج علی خلیفه را با تحف و ارمغان پیش حسن خان حاکم کوه کیلویه فرستاد و مقدمه خصوصیت نهاد و بمبالغه تمام حمزه بیك و آقایان را طلب نمود و خود متوجه شیراز شد و ابوتراب بیك و محراب بیگ که اطاعت حمزه بیگ ننموده بلار رفته بودند دچار کلبعلی بیگ برادرزاده یعقوب خان

شدتند ایشان را مقید ساخته بخدمت یعقوب خان فرستاد بعداز سه روز مذکوران
را باولد سیدبیك قراجه‌لو قورچی‌خاصه‌شریفه بحلق آویخت وازجانب حسن‌خان
افشار کتابتی رسید که آقایان اینجا میهمان شده‌اند ورنجانیدن میهمان نزدخالق و
مخلوق روانیست التماس ازحضرت خان داریم که معتمدی بیاید و قسم‌نامه خـان
بیارند که ازسرجرایم ایشان گذشته‌ایم تا به‌خاطر جمع بخدمت آیند بنابراین امیر
نجم‌الدین اسمعیل محتسب دست‌غیب و شیخ اسمعیل برادر علیخان را فرستادنـد
که ایشان راتسلی نموده بیاورند ودر این اثنا کوسه فولاد شاملو رسید ورقم‌اشرف
آورد که میرزاجان بیك وزیر بدرگاه جهان‌پناه رود مشارالیه را باتحف روانه‌نمود
وحکمی دیگر رسید که یعقوب‌خان متوجه یزد شود و مـرشد قلیخان واولاد ولـی
خلیفه شاملو که صبح جمعیت‌شان بشام تفرقه مبدل شده بود مقید ساخته بـدرگاه
معلی فرستد بعداز پنج روز روانه‌تبریزشد. درراه حکمی ازجانب اردوی‌معلی آمد
که حسن‌خان افشار حمزه‌بیك مردود ورفقای مطرود را به اغورلو بیك سپارد کـه
به یعقوب خان رساند این حکم را روانه کوه کیلویه نمود وخود بقریه رزقی رفت
وحسین بیك ولدشاه ویردی خلیفه مزبور راگرفته بزنجیر کـرد و فی‌الفور متوجه
تبریزشدند چون رسید، حسن‌سلطان با بعضی گریخته براه یزد رفتند وشاه ویـردی
خلیفه واقوام چون فرصت جنگ وگریز ندیدند بسلام‌خان آمدند و دوستاق شدند
واموال ایشان بغارت‌رفت وبعداز دو روز حسن‌سلطان حاکم دارابجرد و حسین‌ـ
قلیخان سلطان سپاه منصور چون با مردودان زبان موافقت داشته اسیر زنجیـر شده
او را به‌قلعه اسطخر فرستاد وحکومت اویماق سپاه منصور بـه نظر بیك کـه سابقاً
ایشیك آقاسی خاصه شریفه بود مقرر نمود والکای تبریز به حق‌ویردی سلطان داد
و عباس‌خان را با حکم جهانمطاع که در بـاب شاهسونی صـادر شده بود بجهت
تسخیر کرمان لشکری آراسته باجماعت اعراب شیبانی روانه نمود و خود متوجه
شیراز شد و درعشر آخر رمضان‌خبر رسید که مراد سلطان حاکم کازران حسن‌ـ

بیك برادر حمزه بیك را تسلیم نمود اما حسن‌خان حاکم کوه کیلویه مضایقه دارد دادن حمزه‌بیك را اگرخان بالشکر گران بیاید لاعلاج خواهد داد اوهم در روز متوجه شد آهسته‌آهسته راهی شد وچون بسرچشمه سفید رسید شهریار یوزباشی حسن بیك برادر حمزه بیك را آورد با دوپسرش که در حسن نظیر نداشتند خان ایشان را بزبان استمالت خوشحال‌گردانید وایشان را میهمان امت آقاگردانید چون خبر آوردن خان به حسن خان افشار رسید بتعهد محتسب‌الملکی و شیخ اسمعیل یساول باشی خاطر جمع کرده حمزه‌بیك را با بعضی از آقایان روانه شیراز گردانید .

از شنیدن این خبر یعقوب‌خان مراجعت نموده‌بشیراز آمد وآخر روزجمعه آخر شوال حمزه‌بیك وآقایان پریشان احوال را آوردند. بعدازآن قیل و قال و سؤال وجواب حمزه بیك را باتولچی‌بیك در کوچه باغ‌پاره‌پاره کردند ومرتضی‌ـ قلی‌بیك پسرزاده حمزه‌بیك را به‌ندر سلطان حاجیلو سپردند و حکم بقتل اسمعیل خلیفه وکیل وحسن‌بیك و ولدان او کردند وطهماسب قلی‌بیك قورچی خاصه شریفه بطلب اسدبیك گرك یراق وولد او بحسن وملاحت وخوبی بی‌نظیر بود بشیراز رفت ومذکور ساخت که نواب کلب‌آستان‌علی اصلاح ریش مبارك بتراشیدن نمودند و غلامان و یکرنگان صوفیان متابعت نموده تمام ریش تراشیدند یعقوب که بزبان شیعه شعار بود وبدل مروانی صورت یکرنگی خود را شهرت کاذب‌داده ریش تراشیده جارچیانرا بشهر ومحله واردو فرستاد که جار زدند و مردم را مکلف بتراشیدن ریش نمودندحتی‌علما وصلحا وسادات،ومراجعت بشیراز نمود و کوسه‌ـ فولاد شاملو که بتحصیل بشیراز رفته بود بزنجیر کشیدند وبمرتضی قلیخان سپردند که بودجه‌تحصیل برسد واورا بقلعه اصطخر بردند وجنیدبیك فرصت یافته بجانب لارگریخت اما حال عباس‌خان عموی بکتاشخان که با حکم شاهسونی و لشکر از تبریز بجانب کرمان رفته بود بنوعی است که چون عباس‌خان بکرمان رسید حکم

جهان‌مطاع را پیش آقایان افشار فرستاد آن جمع سمعاً واطعنا گفته باستقبال او بیرون آمدند وعباس خان را باعزاز تمام بشهر درآوردند و دراطاعت وانقیاد او دقیقه‌ای فروگذاشت نکردند اماچون بکتاشخان این خبر شنید درساعت متوجه کرمان شد و مقصود بیك وزیر را چرخچی نموده خود بالشکر مستعد از عقب روانه شد چون مقصودبیك نزدیك رسید عباس‌بیك بمحاربه او بیرون آمد وچون تلاقی فریقین دست داد شکست برعباس‌خان‌ولشکرش واقع‌شد آقایان واعیان کرمان روی‌بجانب بکتاشخان آوردند چون‌عباس خان‌بقلعه گریخت‌بکتاشخان‌رقعه‌های پی‌درپی‌باستمالت او فرستاد واو اعتماد بعهد وپیمان برادرزاده کرده از قلعه بیرون آمد بکتاشخان از نقض‌عهد عم باك نداشته او را مقید ساخت وکرم بیك ولد عباس‌خان فرصت فرار یافت وبجانب شیراز نزد یعقوب‌خان رفت وچون جنیدبیك بلار گریخت یعقوب‌خان خلعت بجهت حاکم لار فرستاد و طلب گریخته نمود چون هرگز قاعده نبود که حاکم درخلعت حاکم فارس بپوشد او نیزنپوشیدیعقوب‌خان از استماع ایـن خبر اراده‌نمود که‌به‌ایلغار به‌لار رود و آن مرز وبوم را برهم زند چون خبر به لار رسید ازجانب‌حاکم‌لار ایلچی رسید وکتابتی درعذر خواهی و اظهـار متابعت با پیشکش رسانید در معرض قبول افتاد فی‌الفور بجانب خفرك و مرودشت رفت و جاربساق یزد زد بسبب آنکـه‌حکم اشرف‌رسیده بود که یاغیگری بکتاشخان برما ظاهرشده بهرنوع که توانـداورا گرفته بدرگاه گیتی پناه فرستد چون‌بکتاشخان از عزیمت یعقوب‌خان باخبرشد عباس خان عـم خود را وموسی بیك را بـا پسر و خواجه عبدالوهـاب کـاشی در سیاه چـال محبوس ساخته متوجه یـزد شد و چون میـرزا عبـدالله جـابری کـه غیرفساد وفتنه‌گـری کاری نـداشت کتابتـی به‌یعقوب خان نوشته بود که بکتاشخان چندان لشکـری نداردکه باخان مـقاومت تواند کرد اگر بیایند اورا سهل وآسان بدست میتوان آورد و مستحفظـان شوارع یزد آن نوشته را گرفته به‌بکتاشخان داده بودند بدین واسطه بکتاشخان اوراگرفته بکرمان فرستاد که‌درسیاه‌چال کنند تاانیس آن جماعت باشد وچون یعقوب‌خان بده



بند رسید یوسف‌خان حاکم ابرقو بـا تحف بسیار باستقبال بیرون آمد و متوجـه ابرقو شدند و درهمان روز عقد اخوت بستند و ایالت کرمان را نامزد یوسف‌خان نمود ودرعوض ابرقو را تصرف کرد و داروغگی ابرقو را به‌حیدربیك حاجی‌لر داده متوجه یزدشدند ودر ده‌شیرقاصد شاه خلیل‌الله‌رسیدکه هرچند زودتر برسانید[1] بهترخواهد بود روز شنبه دوازدهم ربیع‌الاول این سال درشش فرسخی شهر یـزد فرود آمدند یوسف‌خان افشار با آقایان‌ذوالقدر برسم قراولی پیش رفتند تـا تفت هیچ اثری ازلشکر بکتاشخان بنظرایشان نرسید ویعقوب خان با تتمهٔ لشکر می آمد چون ازچم تفت یکفرسخ ونیم گـذشتند بکتـاشخان ازشهر یـزد با یکهزار سوار بیرون آمد به قراولان که‌سر کردهٔایشان ندرسلطان بود حمله آورد چون تاب‌مقاومت نداشتند نهادندروی‌بگریز[2] حمله برمیمنه‌آورد همگی آبروی‌مردریخته گریختند پس روی‌به‌میسره آورد اهل‌میسره نیز از آن‌حمله‌تند وتیزخاك ننگ وعار برتارك‌بیقراری بیختند وتمامی مضطرب و مضطـر چون بـاد صرصر بهزیمت رفتند در این اثـنا علیقلی بیك قورچی ترکش بامردم خود از قلعه بیرون آمـد بر لشکر بکتاشخان حمله‌کردند وجمعی را کشته وبرخی را زنده‌گرفتند ازجمله یکی نـادرقلـی بیك ذاکر ذوالقدرایشیك‌آقاسی شاه عالم‌پناه بود که به‌مهمی به‌یزد آمده بودبکتاشخان اورا ترغیب به‌ملازمت‌خودنموده‌بود واونمك بحرامی کرده ومـلازم بکتاشخـان شده بود ونظر سلطان سپاه منصور باجمعی کشته شدند ویعقوب‌خان بـا جمعی در تیپ مانده ازآن نهیب غریب‌وسطوت عجیب خایف گشته جیقه و اوتاقه مرصع از سربرگرفته دربغل نهاد وباخود قرار فرار داد اما دراین‌حالت که‌بکتاشخـان اراده کردکه متوجه تیپ شود طالب بیك ولد مقصودبیك دست برجلوخان زده مبالغه کردکه چون یعقوب خان شکست خورده بازگردیم که یعقوب خـان بتصور فرار ما از عقب بیاید درمیان باغها ودیوارها او را دستگیر سازیم ایـن تدبیر ناقص در خیال بکتاشخان مستحسن افتادچون درخیابان تفنگچیان‌پنهان کرده‌بودند وسواران

۱ــ بیایند ۲ــ آوردند

مستعد در کوچه‌ها پنهان بودند بسبب خیال‌خام سخن آن ناپخته ایام گوش کـرد و روی بهزیمت آورد غافل ازآنکه اگر تدبیر موافق تقدیر نباشد کـار او بکجـا میرسد . شعر :

خلق در تدبیر و از تقدیر خـالق بـی خبر

نیست تـدبیر کسان را هیچ در تقدیـر اثر

وچون سلطان قضا بکتاشخـان را از معرکه مجادلـه بهزیمت دلالت نمود یعقوب خان تعاقب اونموده گریختگـان لشکر بیقـرار وخجلت زده و شرمسار از گوشه و کنار اسب رجعت پی‌درپی ازعقب اودوانیدند اما چون شاه‌خلیل‌الله‌جانب یعقوب‌خان داشت وازبکتاشخان آزرده بود پیش تفنگچیان فرستاد که یعقوب‌خان حسب‌الحکم جهان‌مطاع بجنگ بکتاشخان آمده شما خلاف حکـم شاه مکنید و تفنگ میندازید پیش ازفرار بکتاشخان تفنگچیان روی به خـانه‌های خود آورده بودند چون بکتاشخـان از خیابان‌گـذشت ویعقوب‌خان از عقب اوگذشت و از کمین‌گاه اثری ازتفنگچیان ظاهر نشدلشکر بکتاشخان دیگر مجال پرخاش‌ندیدند. بکتاشخان سراسیمه وحیران با بعضی یاران پناه بخانه میرمیران برد واز بی‌مـددی شاه خلیل‌الله آه برکشید وخواند که . شعر :

بلنـد اقبالی دشمن بـلا شـد وگرنه کوه کن مردانگی کرد

باندك سپاه که داشتیم خاك در دیده کرده برشکوه‌خصم انباشتیم ولیکن چه حاصل که بسخن طالب مطلوب را از دست‌گذاشتیم‌گفتاز که نالیم که از ماست‌که برماست و مقصود بیك وزیرش جنگ‌کنان کشته و میرزا حاتم بیك وزیر ولیخان دستگیر شده و یعقوب‌خان بدرخان میر میران‌آمده درشتی و بیتابی آغاز نمودپس میر میران‌کس پیش یعقوب‌خان فرستاد که فرزندی غوغای جنگ را موقوف دارد و بکتـاشخان را بماگذاردکـه او را بحضور میآوریم یعقوب‌خان لشکـری را از

جنگ بازداشت و بعضی از آقایان و ابراهیم قلی‌بیك آغچه لورا با جمعی ازمردم اعتباری بمحافظت خانه‌گماشت محمود خان ولد معصوم‌بیك صفوی را بـا بعضی از قورچیان بنـزد بکتاشخان فرستاد که او را استمالت دهند که تقصیرات او را از درگـاه معلی استدعا نمایند و از هیچ رهگذر باو ضرر نخواهد رسید. بکتاشخـان اقوال ایشان را مجال قبول نـدید و بعد از رفتن ایشان یراق بر خود مرتب کرد و خواست که ازگوشه‌بیرون رود ابراهیم قلی‌بیك با غلام شاه خلیل‌الله سر راه براو گرفته تفنگی که بر دوش او زد بزمین افتاد و موسی‌بیك برادر ابراهیم قلی‌بیك بـر او زور آورده سر پر غرورش بخنجر برید جیقه و اتاقه و هیکل حمایل که مرصع بود بجواهر وافر با کمر و خنجر و شمشیر مرصع برادرانه تصرف نمودند و سر او را نزد یعقوب‌خان بردند خان اعراضی شده گفت چرا زنده نیاوردید و از روی خوشحالی خواند. شعر :

کوکب نحس خصم فارغ بال　　　آمـد از اوج برحضیض و بال

پس بمنزل بکتاشخان‌درآمد و بشاه خلیل‌الله انواع تواضع و مهربانی‌نمود و اسباب بکتاشخان درآمده‌بالتمام بدست‌آورد و غازیان دست بتاراج درازکردند و از اسباب آنچه در خانه میر میران و منسوبان او بود بغارت بردند و یعقوب‌خان بعضی از اموال میـر میـران را بخـدمت نواب کلب‌آستانعلـی و علیقلـی‌بیك داروغه برد چون سابقاً رابطه‌آشنائی یعقوب‌خان داشت بحضور خان‌آمد و اظهار موافقت و مبالغت و متابعت نمود و علی‌بیگ برادر حمزه‌بیگ و محمد بیگ پسر اسمعیل‌بیگ که بقیةالسیف آقایان ذوالقدر بودند برگشته دست بسته حاضر ساختند و بدست‌یولیخان ولد علیخان‌دادند که بقصاص پدرت‌بکش و اولاش خلیفه ومحمد بیگ راکشت و بواسطـه خاطر شاه خلیل‌اللـه متعرض میـر میران نشـدند و زن بکتاشخان را نامزد خود کرده و یوسف‌خان را بایالت کرمان فرستاد و کرم سلطان

ولد عباس‌خان‌را به‌ایالت‌بم‌فرستاد واحمدبیک حاجی لر عمزاده خودرا وابراهیم قلی‌بیک آغچه‌لو را همراه ایشان بجانب کرمان فرستاد که شتران و اموال و اسباب بکتاشخان را بشیراز برند و چون خاطر از بکتاشخان جمع نمود و الکا را نـامزد این جمـاعت نمود اراده کرد کـه یزد را نیز صاحبی کـرده قلعه را بدست‌آورد. علیقلی‌بیک قورچی ترکش قلعه را محافظت کرد و او نیز بلطایف الحیل نتوانست که قلعه را بدست آورد. دراین اثنا خبر موکب همایون باصفهان رسید. یعقوب‌خان از این‌خبر متوحش شده‌متوجه فارس شد و چون بابرقو رسید میرزا جان وزیرش از پایهٔ سریرخلافت مصیر آمده آغاز حکایت‌این بود که نواب کلب‌آستان‌علی‌متوجه اصفهـان شدند و میل بر شیراز و دارالعبـاده یزد نیز دارند و دور نیست که آمدن درین چند روز صورت بندد و یعقوب‌خان از این سخن در قعر بحر تفکر و تحیر فرو رفت سربرآورده گفت. بیت:

گرشاه روی‌خویش بشیرازمیکند		ماپشت میکنیم و بخدمت‌نمیرویم

پس الکاء ابـرقو را به‌ندر سلطان ولد زینل‌خان داد و امارت جماعت سپاه منصور با سکندر سلطان ولد شاهوردی سلطان داد و الکاء دارابجرد بخاصه نامزد کرد حسن سلطان قراچه‌اوغلی بوکالت منصوب شد و با لشکر خود متوجه شیـراز شده در دویم ربیع‌الثانی داخل شیراز شد و چون ظلم و تعدی ارشلو بسیـارگفته شده بود خاطر اشرف بدفع‌و رفع آن قوم مصمم شده حکم جهانمطـاع به اکابر و اعیان وکوچک و بزرگ اصفهان و صوفیانی کـه بمحافظت قلعه تبـرك مشغول بودند نوشتند که الیاس‌بیک را فرستادیم که‌برسراوجمعیت نمایند و جماعت‌ارشلو راگـرفته بزرگان ایشان را بخدمت مـا فرستند و ایل و حشم ایشان را از اولکـه اصفهان بکوچانند و بجانب همدان[1] در خدمت طهماسب قلیخان ارشلو بـاشند و

۱ ــ به قصاص پدرت

دیگر ایشان را در اصفهان کاری و رجوعی نباشد و ایضاً بعرض رسانیده بودند که حاجی مهدیقلی بیک که وکیل و ریش سفید و جماعت ارشلوست در اصفهان بی‌اعتدالی بسیار میکنند حکم اشرف صادر شده‌بود که رفعت پناه الیاس بیگ مزبور حاجی بیك مذکور را بقتل رساند چون الیاس بیک باصفهان رسید حاجی مهدیقلی بیک چون بیگناه بود و صدق و اخلاص او نسبت باین آستان ملایک آشیان بدرجه‌اعلی بود خبردار شد که الیاس بیک بجهت قتل و غارت جماعت ارشلو آمده و حکم اشرف صادر شده که آن جماعت را بکوچاند وبه‌همدان برد و مفتنان این جماعت را با حاجی مشارالیه بقتل آورد و اگر جماعت ارشلو امتناع نمایند حاکم و کلانتر و اکابر واهالی دارالسلطنهٔ مزبور راتفاق نموده‌این جماعت را بقتل آورند وسر ایشان را بدرگاه گیتی پناه فرستند. مشارالیه بمقتضای الفرار ممالایطاق من سنن المرسلین فرار برقرار داده و از جا ومقام خود بیرون رفته و الیاس بیک در اصفهان بدو کس از جماعت ارشلو برخورد یکی شاهقلی نام و یکی کچل فتحی هر دو راگردن زد و جار زد که اگرارشلو راکسی در این شهر ببیند بقتل آورد و سر او رابدرگاه گیتی‌پناه فرستد چون این اخبار و گریختن حاجی مهدیقلی بسمع اشرف رسید در مجلس بهشت آئین اعتمادالدوله میرزا لطف‌الله بعرض رسانید که حاجی‌مهدیقلی‌بیک یکی از غلامان قدیمی این دودمان ولایت نشانست و خدمت خاقان جمجاه جنت مکانی بسیار کرده نواب کلب آستان‌علی بر سر شفقت آمده از گناه حاجی مذکور درگذشت و حکم اشرف صادرشد که الیاس بیک متعرض حاجی مذکور نشود که از گناه او دانسته گذشتیم و مزاحمت بجماعت ارشلو نرساند که چون نزول اجلال بدرالسلطنه اصفهان واقع شود بهرچه مقرر شود عمل نماید ویولی بیك نیز عریضه‌ای در باب جماعت ارشلو بدرگاه گیتی پناه فرستاد والتماس عفو گناه ایشان نمود و چون نزول اجلال به‌اصفهان واقع شد بحقیقت احوال ایشان رسیدند و از قتل ایشان گذشتند حکم اشرف صادر شد که طهماسب قلی‌بیك ارشلو حاکم همدان بزودی متوجه اصفهان شود چون طهماسب

قلی بیک باصفهان رسید نواب کلب آستان علی متوجه شیراز شده بودند از عقب رفت ودر کوشک زر کشته شد وجای او را به برادر او حسینقلی خان شفقت فرمودند و در وقتی که نواب اعلی در اصفهان بودند جماعتی از مردم خرقان قزوین شکوه از دست مهدیقلی بیک ارشلو که یکی از مفتنان آن جماعت بود نمود حسب الحکم جهانمطاع علیخان بیک صوفی لر بالکاء مذکور رفت که با حوال آن جماعت باز رسد اگر زیادتی از جانب مهدیقلی بیک مذکور واقع شده باشد سر او را بریده بدرگاه جهان پناه فرستد علیخان بیک حسب الفرموده عمل نمود حق بجانب رعایا بود فی الفور سر مهدیقلی بیک را با سر پانزده نفر دیگر از ظلمهٔ ارشلو که قوم او بودند بدرگاه گیتی پناه فرستاد تاتنبه اهل جهان باشد وچون خبر طغیان دولتیار سپاه منصور شیوعی پیدا کرد اراده دفع و رفع آن نمودند حسین خان شاملو التماس بخشش گناه او نمود ومتعهد آوردن او شد از عقب او رفت درصفر این سال متوجه اصفهان شد در حوالی قم حسین خان شاملو بادولتیار سپاه منصور بشرف پای بوس مشرف شدند مقارن این حال خبر شکست افشار و کشته شدن بکتاشخان رسیده بطریقی که سبق ذکر یافت و از اخبار متواتر معلوم شد که یعقوب خان سر اطاعت ندارد و در دویم ربیع الاخر نزول اجلال در دارالسلطنه اصفهان واقع شد و چون از یولی بیک داروغه اصفهان بیحساب بسیار سر زده بود مخوف شده راه عصیان پیش گرفته در همین ماه بقلعه تبرك متحصن شده بازار گیرودار گرم شد. روز چهارم فرهاد خان داخل قلعه شد که یولی را تسلی داده از قلعه بیرون آورد. یولی بیک را وزیری بود بحیل امام قلی نام باغوای او یولی بیک در حبس فرهادخان ساعی شد لاجرم صلاح دیدند که افادت و افاضت پناه مجتهدالزمانی شیخ بهاءالدین محمد را بقلعه فرستند که وزیر یولی بیک را بیرون آورد و چون مشارالیه بقلعه رفت امامقلی وزیر را بیرون آورد و بشرف پایبوس مشرف شده نواب کلب آستان علی خاطر او را بخوردن قسم تسلی نمود و روانه قلعه گردانید. شنبه بیست و ششم ربیع الاخر یولی بیک و فرهادخان از قلعه بیرون آمدند و گناه او بعفو مقرون شد و چون اراده

رفتن بفارس داشتند و بقلعه ورامین اعتماد بسیار نبود حکم جهانمطاع نافذ شد که چراغسلطان طهماسب میرزا وابوطالب میرزا که برادران اعیانی نواب کلب آستان علی بودند و اسمعیل میرزا ولد سلطان حمزه میرزا و سلطان علی میرزا عموی نواب کلب آستان‌علی را از قلعه ورامین بیرون آورده باصفهان آورند و در بیست‌وپنجم جمادی‌الاول میرزاهای مذکور را حسب‌الامر الاشرف شیخ احمد آقا بقلعه تبرک برده مقید ساختند و در رجب این سال اسمعیل قلی‌سلطان و گلابی‌بیك با دو برادرش سلطانمراد و سلطان محمود و سی و دو نفر از جماعت ترکمان از اصفهان فرار نمودند و بجانب فارس رفتند و قتل تکبر سلطان و حیدربیك وکیل فرهاد خان و خواجه فصیح واقع شد و مردی از عقل بیگانه در نقش جهان پدید آمد و بی‌سبب چهار کس را کشت و حسب‌الحکم جهان مطاع آن مرد کشته شد و چون مخالفت و سرکشی یعقوب‌خان از افعال و اعمال و اقوال بتواتر رسید وبقول دوستان عمل نکرد کفران نعمت نموده یاغی شد. بیت :

مکن کفران نعمت زانکه کفران چونیکو بنگری باشد دو کفران
درست‌است این‌خبر کاندر قیامت نیاید زاهل کفران بوی غفران

پیوسته خاطر اشرف بدفع و رفع او متعلق بود حکمی به یعقوب‌خان‌نوشته مصحوب مرشد قلی‌بیك ذوالقدر فرستادند که اگر یعقوب‌خان از یزد بیرون نرفته باشدموقوف کند تا آمدن ما وخان در شیراز بوده این حکم باو میرسد و بازحکمی بخان نوشته شد و مصحوب بیك قورچی فرستاده شد که توجه یعقوب خان بیزد و قتل بکتاشخان بسیار مستحسن افتاد رحمت بر او باد و چون تا غایت او را بیعقوب سه‌هزار دیناری‌مرسوم ساخته بودیم من‌بعد بیعقوب‌خان دوازده هزاردیناری مخصوص فرمودیم و در روز حاتم‌بیك وزیر ولی‌خان و ملااحمد طبسی که مردی فاضلست و از یزد همراه بشیراز برده‌اند روانهٔ دارالسلطنهٔ اصفهان نماید و چون‌قبل از رسیدن‌قورچی مزبور خان مذکور ملا احمد را ببهانهٔ آنکه ساحر است مقتول

ساخته بود میرزا حاتم‌بیك را بقورچی‌سپرد اما از استماع آنکه در این وقت نواب کلب‌آستان‌علی بحوالی اصفهان نهضت فرموده‌اند و یولی‌بیك قوللر آقاسی والی آنجا که در یاغیگری با یعقوب‌خان موافقت داشت مملکت را گذاشته و بقلعه تبرك متحصن شده او را نگرانی تمام روی نمود قدغن بوکلا و سرکاران خود در اتمام قلعهٔ ناتمام شهر نمود و با احتیاط آنکه مبادا با تمام نرسیده عساکر منصوره بسروقت او رسند مقدمهٔ آذوقه کشیدن بقلعهٔ مبارکه اصطخر نمود و جمعی از تفنگچیان را بمدد کوتوال قلعه فرستاد و رفتن بقلعه مذکور بر خود قرارداد و حسین‌بیك میرزا را بقلعه دشتستان بضبط قلعه فرستاد و امیر حسین کور نایب حسین کلانتر شولستان و امیر غیاث‌الدین‌علی کلانتر کی فیروز و بعضی از غازیان قرامانلو مجلسی ساخته در غیبت و بدگوئی یعقوب‌خان زبان‌گشوده بودند و همزبانی ایشان بگوش خان رسیده همه را بمیدان دولتخانه بحلق آویخت و در شب نوروز پارس‌ئیل خالق وردی‌بیك‌حاجی‌لر با تحفه وعریضه بخدمت اشرف رفته بود که شیراز گنجایش نزول اردوی همایون ندارد و اگر حکم جهان‌مطاع صادر شود کمترین یعقوب با امرای عظام و عساکر فارس بشرف پابوسی مشرف‌خواهیم شداگر چه در جواب آنچه مدعای او بود آمده بود اما خان آنرا ماده دغدغه ساخته بود پی‌درپی اجناس بی‌قیاس از خوردنی و پوشیدنی و غیره روانه قلعه مینمود. دراین اثنا موسی[1] ایشیك آقاسی از جانب اصفهان آمده خبر آورد که کور حسن و شاه‌وردی‌خان‌بیك حمدان اوغلی میآیند که امرای فارس را باردوی معلی برند تا در ظل رأفت بوده متوجه خراسان شوند. بعد از سه روز هر دو آمدند و احکام مطاعه و خلعتهای فاخر رسانیدند و برخان لازم گردانیدند که متوجه پایه سریر خلافت مصیر شود. یعقوب خان چند روزی مهلت خواست و در هفدهم جمادی‌الاخر از شهر بیرون رفت و خانه کوچ خود و آقایان و تابعان بقلعه اصطخر فرستاد و بجهت تعیین جا و مقام‌هر

۱ــ موسی بیك

کس بقلعه رفت و باز بشهر بجهت گل‌ریزان آمد و نواب کلب آستان علی روز دوشنبه غره شعبان بطالع نوزده درجه میزان متوجه فارس شدند و این خبر مرتضی قلی بیك برادرزاده یعقوب‌خان که شوارع آسپاس و کوشك زررا مسدود ساخته‌بود بیعقوب خان رسانید که بعد از وصول خبر امت آقا و حرم‌خان را بقلعه برد وحسین قلی‌سلطان سپاه منصور و قلی‌بیك حاجی لر که محبوس بودند فرصت یافته راه‌فرار پیش گرفته و کور حسن را با تحفه و عریضه پیش از امت آقا روانه اردو ساخت و قرارداد که کور حسن از جانب خود تقبل خان نماید که مبلغ چهارهزارتومان نقد وسه هزار سوار مکمل بدرگاه معلی فرستد بشرط آنکه خان را تکلیف بساق خراسان ننمایند و چون ایشان روانه شدند از کمال دغدغه و وسوسه که داشت باز عریضه دشتستان‌و کتابات باین مضمون روانهٔ پایهٔ سریرهمایون نمود که اگر رایات ظفرطراز بجانب شیراز توجه خواهد نمود بنده‌بدشتستان رفته قلعه ریشهر را پناه خود خواهم ساخت پس خانه کوچ و تابعان خود را بالتمام از قلعه اصطخر بزیر آورد و روانه ییلاق جرمکان نمود و حکم‌بجمع آمدن آقایان نمود. دراین اثنا خبر و حکم جهان مطاع بیعقوب خان رسید که از غایت عنایت درباره امیر الامرای فارس یعنی یعقوب خان دوازده هزار دیناری داریم استدعائی که در نیامدن بدرگاه معلی نموده بود در اینولا درجه قبول یافت و ماهچهٔ رایات کشورستانی بنورانی ساختن فارس نخواهد شتافت اما در تهیه یراق خراسان باشد که هنگام طلب بی توقف و بهانه‌روانه شود. یعقوب‌خان از این معنی بسیار شادمان شد و بصید و شکار مشغول گردید اما چون عریضه یعقوب‌خان‌والتجاءبردن به‌قلعهٔ دشتستان رسیدازبیم آنکه‌مبادارفتن یعقوب خان بدانجا باعث فتنه عظیم شود فی‌الفور ایالت پناه مرادخان افشاررا که درپایهٔ سریر خلافت مصیر بود طلب نموده فرمودند که ترا روانه دشتستان میباید شد که آنطرف را مسدود سازی بر یعقوب خان، و احکام مطاعه بر غازیان شاهی سون و

کلانتران کوه‌مره و شتاوسپاهیان دشت ارژن عز صدور یافت که در امداد و اعانت مرادخان دقیقه‌ای فروگذاشت ننمایند و نگذارند که یعقوب‌خان از جانبی بدر رود و مراد خان چون به‌اولس‌ممسنی رسید بواسطه معارضه ومناقشه که میان مردم افشار وآن قبایل و عشایر که‌قبل از این واقع شده بود تاخت نمودگماشتگان یعقوب‌خان راکه درآنجابودند بعضی‌مقتول و بعضی اسیرو مخذول ساختند و ازآنجابکازرون رفته بضبط و استحکام شوارع پرداختند و چون این‌خبر در ییلاق جرمکان به‌یعقوب خان رسید امکان توقف در خود ندید در ساعت کوچ کرده‌بخانه خویش آمد. مقارن این حال ابوالقاسم‌سلطان ایمور از راه سرحد با سه چهار نفر برسید و خبررسانید که در غرهٔ شعبان کلب‌آستان‌علی متوجه فارس شد و یعقوب‌خان از این خبربغایت مکدرگشت و مضطرب شد. امت‌آقا را با تحف و عریضه بخدمت اشرف فرستادو چون امت‌آقا بشرف سجده مشرف شد اظهار انقیاد و اطاعت نمود و نواب کلب آستان علی فریب نخورده فسخ عزیمت ننمود امت‌آقا را مستمال ساخته برگردانید و یعقوب‌خان از خبری که قاسم سلطان‌آورده بود بسیار مضطرب شد روی بقلعه اصطخر آورد فی‌الفور خانه کوچ را داخل‌قلعه ساخت. در اثناء کوچ اکثر غازیان تابع خیال او نشدندوبشهر شیرازآمدند و چون شب در پای قلعه بود و در این‌شب شاه‌وردی‌بیك و زمان‌بیك وحسین‌علی‌بیك و جمعی ندای شاهسونی‌سردادند وروی به روی‌به‌اردوی‌معلی‌نهادندجارچیان‌بموجب‌اشاره‌یعقوب‌خان جارزدند که هرکه با خان اتفاق دارد یراق خود رابقلعه درآورد چون صباح شد خبر رسید که برج‌علی آقای داروغه سرکارآب خاصه شریفه امت‌آقا را گرفته و اردوی معلی چهار منزل پیش آمده و اینك رسیدند. اگر چه حرف‌گرفتن دروغ بود اما یعقوب‌خان را عنان صبر و اختیار از دست‌رفت ومتوجه قلعه شد واکثر یراق اسباب‌کارخانه‌های‌خودرا بجای‌گذاشت و آن‌بطریق‌ناجوان بخت بی‌توفیق در ساعت نحس طریقه محترقه که روز چهارشنبه دهم ماه شعبان باشد داخل قلعه شد و اسباب بیوتات آنچه در پای

قلعه بود بتاراج رفت و از کثرت گرد و خاك کس دوست از دشمن نمیشناخت و بغارت یکدیگر بپرداختند و غلغله شاهیسونی انداختند. چون‌این خبر بشیراز رسید ابراهیم قلی‌بیك آقچه‌لو جمعی را بـا خود متفق ساخته میخواست بیرام سلطان برادرزاده یعقوب‌خان رابگیرد مشارالیه ازمقدمه باخبر شده‌شب هنگام فرار نمود.

بیت:

زهر کوچه‌فغان و شوربرخاست　　　بتن هر کس‌سلاح جنگ آراست

علی‌الصباح سادات وقضات و اکابر و اعیان در مسجد جامع جمع شدند و ابوالقاسم خلیفه‌الکسانلو را بر آن داشتند که تـا هنگام ورود حکم جهـانمطاع محافظت و محارست مملکت نموده مانع اهل تغلب باشد و خلیفه وظیفه حمـایت و طریقه وقایت‌بنوعی که باید و شاید بظهور رسانید وهرمحله‌رابکدخدائی‌سپردند و شهر فی‌الجمله فرو نشست و چون نـزول نواب کلب‌آستان‌علی بدنبه‌نی افتـاد درسیم‌رمضان‌المبارك شیخ احمد آقا بدست ولد پهلوان دوست تفنگی بغلط‌خورده و حسب‌الحکم الاعلی قنبر سلطان کوزی بولیکلو را بگرفتن زهرمار سلطان ارشلو فرستادند که‌او راگرفته‌بدرگاه گیتی‌پناه فرستدوهمه ارشلو راکوچانیده به‌خوار وری و سمنان برد.چون زهرمار سلطان از این مقدمه با خبر شد از وطن مألوف گریخت که از راه یزد بهند رود چون بحوالی سرمق رسید جماعتی از افشار از این واقعه خبردار شدند و اراده گرفتن او نمودند.زهرمار سلطان از این معنی مطلع شده از راه‌جول‌متوجه دامغان‌شد که‌پناه به‌بدرخان افشاربرده‌از آنجابهند رودوبدرخان‌اورا گرفته عریضه‌ای‌بدرگاه‌جهان پناه فرستاد وحقیقت اعلام‌نمود. حسب‌الحکم جهان‌مطاع بعداز معاودت از شیراز زهرمار سلطان را بزنجیر کرده بپایهٔ سریر خلافت مصیر آوردند ودر ربیع‌الاول ۹۹۹ در قزوین اورا در دیگ‌کرده جوشاندند و در وقتیکه اردوی همایون در دنبه‌نی بود بموجب فرمان اعلی‌حسن‌خان افشـار برتبه سلطنت رسید وبقتل‌طهماسب قلی‌بیگ وشاه‌قلی‌سلطان و لدخلیل‌خان افشار مبادرت

نمود و ایالت کوه کیلویه باو مفوض شد و هم دراین ایام مقرب الحضرت الخاقانی مقصود بیک قراچه‌داغی که بمنصب داروغگی شترخان خاصه شریفه سرافراز بود از بسیاری خدمت وکاردانی وجان سپاری بمنصب نظارت کل بیوتات سرافراز شد وبمطالع سعدثابت بشرف پای‌بوسی‌مشرف شد وخسروبیك زن برادر فرهاد بیك متصدی اصفهان‌باغلام دیگر بجانب قلعه رفتند که شاید فرصت‌یافته یعقوب خان را ضایع کنند آن غلام رفیق او افشای راز نموده او را کشتند اما ابراهیم‌بیك آقچه‌لو از غایت سرخوشی درمقام سرکشی درآمده موافقت ومتابعت یعقوب‌خان نموده در راه قلعه که بشهر میآمد خواجه هدایت‌الله مستوفی را گرفته هرچه همراه داشت بتاراج برد واورا بخانه خود آورده اندیشهٔ قتل او در خاطر نگاشت اما بالتماس سادات اوراگذاشت وبخانه امیر سلطانعلی که همسایه نزدیك او بود واز طریق مروت دور مینمود که متعرض احوال شود با جمعی کثیر رفته او راگرفته اموالش را صاحبی نمود واورا بخانه‌خود آورده‌مبلغ کلی ازوطلب‌نمود. باز باستدعای سادات‌خلاص‌شدوابراهیم‌قلی‌بیك آقچه‌لوی مذکور بسیاری ازاهل شروشور برسرخود جمع کرده بنقاضت ومخالفت ابوالقاسم خلیفه پرداخت و این آوازه در شهرانداخته‌که بپای قلعه اصطخر میروم که یعقوب خان را بدست‌آورم و در روزیکه میخواست که از شهر بیرون رود امیرسلطان علی در مقام انتقام در آمده بامدادگماشتگان ابوالقاسم خلیفه‌وعوام‌الناس حوالی‌خانه او را فروگرفتند یاران وملازمان ابراهیم قلی‌بیك هریك‌بگوشه‌ای‌گریختند واو بیالاخانه با اهل و عیال‌گریخت عوام‌الناس‌بجدوجهد بیقیاس‌از درودیوار‌بخانه ریختند. واز ضرب تفنگ رشته عمرزن ومادر اورا گسیختند واو مضطرب شده از سرخودگذشت و جنگ میکرد تااسیر شد ومال واسباب بغارت‌رفت. در این اثنا خبر رسیدن‌موکب همایون بکوشك‌زر باهل‌شهررسیدوحسب‌الحکم‌جهانمطاع وراق بیك بداروغگی شهر مشغول شد وچون سادات واعالی واهالی شیراز واکابر متوجه استقبال‌شدند

حضرات‌شهر وابوالقاسم خلیفه ابراهیم‌بیك رامقید ساخته بشرف پابوسی مشرف شدند و بندی‌راحسب‌الحکم [1] بجزا رسانیدند چون ابوالقاسم خلیفه را باقی‌دیوان بسیار بود ووضع سلوك وبی‌اندامی‌اورابموقف عرض رسانیده بودنـد بخواری و زاری از این عالم رفت. شعر:

به‌خود سر در زمـان پادشاهان	کسی کو درحکومت شدشتابان
شتابان او زبهرقتل‌خویش‌است	پشیمانیش از اندازه بیش‌است

وچون نزول نواب کلب‌آستان‌علی در کوشك زر واقـع شد اسلمس‌خـان مهردار وعلیقلی‌بیك قورچی ترکش با امرای شاملو وافشار وذوالقدر وقورچیـان بپای قلعه فرستادند که مانع آمد و شد مـردم شوند ودر تسخیر قلعه کـوشند و در بیست وهفتم شعبان این‌سال حسین خان قاجار بداروغگی و حکومت شیراز رفت و در منتصف‌رمضان حسب‌الحکم الاعلی‌اصناف واعیان شهر بآراستن بازار وشهر مشغول شدند و در جمعه بیست وچهارم رمضان ۹۹۸ بطالع میزان نزول اجلال‌در دارالسلطنه شیراز واقع‌شد و اهـل شیراز را بنوازش والطـاف شاهانه سرافـراز ساختند وامارت دشتستان ووکالت ذوالقدر بقرا شاهوردی سلطان مشهور بعنوان سلطان مفوض‌گشت ومقرر شد که بیرام سلطان برادر زاده یعقوب‌خان که حـاکم شولستان بود بحکومت‌باف‌رود ودر دوشنبه نوزدهم شوال نواب اعتمـادالدولة‌ـ الخاقانیه میرزا لطف‌الله عضدی میهمان نواب کلب‌آستان‌علی اقدام نموده و برسم پیشکش وپاانداز قریب بسه هـزار تومان از نقـد و اقمشه و امتعه واسب و اشتر گذرانید وتا نصف‌شب در خانه مشارالیه بساز وصحبت و عیش وعشرت مشغول بودند وچون روز دیگر مصاحبت و آمـد وشد جماعت شاملو بـا یعقوب خـان بمسامع جاه‌وجلال رسیدحفظ وحراست قلعه بعهده جماعت ذوالقدر گذاشته شد و جماعت‌شاملورا بپایه‌سریرخلافت مصیرطاب نمودندوچون‌درمیـدان چوگان بازی

۱ــ حسب‌الحکم الاشرف

آمدند پای اسب لغزیده نواب کلب آستان‌علی از اسب افتاد وپای مبارکش آزرده شد و از بسیاری وجع بخوردن تریاك مکلف شدند و پنجاه و هفت روز تریاك نوشیدند و چون از درد پا رهائی یافتند وبرفتار جرأت نمودند بیکدفعه ترك‌تریاك نمودند و به‌هیچوجه طبیعت آزرده نشد. از شیوع این خبر زمانه استعداد فتنه بهمرسانید اماچون زود خبرصحت ازعقب آن‌خبر رفت‌فتنه‌نایم ماند واین باعث کور کردن برادران شد چنانچه در محلش گفته شود وچون مکرر بطلب یوسف ـ خان ولدقورچی‌باشی افشار ووالی کرمان‌بود ودست‌نشان یعقوب‌خان بود فرستاده بودند واو مسامحه مینمود درآمدن وبطلب روندگانرا بعضی بحبس و برخی را یکروز دوستاقی‌نگاه میداشت غیرت وحمیت‌شاهانه مقتضی آن شد که کس‌بجهت تنبیه او بکرمان فرستند.

رأی صواب‌نما بفرستادن فرهادخان قرامانلو قرارگرفت ومیرزا حاتم بیك راکه سابقاًوزیر کرمان بود وباجماعت افشار کمال اتحاد راداشت همراه‌نمودند ومقرر فرمودندکه ولیخان‌پدر بکتاشخان واسمعیل‌سلطان الیلو همراه باشند و از جماعت افشار کرمان‌برسرهر کس که‌جمع آیند وخواهندبدارائی کرمان‌مخصوص گردانند ودر منتصف‌ذیقعده دارائی شیراز وامیرالامرائی کل فارس را به بنیادبیك یوزباشی شفقت فرمودند[1] ودر چهارشنبه نوزدهم بشرف پابوسی مشرف شدوبنام نامی سرافراز شد ورقم دوهزار وپانصدتومان تیول از دفاتر دیوان اعلی گذشت و بنقاره وعلم وخلعت فاخر ممتاز گردید.

مصراع:

دولت آنست که بی‌خون دل‌آید بکنار

و در اوایل ذیحجةالحرام میل سیر وشکار الکای بیضا نمودند و خان

۱ــ نمودند

مذکور را بپای‌قلعه اصطخر فرستادندکه در تسخیر قلعه‌کمال اهتمام بجای آورند وقلعه را تحت تصرف درآورند و چهارم این ماه ایلچی از جانب خواندگار روم آمد از راه همدان و کتابات با عرایض حسن علی سلطان برادر حسین بیك چگنی آورد.علی‌میرزا[1] ایلچی را باکتابت و عرایض بجانب بیضا بخدمت اشرف بـرد مقارن این‌حال عریضهٔ یعقوب‌خان رسید مشتمل بر عذر تقصیرات والتماس عفو و اغماض شاهانه ووصف‌الحال این بیت نوشت. شعر:

دشمن شـاه جهان افـتاد از خـود در غلط
بسکـه خلق شـاه باوی بردبـاریها نمود
نیست این معنی عجیب از قوت اقبال شاه
بـاز اقبالش چو مرغ چرخ را آرد فرود

حسب‌الصلاح باجابت‌مقرون شدوحکم قدرقدردر استمالت اوعزنفاذیافت و پروانچه اشرف با تشریفات شاهانه مصحوب امام وردی سلطان استـاجلو روانه قلعه شد و مشارالیه بهر گونـه نصیحت و سخنرانی[2] دلالت بـدریـافت دولت ملازمت نواب کاب‌آستان علـی‌نمود. یعقوب خان باد غرور از سر بیرون کرده قبول این معنی نمود و میـرزا جان‌بیك که وزیر او بود اورا با امام وردی سلطـان بخدمت ارکان دولت فرستـادکه ملتمسات او را بعهد و یمین قرین سازند و او را از قلعه بیرون‌آرند.چون آصف‌مذکور بدرگاه‌جهان‌پنـاه رسید ومستدعیات بامضاء رسید ، مأمور بمراجعت گشت تا ازتعهداتی که در مجلس اعلی‌گذشته بود یعقوب خـان را تسلی دهد و مشارالیه چون بقلعه درآمد از تکـرار نوازشات و عنـایات بیدریـغ رفع نگرانی و دغدغه خان رابواجبی نمود.باز یعقوب خان مرتضی قلی‌ـ سلطان بـرادرزاده و امت آقای ایشیك آقاسی خود را با بعضی تحف و هدایا

۱ـ حسنعلی سلطان. ۲ ـ یعقوب خان را

بدرگاه‌اعلی فرستاد و ایشان‌چون‌بشرف پای بوس‌مشرف شدند و بعنایات و تفقدات و به خلاع فاخر مفاخرت‌یافتند همراه ایالت پناه حسین خان قاجار با خلعت‌خاصه شریفـه بجانب قلعه شتافتند. یعقوب‌خان چون از آمدن واقف شد بی‌توقف از قلعه بیـرون‌آمد و مخلع شد و باز بقلعه رفت و چون بجهت تسلی‌خـان مذکور حکم جهانمطاع نافذ شده بود که‌بنیادخان وسایر امراء ذوالقـدر از حوالی قلعه برخیزند حسب‌الحکم جهـانمطاع جملگی متوجه شهر شدند و بشرف بساطبوسی مشـرف گردیدنـد و یعقوب‌خان قلعه را به امت‌آقا سپرده که بواجبی محافظت نماید و به مجرد حکم او و بمهر او دروازه بروی‌کسی نگشاید تا نشان معلوم نیاید. روزدیگر که پنجشنبه هیجدهم و عید غدیر بود یعقوب‌خان ازقلعه بیرون‌آمد ومتوجه درگـاه معلی شده هنگام شام بدولت‌پای‌بوس اشرف مشرف شد و بعنایت بیغایت‌سرافراز گردید و باز ایالت فارس نامزد او شد و جارچیان در کوچه و بازار جار زدند که آقایـان و ملازمان ذوالقدر بخدمت خـان مبادرت نمایند که خان باز امیرالامرای فارس است و مرتضی قلی‌سلطان بحکومت و داروغگی شیـراز منصوب شده‌بـاز غازیان ذوالقدر اکثراً عاقبت‌اندیشی را ملاحظه نکرده بملازمت خـان شتافتند و خان مزبور کمال عزت یافت و مدار گیرودار با او بود. درآن زمان دو ریسمان باز آمده بودند و بر در دولتخانه دو ریسمان بسته بودند و استادانه هر یك در بـالای ریسمان خود بازی‌میکردندو نواب کلب‌آستان‌علی با اعیان‌وارکان‌دولت در بالاخانه سر در نشستـه بودند و بتماشای ریسمان بـاز مشغول بودند. دراین مجلس کچـل مصطفی کـه از اعیان افشار بود و در شعر فهمی خود را یگانـه عصر میدانست و بالطبع‌شوخ و مفتن بود دراین‌مجلس ارادهٔ‌فتنه نمود وچون‌مضمون‌خلاف‌رأی‌انور بود کچل مذکوردر انجاح آن مبالغه‌بسیارمینمود و قبول نمی‌افتاد و اجلش رسیده بود ودر سر پلکان باز بر سر حرف‌آمد ومبالغه‌آغاز کرد حسب‌الحکم جهانمطاع

از پلکان او را بزیر انداختند اجل استعجال ننموده او را بالاآوردندو باز آغاز مبالغه کرد غضب شاهانه در حرکت آمده شمشیری بر میانش زد که بجز پوستی نماند از اثر جسم او. وچون یعقوب‌خان اراده‌التماس عفو گناهش نمود اثری از حیاط درو نبود بتحسین زبان‌گشود اما دل او با زبان یکی نبود و مدام در اندیشـه عذر بود و بترتیب مقدمات میکوشید. نمك‌حلالان این دودمان ولایت نشان حقیقت‌حال را معروض داشتنـد. بعد ازتحقیق‌وتفحص احوال صدق این مقام معلوم شد صباح روز دوشنبه‌بیست‌ودویم ذی‌حجه یعقوب‌خان از حمام بیرون‌آمد و در طویله‌بشرف سجده مشرف‌شد و استدعای‌رقمی کرد که کسی مانع ومزاحم ملازمان اوخصوصاً جمعی کـه مرباء تربیت او بودند نشوند و این استدعا با برام مقرون‌گردید و این صورت‌واقعه را نمك‌بحلالان معروض داشته بودند که‌غدری در آیینه صورت‌خاطر دارد بناءعلیه چون بدیوان‌خانهٔ خاص در آمدند بعد از آن حجاب بارگاه فلك‌اشتباه مأمور شدند که‌هرکه بدرون‌آیدمانع نشوندو اگر کسی از درون بی مهر ورخصت ما بیرون رود نگذارند. اطاعت‌لامره‌العالی بدینمنوال گذشت بعد از تجدید نمك او را بخطـاب مستطاب‌خان سرافراز گردانید پس بیتاب بنظر عتاب درونگریسته فرمودندکه ای یعقوب . قطعه :

از جـانب ما بود ترا نشو و نما   این سرکشی از بهر چه‌کردی باما
نشناخت‌چوقدرتربیت ذات‌بدت   انداخت ترا نیك به زنجیـر بلا

یعقوب غرق عـرق خجالت‌گشته منکوب شد تا خواست بجواب در آیـد بموجب اشـاره غضب آثار حسین خـان قاجار لگدی بگردن‌آن نابکار زده دست یعقوب را از عقب بربست و چون مشارالیه بزانوی ناکامی نشست و مرتضی‌قلی‌-بیك برادرزاده او راقنبرسلطان کوزی‌بولیکاو گرفت و میرزا جان بیك وزیرحاضر بود مأمور شد بهریك از مخصوصان او که مختار سلطان تکلو و ابوالقاسم سلطان

حاجی لر و ابوالفتح‌بیك شاملو و حق وردی سلطان برادرزاده خان‌وردی با بیست و یکنفر دیگر که رقم بجهت ایشان طلب مینمود و نمك حرامی کرده ازپایه‌سریر- اعلی فرار نموده بجانب اهل‌شر و فتنه شیراز رفته بودند بهریك جداگانه بنویسند که استدعای گناه شما کردیم بیائید و بشرف پای‌بوسی مشرف شوید وبامهریعقوب خان‌مهرنموده بطلب یکیك فرستادند. یکیك مقطع وملبس بالبسه فاخر شده‌حاضر شدند و بجزامیرسیدند از آن‌جمله کسانی که با یعقوب‌خان ازقلعه آمده بودند حق وردی سلطان و مرتضی قلی‌بیك و میرزا جان‌بیك سالم ماندند و باقی طعمه شیر شمشیر هلاك شدند و یعقوب‌خان را بسیاه‌چال زدند العجب که در بالاخانه ایوان زهره در ساز و نواز و عیش و عشرت مشغول بود و در پائین ایوان مریخ در خونریزی. عجیبتر آنکه این روز تا غروب آفتاب حجاب و حضار در دولتخانه و جلوداران و سکنه بیرون هیچیك ازاین واقعه واقف نبودند و هم در این حال‌بخط میرزا جان‌بیك پروانچه باهل قلعه نوشتند و مهر یعقوب خان کردند که امت آقا قلعه را تسلیم الله قلی‌بیك یوزباشی قاجار نماید. چون قبل از رسیدن الله قلی‌بیك خبر گرفتن‌یعقوب‌خان‌بگوش‌اهل قلعه رسیده‌بود و رمز معهود میان ایشان موصوف نبود تمکین ننمودند ودروازه نگشودند وبآواز بلندگفتند که یعقوب‌خان نباشد، امت‌خان باشد و جواب یوزباشی دادند و دل بقلعه‌داری نهادند و چون این خبر بسمع شریف نواب کلب‌آستان‌علی رسید در غضب شده فرمان قضا جریان نافذشد که یعقوب‌خان را از سیاه‌چال بیرون آورند و بمردم ذوالقدر سپارند چون سپردند آقایان تف بریشش میانداختند و خنده‌ها میزدند و او الحاح میکرد که تأخیر در قتلم منمائید آخرالامر شاه‌وردی سلطان زبان او را برید و بانواع عقوبت و آزار او راکشتند وبعضی‌خون او را خوردند و بعضی‌گوشت‌او را بجهت کباب‌به خانه بردند و سرش را بقلعه فرستادند که‌مردم قلعه بچشم عبرت او را دیده از سرکشی بگذرند و دست از جنگ بازداشته و رحم بر خود نموده از در اطاعت درآیند،

مصراع:

سرکشی با پادشاهان خون خود خوردن بود.

و چون سر او را بقلعه‌رسانیدند شیون از متعلقان او برخاسته همگی درخاك مصیبت نشستند[1] و از قلعه بزیر انداختند. صورت این حال چون بمسامع جاه و جلال پادشاه دین پناه رسید حکم جهانمطاع نافذ شد که بنیاد خان و آقایان ذوالقدر بپای قلعه روند و یورش‌نموده قلعه بگیرند بموجب فرمان مطاع رایت رفیع‌ایالت بنیادخان باز طراز اعتلا یافت. ایالت شیراز مخصوص او شد و چون بنیادخان‌بپای قلعه رسید معرکه افسرده محاربه راگرم‌گردانید و بترتیب سپه و شورش یورش مشغول‌گشت. چون یك هفته بدین منوال‌گذشت و امت آقا جیقه خلافت بر سرزده لاف از قلعه‌داری میزد روزها با جمعی کینه اندوز پیرامون دروازه‌ها ورخنه‌ها گشته محافظت و محارست مینمود شبی چو دل غفلت تار جلادت شعار پهلوان شهر امیر پیاده باشی که درکمر روی دلیر و چابك بود خود را بحوالی رخنه‌قلعه رسانید بابربیك نامی که کشیکچی آن رخنه بود کالبدش از مشقت قلعه خلل‌پذیرگشته واقف برسیدن پهلوان شهر امیر میشود و میگوید که چه کسی که زتیر و تفنگ نمیترسی؟ درجواب میگوید پهلوان باشی‌ام. باپربیك‌سوگند یاد کرد پیشترآی که مضرتی بتو نمیرسانم و برآنم که از این رخنه بنیادخان را فتح‌الباب قلعه حاصل‌شود صلاح چنانست که نواب‌خانی را خبردارکنی که‌سیبه رافراپیش‌آورند و چون شب شود جمعی کثیرکه درکمر روی چست و دلیر باشند بحوالی این رخنه‌آیند تا ایشان را بالاکشیده درگوشه وکنار پنهان شوند و منتظر فرصت باشند. پیاده باشی مراجعت‌نموده بخدمت خان‌آمده مشروح حال باز نمود بنیادخان راخوشحالی بسیار روی نمود و باریش سفیدان مشورت نمود. شجاعت

---

[1] ــ و دروازه‌ها را محکم بستند و پرهای قوش و باز کندند و جیبها شکستند.

آثـار حسین قلی‌سلطان سپاه منصور که در این قلعه محبوس بوده‌فرار نموده باتفاق شاه‌وردی‌بیك قراماناو و مهدیقلی بیك قوام خان و بعضی از غازیان نصرت عنـان و یکصدنفر پیاده که هر یك درکمرروی با شاهین در پرواز بودند و ازآفت‌اندیشه نمی‌نمودنـد درآن شب تـار خود را بپـای حصارآن قلعهٔ استـوار رسـانیدند و بابر بیك بوسیله بند وکمند ایشان را از رخنه بالاکشید و در غاری بسیار تـاریك متواری گشتند.

اما ذکر وقایع نهصد و نود و نه

در روز سه‌شنبه غرهٔ محرم‌الحرام سنه ۹۹۹ موافق پارس ئیل بنیادخان با عساکر نصرت عنان یورش فرمودند خود را بسیبهٔ دروازه رسانیدند و خروش جنگ بگوش متواریان درمقاره رسید. آن‌جمع از مغاره بیرون آمدند ونفیر دلیری کشیدند وبسروقت قلعه‌داران بی‌سروسامان رسیدند. لشکر فیروزی اثر ازسیبه بیرون آمدند وخود را بدروازه رسانیدند قلعه‌داران گمراه ازضرب وحرب مردم بالا و پائین وسروش الله‌الله سپاه فتوح آگاه سراسیمه شده ناله‌آه و افغان ازجان ناتوان ایشان برخاست و بیچاره وپریشان ازچپ وراست راه گریز مسدود دیده، بدیده حیرت برحال تباه‌خود گریان بودند. مقارن این حال قرچقای غلام با بعضی از رفقا کلید قلعه برداشته خود را بخدمت بنیاد خان رسانیدند هم درز مان کلید قلعه را مصحوب کلب‌علی بیك ولد شاهوردی سلطان بخدمت نواب کلب آستان‌علی فرستادند وخودباصوفیان صافی اعتقاد ذوالقدربقلعه درآمدند. امت آقا که خود را شیر پلنگ آهنگ می‌پنداشت چون روباه گریخته خود را در سوراخ غاری پنهان

داشت درحال‌جارزدند که چون اموال قلعه بخاصه‌شریفه تعلق دارد کسی دست‌بدان دراز نکند وریش‌سفیدان را بکشیك متعلقـان یعقوب‌خان گمـاشت وامت آقارا از سوراخ بیرون آورده بخدمت اشرف فرستادند وحضرت مقصود بیك ناظر بقصد جمع‌نمودن اموال واسباب قلعه چهار شنبه داخل قلعه شد و بنیادخان جمیع آنچه در قلعه بود تحویل‌نظارت پناه مقصودبیك نمود بعداز چند روز نواب کلب آستان علی بسیر قلعه رفتندوحکم‌لازم‌الاطاعه نافذ شد که مقصود بیك ناظر اموال واسباب یعقوب‌خان را نقل بشیراز نمایدوبرجعلی‌بیك متصدی‌سرکارات‌خاصهٔ شریفه برج‌ها و سردر قلعه اصطخر را خراب کندغله واجناس ذخیره قلعه را بالتمام ضبط نماید.

مقارن این‌حال عریضهٔقراحسن سلطان استاجلو داروغهٔ قزوین رسید که برسرپسری جماعت تبریزیان قباحت وبی‌اندامی نمودند ومیر مرغو را بقتل آوردند و ما بی‌ـ رخصت نواب کلب آستان‌علی چیزی بایشان‌نتوانستیم گفتن حکم جهانمطاع چیست و ما را چه‌باید کرد؟درجواب نوشتند که اینك رسیدیم صبر کن وازقلعه بعزم شکار متوجه خفرك ومرودشت شدند ودر هشتم محرم مراجعت بشیراز واقع شد .

اما ذکر حالات ـ فرهادخان با میرزاحاتم‌بیك وولیخـان پدربکتـاشخان و اسمعیل سلطان الیلو متوجه‌کرمان شدند جمعی‌از افشار که درقلعه مین و سیرجـان می‌بودند وپیشکش‌بخـدمت نواب کلب آستان‌علـی فرستاده بودنـد و بدین‌سبب یوسف‌خان از ایشان رنجیده لشکری بسرداری آقا محمد ابهری بسر آن جماعت فرستاده بودند و آن‌جمـع بقلعه متحصن شده بودنـد و درحفظ و حراست خود کوشیده کس بپایهٔسریر اعلی فرستاده شرح‌حال خود معروض داشتند حکم جهان‌ـ مطاع شد که خوانین ومیرزاحاتم‌بیك بتعجیل‌تمام خود را بپای قلعه مین وسیرجان رسانیده در استخلاص‌قلعه‌واستهلاك آقا محمد ابهری وجماعت اوکوشنداطاعت‌ـ الامرالعالی فرهادخان وتبع بسرعت تمام متوجه شدند وچون بحوالـی نمکسار رسیدند شب بسردست درآمد وعبور ازآن‌را متعذردیدند درتوقف کوشیدند امـا

جاسوس یوسف‌خان که در شیراز بود هم در آن شب خود را بآقا محمد رسانید که اینك فرهادخان بالشکر گران در نیم فرسنگی در کنار نمکسار مانده و نمکسار در میان جان شما در آمده.هم در آن شب آقامحمد بالشکری که با او بودند راه فرار پیش گرفته علی‌الصباح فرهادخان با لشکر بعزم آنکه آقا محمد و تبع غافلند و ایشان را اسیر ودستگیر میسازم خود را بپای قلعه رسانید و ازلشکر بیگانه نشان ندیدند اهل‌قلعه‌استقبال‌نمودند وبااو به‌بیان حقیقت حال زبان گشودند و خان‌عالیشان سه‌روز آنجا توقف نمودند وفواید در آن توقف دیدند. ازجمله واپس ماندگان لشکر رسیدند وچون آقامحمد بکرمان رسید وخبر ورود لشکر شیوعی یافت از جماعت که برسریوسف‌خان بودند قلیلی ماندند تتمه بعضی بسرولیخان وبرخی بسر اسمیعل سلطان الیلو آمدند بعداز سه روز متوجه کرمان شدند و یوسف‌خان را تاب ستیز وپای گریز نماند بقلعه متحصن شد.فرهادخان دور قلعه را بغازیان شیر شکار قسمت نمود وبمحاصره وساختن‌سیبه مشغول‌شدند. درعرض هفت روز سیبه بجائی رسید که‌اهل قلعه ازبیم گرفتاری امان‌خواستند واستدعا نمودند که حضرت خان معتمدی که اعتباری بقولش باشد بقلعه فرستد تا باعث رفاه‌حال قلعه شود. حضرت خان صلاح در فرستادن خلف‌بیك‌سفره‌چی که ازمعتمدان ویکجهتان او بود دیدند مشارالیه را با چند خروار میوه و یخ و تحف وهدایا از مأکول و مشروب بقلعه فرستادند ویکشب در قلعه بود و بسخنان دلاویز او را ازستیز باز داشته و بعهد و یمین او را از هراس باز داشته مطمئن‌خاطر ساخته صباحش با خلف‌بیگ از قلعه بیرون آمد وفرهاد خان را تکلیف بقلعه نمود فی‌الفور خان مذکور متوجه شد باچند نفر از مخصوصان وجماعتی که از جانب‌نواب کلب‌آستان علی بطلب یوسف‌خان رفته بودند واو ایشانرا مقید ساخته بود مثل جمشیدبیك، غلامقلی‌سلطان قورچی‌باشی که نزدنواب کلب‌آستان‌علی صاحب اعتبار بود و خسروبیك چهار یار که بشجاعت ونمك حلالی عدیل خود نداشت و کورسیدی سلطان خنلو

از زندان بیرون آورد وقلعه را بحضرت خان‌سپرد و خان مشارالیه آن‌جماعت را بخدمت اشرف فرستاد وحسب‌الحکم جهانمطاع عالم مطیع نصف ایالات کرمان را به‌ولیخان ونصفی باسمعیل‌سلطان شفقت فرموده متوجه پایه سریر خلافت مصیر شدند وبه‌ولی‌بیك غلام که با یوسف خان ازقدیم خصوصیتی داشت متفق‌اللفظ و المعنی‌شدند که چون‌بموافقت،دفع‌فرهادخان کنیم ونواب کلب آستان علی را کسی دیگراز ارکان‌دولت در اینجا سوای‌خان نیست نوعی میشود که نواب کلب آستان‌علی از سخن ما بیرون نتواند رفت و مدارالیه ما خواهیم بود وچون این‌کار از معظمات‌زمان بود وقوعش بی‌مدد وغیری نمیشد بناء علیه جمعی را با خود یار کردند و این مقدمه رابه‌عهد ویمین‌محکم‌ساختند.یکی‌ازملازمان زمان یوسف‌خان این مقدمه را بفرهادخان رسانید وخان مذکور درمحافظت خودکمال اهتمام‌بجای آورده وحقیقت به‌عریضه‌ای درج‌نموده بموقف‌عرض‌رسانیدحکم جهانمطاع بقتل ولی بیك نافذ شده مقرر شد که خان باستعجال تمام خود را بپایهٔ سریر خلافت مصیر رساند. بناءِ ذلك ایلغار نمود و بخلف‌بیك سفره‌چی و علیقلی‌بیك‌ایشیك‌آقاسی‌باشی امر شد که ایشان رابکشند مذکوران، آن حرام نمك راگرفته بشمشیر کشتند و چون بضبط اموالش پرداختند در میان خرجین رکاب او مهرهای کنده بیرون‌آمد بدین تفصیل:مهر نواب کلب آستان‌علی و مهر اعتمادالدوله میرزالطف‌الله و مهر مستوفی‌الملکی میرزا شکرالله و مهر رکن‌السلطنه فرهادخان.معلوم شد که احکامی که میخواسته به مدعای خود می‌نویسانیده خود بمهرها میرسانیده و کار میفرموده و چون فرهادخان بشرف پای‌بوس مشرف شدآنقدر از همراهی و کاردانی و جان سپاری و تدابیر و عقل میرزا حاتم‌بیك‌گفت که مرکوز ضمیر انور شد که او را مستوفی‌الممالك کند و روز سه‌شنبه منتصف محرم‌الحرام پیش خانه منصوره از شهر بیرون رفته نزول میمنت‌آثار در حوالی و حواشی چنار راه‌دار

پیوست ومذاق اشرف رادر آن سرزمین سعادت مکین رشك بهشت برین ساختندو چند روز در آنجا رحل اقامت انداختند و حسینعلی سلطان چگنی که کمال نفرت در مجلس بهشت آئین داشت بتقصیری که از او سرزده سرش در معرض تلف آمد.

شعر :

مرد باید که قدر خود داند　　　سر ز راه ادب نگرداند

خاصه در خدمت ملوك جهان　　　با ادب باشد آشکار و نهان

القصه اموال و اسباب آن بی‌ادب بسرکار نواب کلب آستان‌علی واصل شد و ملازمان متفرق و پریشان شدند و خلیفه عبدالملك رودگرمی که کمال افسردگی در حصول‌مرادات داشت باتفاق میرزاعلی‌ولد خلیفه اسکندر که‌او هم‌از تقبل پیشکش کلی ایالت پناه مرادخان افشار آزرده شده بود شب هنگام فرصت یافته گریختند و چون حرامیگری و دزدی جماعت پیونده و ممسنی بعرض اشرف رسیده بود مقرب‌الحضرت الیاس‌بیك رابجهت احضار ایشان مقرر فرمودند آن جمع را آورده قبول نمودند که اگر منبعد رشته فوت شود از عهده بیرون آیند و چاشت سه‌شنبه بیست‌ونهم این ماه حکم جهانمطاع شد که اردوی کیهان پوی بجانب اصفهان روانه شود و خود متوجه یزد شد و مولانا جلال منجم را مقرر فرمودند که اسطرلاب را برداشته در رکاب ظفر انتساب باشد و اوقاتی که درپشت اسب باشند ضبط کند بناء علیه چون نیم‌ساعت پیش از رفتن روز سه‌شنبه بیست و نهم متوجه یزد شدند باقی از روز بوده که عبارت از پنج ساعت و پنجاه و پنج دقیقه باشد نزول در مادر سلیمان واقع شد که در ساعات و دقایق مذکور سی فرسخ طی شده باشد روز چهارشنبه سلخ از طلوع آفتاب تا غروب که عبارت از ده ساعت و پنجاه دقیقه که ساعات روز است نزول در ابرقو واقع شد که طی

مسافت‌سی فرسخ شده‌باشد و در روز پنجشنبه‌غره صفر از طلوع آفتاب تایکساعت و دو دقیقه شب جمعه که مجموع باشد مسافت سی فرسخ طی نمودند و نزول در یـزد نمودند، چنانکه طی این مسافت بیازده ساعت و پنجاه‌وچهار دقیقه شده باشد الغرض که طی مسافت هشتاد و نه فرسخ در بیست‌و هشت ساعت و سی و نه دقیقـه واقع شد وعجایب زمان‌آنکه مادیان اصیلی آبستن همراه بود که اکثر اوقات‌بر آن سوار بودند کره نینداخت و بمنزل‌رسانید و چهارده‌روز در یزد بودند به‌غوررسی عجزه و مسـاکین اشتغال نمودند و دست ظالم و بدنفس را کوتاه کردند و میرزا حاتم‌بیك‌رابمنصب جلیل‌القدر استیفاسرافرازساختند ودراسعد اوقات پابوسانیدندو هم در اواخر این سال امیربیك زرگـر بجانب استنبل شـد و متوجه دارالسلطنـه اصفهان شدند و در نظر خلیل‌بیك ایلچی‌خان والی‌گیلان آمده پیشکش و هدایا که آورده بود بنوعی گذرانیـد که طبع و هاج راخوش نیامد و سوای اجناس مبلغ یکصد و هیجده تومان آورده بود. مبلغ مزبور را بغلامی سیاه هندی بخشیده در جواب فرمودند که اینها چیست واین عذرها مسموع نیست بمن اطاعت میباید کرد و نوزدهم این ماه نزول اجلال در قزوین واقع شد و شروع در خواستگـاری در صـدف سیادت و سلطنت یعنی خان احمد والی‌گیلان نمودنـد اولا نواب بلقیس مکانی‌خدیجةالزمانی‌نواب علیه‌عمهٔ‌نواب کامیاب‌دختر که‌همشیره‌زاده آن‌عالیحضرت بود و پسر که نتیجه برادرزاده او اعنی‌محمد باقرالمشهور بصفی میرزا بود هر دو را از خود دانسته کنیزی ازحرم که داخل خدمت نواب جنت مکانی بودبامروارید و انگشتری وبعضی‌ازتحف بگیلان‌فرستادند که‌خواستگاری کند و چون خبربه‌خان احمد رسید آزرده شد شخصی‌بسرمیدان لاهیجان فرستاد که چون او بیایدبی توقف او را برگردانند چون اینعمل‌ازو سرزد ومکروه طبایع خاص و عام بود اراده‌بر- هم زدن‌گیلان نمودند پیر غلام قدیمی جلال منجم سبب پرسید نواب کلب‌آستان-

علی فرمودند که این نوع عملی از خان احمد سرزده گفتم بد واقع نشده قطع نظر از دختری خان احمد کرده دختر عمه شما است و دختر دختر شاه جنت مکان شاد طهماسب است، درعراق یك آدمی‌زاده از ترك و تاجیك و سید و فاضلی نبود که کنیزی بطلب این نوع امر جلیل‌القدر می‌بایست فرستاد فی‌الواقع بد نکرده، نواب کلب آستان‌علی را این‌سخن بسیارمستحسن‌افتاد و درجواب فرمودند که فرهادخان برود اگر سر از اطاعت‌پیچد بعد از آن‌کار بلشکر کشی قرار دهیم چون تهیه‌اسباب رفتن‌نمود از جانب خراسان خبر رسید که‌عبدالمؤمن خان‌بخراسان آمده درتسخیر نیشابور و سبزوار است‌سفر فرهادخان بگیلان بدین سبب مبدل برفتن خراسان‌شد و نواب کلب آستان‌علی‌نیز از عقب او بجانب خراسان‌رفت و چون عریضهٔقراحسن سلطان درباب قباحتی که تبریزیان کرده بودند بشیراز بموقف عرض رسید چنانچه سبق‌ذکر یافت اراده قتل‌عام‌جماعت تبریزیان‌نمودند باز تشیع و غریبی آن‌جماعت مانع شد بجهت تنبیه دو کس که‌ماده فساد بودند حکم‌شد که کدخدایان تبریز پوست بکنند و چهار هزار تومان برسم جریمه جماعت تبریزیان بدهند بی‌شرکت تجار تا تنبیه عوام شود و دیگر پا از جاده اطاعت بیرون ننهند وچون فرهادخان متوجه خراسان شد کمترین غلامان‌جلال‌الدین محمد منجم یزدی مأمور به‌رفتن گیلان شد بطلب وخواستگاری‌سلاله‌حضرت‌خان احمد وشیخ‌احمدآقا را موکل‌بکوچانیدن مشارالیه نمودند ومقرر شد که بیست تفنگچی قمی با او همراه برده و اورابرسانند بگیلان و تحف لایق و خلع فاخر بجهت حضرت خان احمد و امرا و وزراء مشارالیه بملا جلال دادند که برساند.

یکشنبه بیست و ششم جمادی‌الاول این سال ملا جلال منجم متوجه گیلان شد و چون بکنار رودخانه‌مشهور بشاهرود رسید مستحفظان شوارع مانع توپچیان شدند و او را با سه نفر ملازم بدوازده روز بلاهیجان بردند و پنجشنبه هشتم‌خان

احمـد بخلع فاخر سرافراز شد و گفت ملا جلال به بازی دادن من آمده یا ببازی دادن لشکر من؟ در جواب گفت بخیـرخواهی شمـا آمـده‌ام و جمعی را بحفظ و حراست او مقرر فرمودند وسه روز تغافل نمودند آخر عریضه‌ای نوشت بحضرت خان که تغافل شما نقصان دارد شروع در مهمسازی کنید.

روز دیگر او را طلب نمودند و حرف از مدعا گفته شد بعد از قیل و قـال بسیار رضا دادند و بعد از پنج روزمتوجه شد پنجشنبه بیست و پنجم بشرف سجده اشرف مشرف شد و رضانـامه بنظر اشرف رسانید مقارن این حال قورتس سلطان شاملو ایشیك آقاسی‌باشی را در پای ایوان چهل ستون حاضر ساختند و حکم بقتل او شد باز مأمور شد که در خدمت اعتمادالدوله میرزا حـاتم بیك و حضرت شیخ بهـاءالدین محمد و حضرت شیخ حسن و حضرت میرزا ابراهیم همدانی بجهت صیغه گفتن متوجه گیلان شوند.

در دوشنبه بیست و ششم رجب متوجه‌گیلان شدند و آفتاب در اواخر ثور بود و در چهارشنبه پنجم شعبان در خمام که از محال مستحکم گیلان است‌رسیدند و حضرت خان‌احمد باستقبال آمده مخلع شد در اختلاط با حضرات بسیار محبانه سلوك کرد و از مستحسنات زمان آنکه ملا حسین خلخالی که از علمای عصر است و نـزد اهل تحقیق ازدین بیگانه بود در گیلان به‌تعلیم خان احمد اشتغـال داشت و حضـرت خانی در آن زمان شرح مختصر عضو ی پیش او میخواند در مجلس حضرت خان میان او و حضرات عالیات و تلامذه ایشان از هر علم بحثها گذشت‌و از خواص مذهب‌حق ائمه‌اثنی عشر آنکه‌در هر علم که بحث شد ملاحسین مغلوب مطلق و معترف بعجز شد و در دوشنبه دهم اینماه صیغه عقد گفته شد چون‌حسب‌الحکم جهانمطاع مقرر بود ملاجلال پیش از حضرات‌رخصت گرفته از راه‌باراب بجانب‌قزوین‌برودبفرموده‌عمل‌نموده‌بپای‌بوس اشرف مشرف‌شدبخلع‌فاخرسرافراز

گشت چنانچه در آن‌روز بیست‌وچهار فرسخ راه طی کرده بود و حضرات متعاقب آمدند و اردوی کیهـان پوی به بیدستان نزول نموده بودند بجهت رفتن بخراسان اما چون دولتیار برگشته روزگار سپاه منصور بتجدید راه عصیان پیش گرفته بود و سابقاً حسین خان شاملو متعهد مهمات او شده بنابر عصیان او بدفع مأمور شده‌بود و مدت یکماه‌بود که خان مذکور بمحاصره آن قلعه که سابقاً بود مشغول بود و آب کم بود و موقوف بـرحمت حضرت رب‌العزت بود آمده در کنار رودخانه‌سرمق من اعمـال‌کاوه رود قلعه ساخته در اثنای ساختن بمحاصره او اشتغـال نموده روز بجنگ و جـدل مشغول بودند و شب در ساختن برج دیوار و برج و باره اشتغال مینمودندوالحق جماعت سپاه منصور مردانه میکوشیدنـد. نواب کلب آستان‌علی از کمترین‌جلال منجم‌پرسیدند که از روی رمل آیا حسین خان شاملو بر آن‌جماعت مستولی میشود و دولتیار را بدست میآورد یا نه؟ در جواب بعد از ملاحظه بسیار بعرض‌رسانیدم که‌غلبه‌حسین‌خان براودرنظرمن‌بسیار دورمینماید. بازفرمودند که اگر اردو در این محل بگذارم و با مردم‌کاری متوجه شوم بی‌توقف میگیرم یانه؟ چون رمل و طالع مسئله و اصل طالع هر سه به خیر بتسخیر بود گفتم روز دوشنبه نهم رمضان‌المبارك فتح میشود تا آنکه نواب اعلی در غره ماه مذکور متوجه شدند و در دوشنبه مذکور اردو راگذاشته اراده فرمودند که بطالع سعدی که مشعر و منتج بدست آمدن قلعه باشد قلعـه را به‌بینند با قلیلی از خواص به‌دیدن قلعه رفتند قریب بغروب آفتاب دولتیاربیدولت غافل از آمدن نواب کلب آستان‌علی بعزم فرار ازقلعه بیرون آمده با سه‌کس دچـار ملازمان نواب کلب‌آستان شده گرفتار شد شاه‌کامران کامکار بطلب لشکر فرستادند شب سه‌شنبه سحری حسب‌الحکم جهانمطاع قلعه را بیورش گرفته خراب کردند و غنایم بسیار با اسیران بیشمار بنظر اشرف رسانیدند قلم عفو برجرایم اسیران کشیدند و روانه کاوه رود بجا و مقام خود ساختند و پنج

روز بسیر و شکار و ضبط اموال اشتغال نمودند و چون معاودت نمودند در جمعه بیستم به ابهر رسیدند مقارن ورود موکب مسعود ملازم فرهاد خان رسید که فرهاد ـ خان بسبب توجه عبدالمؤمن خان بـه نیشابور، خان مذکور از پیش لشکـر اوزبك برخاسته اکثر احمال و اثقال انداخته متوجه عراق شد با وجود این عمل شنیع نواب کلب آستان علی این فرار را مستحسن دانسته درذیعقده این سال متوجه طهران شـدند. بعزم استقبال فرهادخان بی توقف معاودت واقع شد مقارن این حال گرفتن اسفراین و خبر قتل ابومسلم خان استاجلو رسید و چون نواب اعتمادالدوله میرزا حـاتم بیك در حین توجه نواب کامیاب بکاوه رود در جواب عریضهٔ فرهـادخان نوشته بود که نواب کلب آستان علی اراده آمدن بخراسان داشت و ملاجلال مانع شده بجانب کاوه رودش برد بجهت دفع و رفع دولتیار مقـارن رسیدن جواب عریضه بر فرهادخان لازم شده بود گریختن. در حین تسخیر خبر اسفرایین و قتل ابومسلم خان فرهادخان بموقف عرض رسانید که شما از ملا جلال منجم چرا نمی پرسید که سبب چـه بود که مانع نواب کلب آستان علی بخراسان شدی؟ که اگر شاه عـالم پناه متوجه خراسان میشدند من بدنام فرار نمیشدم واسفرایین از دست نمیرفت و ابو ـ مسلم خان و جماعت استاجلو کشتـه نمیشدند و نواب کلب آستان علی ملا جلال را طلب نمودند ـ وسبب پرسیدنـد در جواب گفت که فردا نواب کلب آستـان علی را عارضه‌ای دست میدهد فی الواقع حضرت خان راضی بودند که شاه در خراسان بوده این حالت روی نماید و اوزبك زور آرد یا باید گریخت یا در قلعه متحصن باید شد حضرت خان گفتند این کی میشود؟ گفت نزدیك است درفلان روز از قضای ربانی در همـان روز که یکشنبه بیست وششم ذیعقـده این سال باشد عـارضه‌ای روی نمود و بمقتضای الصدقه تردالبلاء بخیر گذشت اما امتدادش باعث آن شد که در سرحدهـا بسبب اخبار موحشه آتش فتنه‌شعله کش شد و از طرف ایلچیان آمدند بجهت تحقیق

این اخبار لاجرم چون حقیقت[1] بعرض اشرف رسانیدند پنجشنبه ذیحجه رای صواب نمای همایون اقتضای آن نمود که از ایوان چهل‌ستون بیرون آیند و ایلچیان از هرجا که آمده باشند طلب نمایند و آتش فتنه سرحدها را بآب‌دیدن نواب کلب‌آستان علی فرونشانند. چون تدبیر موافق تقدیر بود جهان بسر هم خورده باز آرمید.

۱ــ حقیقت سرحد

اما ذکر وقایع یکهزار

موافق توشقان‌ئیل از قزوین در سه‌شنبه‌چهارم محرم متوجه اصفهان شدند و در چهاردهم نزول به ساوه روی داد ودر نوزدهم نزول درکاشان واقع شد و در بیست و پنجم در اصفهان بوده پانزده روز رحل‌اقامت انداختند و بعد از عیش و عشرت بغور عجزه و مساکین رسیدند و در دفع‌ظلمه کوشیدند و دراوایل صفراین سال طرح میدان و بازار اصفهان و قیصریه نمودند وبجهت تاریخ این قطعه نوشته شد. قطعه :

شاه عباس حسینی کامده — پیشوای صاحب الامر از خدا
عرضهٔ میدان عالم گشت ازو — پاك چون آئینه گیتی نما
با کثافت بود میدان عراق — از صفای طبع اوشد با هوا
یافت چون‌میدان‌صفا تاریخ‌شد — یافته میدان‌اصفاهان‌صفا[1]

۱ و ۲ ــ «یافته میدان اصفاهان صفا» و «قیصریه بصفاهان معمور» به ترتیب حروف تهجی برابر با ۱۰۰۰ یعنی سال طرح میدان و بازار قیصریه و تاریخ‌بنای‌آن میباشد.

و بجهت بنای قیصریه نیز تاریخی گفته آورده شد. قطعه:

شاه عباس که از دولت اوست / تا ابد عالم امکان معمور
وز کمال اثر معدلتش / تا قیامت شده دوران معهور
کهنه ویرانه عالم ازوی / شده چون روضهٔ رضوان معمور
بانی امن و امان گشته ازواست / خانه ملت و ایمان معمور
شده زوبتکده شرک خراب / کعبه‌های دل ویران معمور
بر سر دورهٔ آخر ازوی / شده بازارچهٔ جان معمور
در عراق از اثر همت او / قیصریه شده زان سان معمور
که در ایام نبوت گشته / بیت مقدس زسلیمان معمور
چون شد این قصر زبنیاد قضا / چون سرای دل انسان معمور
من زمعمار قضا پرسیدم / کای زتعمیرتو ارکان معمور
قیصریه بصفاهان کی شد / همچه ویرانهٔ میدان معمور
گفت تاریخ همین است که شد / قیصریه بصفاهان معمور[۲]

و درپنجشنبه یازدهم صفر متوجه یزد شدند وپنج روز بسیر باغ و صحبت خوبان وعشرت با جوانان نموده مراجعت فرمودند و درشمس آباد میبد حج اکبر بکشتن رأس و رئیس ملحدان دریافتند و درغرهٔ ربیع الثانی نزول بقزوین نمودند و در ششم بعزم زیارت قطب العارفین شیخ صفی علیه الف التحیت والغفران رفتند و در سلخ اینماه امیره سیاوش حاکم کسکر در دارالارشاد اردبیل بپای بوس مشرف شد و در غره جمادی الاول متوجه قزل آغاج شدند و چون شکار آن دیار نمودند بسیر رودخانه کر که واسطه شیروان و مغان است رفتند و چون بکنار رودخانه که قریب به شمخال محاذی سالیان رسیدند نواب کلب آستان علی با خان الزمان فرهاد خان و سه نفر از مخصوصان بکشتی نشستند و بشکار ماهی مشغول شدند جماعت

رومیه که فرهاد خان را دیده بودند بضیافت تکلیف نمودند نواب کلب آستان ـ علی با خان برادر گویان از کشتی بیرون آمدند و خشکی[1] با ماهی و غیره خوردند چون خوردن تمام شد شاه فرمودند که برادر برخیز که شاه صباح میل شکار داشت ناگاه بطلبد و چون بشنود که بی‌رخصت از آب گذشته‌ایم مبادا آزاری بما رساند چون بکشتی نشستند رومیه‌و اعیان شیروان با تحف و هدایا بخدمت اشرف‌مشرف شدند و بخلع فاخره مخلع شدند در این اثنا از جماعت شیروانی شنیدند که خواجه حسام‌الدین لنگرودی که بمنصب امیرالامرائی‌خان احمد گیلانی منصوب بود بجانب شیروان از راه دریا آمده متوجه استنبل شد و بهرجا می‌نشسته میگفته که بجهت این بخدمت‌خواندگار میروم که لشکر گرفته بیابیم و از جانب گیلان آن جمع را با لشکر گیلان از راه گیلان بقزوین روم و لشکر رومیه که در تبریزند از آن طرف بجانب قزوین آیند و خانه‌های پادشاهی که در قزوین است قلعه ساخته برومی‌سپارم و عهده آذوقه یکساله این لشکر برما است. از شنیدن این خبر نواب کلب آستان علی عزم جزم نموده متوجه قزوین شد و حکم لازم الاطاعه نافذ شد که فرهادخان با لشکر آذربایجان و طوالش و امیره سیاوش از راه کسکر و انزلی بگیلان لاهیجان روند و درغره رجب‌المرجب فرهادخان متوجه شد و نواب کلب آستان‌علی‌از راه‌دیلمان‌بطالع سنبله‌متوجه‌شدند ویکشنبه‌ششم درحوالی کوچصفهان ملاقات لشکر فرهادخان و لشکر خان احمد دست داد باندك مدت و صدمه که از لشکر ظفر اثر قزلباش و تفنگچیان خراسانی روی نمود لشکر خان احمد تاب مقاومت نیاورده قدم در وادی فرار نهادند. خان احمد در لاهیجان بود خبرشکست لشکر باو رسید قرار فرار بخود داده در ساعت متوجه کنار دریا شد و در دوشنبه هفتم رجب بکشتی‌نشسته بطلب مردم خود فرستاد که بکشتی نشاند و بدر رودچون خبر فرار خان شیوعی پیدا کرد کیا فریدون که میرآخور باشی خان بود مانع رفتن

---

۱ ـ خشکه

اهل واعیان خان شده ایشان‌را برداشته بخدمت‌نواب اشرف اعلی آورد و دردیلمان به‌شرف پای‌بوسی‌مشرف شدند ویکشب در دیلمان‌بوده مخدرات سراپردهٔ عصمت را بقزوین فرستادند و خود بفتح و فیروزی متوجه لاهیجان شدند شش روز بسیر و شکار و دیـدن بقاع و مواضع نزه مشغول بودند و روز هفتم دارائی لاهیجان و کل پیه‌پیش شفقت فرمودند و خود متوجه مقر سلطنت شده داخل قزوین شدند و چون پیاپی از خراسان خبر آمدن عبدالمؤمن خان میرسید در پنجشنبه دوم شعبـان بطـالع حمل به بیست درجـه نواب اعلی متوجه‌آن صوب صوا بنما شدند و در اواسط شعبان نزول به ییلاق لار واقع شد ملك بهمن باستقلال تمام باستقبال آمد و چون بشرف پای بوسی مشرف شد استدعا نمود که چون بنزدیکی لاریجان نزول اجلال واقع شد التماس آن است که بنور قدوم بهجت لزوم قصبه و قلعه لاریجان‌را منور سازند ومبالغه و الحاح‌بسیارنمود، التماس او رامبذول داشته در شنبه‌شانزدهم رمضان داخل قلعه لاریجان شدند طرفه قلعه‌ای برقله کوهی افتاده وراهی ازسنگ‌بر سرآب بریده و دویست و هشتاد و سه پلکـان بود فقیر حقیر جلال منجم حسب ـ الاشارةالعالیه‌شمردم و بهیچوجه‌مخالف را راه ممانعت آب برداشتن نبود سه‌روز درآنجـا ماندند و بسیر و شکار مشغول بودند و جمیع بنـدیان آن قلعه را خلاص فرمودند درآن قلعه بندی بیست و یکساله بود از مذکر چنانچه هرکس بقید و بند ملك بهمن می‌افتاد خلاصی‌ازآن متصور نبود و ملك بهمن را بخلع فاخره و کمر شمشیر و جیقه‌مرصع سرافراز ساخته معاودت نمودند و متوجه خراسـان شدند و چون بحوالی دلقند عریان رسیدندنامه‌از عبدالمؤمن خان رسید و جای جنگ‌طلب کرده‌بودنامه‌رسان‌را آوردندرعیتی‌بودبسیار ترسان‌ولرزان‌وخایف‌نواب کلب آستان علی‌او راخلعت و اسب وزین‌دادنـد جواب نامه نوشته شد و فرمودند که احتیـاج به‌حرکت شما نیست در هرجاهستند باشند که بخدمت میرسم و بقاصد حکمی داد که چون صورت جنگ مرا در خـاطر جلوه‌گرست اگـر در ظاهر جلوه‌گر شد

دوازده‌تومـان سیورغال از هر محل که رضای تو باشد بد هم برو و مردانه باش و جنگ بهم‌رسـان و چون دلقند عریـان راآبی بس ضعیف بوده و مـدار متردین به‌اصطلخ(استخر) میگذشت بواسطه آنکه عبدالمؤمن خان‌بیك دوچـاه‌کاریز را پر کرده بود چون لشکری نزول نمودند نواب کلب‌آستان‌علی بیل‌داران را فرستـاده متوجه کاریزهاشدند و یك دو چاه‌پاك کردند آنقدر آب از کاریز بیرون آمد که‌اصطلخ پـر شده و همه حیوانات سیراب شدند چنانکه در وقت کوچ آب از سر اصطلخ ریزان بود و چون نزول بجاجرم واقع شد خبر فرار عبدالمؤمن خان رسید اعتماد بر آن‌نکرده‌به‌باکلیدرمن‌اعمال‌نیشابور رفتند ودر این روزشکاربسیارشدازجمله‌نواب کلب‌آستان‌علی‌بیك‌اسب‌سه‌قوچ‌شکارمیزدندوسریك‌قوچ‌شکاری‌بوزن‌نه‌من بوددراین منزل خبررسید که خان مشارالیه از آب مرغاب باضطراب‌تمام‌گذشته چون این خبر مشخص‌شد نواب‌اعلی مراجعت‌فرمودند ودراین‌سال فوت‌محمدالزمانی سیادت و نقابت پناهی امیر سید حسینی مجتهد در قزوین واقع شد و هرکس را از لشکری رخصت جا ومنزل دادند و چون‌بسمنان رسیدند سه روز بجشن و صحبت اشتغال فرمودند و افادت پناه مولانا کلب‌آستان‌علی تبریزی بجهت توجه و دخول بعـراق تاریخی در بحر رباعی فرمودند. قطعه :

چون‌شدبخراسان‌شه‌بااستحقاق　　آوازه فتح پهن شـد در آفاق
آمد چه بتختگاه شد تاریخش　　عباس شه علی دل‌آمد بعراق.[1]

---

۱ ــ این مصراع به حروف تهجی برابر با سال ۱۰۰۰ هجری قمری میشود.

اما ذکر وقایع یکهزار و یک

موافق لوی‌ئیل در سه‌شنبـه بیستم نزول در قزوین واقع شد و در سه‌شنبـه بیست و یکـم جمـادی‌الاول توجه نواب کلب آستان‌علـی بجانب اردبیـل واقع شـد و بعد از زیارت سلطان الاولیـاء تحویل نوروز فیروز در دارالارشاد اردبیل گذشت حسب‌الحکم جهانمطاع عالم مطیع اعتمادالدوله میرزا حاتم‌بیك را به‌آغا شاه علی مستوفی با کتاب دفترنامه بجهت بازدید مالوجهات و وجوهات گیلان بیه‌پس بجانب گیلان رفتند از جمله پنجهزارتومان از فرع پادشاهان سابق دارالمرز نبخشیده شد و در اواسط جمادی‌الاخر متوجه قزل‌آقاج شدند و در اواخر رجب امیره سیاوش کسکری و علیجان ولد احمد سلطان زرمتی را درکاروانسرای ارشق گیرائیـد و بجهت ضبط و محـافظت گیلان‌بیه‌پس در جمعه بیست و پنجم شعبان شاه ملك فومنی را بکلانتری و قرابیك قاجار را بداروغگی بیه‌پس فرستادندوخود متوجه قزوین شدند و حسب‌الحکم جهانمطاع بطلب اعتمادالدوله حاتم‌بیك رفتند

وکسکر را بفرهادخان دادند مقارن این حال خبر رسید که برادران امیره سیاوش امیر مظفر سر از اطاعت پیچیده واراده یاغیگری دارند بناء علیه فرهادخان را رخصت رفتن بکسکر دادند تانسق آن حدود داده بشرف سجده مشرف شود و دراوایل رمضان فرهادخان بشرف پابوس مشرف شد و پنجشنبه غره شوال این سال نادرالعصرالزمان آنکه اسمش باخوش نویسی عهد بعدد موافق است یعنی علی رضای تبریزی بشرف ملازمت اختصاص یافته بخلع فاخر سرافراز شد و داخل مجلس خاص گردید و امیره مظفر و امیره یوسف را باخود بقزوین آورد و بقلعه الموت فرستادند و چون قراخان قاجار داروغه بیه پس از رعایا طلب بیحساب بسیار مینمود و در کسر حرمت اهالی آن حدود ساعی بود اهل بیه پس بسرداری شاه ملك کلانتر در اوایل ذیقعده یاغی شدند و داروغه را با بیست نفر ملازم بقتل آوردند و کوس یاغیگری را فرو کوفتند.

مقارن این حال جماعت اژدریه بسرداری بوسعید و تاج الدین لشته نشا خروج کردند و میر حاتم بیك را که سپهسالار آنجا بود کشتند. شعر:

پشه چو پر شد بزند پیل را | با همه تندی وصلابت که او است
مورچگان را چوفتد اتفاق | شیر ژیان را بدرانند پوست

جماعت مذکور با شاه ملك متفق شده و بسیدا شرف آمدند و هم قسم شده متوجه لاهیجان شدند احمد بیك شاملو یوزباشی حاکم لاهیجان باکیا فریدون چون از جمعیت ایشان خبردار شدند بغیر از فرار چاره ندیدند و متوجه دیلمان شدند. چون این خبر شیوعی پیدا کرد حسب الحکم الاشرف علیخان بیه پسی را از قلعه بیرون آورده ایالت بیه پس باو شفقت نمودند و با امیره سیاوش در خدمت فرهادخان بوده از راه منجیل متوجه لاهیجان شدند و الله قلی بیك قورچی باشی را با قورچیان از راه دیلمان بلاهیجان فرستادند. چون مشارالیه بدیلمان رسید خبر رسید

که راه شیمه رود را مستحکم ساخته‌اند و رفتن این راه بی‌صرفه است بناء علیه از راه لیل که مستحکمترین طرق بود متوجه لاهیجان شدند و مستحفظان راه رااباندك جنگی شکست داده داخل لاهیجان شدند و چون والی بیه پس علیخان زرمقی، بود لشکر بیه‌پس بر سر او جمع شدند و شاه ملك بیعلاج شده روی بجنگل روانه‌شد و چون‌علیخان باستقلال‌تمام روی به بیه‌پس آورد فتنه و آشوب برطرف شده مفتنان چون روباه بجنگل گریخته از جمله شاه ملك چاشت روز جمعه از جنگل بیرون آمده بدرخانه علیخان‌آمده شمشیر درگردن انداخته این رباعی نوشته بدرون خانه نزد علیخان فرستاد . شعر :

سیمابی شد هوا و زنگاری دشت

ای دوست بیا و بگذر از هر چه گذشت

گر میل وفاداری اینك دل و جان

ور میل جفا داری اینك سر و طشت

آن بیمروت‌علیخان را قطع نظر از امدادکرده واغماض عین نمود از آنکه یاغیگری او باعث استخلاص و امارت او شده حکم بقتل شاه ملك کرده فی‌الفور سرش را بریده‌آوردندو مشارالیه این سر را با عریضه‌ای مشتمل بر اطاعت‌بدرگاه گیتی پناه فرستاد و هم در این ماه‌آقا شاه علی مستوفی بخدمت نواب کلب آستان‌ـ علی‌آمده معروض داشت که شتران کمترین را قطاع‌الطریق برده‌اند حسب‌الحکم‌ـ الاشرف‌شیخ‌احمد آقابر سرپی‌رفته پی به‌تبریزبرد ومشخص کرد که دراین‌کاروانسرا ساکنند فی‌الفور شیخ احمد آقا یکی از ملازمان را پیش جعفر پاشا فرستاد و شرح حال را تقریر نمود جعفرپاشاآن جمع‌راگرفته با شتران و اسباب پیش شیخ‌احمدـ آقا فرستاد باتفاق‌ملازمان خود مومی‌علیه‌آن جمع راکه ازخدمت جعفر پاشا آمده بودند مخلع ساخت و یك دزد را همانجا قبلقه‌کرده و نتیجه را بقزوین آورد و

بعضی را در تنور بریان و بعضی را کباب کرد و مال را بصاحبان بازداد و هم در این ایام نواب کلب‌آستان‌علی مکرر بخانه درویش خسرو میرفت چون او بالحاد مشهور بود غرض نواب کلب‌آستان‌علی از این‌رفتن این بود که بلفظ درربار خود فرمودند بخاصان خود که این مرد بالحاد شهرتی تمام دارد و مکرر او را گرفته و چون الحادش ثابت نشده و او را رهاداده‌اند غرض من‌این است که اگر این‌شهرت غلط است او را از تهمت خلاص کنم و اگر راست است در دفعش کوشم و باین ثواب روزی‌منسد گردم و کتابهای باطل ایشان را بدست آورم و تمام را بشویم این جمع از عقل دور بتصور آنکه کلب‌آستان‌علی از ایشانست راز خود را افشا کردند و التماس نمودند که این جماعت از علما و فضلا و مشایخی که در میانند چون‌براه باطل رفته‌اند بکشند و بجهت نوکر و ملازم اندیشه نفرمایند که قریب پنجاه هزار مرد فدوی جنگی که تمام خط بما داده‌اند و با طاعت ما درآمده‌اند حاضر سازیم و عالم بگیریم. حکمت کلب‌آستان‌علی‌تقاضای آن‌نمود که چند روزی تغافل کنند، چه شاید که کتابهای ایشان بدست درآید. مقارن این حال آثار عصیان و مخالفت شاهوردی‌خان لر عباسی شیوعی پیدا کرد و بتحقیق پیوست که او با رومیه شومیه طرح دوستی انداخته و ابواب آمد و شدگشوده و مذکور شد که جمعی از رومیان پیش او بوده‌اند و مذکور میساخته‌اند که ترا پیش میباید افتاد که ما لشکر مستعد برداشته‌بقزوین رویم و قلعه بسازیم و بجایزه آن الکا سیلاخور و دروکرد و چاپلق بتو دهیم چون خبر شیوعی پیداکرد و بتحقق پیوست روز پنجشنبه بیست و سیم شعبان[1] متوجه لرستان شدند از راه همدان چون بحوالی خرقان رسیدند کوچک نامی از جانب درویش خسرو ملحد آمده اظهار بحث نمود وعریضهٔ درویش آورد.

کلب‌آستان‌علی جهت اطمینان خاطر آن جمع مبلغ پنج تومان و خلعتی بجهت

---

۱ ـ شوال

درویش خسرو فرستادند و متعاقب آن امارت پناه ملک سلطان علی جارچی باشی را بگرفتن آن جمع فرستادند و ستاره‌ای در این ایام پدید آمد کـه منتج تغییر و تبدیل پادشاه عصر بود مقارن این حال یوسفی ترکش دوز و برادرش در الحاد تصانیف داشتند آوردند رای این پیر غلام جلال منجم در علاج آن ستاره بر این قرار گرفت که شخصی را پادشاه میباید کرد و چون چند روزی پادشاه باشد او را بباید کشت تـا اثر آن ستاره ظاهر شده بـاشد و کار خود را کرده باشد. بناء علیه یوسفی را در پنجشنبه هفتم ذیقعده پادشاه ساخته و کلب آستان علی را از پادشاهی معزول گردانیدند و رکن الدوله مسعود بدین مضمون قطعه‌ای گفته . قطعه :

شها توئی کـه در اسلام تیغ خونخوارت
هـزار ملحد چون یـوسفی مسلمـان کرد
جهـانیان همـه رفتنـد پیـش او بسجـود
دمی کـه حکم توأش پادشاه ایـران کرد
نکـرد سجـدهٔ آدم بحکـم حق شـیطـان
ولی بحکـم تو آدم سجـود شیطان کـرد

و در یکشنبـه دهم همین ماه یوسفی ترکش دوز را بطالعی که متقضی بود بقتل آوردیم وشاه دین پناه بطالع مسعود بتخت سلطنت نشست و منبعد هرچند تفحص و تجسس این ستاره کردند بنظر نیامد و در اواخـر این ماه داخل لرستان شدند و شاه وردی خان از راه کتور کوه خود را بحوالی قیعه جنکنه بغداد انداخت و زن و فرزنـد و ایلخـی و جمیع اسباب او را بتحت تصـرف درآوردند و از مروتهای پسندیده این پادشاه آنکه در هوای گرم در چنان جای ده دوازده خروار بـرف از کـلان کوه باز کرده آوردند و از مجموع آن قریب بده من رسیده بود و تتمه آب

شده بود وچون در مجلس بهشت آئین حاضر ساختند نواب کلب آستان علی فرمودند که ازمروت دور باشد که قزلباش این گرما با ماخورده باشند و ما برف تنها بخوریم فرمودند کـه بـرود خانه انداختند که همه با هم خورده بـاشیم و در اوایل ذیحجه رخصت واقع شد و چنـد روز در خرم آباد که موضعی بس تازه بود و چشمه‌های بسیار و آبهای صاف بسیار خوب چنانچه چنارهائی که در آن محـال بودند بعضی را آب از میان بیرون میآمد و چون زمینی مستعد بود نواب کلب آستان علی بسرکاری خود خانه‌ها ساختند که الحق در روی زمین محلی باین خوبی ممکن نیست در این محل و مکان چنـد روز بعیش و عشرت مشغول بوده هم در این محل بود که خبر رسید که عصمت وعفت دستگاه ناموس العالمین سلطانم والـده نواب سکندرشانی در قزوین بجوار رحمت ایزدی پیوست و خواجه ابراهیم خلیل که وزیر مرحومی بود بجهت تجهیز و تکفین مشارالیهـا پنج تومان از کلعنـایت برسم [1] گـرفت و در وقت اداء آن وجه چهار تومان و هشتهزار دینار حاضر داشته داد وچون نوابـ کلب آستـان علی از سفر لرستان مراجعت نمودند صندوق‌هائی که ترکهٔ حضرت سلطانم درو بود حاضر ساختند در ته صندوقی نقد دو هزار دینار بود کلب آستانـ علی آن را بدست گرفته در حضور مشایخ عظام گفتند از مال دنیائی این دو هزار دینار نقد بود .

مقارن این حال عنایت کل پیدا شد نواب کلب آستان علی فرمودند کـه ای کل این دو هزار دینار مال تو است بگیر .

خواجه ابراهیم خلیل و عنایت کل در عجب ماندند و قصه مساعده و عوض عـرض کردند حقا که باعث زیـادتی اعتقاد حضار این مجلس شـد و خبر آورد که ملك بهمن والی لاریجان و بعضی از رستمدار بر سر قلعه لورسان رفته قلعـه

---

۱ ــ مساعده

را محـاصره ساخته و ملك سلطـان حسين حاكم آنجا را جبراً و قهـراً گرفته بقتل آورده واولاد و اتباع او را كه از خويشان نزديك ملك بهمن بودند بقلعه لاريجـان مقيد ساخته. از استماع اين خبر نواب كلب آستان على ملك سلطان حسن لواسانى را كه برادر ملك مقتول بود تسلى داده روانه ايل بيات شدند.

اما ذکر وقایع یکهزار و دو هجری

محرم این سال موافق یازدهم مهرماه که آفتاب در میزان بچهار درجه بود فی ئیلان ئیل در دویم محرم مراجعت از لرستان واقع شد و نزول در میان ایل بیات دست داد و آن جماعت از کمال اعتقاد و جانسپاری مایعرف خود را خصوصاً اسبان تازی نژاد برسم تحفه و نذر می‌آوردند و بخلعت فاخر و انعامات وافر سرافراز می شدند و عبدالمؤمن هروی که از پایهٔ سریر خلافت مصیر بهرات گریخته نزد نواب سکندرشانی بعراق رفته و لشکر بیحد و نهایت برداشته بهرات آمده بود و ابواب فتنه و فساد گشوده بود، چون موکب همایون به تسخیر عراق آمده موفق شده لاجرم او را فرار لازم شده پناه بآستانه شاه نجف برده بود و متوسل بآن حضرت شده جعفر جامی برسم تحفه آورد و گناهش بشاه نجف ببخشیدند و تصدی بعضی از محال اصفهان باو رجوع شد و روز دکزین یوم التاسع اینماه حکم قتل سنی در-گزین شد بسبب غلظت در تسنن و ناهمواری که در ذات ایشان بود و روز عاشورا نزول اجلال در قزوین واقع شد و در صفر توجه رایات نصرت غایات بجانب

اصفهان روی نمود و درپنجشنبه نهم نزول اجلال در اصفهان دست داد و این‌نوبت چهارم است که اصفهان را بنور قدوم بهجت لزوم منور ساخته طرفه استقبال و عجیب چراغانی‌شد. از مردم استقبال قریب بشصت هزار تفنگچی قدرانداز مسلح و مکمل بودند و در این نوبت به[1] پسری محبت مفرط‌بهم‌رسانید ابیات‌پسندیده بدیهه‌گفته شد از جمله مولانا ذوقی در تاریخ این چراغان رباعی مستزادی گفته‌بسی خوب گفته. رباعی:

صد شکر که شاه دین پناه من شد

از لطف عمیم

شمع طربم بار دیگر روشن شد

با ناز و نعیم

تاریخ چراغان زخرد میجستم

دل گفت بگو

میدان عراق وادی ایمن شد

با وصل کلیم

ایضاً او گوید . قطعه :

نه شمع وچراغند بر اطراف‌وجوانب

تا شاه جهان گشت هوادار صفاهان

و شعری حسب‌الحکم جهانمطاع تتبع نموده چند بیت‌گفتند و هم در این شهر بود. از جمله مولانا عتابی رباعی گفته :

دز از که دوران تو یکسر عید است

حسن‌تو چه نور مهر ومه جاویداست

---

۱ ـ به براز

دکان تو شد سپهر وجوزا میزان

سیاره برنج و مشتری خورشید است

از سخنان بلند نواب کلب آستان‌علی است که در پشت‌بام باغ نقش جهان نشسته بودند حرف از معما برآمد شخصی گفت گفته‌اند که معما بکاه‌دانی ماند که بعد از طلب و فکر بسیار سوزنی یافت شود. نواب کلب آستان‌علی فرمود که غلط است معما بلنگری فغفوری که برسر او سرپوش مرصع باشد پیش گرسنه نهند چون سرش بردارند پرکاهی داشته باشد. و در دویم جمادی‌الاول از اصفهان بعزم سیر گیلان متوجه قزوین شدند و در بیست‌وچهارم جمادی‌الثانی متوجه گیلان شدند از راه پارا او در سلخ این ماه داخل لاهیجان شدند و تا چهارم شعبان بسیر و شکار و نظم و نسق و رفع ظلم و غوررسی عجزه و مساکین اشتغال[1] نمودند سه‌شنبه نزول اجلال در قزوین روی نموده تا پنجشنبه پانزدهم بدادرسی عجزه و مساکین مشغول بودند و چون شاه وردی خان کند زلومن اویماق افشار حاکم شوشتربزبان از جمله غلامان خود را مینمود اما درباطن سر از اطاعت پیچیده بود و سیور غالات سادات عالیشان را تصرف نموده هر که حکمی بجهت دفع ظلم[2] تعدی و دست‌انداز مشغول بود حسب‌الحکم مرادآقای جلودار باشی شاملو بشوشتر رفت و ندای شاهیسونی در داد چون اکثر لشکر او صوفی بودند بر سر مراد آقا جمع شدند و در قتل شاهوردی خان مبادرت نمودند چون این خبر بسید مبارك عرب رسید بطمع دارائی‌شوشتر از حویزه متوجه شده شوشتر را محاصره نمود مرادآقا حقیقت محاصره و طمع سید مبارو عرب را بموقف عرض رسانید حکم جهانمطاع نافذ شد که فرهادخان قرامانلو و حسین‌خان شاملو و دیگر امرابا اعتمادالدوله میرزا

۱ ــ مشغول بودند. در نسخه ملك دو سطر از قلم افتاده است.

۲ ــ از دیوان اعلی سیر وکمال عزت مینمود وگرفته در بغل میگذاشت و باز در کارظلم

حاتم‌بیك روانه شوشتر شوند درجمعه شانزدهم ذیحجه متوجه شدند از راه‌لرستان و چون به‌بروجرد رسیدندشاهقلی‌بیك سپاه منصور چون‌کار براهل قلعه تنگ شده بود مشارالیه خود را برهنه از برج در آب انداخته شناوری نمود و از آب بیرون آمده در استعجال هر چه تمام‌تر خود را در بروجر د بخوانین رسانید و حقیقت حال معروض داشت و گفت تا پنج روز دیگر اگر رسیدید خوب والا قلعه رامی ـ سپارند وگرفتن قلعه از سید مبارك عرب بسیار دشوار است بناء علیه دو منزل یکی کرده کوچ بر کوچ رفتند و چون بدزفول رسیدند خبر بسید مبارك رسید که لشکر ظفر اثر قزلباش در دزفول نزول نمود و اینك باستقلال تمام رسیدند سید مبارك چون تاب مقاومت نداشت فی‌الفور کوچ کرده متوجه حویزه شد و چون حوالی شوشتر نجیم عساکر ظفر اثرشد سید مبارك یکی از مردم‌اعتباری خود را بخدمت فرهادخان و میرزا حاتم‌بیك فرستاد و التماس نمود که میل دارم حضرت خان و میرزا حاتم‌بیك متکفل مهمات من شوند و عذر گناه مرا از نواب کلب‌آستان‌علی بخواهند وقسم یاد کنم که بی‌رضای‌شاه جهان‌گشای‌کاری‌نکنم و التماس دیگر آنکه عجالت الوقت معتمدی[1] صاحب اعتبار پیش من بفرستند که خاطر امرا از وسوسه واضطراب‌بیرون‌آوردتابخاطرجمع بلوازم خدمتکاری‌قیام توانم‌نمودحسب‌الالتماس سید مبارك شاهقلی‌بیك قرامانلو را فرستادند و چون او مردی بود زباندان سید مبارك را تسلی نمود و نوعی‌نمودکه پیش حضرت خاقان‌آمد بخاطر جمع وچون شاهقلی‌بیك مذکور با تحف لایق مراجعت نمود و التماس سید مبارك را بخدمت خان مذکور ساخت و ملتمس او این بودکه حضرت خان باقلیلی از مردم خود را بطریق سیرو شکارحویزه‌آید تا بشرف‌ملاقات و صحبت حضرت خان مشرف‌شویم تما بکلیه من اعتمادکنم و از خوف و هراس من بیرون آیم بنابر تسلی خاطر سید مبارك خان‌مشارالیه با یکصدکس متوجه حویزه شدبا میرزا حاتم‌بیك و سید مبارك

۱ ـ معتمدی

از شهر با قریب سه هزار کس بیرون آمد و چون قریب بهم شدند فرهادخان با یك جلودار متوجه سید مبارك شد و دستش گرفته بکنار رفتند و تعهدات نمودند و بعهد و ایمان مؤکد ساختند و سید مبارك خاطر جمع شد بعد از مراجعت حضرت خان میرزا حاتم بیك پیش رفت وبسید مبارك خلعت شاهی پوشانید و اسب و زین مرصع داد و سید مبارك ترجمان انفعال خود سیصد اسب عربی که نواب کامیاب پسندیده قبول نماید بجهت حضرت شاه و هفتاد اسب اعلی بجهت ارکان دولت قبول نمود که بفرستند با یکی از فرزندان خود که در رکاب ظفر انتساب بوده بشرایط خدمتکاری قیام و اقدام نماید حسب الالتماس سید مبارك چند روز بر سر پل دزفول توقف نموده شد و عجب بارانی شد و سیل بنوعی آمد که کشتی و صندل را مجال عبور از آن آب نبود و آذوقه بجهت آن قیمت تمام یافت و در این وقت تحف سید مبارك رسید و عذرخواهی نمود و حکومت شوشتر بمهدی قلیخان ایشیك آقاسی باشی شاملو شفقت شد و فرهادخان خان التماس نمود که چون الیاس بیك قاجار یساول صحبت در این سفر خدمت شایسته کرده اگر منصب ایشیك آقاسی باشی گریرا باو شفقت فرمایند گنجایش دارد و چون این اراده موافق رأی انور اشرف نبود فرمودند که سه روز قبل از این این منصب را بمنوچهر بیك غلام خاصه شریفه داده ایم می بایست قبل از این عرض کنند چون عبور از آب دزفول واقع شد حضرت سان لشکریرا مرخص ساختند و ازراه کوه کیلویه متوجه شیراز شدند بامیرزا حاتم بیك و چون حسین‌خان حاکم کوه کیلویه بی اندامی بسیار بازوار و مترددین[1] کربلا کرده بود و باحکام مطاعه آنچه صرفه او نبود اطاعت نکرده بود خایف و هراسان شده و ازحضرت خان بسیار اندیشناك بایلغار تمام متوجه قزوین شد و در اواخر جمادی الاول سنه ۱۰۰۲ بشرف پایبوس نواب کلب آستان علی مشرف شد و حسن خان و برادرانش

---

۱ ــ به زوار

را بقلعه قهقهه آذربایجان فرستادند و از عجایب حوادث زمان آنکه شبی گـرگی در حوالی طویله خاصه آمد چون نزدیك اسبی که موسوم است بقلباش رسید قلبـاش از پی دفع گرگ سربند و پابند را پاره کرده گرگ را تعاقب نمود مهتـران بیدار شدند و در عقب قلباش روان شدند قلباش حسود را بگرگ رسانید و کشت و دست به مهتران نداده بجای خود بازگردید.

اما ذکر وقایع یکهزار و سه

محرم این سال موافق مهرماه یونت‌ئیل بود در سه‌شنبه یـازدهم محرم توجه نواب کامیاب بجانب‌قزوین واقع‌شد و آهسته‌آهسته‌بهر منزل که میرسیدند غوررسی عجزه و مساکین مینمودند با وجود اشتغال بعیش و عشرت یکشنبه نوزدهم‌ربیع‌الاول در قزوین نـزول نمودند و در سه‌شنبه سیم[1] جمـادی‌الاول جنگ حیدری و نعمت‌اللهی در میدان سعادت قزوین حسب‌الحکم الاشرف شد و غلبه جماعت میر حیدری را بود و غالب مطلق شدند و در روی مزار شاه‌زاده حسین نیز این جنگ حسب‌الحکم جهانمطاع شد و ملك جهانگیر ولد ملك سلطان محمد رستمـداری خود را بسمتی قرار داده در میدان قزوین میر عباس سلطان‌جیك و خواجـه سلطان محمود و برادر خواجه حسام‌الدین را که امیرالامرای خان احمد بود کشت وچون خبر طغیان یاغیان‌گیلان بسرداری کورکیارستم و هزار اسب رانکونه و بسرداری طالشه‌کل در حوالی لاهیجان و دیلمان و فتنه و آشوب ایشان رسید حسب‌الحکـم

۱ـ سه‌شنبه سیم

جهانمطاع از راه انبوه شیخ احمد آقا متوجه دفع ایشان شد و چون به انبوه رسید قتل عام نمود و متوجه دیلمان شد جماعت دیلمانی فرار نمودند و کیا جلال‌الدین محمد گریخته بلاهیجان رفت و جماعت دیلمانی کس پیش شیخ احمد آقا فرستاده که ما را گناهی نیست و اگر میگوئی که هست از گناه مابگذر که گرفتن طالشه کلی[1] را گرفته بخدمت شیخ احمد آقا آورند و چون خاطر از جانب طالشه کلی جمع کرد متوجه سهام واشکور و نکو شد و بهر کجا که میرسید قتل میکرد تا جماعت سهام پیش افتاده شیخ احمد آقا را بر سر کیا هزار اسب و برادرش بردند و ایشان را دستگیر کردند و چون ارادهٔ رفتن لاهیجان نمودند کیا جلال‌الدین محمد ولد کیارستم از بیم توجه شیخ احمد آقاپناه به جنگل برد و قنبر سلطان کوزی بویکلو با جماعت کهدم سر بدنبال طالشه کل نهادند و خبر او را در درفك یافتند بلاتوقف بجانب درفك شتافتند و طالشه کلی را آنجا یافتند و مقید ساخته جماعت کهدم او را بپایهٔ سریر خلافت مصیر آوردند ومردم دیلمان کیاجلال‌الدین محمد را درجنگل گرفته اراده آوردن بقزوین نمودند و غافل بودند که طالشه کلی گرفته شده در حوالی خرکام صدای تفنگی شنیدند از بیم آنکه مبادا طالشه کلی باشد و کیاجلال‌الدین محمد را ازایشان بگیرد سرش بریده پنهان ساختند چون مشخص شد طالشه کلی را بنظر[2] اشرف رسانیدندبموجب صلاح وقت چون‌موی بسیار در سرداشت و مدتی بود که در جنگل گردیده بود مجال سر تراشیدن نداشت نواب کلب آستان علی ازگناهش گذشت و او را بحمام خاصه شریفه فرستاد سرش تراشیده مخلع ساختند و مأمور شد که چون‌ازگناه توگذشتیم بفرست و برادرزاده خود را با اهل و عیال بیار تا خاطر از جانب تو جمع توانیم نمود در این اثنا سهراب بیك‌ولد کیارستم راگرفته میآوردند او رابطالشه کلی سپردند و او بسیار باین معنی مشعوف

---

۱ ــ بعهدهٔ ماست‌بهمین سبب از گناه ایشان گذشت بشرط آنکه طالشه کلی

۲ــ خشم

بود غافل از آنکه بیت:

چو از چنگال گرگم در ربودی　　　چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی

چون طالشه کلی را داعیه سپهسالاری وسلیمان بود وسهراب بیك از اعیان و وراث ایالت آن محل بود سهراب بیك را بقتل آورد واین قتل خلاف رأی صواب‌نمای نواب کلب آستان علی این مقدمه رادرپس‌پرده دانش‌نگاه داشت تاخون برادر و برادرزاده طالشه کلی حسب الطلب طالشه کلی ودیگران آمدند چون حضور این سه مفتی بیکبار روی نمود حکم بقتل هرسه واقع شد و در گیلان یاغی نماند الا کورکیا رستم وپسرش که سبب کم آزاری وراضی بودن گیلانیان وگوشه گرفتن بدست نیفتادند وبعداز مدتی خود برخاسته در اصفهان بشرف پابوسی مشرف شد وتوبه‌نامه آورد که درنجف اشرف ازدست سادات وسکنهٔ آنجاتوبه از یاغی گری کرده بودنواب کلب آستان علی از گناه‌او گذشته دراصفهان‌دردهی وظیفه ومددمعاش بجهت‌او مقرر فرمودندو درهفتم جمادی‌الاول متوجه شکار طارم شدند ودرنوزدهم نزول بقزوین نمودند ودر سلخ این‌ماه فرهاد خان ازسفر عربستان باستقلال مراجعت نموده وبشرف استقبال وپای‌بوسی مشرف شد وهم دراین روز چون مردم باستقبال مشغول شدند واز حال ملك جهان‌گیر ولد سلطان محمد نیکی مشهور را غافل شدند ملك جهانگیر باوجود کمال عزت شاهی از فرهادخان خایف شده از راه رودبارلار پشم[1] علیا فرار نموده وخود را برستمدار رسانید وکس باتحف بپایهٔ سریر خلافت مصیر فرستادند وعذرفرار خود بترسیدن از فرهادخان نمود اگرچه عذرش مسموع نیفتاد اما حسب الصلاح چشم‌پوشی نمودند وچون در پیه‌پس باغوای همنشینان علیخان حاکم آنجا درحین یاغی‌شدن طالشه کلی وآن جماعت پااز جاده متابعت بیرون نهاده بود واز نواب کلب آستان علی بسیار خایف و هراسان بود وسراز اطاعت پیچیده بودحکم جهانمطاع نافذشدکه ایالت‌پناه ذوالفقارخان از راه کسکر

۱ـ خشم

و فرزندی مراد خـان از راه لاهیجـان متوجه پیه‌پس شونـد وبگـرفتن علیخان مبادرت نمایند.

در نهم جمادی‌الثانی مذکوران متوجه‌گرفتن علیخان شدند چون فرهادخان بسرحد کوجسفان رسیدمستحفظان شوارع که از معتمدان علیخان بودند باجماعت خود بخدمت حضرت‌خان مبادرت نمودند این باعث تفرقه‌خاطر لشکر علیخان شد متفرق‌شدند سوای کامران بیك توملی که حق نمك را مرعی داشته باعلیخان‌بجنگل پناه بردند وتا سه ماه در جنگل متواری بودند و چون جماعتـی از قزلباش بر سر علیخان ومردمش ریختند کامران خود را فدای‌علیخان کرده اورا بدر کـرد و خود گرفتار شد روز دیگرش علیخان را در زرمق که مواضع سخت ومولـد ومنشأ او بود گرفتند وبخدمت‌حضرت‌خان آوردند فرهادخان علیخان را ومظفرخان کسکری وامیره یوسف وامیره محمد ولدان امیره سیاوش را برداشته بخدمت نواب کلب ـ آستان علی آورد وجان‌سپاری کامران را بخدمت اشرف عرض کردند کامران را قورچی خاصه شریفه کرده چهارصدتومان مواجب نمودند وتولم که محل ولادت او بود باو شفقت فرمودند وعلیخان را بقلعه‌الموت فرستادنـد وحسین خان شاملو بموجب فرمان قضا جریان از رشت متوجه آستارا شد از راه کسکر وامیر حمزه‌ـ خان طالش که در قلعه شهندان بود قلعه راگذاشته بجـانب شیروان فـرار نمود و حسین‌خان شاملو قلعه مذکور را بملازمان خود سپرده بشرف پابیوسی مشرف شد والکاء آستارا وتوابع علاوه الکاء ذوالفقاری‌خان شد . مقارن این حال خبر رسید که عبدالمؤمن خان بخراسان آمده وبمحاصره قلعه اسفراین مشغول است بناء علیه جمعه پانزدهم شوال متوجه خراسان شدند وبطالع حوت واین مرتبه پنجم است و چون بجاجرود رسیدند ونواب علیه‌عالیه زینب بیگم که بسبب ضعف وبیماری در قزوین مانده بود دوشنبه بیست وپنجم نواب کلب‌آستان‌علی با پنج نفر از ملازمان اعتباری بجانب قزوین معاودت نمودند وحسب‌الحکم جهـانمطاع از دروازه راه

ییلاق‌لار هرروزه کوچ مینمودند و سه‌شنبه دهم ذیقعده نواب کلب‌آستان‌علی از دارالسلطنه قزوین بایلغار متوجه شد درشب چهاردهم داخل اردوشدند وچون بیلقره آغاج هزارجریب رسیدند از جانب فرهادخان که درچشمه علی دامغان بودملازمی رسید بایلغار تمام که اینك عبدالمؤمن‌خان برسر من بایلغار میآید خود را برسانید واگرنه دیدار بقیامت خواهد افتاد بناء علیه نواب علیه را مراجعت فرموده ایلغار شد و پنجشنبه‌بیست‌وپنجم نزول‌اجلال بچشمه علی واقع شد وچون این‌لشکرپیشتر رفته بودند وآمدن شتر واتاق وخیمه هریك از اعزه‌ملازمان نواب کلب‌آستان علی بخانه یکی ازملازمان حضرت خان نزول نمودند وبعداز سه‌روز شتران اردوی شاهی رسیدند وجمعه ششم‌ذی حجه نزول در بسطام واقع شد و از عجایب زمان آنکه چون نزول به‌علی بلاغی واقع شد حسب‌الحکم الأشرف میرزا علی‌سلطان چوله‌ای بانه‌نفر تفنگچی بجانب کوه بشکار رفتند وچون بکوه نزدیك شدند جمع پیاده شدند واسبها بیك کس سپردند وتتمه بدوبخش شدند پنج کس از یکطرف و چهار کس از طرف دیگر بکوه‌رفتند وجماعت اول بنه‌راسی تکه رسیدند چون بقصد زدن نگاه کردند هیچ‌چیز بنظر درنیامد وچون این مقدمه به میرزاعلی سلطان رسید اراده‌زدن کرد اونیز هیچ‌چیز ندید درتعجب ماند پیش رفت دید که بجای‌هر تکه مشتی خون بسته برزمین نهاده بسیار متعفن وبدبو بود این‌بو که بمشام سلطان ودونفر دیگر که بااو پیش‌رفته بودند رسید بیخود شده افتادند وچند روز بیمار شدند واین باعث آن شد که‌دیگر کسی بشکار آن‌حدود نرفت وچون عبدالمؤمن خان بمحاصرهٔ قلعه اسفراین مشغول بود جماعت عریان ساکن پیش بگمان آنکه اوزبك غالبست درقلعه پیش بستند وچند نفر شتر از اهل اردو که در حوالی قلعه پیش بخوردن آب رفته بودند گرفتند وبقلعه بردند ونواب کلب‌آستان‌علی‌ازاستماع این خبر ازجای درنیامده اغماض عین نمودند ونیزه بلشکری قسمت نمودند و حرم بقلعه بسطام گذاشتند و گرفتن قلعه پیش بعهده شیخ احمدآقا فرموده متوجه

اسفراین شدند وچون خبر استیلای اوزبك وضعف اهل قلعه اسفراین بمسامع جاه وجلال نواب کلب آستان علی رسید ازبیم آنکه مبادا اهل قلعه نا امید شده قلعه را بسپارند جوانی قطب‌الدین‌نام چگنی متعهد شد که خبر وصول نواب کلب آستان‌ـ علی باهل‌قلعه اسفراین برساند درمه روشنی اورا روانه نمودند و او از در فعلگی که در سیبه قلعه کار میکردند درآمده خود را بخندق در وقت فرصت انداخت از طرفین برسر او جنگ مردانه شد وچون شب‌برسر دست آمد او را بالا کشیدند و او حقیقت احوال وحکم جهانمطاع بجماعت اهل قلعه ازایـن خبر مستبشر گشته نقارد شادیانه فرو کوفتندواین خبر بآواز بلند بگوش بزرو کوچك اوزبك‌رسانیدند عبدالمؤمن‌خان از استماع این‌خبر از جا درآمده روی بلشکری کرد واز جوانـان اوزبك‌طلب نمود ازهرطبقه وطایفه جوانانی که بخود شجاعت ودلیری داده بودند سیصدنفر اوزبك مسلح ومکمل دلیر بسرداری محمـدقلی میرزای تـرمن و سونج قراول وصمد بهادر بقراولی روانه نمودند وچون نواب کلب آستان‌علی از ربـاط عربان‌المشهور بدلقندعربان کوچ فرمودند بعزم نزول بجاجرم فرهاد خان را برسم چرخچی گری همراه پیشخانه فرمودند و چون پیش‌خـانه را بعضی زده بودنـد و بعضی هنوز نزده بودند که جماعت قراولان اوزبك رسیده تلاقی فریقین دست‌داد جنگ مردانه‌واقع شد واز جماعت اوزبك یازده نفر بدر رفتند باقی گرفتار واسیر شدند وبرخی مقتول گردید واز سواران صمد بهادر کشته وسونج[1] بهادر ومحمد ـ قلی میرزای ترمن گرفتار شدند اما زخمی‌بودند نواب کلب آستان علی زخـم آن جماعت را برخی‌بدست‌خودبستند وبعضی رابجراحان امربستن فرمودند وحسبـ الالتماس آن‌جماعت کوکنار حاضر ساختند و آن جماعت بخوردن آن مبـادرت نمودند ویکشنبه چهاردهم نزول بسنك‌خاص واقـع شد چون نواب کلب آستـان یکیك از اوزبکان راکه‌گرفتار شده بودند میدیدند دواوزبك بنظراشرف رسید که

---

۱ ـ سونج بهادر

دیگر باره بلکه مکرر گرفتار شده و از قید خلاص شده بودند نواب کلب آستان‌ـ علی ایشـان را شناخت و ایشان منکر این معنی شدند بناء علیه تمغـائی ساختند که بـر دو طرف روی اوزبك مینهادند و می‌بخشیدند یکی صورت نعمت بود و یکی بر عمر. عجبتر آنکه مکرر تمغادار گرفتارشد و بازبخشیدند و دو اوزبك که بزبان‌ـ گیری آمـده بودند در این منزل سـاربان اردوی اعلی گرفتند و چـاشت این روز عبدالمؤمن خـان راه‌فرار پیش گرفت و چون فرار اورا قبل از این ملا جلال منجم بعرض رسانیده بود که درچاشت یکشنبه چهاردهم ذیحجه خواهد گریخت‌مشار الیه را بانعامات وافر و خلع فاخر سرافراز گردانیدند و صباح دوشنبه نزول باسفراین واقع شد لشکر مستعد برسم تعـاقب دو منزل رفتند و اسباب و اموال بسیار ویابو و شتر بیشمار بـدست غازیـان شیر شکار از مال اوزبکان نابکار درآمد و خبر بـایشان رسید که اوزبك از جام‌گذشت معاودت نمودند و چون قلعه اسفـراین از محـاصره اوزبك بسیـار خـراب شده بود چه نقبهـا پیش برده بودند کـه اکثر خندق پر شده بود و حوالها از جانب بلندگردیده بود و اوزبکان نابکار بـرگشته روزگار خشت بجهت حوالها از مسجد جامع کنده بردند وآورده حوالها ساخته بودند و لاجـرم بعد از مراجعت بحفر خنـدق و پر نمودن نقبها و خرابی حوالها اشتغال نمودند و الکای اسفراین به بداغخان چگنی شفقت شد و حفظ و حراست قلعه بعهده مشارالیه مقرر شد و هفتصد خروار غله بجهت آذوقه قلعه از جمـاعت قزلبـاش گرفته شد و حمل بقلعه نمودنـد و یکشنبه بیست و هشتم بعزم مراجعت کوچ نمودنـد و چون علیخان حاکم ایل گرایلی در حینی کـه عبدالمؤمن خان بمحـاصره اسفراین آمده بود رفتـه او را دیده و چیزی چنـد نفیس که در ایام سـابق نواب کلب آستـان علی باو داده بود پیشکش عبـدالمؤمن‌خـان کـرده

بود بدین سبب خایف و ترسـان بوده بشرف پـای‌بوسی مشرف شدبـدین سبب نـواب کلب‌آستـان علی ایـالت ایل مـذکور را بمنصورخـان‌گـرایلی دادنـد و در سلخ اینمـاه نزول به‌اسفیدی من اعمـال شوفـان و جریـد من متصرفـات گرایلی واقع شد.

اما ذکر بعضی حالات که در اطراف بلاد واقع شد

چون خبر استیلای اوزبك ومحاصره قلعه‌اسفراین بگوش بی‌دولتان رستمدار رسید از غایت بیعقلی جمعی از جای درآمده بتاخت و غـارت اسبچین و حوالی تنکـابن مشغول‌شدند وچون‌عریضهٔ جماعت تنکابن بدرویش محمدخان‌بیگلربیگی گیلان که درلاهیجان بود رسید خان‌مذکور از لاهیجان متوجه تنکابن شد وبجهت دفع و رفع مفسدان رستمدار مقارن اینحال بدستور خوف استیلای اوزبك بمردم گیلان رسیده جمعی از رنود واو باش از هر طبقه و طایفه خصوصاً جماعت‌چگنیه و او دریه و مردم کوچصفهان‌پسر برادر میر شیخ علی خواجه نام را پادشاه‌نمودند وکار کیا علی حمزه سپهسالار شد و جمعیت نموده بر سر لاهیجان رفتند و چون درویش محمد خان بتنکابن رفته بود و در قلعه لاهیجان قلیلی بودند جنگ صعبی روی نمود و نزدیك بآن شد که قلعه بدست رنودو اوباش‌افتد و چون داروغه‌دشت خسروبیك چهار بار بود از استماع خبر استیلاءِ رنود و اوباش فی‌الفور با جمعی از مردم دشت و ملازمان خود روانه لاهیجان شد در وقتی رسید که لشکر اجامره

قلعه لاهیجان را در میان گرفته نزدیك بر ظفر شده بودند از آمدن خسرو بیك اجامره ورنود و اوباش هجوم بر خسرو بیك آوردند که چون دفع او نمائیم اهل قلعه از ماانند طرفـه جنگی دست داد و در این اثـناکار بکیا حمزه علی تنگ شده زخم منکری خورده خود را بکناری کشیده نیم جانـی بدربرد خواجه جان که پادشاه ایشان بود گرفتـار شد و تتمه روی بگریز نهادند و آتش فتنـه فرو نشست و خواجه جان پادشاه راپوست کندند و پر کاه نموده در گیلان گردانیدند و چون حقیقت بی اندامی لشته نشا به موقف عرض رسید حکم بقتل عام مردم لشته نشا فرمودند و درویش محمد خان حسب الحکم قضاجریان بقتل عام مردم لشته نشارفته اکثر آن جمع را بقتل رسانید و چون ایالت شیراز و توابع بامارت پناه الله قلی بیك زرگرباشی شفقت شده بود بنظم و نسق آن حدود رفت.

اما ذکر وقایع یکهزار و چهار

محـرم این سال موافق است با نوزدهم شهریور ماه جلالی فی‌قوی ئیل در چهـارشنبه غرهٔ دی نزول در دشت بحریـان واقع شد و مقرر شد که شتـر و اهل اردو یکهزار خروار غله بجهت آذوقه بقلعه اسفراین برند و در هشتم این‌ماه‌فرید ـ سلطان اغلو بشرف پایبوسی مشرف شد و متعهد شد که برود و علیخان گرایلی که بسبب رو سیاهی و رفتن پیش عبدالمؤمن‌خان که از نواب کلب آستان‌علی خایف شده بود گریخته پناه‌بجنگل برده بودتسلی نموده بیارد واقوام میرزا بیك‌فندرسکی ببساط بوسی اشرف مشرف شدند و بجهت تعمیر خانه‌های استرآباد کس فرستاده شد و چند روز توقف در دشت بحریان بجهت‌آمدن فرید سلطـان اغلو و آوردن علیخـان واقع شد و دریازدهم اینماه خواجه چگنی از اسفراین آمد و حکمی از عبدالمؤمن‌خـان بنام بداغ خان چگنی آورد.مضمون آنکه چون پادشاه شما بعراق رفته و من بده فرسخی الکاء اسفراین آمده‌ام‌برخیز و بیا که هر جائی که ازخراسان میخواهی‌بتو میدهم و بانعامات‌سرافراز خواهی‌شد یا قلعه را بگذار و پیش پادشاه

خود رو با آماده قتل‌عام لشکری خود باش و دوشنبه‌سیزدهم خبر رسید که عبدالمؤمن خان بمحاصره سبزوار آمده شهر بند را گرفت و آن جمع بقلعه رفتند و متحصن شدند اما از بی آذوقگی بامان آمدند. عبدالمؤمن خان قلم عفو بر جرایم ایشان کشید و رخصت بیرون آمدن دادچون از قلعه بیرون آمدند خود در پشت‌بام مسجدجامع نشست چون آن جماعت از رعایاو کوچك وبزرگ و بنده و آزاد و زن و مرد از قلعه بیرون آمدند در میان میدان ایشان را جمع نمود و آستین افشاند که منجر به قتل عام بود از جوانب اوزبیك بی‌رحم تیغ‌ها کشیدند و آن مظلومان را بالتمام کشتند چون خبر این قتل‌عام جلال منجم بموقف عرض رسانیده بود و فرهاد خان از روی‌عتاب و خطاب با اودرشتی بسیار کرده‌بود در یکشنبه پانزدهم توجه‌اردوی کیهان پوی بجانب سبزوار واقع شد و در بیست و پنجم نزول در سبزوار دست داد و چون‌خبرتوجه نواب کلب آستان‌علی به‌عبدالمؤمن خان رسید همچونامردان پشت نمود وفرار که شیوه جبلی‌او بود بر خود قرار داده‌گریخت و تاریخی‌بجهت ضبط گریز آن نابکار گفته‌شد. قطعه :

منت خدای را که دگر ره نسیم فتح
بر شقهٔ لوای شه آمد در اهتزاز
نقد علی عالی اعلی که از نسب
بر جمله‌خسروان جهان دارد امتیاز
عباس شاه آنکه دعای بقای او
بر اهل روزگار بود فرض چون نماز
دریا کفی که همچو صراحی ز امتلا
از جام همتش بفواق آمده است آز
شاهی که خان اوزبك ازوبارها گریخت
از سر نهاد نخوت تاراج و ترکتاز

هـر بار از غرور اگر آن بـد اعتقاد
آمد که دست ظلم و تعدی کند دراز
چون شد خبر که شاه جهانگیر میرسد
بگریخت در زمان واز آن عزم گشت باز
تـاریخ این گریز چنـان گفت پیرعقل
شاهـا مدام بوم گـریزدز شاهبـاز [1]

و نواب کلب آستان‌علی به اتوسان من اعمال نیشابور تعاقب نموده و چون فرهاد خان بجهت دفع انفعال بملا جلال سر سخن گشود و سخنان کنایه‌آمیز که به سرحد کفررسید گفت ملاجلال آزرده‌خاطر از مجلس بهشت‌آئین برخاسته متوجه خانهٔ خود شد. روزدیگرش نواب کلب آستان‌علی ذره پروری کرده بخانهٔ او رفت و بانواع نوازشات پادشاهانه او را سرافراز ساخت و پنجشنبه غره صفر مراجعت واقع شد و چون نزول اجلال‌بدامغان واقع شد عریضهٔ عجزه و مساکین مازندران رسید که این جماعت از جمله غلامزاده‌های قدیمی و شیعیان صمیمی‌ایم امیدواریم که مـا را از دست ظالمان خلاص کنند که روز قیامت نیك و بد شیعیان خصوصاً این جماعت از شما خواهند پرسید بناء علیه حکم جهانمطاع عزصدور یافت کـه فرزنـدی فرهادخان متوجه مازندران شود و دست تعدی ملك بهمن و کل ظلمه از رعایای مازندران کوتاه کند و خود متوجه دارالسلطنه قزوین شـدند و در بیست و پنجم صفـر نزول اجلال در قزوین واقع شد و چون فرهاد خان متوجه مازندران شدند و بهزار جریب نزول نمودند اکابر و اعیان‌آنجا از در عبودیت در آمدند و درحین نزول به کلبار میرمراد کلباری که حاکم آنجا بود و روزبخدمت لایقه‌اشتغال نمود واز راه پنجهزار بساری‌رفتند و سید مظفر با آقا جلال‌الدین رئیس اکثراعزه مازندران بدست‌بوسی‌خان رسیدند واز آنجا متوجه آمل شدند اما اکابر و اعیان مازندران وملازمان فرهادخان‌را دخلی‌تمام در آن‌محال ندار نددرساری‌بوده‌جلال ـ

---

۱ ـ شاهـا مدام بوم گریز دز شاهباز بـه حساب حروف ابجد برابـر بـا سال ۱۰۰۴ میشود.

الدین رئیس بحضرت خان گفتند که اگر میل مازندران دارند قلعه آن می باید گرفت تا قلعه بتحت تصرف شما درنیاید مازندران از آن شما نیست و نزد عقل، گرفتن آن بسیار دشوار است و مضمون این قطعه شاهد حال است. قطعه :

بود ممکن کـه بـر نه طـایر چرخ
زعـصفـوران انـجـم رقـه دادن
کـلاه نـیـم تـر دت مـاد نـورا
تـوان بر تارك گردون نهـادن
ولـیکـن مـمتنع بـاشـد بر عقـل
حـصـار قـلـعـه آمـل گـشـادن

با وجود این حال بسیار خوف داریم که ملك بهمن آمـل را بسوزاند و در ساعت حضرت خان جمعی از قزلباش را با بسیاری از مردم مازندران بسرداری آقا جلال الدین رئیس روانه قلعه آمل کردند و مقارن آنکه لشکری رسیده بود ملك بهمن آمل را آتش زده بود و لشکری بجستجوی ملك بهمن و برخی بکشتن آتش اشتغال نمودند و بعد از دو روز حضرت فرهادخان با لشکر داخل آمل شدند و در دانه میر ملازم ملك بهمن پشت بـدیوار حصار بازداده بجنگ مشغول شد و حضرت خان جوانب قلعه را بملازمان قسمت نموده بمحاصره و بردن سیبه اشتغال نمودند و این محاصره تا پنجاه و روز کشید و هر روزه جنگ وجدال بود اما اهل قلعه سیاه پوش را بتفنگ میزدند و بقزلباش تفنگ می انداختند اما بعدأ نمی زدند مگر یکنفر قزلباش که بلباس مازندرانی درآمده بودند زدند . بیت:

بزی خویش هر آنکس که جلوه گر نبود
زسنگ حـادثه او راست صد هزار خطر

بالجمله چون خان را در شهر والکهٔ مازندران دخلی نبود و قزلباش بجهت

آذوقه تنگی میکشیدند حضرت خان با اکابر و اعیان‌آن مرز و بوم بعتاب وخطاب گفتند که فی‌الواقع خوب باشد که ما بطریق مهمان درین الکه باشیم و از جهت آذوقه تنگی کشیم و در این محال داروغه ما نباشد و بجهت آذوقه لشکر مـا آزار کشند و شما تغافل زنید تمام اکابر و اعیان و حضار طلب داروغه کردند و خود را مطیع و منقاد نمودند حضرت خان حسب‌الصلاح ایشان داروغه باکثر آن محال فرستـادند اما آذوقه در اردو کم یاب بود وداروغه‌هـا را مجال حکومت نبـود. مصراع :

چو این جمع را بود گرگ آشتی

باز حضرت‌خان با جماعت مازندرانی از روی حدت گفت که شما بهیچوجه داروغگان ما را دخل نمیدهید و درکار قلعه سست می‌جنبید و من از نواب کلب‌ـ آستان‌علی بگفته شما داوطلبیدم و بدین صوب آمدم الحال از وضع سلوك شما و بی آذوقگی کار برنجش‌میرسد و عاقبت‌خوبی‌ندارد.این سخن گفت و متوجه‌سیبه‌ها شـد.اعیان و اکابر نفاق ورزیدند و سید مظفر و غلام علی بنه‌دار که سر آن جمع بودندبرداشته روی‌گردان شدند.روزدیگر جمیع داروغگان هر محل پیاده وبرهنه بخدمت خان آمدند حضرت خان از مشاهده این حال بسیار آزرده ومتفکر شد اما کار سیبه به جائی رسیده بود که سردار قلعه وردانـه میر مظفر جـلال خوار کـه بمنصب وزارت آمل از جانب ملك بهمن و اهل قلعه از بیوفائی و تفرق مازندرانی غافل بودندمقارن این حال از ملك بهمن دو نوشته رسیدیکی بحضرت خان‌مشتمل بـر عذرخواهی که قلعه ندادن از جانب من نبود و یکی باهل قلعه نوشته بود کـه بملازمـان حضرت خان سپارید و تا حال که قلعه‌نمیدادیم غرض این بود کـه کذب مازندرانی بحضرت خان ظاهر شود والحال قلعه‌را بسپارید تا خان یکجهتی ما را بداند چون حضرت خان نامه ملك بهمن را بقلعه فرستاد و طلب قلعه نمود وردانه میر بحضرت خان جواب فرستاد که امر از ملك است قلعه میدهیم اما خبر ازگریز

مازندرانی ندارد وگمان او این است که جمعیت مازندرانی باعث ضعف ما شده و مالك را خبر کنیم و یاغی‌شدن مازندرانی به‌ملك بنویسیم اگر بازننویسد که بدهید امر از ملك است بدهیم. از جانب حضرت خان بنوشتن عریضهٔ ملك بهمن مرخص شدند و نوشته فرستادند.

ملك بهمن چون از مضمون عریضهٔ ملازم خود با خبر شد در جواب‌نوشت که ای وردانــه میر، قلعه‌بحضرت خان بده که اگر الحال قلعه را ندهی مردم عالمرا بخاطر رسد که ما قلعه را از بیم مازندرانی بحضرت خان میدادیم الحال واجبست دادن قلعه،بدهید و درمهر کرد و فرستاد. چون این نوشته را قاصد آورد حضرت‌خان آن نوشتــه را خواند و بقلعه فرستاد. وردانه میر چون از مضمون نامه خبردار شد توله و بازی بخدمت خان فرستاد که عذر مرا بپذیرید این نشان ملك من است تــا نشان ملك نیاید قلعه رانمیدهیم. فرهادخان بسیار آزرده شد و نامه بملك بهمن‌نوشت از روی عتاب و خطاب که تو بما راست نمیگوئی غرضت چیست ؟

قاصد که این نامه را بملك بهمن برد و حکایت بازو توله بملك بازگفت ملك بهمن از این کــردار اندیشه‌ناك شد کــه میان اهل قلعه و حضرت‌خان ربط آشنائی بهمرسیده مبادا قلعه بدهد و مرادخلی نباشد و باعث غضب شاهی شود و نوشته‌ای باهل قلعه نوشت وسرش‌مهر کرد و بملای حرم خود داده فرستاد. چون نامه‌بوردانه‌ میر رسید فی‌الفور قلعه را سپرده خود بخلعت فاخر سرافراز شده متوجه لاریجان شد چون‌بزانو زدن درآمد فی‌الفور ملك بهمن حکم بگرفتن وردانه‌میر کرد ومظفر حلال‌خوار را بــدست خود بقتلش مبــادرت نمود که ملازم من که بی‌رخصت من بکسی آشنائی کند و بازو توله فرستد اینش سزاست. اما غلام علی‌بنه دار که با اهل مازندران‌فرار نموده بود بعدازفراربیك روزکس بخدمت‌خان فرستاد که من غلامم و مرا بزور این جماعت با خود بردند،حکیم نورالدین علی طهرانی که در خدمت میباشد بفرست که با او رفاقت کرده بخدمت مبادرت‌نمایم. حسب‌الاشاره حضرت

خان، حکیم مذکور پیش غلامعلی بنه‌دار رفت و او را مستمال ساخته بخدمت خان آورد و باعث وسعت ارزاق شد و در اواسط ربیع‌الآخر این سال قلعه و اکثر مازندران بدست اولیای دولت قاهره در آمد و حکام و داروغگان در مازندران گذاشتند و نواب کلب آستان علی بتاریخ بیست و یکم ربیع‌الثانی بعزم سیر کاشان و اصفهان از قزوین متوجه شدند و در سیم جمادی‌الاول داخل کاشان شدند و در شانزدهم جمادی‌الاخر نزول اجلال در اصفهان واقع شد.

و عجب استقبالی و چراغانی واقع شد که زبان حال ارباب نظم بدین مقالات مترنم شد و مدت بیست و پنج روز رو بغوررسی عجزه و مساکین و سیرو شکار اشتغال نمودند و در پنجشنبه شانزدهم رجب نزول اجلال بقزوین واقع شد.

مقارن این حال فرهادخان بشرف سجده مشرف و حکم جهانمطاع نافذ شد که سر در دولتخانه بسر کاری منوچهر خان‌بیك غلام خاصه شریفه بساعت خوب بسازند و دوشنبهٔ بیست و سیم رجب رایات نصرت آیات متوجه قزل‌آغاج شدند از راه کهدم و گیلان پیه‌پس و کسگر و لنگر کنان و در غرهٔ شوال حسب‌الحکم جهانمطاع ذوالفقارخان بجانب استنبل[1] بایلچی گری رفت.

اما طرز سلوك ذوالفقار خان ـ دراین ایلچی گری چون مشارالیه باستنبل رسید سلطان محمد پادشاه خواندگار بجنگ فرنگ رفته بود و ایشان در استنبل توقف نمودند حضرت عرب کرلوراکه یکی از آقایان او بود باچند نفر قزلباش وعریضهٔ خود بجانب خواندگار فرستاد که کمترین غلام شاه‌دین پناه ذوالفقارحسب‌الحکم الاعلی بخدمت آمده‌ام و نوشته حضرت شاه‌دین پناه باتحف پیش خود نگاه داشته‌ام امر چیست بخدمت آن پادشاه اسلام آیم یا توقف نمایم بهر چه حکم نافذ شود عمل نمایم؟

---

۱ ــ استانبول

از قضای ربانی حق وردی‌بیك وقت محاربه حضرت خواندگار بـا فرنگ میرسد. چون بنظر خواندگار میرسد رخصت جنگ رفتن طلب میکند بعد از اندك ایرادی مرخص رفتن جنگ میشود و پناه باقبال بیزوال کلب آستان‌علی کرده‌متوجه جنگ میشود بـا یاران و رفیقان خود و پیش از آنکه رومی سری از فرنگی بیارد این جمع هر یك سری برداشتـه بخدمت خواندگار آوردند و تا آن روز هـر روز شکست برومیـان میافتاده غلبـه فرنگی را بوده، این باعث سرزنش سردار میشود بجماعت رومیان باز حق‌وردی‌بیك با جماعت خود متوجه جنگ میشوند این مرتبه بالتمام قزلباش دستگیر میشوند آن جمع را نزد پادشاه فرنگ میبرند. پادشاه فرنگ چون مدام وضع رومی را بنوعی دیگر دیدد بودند و وضع قزلباش در نظر ایشان نیامده بود در تعجب ماندند و زبان دانی بهمرسانیده حقیقت احوال از این جماعت پرسیدند. در جواب گفتند مـا قزلباشیم و پیش‌خواندگار بایلچی گری آمـده بودیم و ما را مکلف بجنگ ساختند و این حال بر سر ما آمد.

پادشاه فرنگ گفت ما رابقزلباش کاری نیست وچون ایشان را رها کردندمیان قزلباش و رومی که اسیرفرنگ بودند نزاعی برسر لعن ملاعین‌ثلثه‌میشود. آن‌رومی پیش حاکم فرنگ بشکایت رفته میگوید که این جماعت قزلباش. پیر وامام و خلیفه ایشان را لعن کنید.

آن رومی میگوید که ما خلیفه ایشان را لعن نمیتوانیم کرد. فرنگی میگوید که شما هم خلیفه اختیار کنید که قزلباش لعن توانند کرد. القصه قزلباش رارخصت رفتن بجانب‌استنبل میدهند وخواندگار به ذوالفقار خان‌نوشت که در استنبل توقف کن کـه ما آمدیم چون سلطان محمد پادشاه داخل استنبل میشود ذوالفقارخـان از منزل‌خودتادرخانه خواندگاری‌پای‌اندازی ازاقمشه نفیسه‌مثل مخمل زربفت و غیره انداخته چنانچه خواندگار و جماعت رومیه متعجب میمـانند و چون خواندگـار داخل خانه میشود پای انداز را طلب نموده، بنظردرآوردند بعضی بخانه میفرستند

و باقی رابجهت شاطران وجلوداران میفرستند و در حالت آمدن چون ذوالفقارخان مرخص استقبال نبود و در بالاخانه اشچی‌باشی خواندگار نشسته بود حضرت خواندگار از شاه بنده ملازم ذوالفقارخان که باستقبال رفته بود پرسید که خان کدام است؟ در این اثنا ذوالفقارخان اراده برخاستن کرد که اکرامی کند. خواندگار دست‌در آستین داشته سه مرتبه اشاره بنشستن کرد که بنشین. روزی سلطان محمد خواندگار بوزیر اعظم ابراهیم پاشا گفت که به ذوالفقارخان بگوئید که از اطعمه‌نفیس که درمیان قزلباش متعارفست‌بجهت ما بفرستند بناءعلیه ذوالفقار-خان هر روزه دوازده لنگری از حلویات با هم میفرستادند اما نواب کلب آستان-علی در شوال از جانب قزل‌آغاج بمقر سلطنت که قزوین باشد آمدند و چون خبر طغیان و بی‌اندامی ملك بهمن شیوعی پیدا کرد و الوند سلطان برادر فرهادخان که از جانب حضرت فرهاد خان حاکم و فرمان فرمای مازندران بود با الوند دیو که سمت یاغیگری داشت ساخته سر فتنه داشتند حکمهای جهانمطاع نافذ شد که فرهاد خان متوجه دفع و رفع ایشان شود و در اواخر ذی‌الحجهٔ این سال نواب کلب-آستان‌علی بافرهادخان بسیر وشکار طالقان رفتند و از آنجا خان را مرخص ساختند و خود متوجه قزوین شدند.

اما ذکر وقایع سال یکهزار و پنج

محرم این‌سال موافق هفتم‌شهریورماه‌جلالی پیچی‌ئیل‌بود نواب کلب آستان علی در قزوین بمراسم‌تعزیت امام حسین علیه‌السلام اشتغال نمودند و در دوازدهم محرم از جانب اروس دو خرس آوردند یکی آبی که چون او را زنجیر کرده به رودخانه رها میکردند قریب بسه چهار ساعت به‌زیر آب رفته ماهی میگرفت وچون او را میکشیدند بیرون میآمد و یکی جنگلی که از غایت بلندی یکجفت را پیسه پر آب برمیداشت و سیاه و خوش موی بود و بجهت حفظ، احتیاج به مهار داشت و چون قبل از آنکه حکومت فارس را به اللهوردی‌خان‌شفقت فرمایند حکام‌لاربعلت آنکه قریهٔ سعادت‌آباد جویم را ازو کلای نواب سکندرشانی اعنی میرزا سلمان خریده تصرف نموده بودند بامزارع و توابع نزدیك بآن در اواخر محرم این‌سال ایالت و امیرالامرائی فارس را به الله‌وردی‌خان شفقت فرمودند و چون اللهوردی‌ـ خان بفارس‌رفت و بنظم ونسق یکیك ازمحال آنجا اشتغال مینمود بخاطر او رسید که چون قریهٔ سعادت‌آباد جویم از توابع فارس است از تصرف خان لارانتزاع ـ

نماید لهذا بعزم‌شکار بجانب جویم رفت و درعرض دو روز قریهٔ مذکور راحصاری محکم و برج و باره بسیار استوار ساخت و به تحت تصرف درآورد قرابختیـار نام غلامی بداروغگی آنجا قرار داده با چند نفر دیگرغلام آنجا گذاشت و بجانب شیراز معاودت نمود. خان‌لار از سودای خامی که در دماغ داشت در صدد ممانعت درآمـد و محمد عبدالله میر درگاه را که صـاحب اختیار بود و سپهسالار او بود بارنود و اجامر آن حدود بنسارویه که اول الکاء لاراست و در دو فرسخی سعادت آبادواقع است و حصاری‌بس محکم داشت فرستاد و مشارالیه آمد و درآن‌محکم نشست و درکمین بود که چون فرصت یابد قلعه سعادت آباد را بدست در آورد و در محاربه و مجادله دقیقه‌ای‌نامرعی نگذاردتابحسب اتفاق میـان رعایـای شوراب نارویه و سعادت آباد بر سر قسمت آب نزاع شده‌کار بمحاربه انجامید واز جانبین جماعت کثیر خود را بکومك میرسانیدند و این مجادله بمحاربه عظیم منجر شـد ولد قرابختیار حاکم سعادت آباد حسب‌التقدیر از دست‌لاریان‌کشته شد . قرابختیار بقلعه سعادت‌آباد معاودت نمود و صورت واقعه بلازیاده ونقصان بخدمت حضرت اللهوردی‌خان نوشت بنابر مصلحت وقت چند روزی تلافی این مقدمـه در توقف ماند و در اوایل صفر این سال نواب کلب‌آستان‌علی با خواص‌متوجه اصفهان‌شدند و در ساوه‌الیاس‌بیك که از جمله مقربان بودبسبب تقصیر خدمت گرفته بقلعه‌الموت فرستادند و در اواخر صفر داخل شهر اصفهان شدند و طرح چهار باغ دراین‌سال واقع شد و تاریخی بجهت آن‌گفته‌اند بمصرعی اکتفا شد. مصرّاع :

نهالش بکام دل شه بر آید.

در منتصف‌این ماه آقا شاه علی‌اصفهانی که بمنصب جلیل‌القدر استیفاءخاصه شریفه سرافراز بودبدارالبقا رحلت نمود و جای او را به‌آقا میرزا برادر اوشفقت نمودنـد و در سیم ربیع‌الاخر بشکار حوض ماهی رفتند و انواع شکارهـا گرفته

---

۱ نهالش بکام دل شه‌برآید ــ به ترتیب جمل برابر با ۱۰۰۵ میشود .

مراجعت باصفهان نمودند و در اواخر اینماه جسد مبارك شاه جنت مکانی راجمعی از چنگگ عبدالمومن‌خان[1] برداشته آوردند.

نواب کلب آستان‌علی با علما و سادات و اکابر و اعیان باستقبال بیرون آمده ایشان را با عز و احترام تمام بشهر آورده نعش مبارك پادشاه مرحوم را بکـربلا فرستـادند و آن جماعت راکه آورده بودند بانعامات وافر و خلع فـاخر سرافراز ساختند و دراوایل جمادی‌الاول‌متوجه نطنز شدند بعزم وشکار و روز دهم‌مراجعت واقع‌شد و در غره جمادی‌الاخری آقا مؤمن‌قاضی‌اصفهان را مقصودبیك ناظر تخته کلاه کردنـد بسبب آنکه در مبایعات جـانب رعیت ویژه مسکین را از دست داده جانب دیوان گرفته بودند و اسناد موافق شرع شریف نوشته نشده بود و دراواسط این ماه متوجه قزوین شدند .

۱ــ گذرانیده

اما شرح رفتن فرهادخان بجانب لارجان و گرفتن قلعه لندر[1]

چون فرهادخان متوجه‌لارجان شد به‌اوانه که الکاء لارجانست رسید جائی بس تنگ و معبری بس صعب بود از بیم آنکه مبادا جمعی رستمداری سر راه بگیرند و دیگر کسی از عقب نتواند آمد در این محل قلعه کوچکی در عرض پنج روز بنا کرد و جمعی از تفنگچیان قدرانداز در آنجا گذاشت تا راه آمد و شد لشکری و جماعت تجار و جمعی که آذوقه آورده‌اند و راه آمد و شد قاصد و جماعت اردو بازاری بسته نشود و جمعی را با میر مراد چلاوی بزبان گیری بحوالی لارجان فرستادند و میر مراد در اثنای راه با جمعی از مردم ملك بهمن برخوردند و آتش جنگ و قتال شعله کش شد و مردم ملك بهمن بسرداری مظفر حلال‌خوار زور آوردند و میر مراد چلاوی بربالای پشته‌ای متحصن شد کار بجنگ سنگ رسید اما دو شخص از مردم میر مراد رو بفرهادخان گریزان شدند و خود را بحضرت خان رسانیدند

۱ ــ و لندر

وخبر جنگ وجدل وغلبه رستمداری محصور شدن میرمراد بیان نمودند فی‌الفور حضرت‌خان جمعی را مقرر داشت که خود را بجماعت رستمداری رسانیدند و باندك فرصتی‌سر بسیار با سرمظفر حلال‌خوار که سردار آن لشکر بود بریده تتمه رو بفرار نهادند.

القصه هفتاد و دو سر از ملازمان ملك بهمن بنظرخان آوردند. روز دیگر حضرت خان کوچ‌نموده متوجه لارجان شدندو یادگار سلطان با ده هزار مردجرار از یکطرف‌رودخانه و حضرت خان با لشکرفراوان از دیگر طرف رودخانه‌متوجه قلعه شد و در محلی که بملك‌آباد شهرت داشت در دامن دماوند کوه فرودآمدند و در عرض دوازده روز از آب عبور کردند و چون عبور واقع شد جماعتی ازمردم ملك بهمن سر راه تنگ بر مردم قزلباش گرفتند و جنگ مردانه شد و بعد از قتل یکصد و پنجاه و هفت رستمداری به قتل آمد.

قزلباش در پای‌قلعه لندر در باغ ملك نزول نمودند. مثنوی :

یکی خاره سنگی بر آمد بر اوج
چه خارا و سنگین بر آورد و موج

چه البرز هر پاره سنگی بر او
سپهر منقش پلنگی بر او

مثل گر کسی را بروزه بدی
اجل را ازو دست کوته بدی

این کوه دامنه نداشت و قریب به پنجهزار خانه را از رعیت و سپاهی در حوالی قلعه جای داده بودند و اهل قلعه در حفظ و حراست آن جمع کوشیدند و در هیجده روز تمام رابدست‌آوردند و سر کشان را سر ازبدن جدا کردند ورعیت را بجا و مقام رعیتی‌فرستادند و چون محاصره‌قلعه بالتمام تمام شد و منع برداشتن قلعه از رودخانه واقع شد شروع در توپ ریختن نمودند و در اسعد ساعات‌دو توپ ریختند در عرض یکماه که وزن‌گلوله یکی چهل من سنگ بود و یکی سی‌و دو من سنگ میخورد و چون مکرر این توپ‌ها را ببرج و باره و سر در قلعه‌زدند

و در این قلعه قریب به‌پنجهزار کبوتر بودند که دانه از بیرون میخوردندو بچه درقلعه بهم میرسانیدند و ملك بهمن دل بآنها جمع میداشت چه هر ماه پنجهزار جفت کبوتر بچه حاصل داشت و آذوقه بود .

از خوردن توپ و صدا و نهیب‌آن راه‌گریز پیش گرفتند و یکی بازنیامدند و آذوقه و آب از دست رفته خوف و رعب بسیار در دل اهل قلعه پدید آمد ملك بهمن به امان آمده خود بزیر آمد پناه بفرهادخان برده بجان امان خواست.

فرهادخان ملك بهمن را بعلیقلی‌بیك ایشیك آقاسی خود سپرده روانه طهران نمود و حفظ وحراست قلعه بمردم‌ملك‌بهمن رجوع کرد و چون نظم و نسق‌لارجان و توابع نمود بعد از دو روز از عقب رفت و ملك را از طهران برداشته بشرف پایبوس اشرف‌مشرف‌شدملك‌بهمن را به‌عبدالقهاربیك ولد ملك سلطان حسین که در لواسان بدست ملك بهمن کشته شده بود سپردند که خونی پدر تو است‌بکش. عبدالقهاربیك ملك بهمن را بخنجر متعدد کشت وپسران ملك بهمن را اخته کردند که ازو نسل نماند و دخترانش رابملك سلطان حسن بخشیدند.یکی ازآن دودختر خود راکشت و در چهارم رجب فرهادخان متوجه دارالارشاد اردبیل شد و در هیجدهم این ماه نواب کلب‌آستان‌علی بـا خواص از راه خزر پل متوجه گیلان شدند و هم در این ماه شکار جاف تپه واقع شد وگرفتاری میر اسد را نکوهی و سلطان بوسعید و برادرش فتحی بیك روی نمود و سوای میر اسد مابقی را بقتل آوردند و شب جمعه دویم نزول در قزوین بایلغار تمام دست داد و شب شنبه دهم شعبان بولادت سلطان محمد میرزا المشهور بروزك میرزا واقع شد.گذشته ازشب مذکور تاریخ این ولادت شد.

کل کل گل امید شگفت.

۱ـ کل کل گل امید شگفت بحساب جمل برابر باسال ۱۰۰۵ میشود .

و در بیست و یکم جماعت جیك مین سگ زنده رابادندان پاره پاره کرده خوردند در حضور ایلچی روم در اواخر ماه رومیان رامرخص ساختند ومتوجه به اصفهان شدند. و سیم رمضان نزول اجلال در اصفهان واقع شدو چون مهمات بروفق مدعا شد هم در اینماه استاد آهوی موسیقاری و میرزا سنجر بیك المشهور بآهوبره آمدند از بخارا و بشرف پابیوس مشرف شدند در نهم این ماه متوجه قزوین شدند و در سیزدهم داخل گردیدند و در هفدهم از قزوین متوجه آب گرم شدند و در منزل کوران دشت بدیدن ایلچی مشغول بوده فرهاد خان از اردبیل آمد بشرف پایبوس مشرف شد و از آب گرم متوجه دیلمان شدند از راه پاراو چون تعریف دختر عبدالغفار از ناور امیر آلکسندر خان گرجی بسیار گذشت حکم جهانمطاع نافذشد که فرهادخان بابکرات میرزا ازراه لاهیجان متوجه گرجستان شوند ودختر عبدالغفار امیر آلکسندرخان گرجی را بیاورند. فرهادخان درجمعه دوازدهم ذیقعده متوجه شد چون باردبیل رسید سه روز به تهیه جمع نمودن لشکری قیام نمود وبکرات میرزا را رخصت رفتن بگرجستان دادند حضرت خان لشکر خود رابالشکر ذوالفقارخان برداشته متوجه گنجه شد ودر مقابل اوغلی از آب ارس عبور نمودند وچون بحوالی گنجه رسیدند کس پیش محمد پاشا وجماعت رومیان گنجه فرستادند که میان ملازمان کلب آستان علی وشما دوستی است بخاطر خبری برسانند که پادشاه ماازگرجستان دختری میخواهد محمدپاشاجمعی را باتحف لایق بخدمت فرهادخان فرستادوانواع تفقدات نمودند و گفتند نواب کامیاب میبایست که این خدمت بمارجوع کنند. فرهادخان آنجماعت را مخلع ساخت وچون بکنار کرموسوم بقیون المی رسیدند ازبکرات میرزا خبر رسید که کس باستقبال فرستد. فرهادخان ابدالسلطان قاجار را باپانصد نفر قزلباش باستقبال بزکم فرستاد ودختر عبدالغفار را برداشته متوجه گنجه شد ونواب فرهادخان دختر را برداشته بقزوین آورد و بحرم سپرد وهم در دیلمان حکم واجب الاذعان صادر شد که شیخ احمد آقا

راه شیمه رود لاهیجان را بسازد بنوعی که همه‌جا دوشتر کجاوه‌داران پهلوی هم تواند گذشت .

حسب‌الفرمان قضا جریان شیخ احمد آقا راه‌شیمه رود را بنوعی که مأمور بود ساخته ودر مجلس بهشت آیین مذکور شد که‌جمعی از ملازمان خاصهٔ شریفه که تریاکی‌اند چون نواب کلب آستان‌علی با تریـاك بسیار بدست بلفظ درربـار فرمودند که ملازمان ما هر کس تریاکی است یا ترك تریاك بکنند یا باوزبك رفته زبـان بیاورند یـا مواجب ایـام‌گذشته را بازدهنـد من تریاکـی وبیسر را نگـاه نمیدارم این‌سخن باعث شد که‌اکثراز‌تریاك‌گذشته حتی جلال منجم که نوزده ساله تریاکی بود وبمجرد این‌حکم باندك توجه‌پادشاهی ترك تریاك‌کرد اما بی‌آزارنبود ودراواخرذیحجه‌نزول‌بقزوین‌واقع شدمقارن‌اینحال‌ذوالفقارخان که‌بروم بایلچیگری رفته بود آمد وبشرف پایبوس اشرف مشرف‌گشت[1] ودر عیـد اضحی چهـل‌ستون پیشکش کشید .

۱ــ مشرف شد

اماوقایع‌سال یکهزار وشش

محرم سال در جمعه بیست وهشتم مردادماه بود و آفتاب در اسد بیست ودو درجه بود موافق تخاقوی‌ئیل درقزوین بمراسم تعزیت امام حسین‌علیه‌السلام‌اشتغال نمودند وهم در اینماه‌منصورخان حاکم ایل‌گرایلی بموجب تعهدی که‌نموده بود علیخان‌گرایلی را گرفته بپایهٔ سریرخلافت مصیر فرستاد ودر لرستان هردوچشمش راکندندوچون خبر موافقت شاه‌وردی‌خان‌لر با رومیان وپوشیدن مجوزه بمسامع عزوجاه نواب کلب‌آستان‌علی رسید در سنهٔ هفتم صفر بطالع جدی ایلغار کرده متوجه لرستان شدند واز راه اصفهان رفتند چون بحوالی ساوه رسیدند ملازمان شاه‌وردی‌خان را با خانلر گرفتند که مبادا این‌جماعت‌فرار نمایند و به‌شاه‌وردی‌خان خبر برسانند وبازبدستور سابق‌باعث فرارشود وچون نزول به‌امامزاده‌زین‌العابدین واقع شد شبش ایلغار شد وسحر بیست‌وپنج فرسخ راه طی شده بود برسرشاه وردی‌خانلر ریختندوشاه‌وردی‌خان از میان بدر رفت چنانچه کس اورا نشناخت‌اما زنان وفرزندان واموال واسبابش و ایلچی وسایر حیوانات بالتمام بدست آمد و

لشکر باوجود ایلغار سابق شش فرسخ دیگر او را تعاقب نمودند و چون نواب ـ کلب آستان علی بصمدمره رسیدند ملك قلعه هندبارا طلب نمودند چون بحضور آمد از شاهوردی‌خان احوال پرسیدند درجواب گفت ازحال او خبرندارم اما میتوانم تحقیق کرد اورامستمال‌ساخته روانه‌نمودند که تحقیق نماید وروز دیگر ملك‌مذکور حاضر شده‌بموقف عرض رسانید که خبر شاهوردی‌خان را بقلعه چنگاله نزد شاهرخ سنجق خواندگار داریم گویا بقلعه مذکور پناه برده.مقارن این‌حال فـرهاد خان از گرجستان آمده بموقف عرض رسانید که دختر عبدالغفار را آوردیم ودر قـزوین بحرم سپردیم وبشرف پایبوسی مشرف شد حسب‌الحکم‌الاشرف‌اللهوردی‌خان بـا لشکرخودوغلامان‌خاصه شریفه متوجه قلعه‌چنگله شدند هم‌در این روز امیرحمزه‌ـ بیك روملو را بواسطهٔ‌گناهی که ازو صـادر شده بود سرازیر ازعقب سرآویختند بجهت عبرت لشکری ودر سلخ صفر اللهوردی‌خان بپای‌چنگله رسید وشاهوردی‌ـ خان را مجال فرار نشد فی‌الفور لشکری خود را بپای قلعه رسانیدند وآتش بـدر قلعه‌زدند وهشت موضع‌ازدیوار قلعه راسوراخ کردند و شاهرخ سنجق خواندگار کشته شد واز جوانب‌بقلعه ریختند وشاهوردی‌خان جنگ مردانه‌کرد وزنده‌گرفتار شد چون بنظر اشرف‌رسانیدند جماعتی ازلران به‌ادعاء آنکه او خونی ما است او راکشته وچون دروقت فرار شاهوردی‌خان وتاخت‌وغارت قزلباش اموال ومراعی ومواشی لران‌مخلوط بمال جماعت‌ساکنان بغداد وشهر زول شده بود وجمله‌بغارت رفته بود وچاوشی بطلب آنهاگماردند مجاب‌شدند وبتعرضات‌گوناگون روزی‌مند گشتند.هم دراین ایام‌مهدی‌قلیخان‌شاملو حاکم شوشتر کلید قلعه دلشاد وقلعه‌زنده‌ـ زیر که سابقاً بدست سید مبارك عرب بود فـرستاد ودر اواسط ربیـع‌الاول نزول بخرم‌آباد نمودند وچون ایالت‌لرستان به‌حسین‌خان لرشفقت نموده بودند وجمعی که سر ازاطاعت اوپیچیده غوغائی داشته‌از جمله جهانگیر ولد شاه رستم که‌وارث لرستان بود با شاهوردی خان ساخته بارومی زبان یکی داشتند کشتند .

تفصیل این اجمال آنکه درپای چنارهای خرم آباد طرح ضیافتی انداخته که الیوم صلاح کار این الکه دیده خواهدشد.

کوچك وبزرگ الوار حاضر شدند بعداز اطعام نواب کلب آستان علی از مجلس برخاست وباشاره لایق غلامان وقورچیان جمع لران را گرفتند ومفتنان آن جماعت را کشتند وحسین خان لر را پای ایالت دیگرباره پوشانیدندودختر شاه ـ وردی خان را بحسین خان دادند والکه لرستان را بدوقسمت نمودند نصفی بحسین ـ خان لردادند ونصفی بقاسم ایناتلو شفقت نمودند وهم در اینسال فتح قلاع مازندران شد.

تفصیل این اجمال آنکه چون کدخدایان نور آمدند وشکایت کردند که ملك جهانگیر دیوانه بتاخت نور آمده ودختر وپسر ما را آنچه بصورت وسیرت خوب بودند باسیری برده واسباب واموال ما را بغارت برده حکم جهانمطاع صادرشد که اللدقلی سلطان قورچی باشی به کجور رود ودر دفع ورفع ملك جهانگیر که ازپایهٔ سریر خلافت مصیر گریخته وتاخت نور نموده و علم ظلم برافراشته بود بکوشد قورچی باشی مذکور بایلغار تمام برسر کجور رفت که شاید شب برسراو ریزند و اورا بدست درآورند تنگی راه کاربروزافتاد برسرخانه او ریختند واموال واسباب او بدست افتاده یکصد وپنجاه رستمداری بقتل آوردند وقلعه کجور را صاحبی کردند اما ملك جهانگیر پیاده از زیردست وپای لشکری خود را بیرون انداخت و بقلعه ماره کوره رسانید وقورچی باشی قلعه ازتاخت وغارت وقتل و کوشش وتفحص وتجسس ملك جهانگیر خبریافت که ملك مذکور خود را به قلعه ماره کوره انداخته فی الفور متوجه قلعه مارکوره شده وقلعه مذکور را محاصره نمود ومدت پنجماه این محاصره امتداد بهمرسانید آخرالامر ازبسیاری توپ وتفنگ ملك جهانگیرخود را از قلعه بدرانداخت ملك جهانگیر دیوانه باامان آمد که صباح بزیر میآیم کسی بیاید مرا تسلی نماید چون شب بسر دست آمد ملك جهانگیر خودرا از قلعه بدر

انداخت و بجنگل رفت و صباحش قورچی باشی قلعه مارهٔ کور را گرفته بنوعی که سلطان‌علی‌بیك بود یوزباشی بزچلو قلعه را آتش زده برقلعه مستولی شدند زن، مادر و خواهر و اموال بسیار از ملك جهانگیر بدست آورد و مشخص شد که ملك جهانگیر بجنگل گریخته. قورچی باشی لشکر را بسه قسم نموده و هر قسمی بعهده سرداری واگذار نمود و خود با جمعی از چهار جانب بمحاصره جنگل مشغول شدند. درعرض یازده روز ملك جهانگیر را بدست در آورد و بطلب برادرانش ملك اشرف و ملك کاوس که درقلعه مرسی بودند روانه شد بعد از محاصره سه روزه امان طلب نمودند و بیرون آمدند و قورچی باشی کس پیش ملك جهانگیر والد ملك عزیز حاکم نور و اورا فرستاد که ملوك این سر بواسطه عدم اطاعت اسیر و گرفتار شدند تو درچه خیالی؟ ملك مزبور از در اطاعت درآمده بخدمت قورچی باشی آمد نواب مشارالیه متکفل مهمات او شده همراه بپایهٔ سریر اعلی آورد و قورچی‌باشی ملك جهانگیر و ملك اشرف و ملك کاوس را با کلید این قلعه برداشته بپایه سریر خلافت مصیر آورد کلید قلعه نور وقلعه کجور وقلعه مارهٔ کور وقلعه مرسی وقلعه کالج و قلعه برار و قلعه دری آورد حسب الحکم جهانمطاع قلعه‌ها را خراب کردند و داروغگی این محال بفرهاد خان شفقت فرمودند وچون نواب قورچی باشی درسلیمان‌آباد بشرف پابوس مشرف شده حکم بقتل ملك جهانگیر دیوانه نافذ شد و ملك اشرف و ملك کاوس برادران ملك جهانگیر را بقلعه الموت فرستادند وبجهت مدد معاش ملك جهانگیر حاکم نور که الحال که اورا خاصه کرده بودند چند ده از قزوین تعیین نمودند ودر ملازمت بود تا اجل موعود رسید بازهمان دهها را باو لاداو دادند و در اواسط رجب این سال خانه کوچ اکثر ملازمان شاهی باصفهان رفتند و مقر سلطنت اصفهان شد بسبب استیلای اوزبکیه که هر روز تاخت به الکاء یزد می‌آوردند و بحوالی کاشان تا آران وبیدگل تاخت می‌آوردند وازجمله درربیع الاول این سال قریب بدو هزار اوزبك متوجه دارالعباده یزد شدند وچون این خبر بدیزد رسید بتصور آنکه بطریق دیگر بارها بتاخت بلوك میبد و اردکان خواهند آورد نواب علیقلیخان که والی ابرقو بود و بجهت حفظ وحراست یزد داروغگی یزد باو بود لشکر خود

را برداشته متوجه میبدشد. دراثنای راه هنوز بمیبد نرسیده خبر رسید که اوزبك به‌یزد رفته بی‌توقف باوجود آنکه طی مسافت نه‌فرسخ نموده بود مراجعت نمود وقتی به‌یزد رسید که اوزبك محله مریابادرا غارت کرده بودوبتاخت وغارت محله‌آب‌شاهی مشغول‌بودند بلاتوقف بماندگی‌اسبان مقید نشدند صف بستندازپی تفنگچیان بدوش فرستادند هنوزایشان ملحق نشده بودندکه جنگ مردانه‌روی داد وبکثرت اوزبك‌و قلت شاملو مقید نشده جنگ کنان سیصد وپنجاه سرازاوزبك بخدمت حضرت خان آوردند و چون محراب سلطان حاکم طبس شنیدکه اوزبك متوجه یزد شدندلشکر خود را برداشته ازعقب ایشان متوجه یزد شد وچون بخرانق رسید درمیان رودخانه دیدکه لشکر اوزبك کشته وزخمی وآزرده می‌آیند سرراه بر آن جمع گرفته وچند نفر را بقتل درآوردند وبعضی اسبها گذاشته پیاده بکوه روان‌شدند وقلیلی بدررفتند وسر واختروماه‌اوزبك دراواسط ربیع الاخر این سال درحینی‌که نواب‌کلب آستان علی متوجه اصفهان بودند برسرکوچ درچمن مجوز بنظر اشرف درآوردند و اکثر اوزبك‌که بکوه رفته بودند از تشنگی مردند و در اوایل جمادی الاول نزول اجلال در اصفهان واقع شد و مولانا خصالی کاشی بجهت فتوحات مذکوره تاریخی گفته. قطعه :

اگر شاه وردی زشه سرکشید ... سرش در ره شاه انداختند
وگر قلعه مازندرانی بیست ... سر قلعه و ملك در باختند
وگراوزبك‌آورددزدانه‌باخت ... قزلباش مردانه در تاختند
پی سال تاریخ این فتحها ... فتوحات عالی رقم ساختند
خصالی پی فتحهای دگر ... ملایك همه دست افراختند

و در این سال نهری عظیم از زاینده رود جدا ساختند و بباغ عباس آباد آوردند و از آنجا بکل باغها جاری ساختند و تاریخی بجهت این گفته شده بود نوشته شد قطعه :

دوش عقلم گفت آب کوثری — دربهشتی از شبی آمد پدید
شاه‌عباس آنکه ز آب زندگی — باغ عمرش‌را گل شادی دمید
باخرد گفتم که آب باغ را — سال‌تاریخش بگو؟ گفت ای وحید
تا بحکم شاه آب آمد بباغ — آب باغ[1] از بهر تاریخش رسید

ودر اواخر شعبان این سال بساختن حوض خانه مشتمل برچهار حجره و حوض بزرگی درمیان و در صفه یك نوفردگان[2] با حوض بجهت طبخ اطعمه و یك نوفردیك کان وحوض بجهت طبخ اشربه و نهایت صفا به‌پنجره بزرگ عالی که بر صحنی که بباغ ناظر بود بربالای حوضخانه‌هاعمارات عالی خوش طرح امرفرمودند وچون در ذیحجه این سال باتمام رسیدبجهت تاریخ‌این‌چند بیت بنطق دردربار خود فرمودند :

شاه گوید:

کلبه‌ای را که من شدم بانی — مطلبم تکیه مکان علیست
زان سبب فیض یافتم زاله — که مرا مهر با علی از لیست
خانه دلگشا[3] شدش تاریخ — چونکه از کلب آستان‌علیست

و در اوایل رمضان این سال خبر فوت‌عبدالله‌خان اوزبك محقق. گشت تحقیق این مقال آنکه عبدالله‌خان اوزبك به‌عزم شکار متوجه قصبه فرشی‌شد عبدالمؤمن‌خان ولد او باخواص و اعیان لشکر خود درمیان نهاد که دررفع ودفع پدر با من‌موافقت نمائیدکه میخواهم او را ضایع کنم وآن جماعت را فریب داده باخود همداستان

۱ــ آب باغ بحساب جمل برابر باسال ۱۰۰۶ میشود.
۲ــ نوفردیك‌کان؟
۳ ــ خانه دلگشا بحروف ابجد برابر با ۱۰۱۱ میشود. درصورتیکه نویسنده در متن کتاب وقایع سال ۱۰۰۶ را شرح میدهد .

ساخت و از بلخ به بهانه ملاقات پدر متوجه‌فرشی شد وچون شاه محمد الاچوپان که سابقاً ازمعتمدان وخواص عبدالله خان بود وچهار سال بود که عبدالمؤمن خان اورا از پدر خواسته و امیرالامرای لشکر خود کرده‌بود از غدر عبدالمؤمن خان با پدرش خبر دار شده کس پنهان پیش[2] عبدالله خان فرستاد که پسرت عبدالمؤمن خان باتو سرغدر ومکردارد باخبرباش . عبدالله خان چون ازمقدمه خبردار شد، بامعدودی بسیرفرشی رفته بود فی‌الفور مراجعت ببخارا نموده وبحفظ و حراست شهر کوشید وبمستحفظان شهرسفارش کرد که عبدالمؤمن‌خان‌را بشهرنگذارید وچون عبدالمؤمن خان بقریش رسید ازپدرنشانی نیافت وازنامه وقاصدشاه محمدالاچوپان باخبرشد و شنید که اورا بشهرنمیگذارندولشکربسیاردرآنجا حاضر است تاکوراك که دوفرسخی بخاراست آمد فی‌الفور شاه محمدالاچوپان راگرفته ببلخ فرستاد ومراجعت نموده بجانب بلخ رفت عبدالله خان بالشکر پسرخود را تعاقب نمود در اثناء راه شنید که عبدالمؤمن خان ازآب آمویه گذشته ببلخ رفته معاودت نموده ببخارا رفت. بعد از آن عبدالمؤمن خان سران سپاه پدررا بوعده ووعید باخودیار ساخت وکس پیش توکل‌خان حاکم عراق عرابه‌لق فرستاد که من‌باتو یارم متوجه تاشکن شو وصاحبی کن.توکل‌خان بموجب نوشته عبدالمؤمن خان عمل نموده تاشکن را صاحبی نمود چون این خبربعبدالله خان‌رسید در روزمتوجه سمرقند شدخواجم قلی‌وقوش بیگی‌را بادوازده هزار اوزبك بسرتاشکن فرستاد این‌جماعت‌شکست خوردندازشنیدن‌شکست لشکرعبدالله خان آزرده‌شد ببخارا معاودت نمود. درراه گفتند باو که این فتنه‌پسرت عبدالمؤمن خان برپاکرده اغراضش بیشترشد بعد ازنفرین بسیار تب کرد وبیماریش بسیار صعب شد وحصن بخارا ومحافظت سپاهیان سودی نکرد و ازدریای کل شیئی هالك الاوجهه وجای درکشید وچون این خبر محقق شد نواب کلب آستان علی در

۱ــ قرشی

۲ ــ جانب

شب جمعه سیم رمضان بمطالع جدی متوجه خراسان شدند و قاسم بیك بیگدلی را باحضار الله وردیخان بجانب فارس فرستادند وحضرت خان در کوه کیلویه بود حسب الحکم جهانمطاع متوجه فارس شدند بعد از توقف سه روزه چه در این سه روز به‌نسق ومهمات کوه کیلویه والوار آن‌سرحد پرداختند وبیست وچهارم رمضان‌متوجه شیرازشدند ودوازده روزبجهت جمع‌شدن‌لشکر درشیرازتوقف نمودند. روزیازدهم از حکام کوه کیلویه خبررسیدکه الوار آنجا سراز اطاعت حاکم پیچیده راه عصیان پیش گرفتند وملازم لاچین سلطان حاکم خودرا جواب گفتند و بعضی راکشتند . رای صوابنمای حضرت خان باین قرار گرفت که باخواص خود بایلغار بدیع این فتنه‌کو شد. روز دوازدهم لشکررا با امامقلی بیك ولدخود بجانب‌کوشك زرفرستاد وخود با پانصدکس هشت روزه راه را بسه روز رفت و بسیاری از اهل عصیان را کشت واموال ایشان را غارت نمود. امیربداغ نابکار که این فتنه و فساد از پیش او بود راه فرار پیش گرفت‌وهمدم‌بیك را سلطان نموده حکومت‌کوه کیلویه باورجوع کرد و روزهفدهم شوال خود را باردوی خود رسانید وازراه یزدباتفاق علی‌قلی‌بیك قورچی ترکش شاملوکه داروغه یزدبود وموازی پانصد نفر ملازم مسلح مکمل داشت متوجه خراسان شدند اما مخوف بودند از کمی آب راه و مجدداً حکم جهانمطاع رسید که ازراه یزد متوجه خراسان شوند حسب الحکم جهانمطاع از راه خورنق و رباط پشت بادام و رباط شتران و طبس‌که در هیچ عهد وزمان لشکری‌از آنجا عبورنکرده بود مگرقلیلی ازقلت آب روانه شدند بیت:

مگر که قطع بیابان یزدآسانست که کوههای‌بلاریگ‌این‌بیابانست

و ازمستحسنات زمان آنکه چون حضرت خان بـرباط شتران رسیدند زمینی دیدندنم دائمی داشت چاخورا[1] طلب نمودند وبدان محل فرستادند واحداث‌کاریزی کردند والحال دوجفت گاوآب ازآن کاریز بیرون‌آمده زراعت میکنند ودهکده

۱ ـ چاه خورا

ساخته‌اند اما ازراه یك فرسخ دور افتاده وحالا منزلگاه آن دهکده است و خاطرراه مردان راهروان از ممرآب جمع است بازحکم جهانمطاع رسید بمضمون آنکه مابالشکر دواسبه متوجه هرات شدیم خان با هر که در ایلغار رفیق تواند بود خود را برساند حضرت خان‌حسب الحکم جهانمطاع با علیقلی بیك قورچی ترکش وملازمان‌که دواسبه بودند بایلغار تمام‌خود را در شب جمعه چهارم‌محرم سنه۱۰۰۷ در کنار رودخانه‌کوسوبشرف‌پایبوس مشرف گردانیدند.

اما ذکر بعضی از احوال اوزبکیه بعد از فوت عبدالله‌خان

ولدنا خلف او که همیشه پدرش از وجودش آزرده بود عبدالمؤمن‌خان بمسند سلطنت چنگیزی نشست و ازغلبه خبثی که در جبلت او بود اکثر اقران و اقربای خود راکشت و اراده‌اش آن بود که اکثر امراء قدیمی پدر خود را بکشد و دربخارا بود با احضار لشکر فراوان بعزم تسخیر ایران و رفع شرمندگی که مکرر گریخته بود ازمصاف نواب کلب آستان علی‌پروانجات بالکای اطراف موروثی فرستاد و از بسیاری ظلم و تعدی دست مظلومان پی رفعش بآسمان مانده بود در اواسط‌ذیقعده همین سال متوجه خراسان شد و از یکصد هزار اوزبك تنگ‌چشم افزود برداشته با عراده و اسباب توپ و تفنگ متوجه خراسان شده چون همگی همت نامکنت او برتضییع ملازمان اعتباری و اعیان‌کاری پدرش گماشته بود دراثنای‌راه رأیش برآن قرارگرفت که این‌کاریست بس‌بزرگ بی‌همراهی و دستیاری‌بزرگی صورت‌نمیتواند بست بنابراین با خدای نظرلی[1] در ظاهر مباهات از همزبانی مینمود امادرباطن‌بفکر

۱ ــ که بهمزبانی سرافراز واز سایر اعیان ممتاز بود این حکایت درمیان نهاد خدای نظرلی

خود افتاده درخلوت بعبدالواسع بی و محمد مؤمن میرزا و شیرافکن میرزا و جنید- بی و شاه‌کوچك بهادر وحاجی بی‌قوشچی و یارمحمدقلی‌میرزا که مقصود از این معامله بودند سر این رازگشودند و اراده عبدالمؤمن‌خان را بتفصیل بیان‌نمودهمگی صلاح دیدندکه او را بقتل‌آورند، مقررآنکه چون در سرکوچ لشکری را بسیار از خود دور میدارد و با جوانی چند ساده تنها و یکه بی‌اسلحه میرودآنوقت به بهانه حرفی پیش روند وکارش بسازند از جمله محمدقلی‌میرزا اتالغ‌که ازمقربان پدرش بود و از جمله مقبولان‌موعودی‌بود درشب‌چهارشنبه‌بیست وسیم ذی‌قعده سنه ۱۰۰۷ در قریه زانی در زیرطاقی‌که محل عبور عبدالمؤمن‌خان‌بود پنهان شده‌چون‌جماعت پیشیان‌گذشتند مشعل‌خان نمودار شد، ازعقب عبدالمؤمن‌خان رسید، یار محمد قلی میرزا که در فن‌کمانداری بی‌نظیر بود تیری ترکش کرده برپهلوی عبدالمؤمن‌خان زدکه از دیگر پهلوپران جست فی‌الفور خود را بگردن اسب انداخت از اسبش کشیدند و سرش بریدند و این‌مثنوی در شأن اوآمده. شعر:

ز کاربزرگانش اندیشه کرد وفا را براند و جفا پیشه‌کرد
پی چاه کندن در آمد براه خود افتاده با تاج و تختش بچاه

دین‌محمد خان ولد جانی‌بیك سلطان خواهرزاده عبداللّه‌خان درایام استیلای اوزبکیه درخراسان والی‌خاف و با خرز و قاین بود در میان او و عبدالمؤمن خان عداوت بمنزله اظهار رسیده بود و درحینی که قلباً باکوکلتاش که صدر عبداللّه‌خان وحاکم هرات بود بجانب بخارا رفته بود وهرات از حاکم مستقل خالی بود ودین- محمدخان از بسیاردانی و حیله‌سازی بر هرات مستولی شد بتحت تصرف خود در- آورده بود و از عبدالمؤمن‌خان بسیارخایف بود رأیش برآن قرارگرفته‌بود که‌بنواب کلب‌آستان علی پناه‌آورد یوسف قوشکچی را با عریضه‌ای بدرگاه‌گیتی‌پناه فرستاد مضمون‌آنکه عبداللّه‌خان‌بجوار رحمت‌ایزدی پیوست وکمترین‌ازجانب شماهرات را صاحبی‌کرده‌ام موقع‌آن است‌که اگر عبدالمؤمن خان‌که مدتیست که‌کمر عداوت این غلام بر میان جان بسته در دفع و رفع من‌کوشد ظل ظلیل خود را از سر این

غلام کم نکنند وشر او را علاج کنند و درحوالی ری این‌عریضه رسید مدعای اورا باجابت مقرون داشتند و ملازمش را در حوالی بسطام مخلع ساخته روانه هرات نمودند با محمد قلی‌بیك ایشیك‌آقاسی و مولانا ضیاءالدین محمدکاشی تاریخی چند بجهت فوت عبدالله‌خان گفته.قطعه:

لله الحمد که خان توران | مرد و شورش در خراسان افتاد
شعله آتش چنگیز نشست | در غلط بود و پشیمان افتاد
اوزبکان تیغ کشیدند بهم | ماوراءالنهر ز سامان افتاد
شعله آتش چنگیز نشست | سیل این دجله ز جریان افتاد
عاقبت مملکت چنگیزی | بکف خسرو ایران افتاد
اهل ظلم ار بشماری دانی | که کی این شور بدوران افتاد
بیت آینده ز هر مصراعش | زهر تاریخ نمایان افتاد
شعله برخاست چو از آتش شاه | علم خسرو [1] توران افتاد

و دیگران نیزگفته‌اند از هر یك مصراعی اکتفا شد، مصراع:

شاه عباس قاتل اوزبك | برافتاد اوزبك ز روی زمین

به نثر نیز یافته‌اند «عید خراسانی[2]» «نهایت دولت چنگیزی[3]» و چون فرهاد

۱ ـ علم خسرو ـ کلمه خ خواهد بودکه پس ازاحتساب مصراع وکسرخ بحساب جمل برابر با سال ۱۰۰۷ میشود.

۲ ـ عید خراسانی ـ این عبارت به‌حروف ابجد برابر با سال ۱۰۰۸ میشودکه یکسال اختلاف با مصراع قبل دارد وعبارت «نهایت دولت چنگیزی» را نیزدر صورتیکه بحساب جمل درآوریم معادل ۱۰۰۶ و این هرسه تاریخ باهم اختلاف دارند لیکن‌چون وقایع سال ۱۰۰۷موردگفتگوست مصراع «علم خسروتوران افتاد» صحیح است ومطابق با سال واقعه است.

۳ ـ خرقه نامی بحساب‌جمل برابر باسال ۱۰۰۶ میشودوخرقه مانی۹۹۶

خان در مازندران بود بسبب تقصیری مخوف بود بجهت جلب خاطر نواب کلب آستان علی با مخصوصان متوجه‌مازندران شدند وحکم جهانمطاع نافذ شد که لشکر در فیروزکوه جمع شوند درعرض پانزده روز سیر و شکاران الکه‌نموده جلب خاطر خان نموده روانه اردو شدند و بسبب شکایت کردن صادقی بیک کتابدارعتیق در شاه‌چشمه از نادرالعصری ملامیرعلی ثانی با مولانا علیرضا که مجدداً خدمت کتابداری و تمام نمودن کتاب خرقه که مشتمل برخطوط استادان نادر ومحتوی برصور استادان مصور نادر بود باو رجوع شده بود فرستادند که این خرقه را بـا خطوط و صور و نقاشان و مذهبان و صحافان برداشته بحضور آید و تـاریخ این کتاب خرقه نـامی و تاریخ این تصویر خرقه مانی واقع شده و درغره ذیقعده درچمن‌ساور شیخ‌احمد آقا را همراهی صفی‌میرزا نمودند و باصفهان فرستادند و خود متوجه خراسان‌شدند و در چمن بسطام فرهادخان را بمنصب چوخاچیگری سرافراز ساختند و در پنجم ماه ذوالفقارخان قرامانلو و ابـن حسن‌خـان فیروز جنگ جغتائی و شاه علی سلطان بیات و شاه علی سلطان غلام خاصهٔ شریفه و قاضی سلطان مقدم را کـه در خدمت فرهاد خان بوده بتسخیر مشهد مقدس روان نمودند و حسب‌الحکم جهانمطاع ریش‌تراشی عام شد و ولیخان بیك واد علیقلیخان شاملو بدست محمد صالح‌بیك‌تبریزی کشته شد برسر شراب و سه‌شنبه هفدهم ذیحجه در رباط‌عتیق‌خبرقتل عبدالمؤمن خان بتفصیل مذکور رسید و در اواسط اینماه نوروز محمد سلطان حاکم نیشابور با امیر ابوالمعالی کلانتر آنجاشاهیسون شده بشرف پای‌بوسی مشرف شدند و مشهد مقدس را اوزبك خالی کرده بجانب هرات رفتند فرهادخان بزیارت امام‌هشتم مشرف شد و چون نواب کلب آستان علی بدشت بحریان رسیدند جاجمخان را با عربخان‌ولد او بجانب اودکنج که الکهٔ قدیم ایشان بود و مدت هفت سال بود که بدست عبدالله‌خان درآمده بود و حکم جهانمطاع شد که اهل صاین‌خانی امداد و اعانت نموده ایشان‌را بمقر سلطنت خودشان رسانیدند و دراواخر اینماه خبر رسید که حسن‌پاشا درجنگ فرنگ کشته وفرنگ بقلعه باتق مستولی شدند بدین سبب سلطان محمد خوانـدگار

برفتن جنگ فرنگ مصمم شد وتمرد لشگر ایروان و نخجوان برفتن جنگ فرنگ بظهور پیوست وجلالی شدن‌عالی سلطان چمش کزك وطویل علی که‌سابقاً پاشابودند بتحقق پیوست وسرکشی‌غازیگرای خان وشرف‌خان تاتاروشرف‌خان کردخواندگار را مشخص شد وچون خبر قتل عبدالمؤمن خان به‌دین محمدخان و باقی‌سلطان‌رسید خاطرجمع نموده بضبط ومحافظت‌خراسان مجدد ساعی شدند وحدیث‌التجافراموش کرده جمعی را به‌خان وجام‌فرستادند. مقرر آنکه تا مشهد مقدس رفته‌زبانی‌ازقزلباش گرفته بیرند در جام بوده ملاقات این جمع اوزبکیه باقراولان فرهادخان که سردار ایشان ذوالفقارخان بود واقع شد وتلاقی فریقین و جنگ و فتنه‌بنوعی شدکه‌مافوق آن متصور نبود. شکست بر اوزبك دست داد بسیاری از اوزبکیه کشته‌شدندوقریب سیصد سرآوردند و درپنجشنبه بیست وهشتم نزول‌اجلال در مشهد مقدس واقع‌شد. مقارن اینحال ذوالفقارخان ازجانب جام‌آمد و سیصد سر وشصت اوزبك‌زنده‌آورد از اوزبك از جانب تیلخان زبانگیری‌آمده بودند و روز جمعه خطبه اثنی‌عشر در مسجد جامع مشهد مقدس خوانده شد و ایالت ودارائی آنجا را بداغخان چگنی شفقت فرمودند فرهادخان را با امراء تابع بجانب هرات فرستادند و غازی سلطان تربتی را متولی‌آستانه امام هشتم قبله هفتم ساختند و میر محمد جعفروملامحمدکاظم را مدرس‌کردند و تعیین اهل خدمت بتفصیل نمودند وبداغخان را با لشگر چگنی همراه نور محمدخان‌کردند او را بمروکه مقر سلطنت او وآبای او بود و ازتسلط عبدالله‌خان آن مرز و بوم راگذاشته پناه بدرگاه شاه‌گیتی پناه‌آورده بود او را در آن مرز وبوم متمکن سازند و محمدابراهیم‌خان پسر خواهر عبدالله‌خان اوزبك راکه‌از جانب عبدالله‌خان اوزبك راکه از جانب عبدالله‌خان حاکم مرو بودگرفته بپایهٔ سریر خلافت مصیر فرستند و بعد از دو روز از رفتن فرهادخان بتصور آنکه اگر اوزبك بقلعه هرات محصور شوند و کار قلعه بگرفتن رسد مشکل باشد حکمی بفرهادخان نوشتندکه لشکر روم بحرکت‌آمده از بیم‌آنکه مبادا بدارالارشاد اردبیل‌آیند واجب شد رفتن به‌آذربایجان اما مترصد حکم دیگر باش و خود را بنوعی بنمائی که اهل

خراسان و اوزبك گمان مراجعت تو بکنند و اگر اوزبکی مفید داشته‌باشی بگریزان دانسته و استادانــه چون این حکم رسید فــرهادخان فی‌الفور حکم بشورش لشکر و مراجعت نمودنــد و دو اوزبك مقید داشتند تغافل‌زده گریزانیدند دانسته چون اوزبکان بندی گریختند خود را بقلیخان رسانیدند که چه نشسته‌ای که قزلباش مراجعت کردنــد و بآذربایجان رفتند بسبب آنکه روم درحرکت آمده مقارن این حال محمودبیك شاملو که از هند آمده بود بحراست رسیده از مــافی‌الضمیر تیلمخان بــاخبر شده رخصت انصراف یافتند و بپابوس اشرف مشرف شد وبموقف عرض رسانیدند کـه تیلمخان گفت که عبدالمؤمن‌خان کشته شد و مــاوراءالنهر از وارث خالی‌مانده و اعیان سپاه و لشکری متفق شده‌اند بپادشاهی من و ازخود ده هزار اوزبك خوب دارم که الحال با من میباشند اگر شاه‌عباس بر سر هرات میآید من باقی سلطان بــرادرمرا درسراب میگذارم و شهر و قلعه محکم میکنم و با هزارکس ببخارا میروم و لشکر متعدد بهم رسانیده بجنگ شاه میآیم. نواب کلب‌آستان علی از این تدبیر خود بسیار محظوظ شد اما چون خبر مراجعت قزلباش به تیلمخان رسیده سجده شکر کرده بعزم تسخیر خراسان از هرات بیرون‌آمد و متوجه مشهد مقدس شد و نزول درسرحوض کرباس نمود هم در این روز امیر تاج میرز ، را از ایالت بختیاری معزول ساختند و حسب‌ـ الحکم جهانمطاع ایالت‌آنجا را به امیر شاه چین ولد امیر جهانگیر شفقت فــرموده روانه الکه نمودند و امیر تاجمیر را بقلعه محبوس ساختند باندك فرصتی راه عصیان پیش‌گرفت وجواب به راهــداران میداد و در تعمیر و استحکام میان دزدان میکوشید نزول نواب کلب‌آستان علی در رباطسنگ‌بست واقع‌شد وچون اردو دربندفریمون بودند آخر روز دوم داخل اردو شدند و حکم جهانمطاع صادر شد که ازلشکرهرکه دواسبه باشد در رکاب ظفر انتساب باشند و تتمه با اردو بوده بآهستگی‌بیایند واین حکم مقرون بجا شد و وزیر اعظم حاتم‌بیك را اردوبیگی‌نمودند. رتق وفتق‌مهمات بکف‌کفایت اونهادند وشب‌شنبه پنجم درحوالی‌قلعه‌کسر بفرهادخان‌رسیدند وروزش نــزول درحــوالی غوریــان واقع شد و الیوم اللهوردیخان بــا علیقلی‌بیك داروغه

وملازمان دواسبه اردو راگذاشته به‌ایلغارتمام‌آمده دراین منزل بشرف‌پایبوس‌مشرف شدند و شب یکشنبه در راه خوابیدند بنوعی که پیش‌خانه و رکیب در زیربار بودند و همگی لجام اسب خود را داشتند وصباح دوشنبه هفتم بقانسون تیب‌بسته[1] بحوالی کاروانسرای پریان تیملخان با چهارده‌هزار اوزبك که سابقاً در محل خراسان بودند و ده هزار اوزبك که مجدداً از بخارا و آنحدودآمده بودند و چون نواب کامیاب بابکرات میرزا ولد داودخان‌گرجی همراه بودند فرمودند که چند قدم مابیشترك برویم و از این سوار که میآید بپرسیم که احوال جنگ وجدل چه شد قریب‌یك میدان‌پیش رفته‌آن‌مرد س‌ دصالح بیك ناظرفرهادخان‌بود خبرداد که جنگ‌دست داد وصحبت غلیظ است بکرات میرزا چون بالمشه سواربود بعرض‌اشرف رسانید که اگر رخصت باشد بروم وبه اسب جنگ سوار شوم وبیایم چون مرخص شدجلوانداخت که‌برود نواب‌کامیاب فریادکردند که‌میرزاآهسته برو وسوارشو آهسته بیاکه‌مبادا ازاضطراب شما رعبی در دل لشکری راه یابد و جماعت اوزبکیه چشم از مکرر گریختن عبدالمؤمن‌خان پوشیده‌آغاز جنگ کردند . شکست بر ذوالفقارخان که پیش‌جنگ فرهادخان بود افتاد. فرهادخان تیری بر دست خورده لشکری روی بگریز نهادند و پای توقف او سست شد وچون میمنه بحسین‌خان و امرای شاملو سپرده بودند از هجوم لشکر اوزبك پای استوار قایم کردند نواب کلب‌آستان‌علی از تیب جدا شده با چند نفر پیش تیب ایستاده قورچی‌باشی را در تیب‌گذاشته بودند وچون شکست واقع شد نواب کلب‌آستان علی پیرزاده ولد حاجی توکل را پیش الله‌وردیخان که بطرح ایستاده فرستادند که اوزبك‌را برگرداند. حسب‌الفرمان قضاجریان‌الله‌وردیخان جماعت اوزبکی که بعقب‌شکستگان میرفتند بسیاری راکشتند وقلیلی‌جانب تیب‌خود رفتند و میسره را بحسین‌خان قاجار و بعضی ازغلامان رجوع نموده بودند. اوزبك هجوم‌آورده‌آن جماعت را نیز شکست دادند و تیلمخان با تیبش‌متوجه تیب‌شاه‌شد.

۱ــ در حوالی

نواب کلب آستان علی با چهل پنجاه کس از جوانان کاری خلعت ومن یتوکل علی الله فهوحسبه پوشیده درجانب بازار تیب بمسافت قلیلی پیش از تیب ایستاده بودند وچون شکست میمنه و میسره مشاهده نمودند نیزه طلب نمودند. یعقوب بیك خان کهنه قورچی تیر و کمان پیش آمد که چه ایستاده اید نواب کلب آستان علی فرمودند که جاهل اند و جنگ ندیده صبر کن که محلی دارد و روی بجماعتی که در رکاب ظفرانتساب بودند کردند و فرمودند بزبان ترکی که مضمونش این است که چه ایستاده ایم بسم الله از آن جماعت چندکسی پیش رفتند هرکس اوزبکی را بنیزه انداختند ونواب اعلی بنفس نفیس خود پیش رفته شکست بر اوزبکیه افتاد و بالکلیه اوزبکیه ازپیش برداشته شد و تیلمخان زخمی شده در راه درمحل فرار از اسب افتاده اوزبکان در خاکش کرده اسب بر بالای او گردانیدند تاکسی اثری از او نیابد قریب به شش فرسخ تعاقب اوزبك نمودند و اموال و اسباب و زن و فرزند اوزبك بالتمام بدست غازیان درآمد و سر واسیر بسیاری از اوزبك آوردند وشهر هرات را صاحبی کردند و تاریخ این فتح هری شد واقع شد و از اعیان وامراءِ اوزبك آنچه گرفتارشده بودند وکشته شده بودند و سر ایشان را شناختند، بدین تفصیل است : حاجی بی حاکم هرات وقلبابابی ولد محمودجوره امای حاکم مشهد مقدس ومیرزا عبدالله پادشاهزاده منقط که حاکم او به شافلان بود که بدست حسین بیك قاجار گرفتارشده بود وجوقی بی و محمدمراد بی بدست پیری سلطان قراقلر گرفتارشد وپیشك وردی حاکم تونْ و الله یار حاکم نسا. وابیورد حاکم اسیرقورچیان عظام شدند ونوذرسام بی حاکم غوریان بدست یکی از غازیان جغتای افتاده قل بی حاکم فرح و بستان بدست ملازم حسین خان قاجارافتاده و ولی حاکم مرغاب بدست قورچیان قاجارافتاد بالجمله هفتهزار سر وچهل نفر زنده بقلم آمد ونه نفر میر وسلطان ومردم با منصب مقید شدند.

اما برخی از حالات اوزبك

درحینی که عبدالمؤمن خان درحوالی ضامن من اعمال سمرقند بقتل رسید. ته روز پیش از آن عادلبای کتاول که محرم وانیس و محل اعتماد اوبود کوچ ومتعلقان عبادالله سلطانرا باجانی سلطان پدر تیلمخان وعباس سلطان برادر جانی سلطان بااموال قلبابای کوکلتاش که قریب هشتاد هزار تومان بود روانه بلخ نموده بود. در اثنای راه از خبرقتل عبدالمؤمن خان بسیار مضطرب شد واز ملازمان عبدالمؤمن خان پانصد سوار اوزبك که بجهت محافظت خزانه همراه بودند باصاحب اعتباران قوم گفت که باوجود قتل عبدالمؤمن خان باجماعتی که بکنار بلخ رویم چون توانیم[1] بشهرداخل شد، مارا نخواهند گذاشت. طریق آنست که یکی را پادشاه کنیم اگر صلاح میدانید جانی سلطان پدرتیلمخان راپادشاه کنیم. همه باتفاق تحسین نموده قبول کردندوجانی-سلطان را ازبند خلاص کردند وباو شرح حال گفتند واورا پادشاه کردند و خلعت پادشاهانه پوشیده کمر خدمت واطاعت اوبرمیان بستند وچون خبر این قضیه بهبیگم-

۱ــ چون داخل شهر توانیم شد.

حرم عباداللهسلطان رسید عادلبای راطلب نمود و گفت عجب از شماست که پادشاه‌زاده خود را گذاشته‌اید و دیگری، پادشاه کرده‌اید الحال پسری از عبیداله‌خان بسن شانزده سالگی بامن است و پنهان میداشتم، اورا پادشاه کنید اگر قسم خورید حاضر سازیم. عادلبای بغایت خوشحال شد و قسم یادنمود که ازلاعلاجی باجانی سلطان ساخته بودیم که پادشاه زاده باخود نداشتیم وازحرم بیرون آمد وحقیقت این مقدمه باجمعی که رفیق او بودند اظهار کرد همگی قبول این معنی نمودند که بسیارخوبست فی‌الحال عادلبای پیش جانی سلطان آمد و گفت حالا شخصی آمده و گویا قتل عبدالمؤمن خان غلط است و اورا ازتخت سلطنت بخاك مذلت کشیده مقید ساختند ودر صندوقی کردند و عبدالامین خان را لباس پادشاهی پوشانیده و بتخت سلطنت متمکن گردانیدند و از آب آمویه عبور نمودند وکس ببلخ فرستادند که قصه چنین شد و عبدالامین خان ولد عباداللہ خان را بپادشاهی برداشته‌ایم و فردا داخل بلخ میشویم. میرخان انالق حاکم بلخ وذلدار خواجه که از اولادخواجه پارسااند واباعن جد بزرگ وبزرگ زاده نواب آن ولایت بوده‌اند اتفاق نموده گفتند. فردا داخل بلخ نشوند گمان‌هست که فتوری بهمرسد. پس درکنار آب بایکدیگر جنقی کرده از خزانه پانزاده هزار تومان نقد وجنس گرفتند وباهم حصه نمودند. روز دیگر چاشت داخل شهر شدند وباعث اطمینان خاطر بلخیان شد. بعد از چند روز امراء عبدالمؤمن خان قاسم حاجی‌بی والله‌وردی کوکلتاش ولدجان کالدی بی وتخماق خان وباقی یساول والله‌وردی بی طالقانی باجمعی کثیر از آب آمویه گذشته داخل شهرشدند ومصلحت در آن دیدند که پدر تیلمخان را پادشاه کنند وبه‌تیلمخان کس فرستندتاخراسان وماوراءالنهرخالی شود. مقارن این حال خبررسید که قزلباش خراسان را صاحبی کرده وبسیاری از اوزبکان راکشته وتیلمخان راضایع کرده[1] وباقی خان بامعدودی متوجه بخارا شده چون این خبررسید همگی اتفاق نموده اقراربپادشاهی عبدالامین خان کردند وبعد از

۱ــ تیلمخان ضایع شده

یکماه عادلبای را دربلخ گذاشته لشکر برسربدخشان کشیدند و تاخت و غارت بسیار نمودند ومحمد زمان والی بدخشان شب ازقلعه خود را بزیر افکند وبطالقان رفت و بامیرزا میمون پسرعم خود هم قسم شد. چون امراء اوزبك ازعهد وبیعت او مطلع شدند مراجعت ببلخ نمودند وبحوالی بلخ رسیدند حاجی‌قاسم‌اتالق را بقتل‌رسانیدند والله‌وردی کوکلتاش را اتالق ساخته داخل شهرشدند وبیست و دوماه پادشاه بود و بتخت سلطنت مقیم‌بود وچون نورمحمد خان را نواب کلب‌آستان علی بمرو که از ولایت موروثی اوبود فرستاد ومحمد ابرهیم خان ولدکپك سلطان راکه از جانب عبدالله خان والی مروبودگرفته بخدمت نواب کلب آستان علی فرستاده بوددر ربیع الثانی سنه ۱۰۰۸ اورا به‌الله‌گی خدای‌نظر بی‌ولشکرچگنی ولشکر جغتای بسرداری بداغ خان چگنی ابن‌حسین خان فیروز جنگ‌ببلخ‌فرستاد وامراء بلخ از واهمه‌آنکه مبادا شاه دین‌پناه بالشکر گران برسربلخ آید وآن مرز وبوم بخاك برابر شودلاعلاج بامحمد امین خان‌باستقبال محمدابراهیم‌خان رفتند واورا پادشاه دانسته برداشته داخل شهر شدند و چون بشهر درآمدند داخل ارك شدند . عبدالامین خان‌چون خواست که داخل شهرشود مانع شدند ودرشهرمنادی کردند وجارچی جار زدکه‌هیچکس‌را بکسی کارنباشد و سکه وخطبه بنام محمد ابراهیم خان زدندوخواندند وبعد اززمانی عبدالامین خان را محبوس ساختند وحافظان تعیین نمودند تاشب شد ودرشب یار محمد میرزا بدست خود سراورا بریده بمجلس محمدابراهیم خان آورد و محمد ابراهیم‌خان مدت هفت ماه پادشاه بود وبعلت آبله فوت شد و عبیدالله سلطان ولد محمود سلطان پادشاه حصار شادمان بدیدن محمد ابراهیم خان آمده دراین وقت محمدابراهیم خان فوت شد ومردم بلخ او را بپادشاهی برداشتند بیست و یك روز پادشاه بود وباقی‌خان ازبخارا ایلغار نموده خود را ببلخ رسانید و داخل شهر شد عبیدالله سلطان را باا کثر امراء بقتل رسانید وچون این‌فتح هرات‌کلب‌آستان علی را روی داد اوزبکان فرارنمودند ومتفرق گردیدند . سابقاً مذکور شدکه تیلمخان زخم منکری خورده باجمعی چون بحوالی‌کاروانسرای میرزا رسیدند وزخم او کاری بود

بود از اسب افتاده جان سپرد اوزبکان چون ازدور گرد لشکری دیدند زمین را کندند وتیلمخان‌را درخاك کردندواسب برسراو گردانیدندوروی‌بوادی فرارنهادند وباقیخان بابیست ودونفر ازجنگ‌گاه بیرون رفته بنواحی‌اند خود رسیدند چون والی آن‌محل درآنوقت ولی بی ازجانب عبدالامینخان ولد عبادالله سلطان‌که برادر اعیانی عبدالله خان بود فرستاد والتماس نمودکه مازا شکست دست داد وآذوقـه نداریم علفه و علوفه ارسال دارید؛ ولی؛بی‌مذکورجواب دادکه‌اسم پادشاه زادگی باتست اگرکس پیش توبفرستم بنوعی دیگر گفته خواهدشد ومورد عتاب خانی خواهم شد خود را آشنای ما ساز وبهرجا می‌روی برو. لاعلاج باقی سلطان متوجه ولایت ماوراءالنهر شد وازآب آمویه عبور نمود وچون بنواحی قرشی رسید عرضه داشتی با خضوع وخشوع تمام به پیرمحمد خان ولد اسکندر سلطان عمزاده اسکندرخان پدر عبدالله خان‌که والی آنجا بود فرستاد ونمودکه احوال تیلمخان وجماعت اوزبکیه بشکست قرار یافت وما پناه بتوآورده‌ایم امر چیست؟ و بهمین مضمون‌کتابات باعیان‌اوزبك نوشت. امرا چون عریضهٔ باقی‌سلطان را بنظر پیرمحمد خـان رسانیدند صـلاح در آمدن باقی‌سلطان دیدند. سبب آنکه در این وقت توکل خان حاکم دشت قبچاق باـ برادران وهفتاد هزاراوزبك دشت‌قبچاقی ولایت اخسکت وفرمام وماسکنه وسمرقند ومیان‌کال[1] را بتحت تصرف درآورده متوجه بخارا شده بودند. امرا گفتند هر چنـد باقی سلطان را لشکری نیست اما نام پادشاه‌زادگـی با اوست، آمـدن او خوبست. مقارن این حال پروانه استمالت نامه‌باخلع متعدد فرستادند. باقی سلطان متوجه بخارا شد وبشرف‌کورنش مشرف گردید. که‌بعداز دورروز که‌آمدن توکل‌خان بدو فرسخی بخارا محقق‌شد امرا وارکان دولت باباقی‌سلطان همگی جمع شدند ودرمقام‌مصلحت وکنگاش درآمدند و هرکس را آنچه‌بخاطرمیرسید میگفتند ومحمد باقی بی‌دیوان‌ـ بیگی روی بباقی سلطان‌کرده گفت‌که شما نیز جنگ بسیارکرده‌اید وراه سپاهیگری

۱ــ میان‌کان درنسخه ملك.

طی نموده‌اید شمارا آنچه بخاطر میرسد بگوئید. درجواب گفت ماکه از جنگ گاه گریخته باشیم وباما لشکری ورفیقی نباشد چه‌بگوئیم که مستحسن افتد. حضرات مجلس مبالغه نمودندکه سخن بسیار گذشت وهیچیك قرارنیافت‌البته چیزی بگوئید. باقی‌سلطان ازجای برخاسته پیش نشست وگفت آنچه بخاطرمن میرسد آنست که شما را دربخارا قبل شدن‌لایق نیست چراکه امیدآمدن مددی نداریدوباز غراق[1]شدن شما وشبیخون زدن غلط است بسبب آنکه لشکر اعدا هشتاد هزار کس میگویند هرگاه شما را این چنین دانستند محافظت خود خوب میکنند والکه صاحبی مینمایند و رعیت ولشکری از شما ناامید میشوند و بایشان می‌پیوندند و شما پوچ و ضایع میشوید بدست خود بهر حال دراین وقت قرار مردن بخور می‌باید داد و یك جنگ بااو می‌باید کرد و ستبر مردانه نمود تا خدا بهرکس بدهد. پیر محمد خان گفت ما باین کمی واو باین بسیاری چون تاب‌مقاومت داشته باشیم؟باقی سلطان درجواب گفت این جنگ روشی دارد و روش این است که از میان لشکر خود پنجهزار سوار مسلح ومکمل دیده رزم آزموده انتخاب می‌بایدکرد و یك سردار دلاوری که اعتماد باو داشته باشید تعیین نمائید ومقرر فرمائیدکه شبی‌که روزش جنگ می‌شود این جماعت از شهر بیرون روند و قریب بدو فرسخ از عقب اشکر مخالف پنهان شوند و روز هر دو لشکر صف آرائی کنند یقین‌که ما را تاب مقاومت نیست باندك مجادله نواب پیرمحمد خان بواسطه تدبیر ومصلحت وقت عنان بگردانند و قرار بفرار داده هزیمت نمایند وخودرا بشهر رسانند ودروازه‌ها را بکشند. اشکر توکل‌خان تعاقب خواهند نمود ومتفرق خواهندشد وبتاخت وغارت‌مشغول خواهندگردید ومن بعد جمعیت ایشان متعذر است. شعر:

اگر ترك را مژده غارت دهی | بهشت وبهشتش بشارت دهی

بتوفیق حضرت رب‌العزت‌آن سردار باپنجهزار سوار ازعقب درآئید وازهم

[1] ـ بازعراق

جدا نشده خود را بسردار رسانند واو را دستگیر کنند یا بکشند و علمش نگونسار سازند بعداز آن متوجه لشکر متفرقش شوند و بکشند واگر کاری نسازند پادشاه به سلامت است. امرا وارکان دولت تحسین نمودند. پیرمحمدخان گفت خوست این سرداری بشما رجوع شود. پنجهزار جوان یکدل جدا کردند وبباقی سلطان سپردند باقی سلطان زمین خدمت بوسید. روز دیگرپیرمحمدخان بالشکر ازشهر بیرون‌رفتند و درسه فرسخی شهر نشستند و درپیش خندق کندند وآماده جنگ وجدال شدند این خبرکه به‌توکل‌خان رسید بشاشت‌تمام‌نمودومتوجه شد.روزدیگر دریك فرسخی اردوی پیرمحمدخان نزول نمود وتلاقی فریقین روی‌داد چون قلم تقدیر براین‌قضیه رفته بود بنوعی‌که در صدر شرح حال آن بتفصیل بیان شده چنان نمود واز قوه به فعل‌آمد ومعامله چنان شدکه مصلحت دیده بودند. درحینی‌که پیر محمدخان عنان بگردانید ومتوجه بخارا شد محمد باقی بی‌لحظه‌ای توقف نمود تاخان بشهر رسید ازقضا محمد باقی بی را دستگیر کردند وبخدمت توکل خان بردند وبقتل رسانیدند ولشکر دشت قبچاق دست به نهب و غارت برآوردند. در این اثنا باقی‌سلطان از کمین‌گاه بیرون آمده خود را بلشکر دشت قبچاق زد وتزلزل درلشکر دشت قبچاق افتاده توکل‌خان را زخم زده از اسب انداختند بازلشکری جمعیت نموده سوارش کردند اما چون‌زخمش‌کاری بود پای‌توقفش سست‌شده روی‌بفرار آورد وتاسمرقند توقف نکرد و باقی‌سلطان علم توکل‌خان را برسرخود داشته متوجه بخارا شد و لشکری جوق‌جوق ازتاخت وغارت باغنایم بسیار روی بپای‌علم می‌آوردند وچون نزدیك می‌شدند دستگیر میگردیدند بنوعی‌که یك تن خلاصی نمی‌یافتند تابحدی‌که از اعلا و ادناموازی پانزده هزارسر ازلشکر دشت‌قبچاق بریده شد وباقی‌سربصحرا نهادند هرکدام‌که نیم‌جانی داشتند بطرفی‌می‌گریختند بعدازآنکه خاطر جمع‌نمودند که لشکر بیگانه دراین حدود نماند متوجه سمرقند شدند اما باقی سلطان برادر خود ولی سلطان را پیش پیرمحمدخان فرستادکه ما از عقب توکل‌خان بسمرقند رفتیم شما نیزتوقف نکنید و ازعقب بسرعت بیائید و همت دریغ ندارید‌که تا دشت‌قبچاق

میروم و آنچه از دستم می‌آید می‌کنم و بخدمت می‌آیم ازقضاچون زخم توکل‌خان کاری بود در راه سمرقند فوت شد و برادر او ایشم‌سلطان نعش او را برداشته بشهر سمرقند داخل شد و کوچ ومتعلقان خود را برداشته متوجه تاشکن[تاشکند]شد.مقارن این حال باقی‌سلطان بسمرقند رسید وتوقف‌ننموده[1] روانه شد و ایشم‌سلطان از بیم آنکه[2]درتاشکن توقف‌ننموده بدر رفت وباقی‌خان تاشکن را مستحکم کرده مراجعت نمود چون بسمرقند رسید پیرمحمدخان نیزآمده‌بود. دراین اثنا امرا و ارکان دولت جمعیت نمودند و درباب الکای قدیمی وجدیدی حرفها گفتند.باقی‌سلطان از روی ادب گفت که بخارا پای تخت ملوك وخواص چنگیزیست خصوصاً عبدالله‌خان و الحال ماپیر محمدخان را بجای عبدالله‌خان می‌دانیم مناسب آنست که بخارا پای‌تخت باشد وباقی الکارا اختیار حضرت‌خان دارد بهرکس شفقت‌نماید امر ازاوست دراین‌اثنا امراوارکان دولت دراین صلاح دیدندکه حکومت سمرقندرا بباقی‌محمد‌سلطان شفقت نمایند وباقی الکارا بامرا دهند فراخور حال هریك و پیرمحمدخان متوجه بخارا شود وامرا هریك بجا ومقام خود روند چون رأی ایشان بدین قرار گرفت پیرمحمدخان متوجه‌بخارا شده امرا هریك بحال سلطنت خود رفتند تایکسال بدین منوال گذشت وچون باقی محمد سلطان به دارائی سمرقند رسید خود را خان دانسته اطراف واکناف را بتحت تصرف درآورده به پیرمحمدخان نوشت که‌علایق و عوایق کمترین زیاده شده توقع آنست که حضرت خان میان کاله را بایـن غلام شفقت کندکه لشکر بسیار برسرما جمعیت نموده‌اند ومداخل‌سمرقند کفایت‌نمی‌کند. پیرمحمدخان و اعیان قبول این معنی ننموده جواب گفتند وتعرضات نمودنـدکه از زمان توقتمش‌خان که آبای ایشانست تاحال از قربه ایشان هیچکس‌را چنین‌حکومتی روی نداده مصراع: بحد گلیم باید سرپا درازکردن.

چون‌باقی‌خان‌مطالعه‌این کتابت نمودخشم آلودشده‌بالشکری‌خودمتوجه‌به میان کاله شدو قلعه‌میان‌کاله‌رامحاصرنمود بعداز بیست ویك روز قلعه‌را بدست‌آورده وقل

۱ و ۲ ــ در هردو نسخه جمله‌ای محذوف است.

محمدبی حاکم میان کاله را بقتل آورده و الکه مذکور را به ایشم دغدقه میر آخور کوچك خود داد. این اخبار که به پیر محمدخان رسید ازروی کلفت و آزردگی بالشکر و عساکر بخارا بیرون آمد که برسر باقیخان رود امرا چون جلادت و مردانگی و شجاعت و کاردانی باقیخان را می‌دانستند مانع رفتن پیره محمدخان شدند که ما با این لشکر قدرت نداریم که برسر او رویم می‌باید که ایلچی پیش محمدامین خان والی بلخ فرستاد که چون باقی خان مستولی شود شما را نیز بحال خود نخواهد گذاشت پس اولی آنست که اتفاق نمائیم ودر دفع او بکوشیم و ایلچی دیگر پیش پادشاهان حصار و شادمان فرستادند که ایشان نیز بیایند تا جمعیت نموده او را ضایع سازیم. چون از بلخ پنجهزار کس بسرداری کور طاهر واز حصار نیز پنجهزار کس بسرداری منصور سلطان به بخارا رسیدند سی‌هزار کس دیگـر از قرشی و بخارا و سایر محال جمع آمده متوجـه سمرقند شدنـد. چون باقی‌خـان از صورت واقعه خبردار شدند از کرده پشیمان شده وکلید قلعه میان کاله را با عریضهٔ پرخجالت فرستاد و اظهارندامت نمود وعذرخواهی کرد که از بی‌عقلی وحماقت چنین عملی از من سرزده نادمم و قسم میخورم که منبعد هرچه بگوئی بکنم. کور طاهـر گفت غرض او این است که این لشکر را متفرق ساخته هرروز این جمعیت نمودن میسر نیست میخواهد باین حیله خود را نگاه داشته کاروبارت را ضایع کند خصوصاً زمستان که عبور لشکری از آب ممکن نیست و باقی‌خان درحرامزادگی ومکروحیله وشجاعت نظیر ندارد. بازی نخورید اورا از الکه بدر کنید یابه پیش خـود بیاریـد اولی آنست که بهرحال برسراو رویم یابیاید یا ازالکه بیرون رود. قرار برفتن سمرقند داده متوجه شدند وکوچ برکوچ بنواحی سمرقند رسیدند. درباغ شمال که در یك فرسخی شهراست نزول نمودند باقی‌خان درشهر متحصن شده رسل و رسایل بسیار والتماس بیشمار نمود که شاید این لشکربرگردد چون موضع قبول نیافت باقی‌خان مادر خودرا پیش پیرمحمدخان فرستادوالتماس بسیار کرد وبهیچوجه من‌الوجوه درمعرض قبول نیامد ومعاودت نمود. باقی‌خان آزار بسیار ازمعاودت بی‌مراد مادر کشیدوگفت معامله ما وشما بطریق اوزن حسن وسلطان ابـوسعید می‌شود و در همین شب ولـی

سلطان برادر خود را طلب نموده گفت چاره بجزجنگ نیست ازمیان خود یکهزار وپانصد جوان خوب جدا ساخت از آن جمله پانصد جوان بمحمد سلطان پسرعم خود و پانصد نفربه ولی سلطان برادر زاده خودوپانصد نفرخود برداشته صباح روز اول ولی سلطان متوجه شد وبعد از آن محمد سلطان و از عقب ایشان خود متوجه شد و تاخیمه پیرمحمدخان هیچ جا توقف نکرده باقی خان خود را رسانید آنوقت پیرمحمد خان سوار شده بود وجمعی کثیر برسر او جمع شده بودندکه باقیخان خود راپای علم رسانید وبدست خود گریبان پیر محمدخان را گرفت واز اسب بزیر آورد و به تبرزین گردنش را زد وسرش را بر سردسته تبرزین کرد ولشکری آن حدود تمامی روی بفرار نهادند، آنهارا تعاقب نموده دوروزنخود درابخارا رسانید ودربیستم صفرسنه ۱۰۰۸ به مسند سلطنت وجهانبانی نشست بطرفه وزایچه طالع باقی خانست. ازعجایبات زمان آنکه جمعی ازثقات هرات گفتندکه ده روز پیش از آنکه خبرفوت عبدالله خان بیاید سه روز متوالی ازپشت بام مسجد جامع به آواز بلند لعن وطعن ملاعین ملاحظه می-شنیدند وهرچند از مردم شهری واوزبك بر دربام وسوراخهای مسجد گردیدند کسی را نیافتند و این حالت سه روز متوالی بظهور رسید . روز یازدهم خبر فوت عبدالله خان رسید وبالجمله سی وسه روز نواب کلب آستان علی در هرات بودند وسرو اخترومه می دیدند.

کرامات شاهی

آنکه نواب اعلی در خانه فرهادخان نشسته غازیان شیر شکار سرو اختر ومه میآوردند ناگاه غلامی ازگنج علیخان حاکم کرمان، شاهوردی خان صالحی که سابقاً ملازم خاصه بوده از دور پیدا شدو سرو اخترومه داشت. نواب کلب آستان علی روی بفرهادخان کرد وگفت بآهستگی این مرد بسیار با من دروغ گفت وحیله بازیها کرد حیرتی دارم که این مرد تاحال چرا زنده است یا شاه صفی تو میدانی حقا و به عزت الله تعالی که هنوز قریب بشصت گز بکنار صفه ای که نواب کلب آستان

علی نشسته‌بود داشت فی‌الفور لرزه باو افتاد واهل مجلس‌را عجب حالی شد چون او نه جنبید دست بر بازویش کردند کالبدی بی‌روح افتاده بود وچون ازفرهاد خان غیرمتوقع بسیار سرزده بود خصوصاً در این ایام و درجنگ تیلمخان که‌آئین گریز-پائی را تازه کرده بود از جنگ گریخته زبان حال نواب کلب آستان علی بدین مقال مترنم بود. شعر:

یکی را که بینی تو در جنگ پشت بکش گر عدو در مصافش نکشت

جمعه بیست‌وپنجم حکم بقتل اوشد. اللهوردی‌خان با غلامان تابین خود بخانه فرهادخان رفتند وخان درحمام بوده بیرون‌آمد، در سرحوض باغ بیگم اورا گرفته سرش بریدند و سرنیزه کردند و بدر دولتخانه آوردند و ذوالفقار خان برادر او در حمام بود خبرقتل برادرش باو رسید خودرا بدر دولتخانه رسانید و متحصن شد. حسین‌خان شاملو حسب‌الاشارة الاعلی اورا بخانهٔ خود برد و بعداز زمانی گناهش بعفو مقرون شد و در یکشنبه بیست و هفتم ایالت هرات وامیرالامرائی خراسان به حسین‌خان شاملو شفقت شد وسیستان به‌ملك جلال‌الدین سیستانی و فرح به اسمعیل قلیخان آلیلو و سبزوار به علیخان سلطان صوفی‌لر و غوریان به‌قنبر سلطان شاملو و جام وسرخس‌وزیرآباد به‌امین‌حسین‌خان فیروز جنگ شفقت نمودند ومنشورسلطنت نسا وابیورد ومرو بنام نورمحمدخان وحکومت خوارزم باسم جاجم‌خان نوشته فرستادند وتون و جون‌آباد[1] وخاف وبا خرز به‌محراب سلطان قاجار دادند وترشیز ومحولات‌وزوده‌به‌درویش محمدخان روملوتفویض فرمودند وباقی محال رابخاصه شریفه مخصوص‌داشته داروغگان فرستادند وایلچی روم را مرخص گردانیدند وسان لشکر فرهادخان دیده شد واکثر ملازمان اورا به‌حسین‌خان شاملو دادند و بعضی را ملازم خاصه شریفه نمودند و هم در این روز خبر رسید که در ایلخی که در ییلاق اصفهان بود گرگی درآمد و اراده بردن کره‌ای نمود. ایلخی به آن بکره دو ساله

۱ــجون‌آباد همان گوناباد یا گناباد است.

سوارشدکه گرگ را از ایلخی بیرون کند دردوانیدن اسب به‌نهری رسید درجستن اسب از اسب افتاد کره بدستور گرگ را تعاقب نمود، گرگ خود را بسوراخی انداخت اسب بدر سوراخ ایستاده چندان شیهه زد که مردم ده از ده بیرون آمدند وگرگ را از سوراخ بیرون آوردند وچون خبرقتل فرهادخان بقرامان بیك قرامانلو قوم خان مقتول کـه داروغهٔ استرآباد بود رسید ازآنجا فرار نموده خود را بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسانید گناهش بعفو مقرون شد و یکشنبه یازدهم صفر اراده نمودندکه چهل نفر اوزبك‌راکه‌مقید بودند بقتل رسانندآنهارا حاضرساختندچون اجل موعود نرسیده بودگناهشان بعفومقرون شد وازقید خلاص شدند واکثر لشکرعراق واکابر اصفهان را مرخص ساختند وبعزم تسخیر استرآباد ودفع ورفع ترکمان آن حدود ساعت اختیار نمودند. روز دوشنبه بیست‌ودوم که آفتاب دربیست ودو درجه سنبله بود بطالع میزانِ مراجعت نمودند و متوجه استرآباد شدند و نزول در سرپل واقع شد و سه‌شنبه بیست و چهارم صفر بشرف زیارت امام الجن و الانس مشرف شدند و احمال و اثقال ارد و مصحوب مقصود بیك ناظر به‌اصفهان رسید و یوسف خان ولداغلان‌بداغ‌چگنی‌بمنصب‌خدمت امام رضا علیه الف‌التحیة والثناءِ به‌حکومت مشهد مقدس سرافراز ساختند ونسق آستانه نموده بیوتات ازشربت خانه و مطبخ و غیره تعیین نمودند و ارباب مناصب ازخادمان وفراشان وتحویلداران مقررفرمودند و قریب به بیست وپنج هـزار نفر از سوار و پیاده بجهت حراست از مشهد مقدس معین نمودند و بعد از تسخیرخراسان بخاطرمبارك اشرف‌اراده‌تسخیرالکاءِآذربایجان رسید و بعد از رسیدن خبر مسموع شدکه از فتح خراسان لشکر نخجوان جمعی که حریص‌بودند بخریدن‌املاك وازدیاد ضیاع وعقار ترك آن نموده‌اراده فروختن‌نمودند این اراده تفاؤلا و تیمناً بسیار خوب ومرغوب طبایع افتاده و تسخیرآن‌بلادبخاطر اشرف قرارگرفت و در این اثنا ایلچی از فرنگ آمده که ما رومی را بسیار ضعیف کرده‌ایم ومکرر شکست داده‌ایم وشما طب‌الکاءِ خود بکنیدکـه مراد هر دو حاصل است و با جمعی از خاصان و بعضی‌از لشکری خود متوجه استرآباد شدند و عمدة-

الاکابروالسادات و النقبا میرزا محمد امین اصفهانی بعرض اشرف رسانیدکـه رفتن به استرآبـاد اگر منجر میشود بگذشتن ازگنبدقابوس من راضی برفتن نواب‌کلبـ آستان علی نیستم چه درکتب سیر مسطور است و برزبانها جاری است‌که هرپادشاه و حاکم‌که از این‌گنبد بگذردآفتی باو میرسد التماس آنست‌که ترك این سفربفرمایند یا ازآنجا نگذرندکه این طلسم است.نـواب‌کلب‌آستان علی فرمودندکـه من این طلسم را میشکنم و شنبه هشتم این‌ماه متوجه استرآبـاد شدند ویکشنبه شانـزدهم در راتکان اراده شکار جرگه فرمودند و سرزمینها حصه فرمودند و سه‌شنبه در طاس طیبه من توابع ایلچیگرای‌که به‌جمع شکار بود ازآهو قریب پنجهزارگرفتار شد وقریب بسه هزار حسب‌الحکم جهانمطاع رهائی یافتند وگرگ وشغال و خرگور بسیارکشته شد و این‌روز نواب‌کلب‌آستان علی بدست خود هفتاد و پنج‌آهو و سه خـرگور و دو گرگ و شش خوك کشتند ومقارن اینحال خبرآمدکه جمعی از اوزبکان بحوالی پنجده و ماروچاق آمده اراده تاخت و غارت نموده‌اند ایشان را ملاقات با بکش خان والی‌آنجا دست دادبه‌یمن اقبال بزوال شاهی نسیم فتح و ظفر از جـانب خان مذکور وزیده یکصد و بیست اوزبك بقتل رسیدند و سه زنده‌گرفتارشدند و چون ازقوچان و خبوشان گذشتند ونزول به خر مکان واقع شد ایلچی از جانب پاشایان آذربایجان تهنیت گویان آمد و اظهار اتحاد ویگانگی نمود. در ایـن اثنا بمسامع جاه وجلال پادشاه کام‌بخش وکامکار رسیدکه جمعی از مردم اردو بـازار بی‌رخصت متوجه‌عراق شده‌اند.حسب‌الحکم جهانمطاع ایشان راگوشمال دادند تادیگر بی‌حکم اشرف کسی‌کاری نکند. ازکرامات شاهی آنکه دراین چمن مـردی جانقلی نام در دولتخانه آمده سجده کردوگفت یا شاه‌عباس بتو پناه آوردم و یکـدینار ندارم و پیاده مانده‌ام تومیدانی بیش ازاین تاب ندارم.نـواب‌کلب آستان علی در حـرم بود چون زمانی شد نواب‌کلب آستان علی ازحرم بیرون آمد از دورآن مرد را طلبید وگفت ترا قورچی کردم ویکصد تومان واسبی داد وجلال منجم باغیاث بیك دواتـ دار از اول تا آخر مطلع بودند و در اوایل دشت بحریان کدخدایان آخلو آمدند

واظهار عجز وانقیاد نمودند و محمدقلی بیك میرآخورباشی را طلب نمودند که به ایل آخلو آید وباعث اطمینان بزرگان باشد وایشان را بـه پایـهٔ سریرخلافت مصیر آوردند. مشارالیه را روانه نمودند ونزول بدشت بحریان واقع شد و حسب الحکم الاشرف جمیع درختهائی را که برسرراه بودند انداختند وراه را وسیع نمودند. دراین منزل ولدبداغ کوکلن باتحف بسیار بشرف پابیوس مشرف شد و در غـره ربیع الثانی کوچ شده متوجه دره راه استرآبـاد شدند و در سه‌شنبه سیم نـزول در گنبد قابوس واقع شد درمنزل ومکان ایل آخلو، و آن روز و آن شب باران بود دراین اثنا ملازمی از محمدقلی بیك که درسوراخی پنهان شده بود بخدمت اشرف آمده گفت که جماعت آخلو بسیار بی‌ادبانه بامحمد قلی‌بیك سلوك می کردند مشارالیه آن‌جمع را تأدیب زبانی نموده آن جمع بی‌عاقبت محمدقلـی بیك را بعـد از جنگ مقید ساختند وجمیع ملازمانش را کشتند وفرار نمودند من درخانه نبودم در صحرا این خبر را شنیدم درسوراخی پنهان شدم و چون حرف زدن قزلباش شنیدم بیرون آمدم از شنیدن این‌خبر نواب کلب آستان علی درغضب شده فی‌الفور سوار شده ومسافت هیجده فرسخ طی نموده درکنار آب اترك به‌ایل آخلو رسیده آن جمع آب اترك را قلعه خود ساختند وبجنگ مشغول شدند وهمه جا از این آب عبورممکـن نبود بسبب تندی آب وعمیق بودن رودخانه واکثر جایها بنوعی بودکه سطح آب ازروی زمین بسیارته بود وبسیاری آب‌وحرب وضرب آن جماعت و زمان این جنگ‌وجدل ممتد شد وچون مسافت بسیار در زمان قلیل طـی نموده در آب عمیق و تند و آن جماعت‌جنگ کرد وحریص بودندابواب فتح‌وظفربسته‌بودفی‌الفورنواب کلب آستان علی از روی حدت وغضب برلشکری بانگ زد درساعت از جـوانب اسب در آب انداختند و جنگ کنان از آب بیرون رفتند وجنگ مردانه دست داد. آن جماعت بی‌عاقبت روی بفرار نهادند با وجود آنکه قزلباش هیجده فرسخ[1] تعاقب نمودند و از

۱ــ راه بایل باز آمده بودند از آب گذشته وآنجمع را شکست داده تاشش فرسخ

مردم کاری قریب هفتصد کس را سر بریدند و اسیر بسیار بدست آوردند دیگر کس از جماعت آخلو ازمردم متوسط بیرون نرفت وسوای غازیخان که سرکرده آن جماعت بود واز زن و دختروپسر واسب واستر وگاو وگوسفند وشتر ومال واسباب آنچه در آن ایل بود بدست غازیان شیرشکار درآمد ومیشی آوردند که چهار بره از عقب او روان بود وچون آن جماعت محمدقلی بیك را زخم کاری زده بودند جان نبرد و از اسیران بجز زنان وطفلان یك کس را زنده نگذاشتند ومسافت یك روز رفته بسه روز مراجعت نمودند وقراخان آخلو باجمعی قلیل از این مهلکه بیرون رفت و چندروز درپای گنبدقابوس موضعی که سابقاً شهرجرجان بود توقف نمودند بجهت نظم ونسق ایل صاین خانی مشهور ببچه ترکان و در اواسط این ماه بسیرفندرسك رفتند وشکار آن حدود نمودند وضیافت میرزابیك فندرسکی دست داد واز آنجا نزول در پای قلعه مبارکه استرآباد واقع شد وسه شنبه شروع در ساختن قلعه مبارکه نمودند دیوار شرقی اش را که یکهزار گزبود بعهده قورچیان محول نمودندوشمال که یکهزارودویست گز به امراحصه دادند وغربی که چون شرقی بود بغلامان فرمودند و دیوار جنوبی که چون شمال بود بوزرا ومردم کارخانه دادند و درعرض چهارده روز این قلعه باتمام رسید واز الطاف ربانی آنکه آفتاب در اواخر عقرب واوایل قوس بود و دردارالمرز پیش از شروع همه روزه ابر و باران بود چون شروع می کردند نواب کلب آستان علی سرمبارك برهنه نموده ازحضرت رب العزت طلب آفتاب نمود چون سرازسجده برداشت آفتابی بود که مافوق آن متصور نبود ودراین ایام جماعت کارکن ازحرارت آفتاب آزرده بودند و در اتمام این قلعه تاریخی گفته اند قطعه:

حکم شه دین در استرآباد بکام | مانند سپهر قلعه ای داد نظام

کردم زچه هرسوطلب تاریخش | ازغیب آمد که قلعه شدزود تمام[1]

دراین ایام یارمحمد ولد علی یار ایمور باتحف بسیار بشرف پابوس مشرف

۱ــ «قلعه شدزود تمام» به حروف تهجی برابربا ۱۰۰۷ میشود.

شد والتماس گناهان گذشته نمودو باجابت مقرون شد ومقرر شدکه بجا و مقام خود آیند و بدرویشی و رعیتی خود مشغول گردند و دراین ایام دوشیار ازهزار جریب آوردند که صیادان آن مرز وبوم گرفته بودند وشکار جرگـه نیز بسیار خوب شد و حسب‌الحکم جهانمطاع جمیع اربابان ومفتنان آن سرحد را گـرفتند وآن جمع را که هریك قلعه‌ای بجهت خود ساخته بودند ومدتها سراز اطاعت پادشاه زمان پیچیده راه جفا وجور وتاخت‌وغارت طی نموده‌بودند مکلف به‌آوردن کوچها بقطعه‌مبارکه نمودند وحکومت و دارائی استرآباد را بحسین‌خان قاجار دادند وقلاع اربابان را بالتمام سوختند وخراب نمودندوبا زمین برابر کردند ومیرزا حسینعلی نصرآبادی من اعمال اصفهان تاریخی گفته نوشته شد قطعه:

شها همچه صد عرصهٔ استرآباد نه‌هرسال یك مملکت صدکنی فتح
بتأیید حق نـه بیاری لشکـر باقبال فرخنده خـود کنی فتح
ممالك ستایا نیارم همی گفت که ملکی که نیکست یابدکنی‌فتح
بلادی‌که مدفون آن خاك پاکند حسین و علـی و محمد کنی فتح
بپاکان آسوده ارض بغداد که بغداد را نیز چون حدکنی فتح
بیك جنبش سرگرت میل باشد توانی همی ملك سرمـد کنی فتح
پی سال تاریـخ ایـن فتح گفتم بهر سال ملك[1] مجـدد کنی فتح

و در اواخراینماه نظرسلطان‌ایموربشرف بساطبوسی مشرف‌گردید ودراوایل جمادی‌الاول حسب‌الحکم جهانمطاع جلال‌الدین منجم‌یزدی بخریدن بعضی زمینها که نواب کلب آستان علی درشهراسترآباد در دروازه بسطام بجهت دولتخانه‌ساختن اختیار فرموده بودند بشهر رفت وقیم و کدخدایان برداشته از روی رغبت و رضای خاطرصاحبان قیمت نموده‌آن جمع را بخدمت صدرالاسلام والمسلمین‌میرابوالولی آورده صیغهٔ بیع گفته شد وقیمت آن چهل‌وپنج تـومـان داده شد و درایام ساختن

۱ــ «بهرسال ملك مجدد کنی فتح» بحروف تهجی برابر با ۱۰۰۷می‌شود.

قلعه به سان لشکر دیدن اشتغال داشتند وحسب‌الحکم الاشرف در اواسط اینماه جلال‌الدین رئیس که از اعاظم مازندران بود ورأس ورئیس جماعت ایشان بود در استرآباد بود بگرفتن الوند دیو مازندرانی که دراین ایام سمت یاغیگری داشت به مازندران رفت با غازیان وجماعت مازندرانیان در بیست ویکم از پای قلعه مبارکه کوچ فرمود متوجه استرآباد شدند.مقارن این‌حال قلیچ‌خان ولد علی‌یار داخل اردو شد مشارالیه را بنواب حاتم‌بیك وزیر سپردندکه بعـزت نگاه دارد وشصت و پنج‌نفراز مردم کوکلن که مفتن وحیله‌گر بودند حسب‌الحکم الاشرف گرفتار شدند و دراین اثنا الوند دیو را در وقت نزول به استرآباد آوردند و در اوایـل جمادی ـ الثانی ارباب سیورغالات را دیدند وجمعی که سیورغال داشتند و مستحق نبودند گرفته بمستحقین دادند واز ارباب آنچه مفتن وصاحب داعیه بودند کـور کردند و متوجه مازندران شدند و دربیست و پنجم اینماه نزول به‌اشرف واقع شد و در نظم ونسق مهمات مازندران کوشیدند و مقرر فرمودند که منبعد یاغی را نکشند هرکس به‌یاغی نان وآب جا ومنزل داده باشد اورا بکشند ومال و اسباب آنکس از یاغی باشد. بناء علیه میرکرم کلانتر هزارجریبی را بجهت آنکه یاغی نگاه داشته گرفتند وچون یاغی را آوردندمیرکرم را باو سپردند تاکشت وزن و فرزندش‌رابیاغی دادند بدین سبب دیگریاغی‌در مازندران بهم نرسید ودرمیان دریا جزیره‌ای‌هست که متصل است بخشکی مشهور به یان‌کله که دهنه او یکفرسخ تقریباً هست وطواش ده‌فرسخ بیشتر است وازجمیع جانوران درآنجایافت می‌شود وشکار بیرون‌کاله را نیزراندند وآن محل راشکار کردندو یکشب درآنجا ماندند و درآن محل که یك‌گز کنندند آبی بس‌شیرین‌وخوشگوار بیرون می‌آمد شکار بدین تفصیل گرفته شد: گاو کوهی یکصد وهفتاد رأس،خوك ازشماره بیرون، روباه پنجاه قلاده، گربه شصت قلاده، پلنگ که بدست خود زدند[2] قلاده بود تورنك ازحساب بیرون.وچون نزول اجلال به‌آمل واقع

۱ ــ و دربیست ویکم ۲ــ(درهیچیك از نسخ تعداد ذکرنشده است).

شد وزارت کل مازندران به‌آقا محمد ابهری شفقت نمودند وکلانتری به‌آقا جلال رئیس و داروغگی به شاه علی‌سلطان غلام خاصه شریفه شفقت فرمودند و در مشهد سر که در کنار دریا واقع است طرفه چراغانی کردند و یازده روز بسیر و شکار اشتغال نمودند و در اواسط جمادی الاخر که دراواخرجدی بود اراده توجه بعراق‌فرمودند از راه دماوند وعجب قرانی گذشت ازبسیاری برف وتغییر هوا وتنگی راه در کتل مشاپشم و دراواخر کتل برف درگرفت واکثری قطع امید ازحیات نموده بدرگاه رب‌الغرت متوجه شدند. نواب کلب‌آستان علی چون ازکتل گذشتند برف درگرفت سر برهنه کردند وبدرگاه رب‌الغرت نالیدندکه اگر گناه‌کارم منم‌که این جماعت را از این راه‌آوردم امید عفودارم هنوز از درگاه قاضی‌الحاجات بغیری‌نپرداخته بودند که برف ایستاد وآن‌جمع ازآن‌مهلکه خلاص شدند و دربیستم نزول بطهران‌نمودند و دربیست‌وپنجم اینماه نزول اجلال به‌قزوین واقع شد وطرفه استقبالی شدکه در هیچ قرن‌کسی یاد نداشت واز بسیاری سراوزبلك وبچه ترکمان‌که بر نیزه‌ها بود شرح نمیتوان‌کرد وبسیاری ازآن برشتر بار کرده بودند وجمعی‌که در رکاب ظفر انتساب بودنددر وقت جنگ تیلمخان مردانه جنبیده بودند به‌تاجی‌که دورش شال کشمیری وپر کلنگ بود ممتاز بودند و دریازدهم رجب المرجب توجه نواب کلب آستان علی بجانب اصفهان واقع شد و درنوزدهم نزول باصفهان واقع شد وتاهفتم ذیقعده‌به سیرو شکاروعیش وعشرت وغوررسی عجزه ومساکین اشتغال نمودند ودر این رمضان مقررفرمودند که هرشب سیصدو شصت لشکری ازاطعمه الوان وسیصدو شصت لشکری ازحلویات ببرند ومجلسی بیارایندکه علما و سادات حاضرشوند و افطار بدین طعام نمایند وهریك ازمجلسیان را یکصد دینار بدهند واین حال تا حالت تحریر بود،الهی تا یکصدو بیست سال باشد و در هفتم ذیقعده متوجه ییلاق اصفهان شدند و درآخراینماه درکنار چشمه حسن مشهورمادیانی دوکره زائیده او راکشتند و درملك مرغ درچهارم ذیحجه نواب کلب آستان علی با جمعی از مخصوصان بجانب اصفهان مراجعت فرمودند وچون آفتاب در اوایل سرطان بود آبریزان

نمودند و بارعام دادندکه هیچکس مانع نشود آب بهرکس ریزد کسی مانع نشود وطرفه صحبتی شد ودرعید قربان به‌قربان‌کردن شتر و بردن سرو دست واعضای او بمحلها طرفه تماشائی شد و چون نزول اجلال در دهق واقع شد بدیدن ایلچی اشتغال نمودند وده روزبدیدن ایلچی مشغول بودند. بعد از آن به‌ایل شاملو رفتند پیشکشها کشیدند وآن جمع بخلع فاخر سرافراز شدندو در اواخر اینماه در خانه شاه‌قلی سلطان بیات مباحثه قاضی‌زاده کره رود و قاضی‌زاده‌اندخود که از جانب شیبک‌خان قندهار بایلچی‌گری آمده بود برسرمذهب واقع شد طرفه غلبهٔ دینی از قاضی‌زاده کره رود واقع شد وچون قاضی‌زاده‌اند خود عاجز شده مستمسك برسنن سلف شده الحق که مردی فاضل بود وبی‌خوف بحث‌ها کرد وبجائی نرسید.

اما ذکر وقایع سال یکهزار وهشت

غرهٔ محرم ایـن سال موافق ششم مـرداد ماه تنگوزئیل کـه آفتاب در اسد بصفر درجه است دریبلاق اصفهان بودند و همه روز خبر میرسید که نـورخان والی مرو که ازمغضوبان نواب کلب آستان علی بود مادیانی که کلب آستان‌علی بجهت او فرستاده بودبرسم تحفه‌ـبجهت باقیخان فرستاده و دوستی‌رامؤ کد بعهدویمین ساخته وخیالات فاسد در خاطر راه داده‌اند بنابراین لازم شدکه دراسعد ساعات یعنـی غره صفر این سال متوجه خراسان شوند ودر بیستم محرم الحرام‌ـ القاص ولد شمخـیال لزکی‌بشرف پایبوسی مشرف شد ودرغره صفر متوجه خراسان شدند.درکاشان‌بسبب آنکه‌ناظر کرمانی‌قلندری‌راکشت دستش‌رابریدند ودر اواسط این ماه خبر رسیدکه‌با باقیخان حاکم بخارا جنگی روی نمود وتفصیل آن بنوعی است‌که سبق ذکر یافت‌و پیرمحمد خان راشکست داده الحال دربخارا محصورست و دراواخر این ماه نزول اجلال ببلده سمنان واقع شد و میرمراد چلاویرا گرفتندوبجهت زیادتی‌وعدم اطاعت قانون وجماعت سنیان سرخه را گرفتند وگوش وبینی ملایان‌ایشان رابجهـال ایشان خورانیدند وسیصد تومان برسم جریمه از ایشان گرفتند. دراین مجلس ایلچی روم آمد ودراوایل ربیع‌الاول‌ازسمنان کوچ‌شد وقاضی سمنان‌را بسبب بی‌اعتدالی‌بارعایا

وعدم اطاعت خداورسول گیرانیدند وچهارم اینماه نزول ببسطام واقع شد ومیرقریش که ازاکابرماوراءالنهرست بشرف پایبوس اشرف مشرف شد وبه انعامات سرافراز شد و درپانزدهم این ماه درابربسطام بوده خدای نظربی که ازجنگ بخارا گریخته بودومیر- صدرالدین محمدقاضی جهانی قزوینی که گوی فصاحت وبلاغت ازهمگنان ربوده و درفن موسیقی ودرتقرب بین الاقران ممتاز بودوبسبب آنکه معتاد بود و شبانه روزی یکمرتبه غذا می خورد بخوردن ربانار بیمار شد وبدارالبوار قرارگرفت وچون نزول به متلان من اعمال کرایلو واقع شد نواب کلب آستان علی بسیارلرزیدند وتب سوزان کردند وشنبه ربیع الاول نزول بچناشك واقع شد وبسبب تب ولرز چهارده روز توقف واقع شد ومکرر تب مفارقت نمود بازعود کردودرشنبه دویم ربیع الثانی کوچ نمودند ودرراه برف بسیاری باریدو بداغخان چگنی ومحمدابراهیم خان اوزبك بشرف سجده مشرف شدند وچون نزول به اسفراین واقع شد تب مفارقت نمود و هیجده روز توقف نمودند ودربیست وسیم محمد ابراهیم خان را به للگی خدای نظربی امرا همراه کردند وببلخ فرستادند ودرجمعه بیست ونهم کوچ نموده متوجه مشهدمقدس شدند ودرغره جمادی الاول نزول درقریه اردی نمودند و تب تند می شد بالرز قلیل وجلال منجم ازروی طالع بنواب کلب آستان علی وعده کرده بود که این تب ثالث ندارد ومقرون بشرط شد بتوفیق الله سبحانه این حکم مقرون بصحت شده تب ثالث نیامد وبجایزه والطاف شاهانه سرافراز شد ازجوانب،و چون نزول بکلیدر واقع شد ابوتراب بیك آسایش اوغلی که دربلخ محبوس بودآمد وحکایات ووقایع آن حدود کما وقع بموقف عرض رسانیده ومعلوم شدکه این سفرواجب بودوبسیارخوب واقع شد ودرشب جمعه چهاردهم بطالع جوزا پیاده بشرف زیارت امام ثامن ضامن مشرف شدند ودر اواخر اینماه ازبدسلوکی وزیاده روی شاه علی سلطان داروغه مازندران جلال الدین سر از اطاعت پیچیده بر سرداروغه رفته قریب بهشتادنفر ازملازمانش کشته اورا ازآمل بیرون کردند لاجرم مشارالیه به ساری رفت وچون خبراین فتنه بگوش رستمداری رسید آقاحسین وآقاحیدروکیل زادگان ملك جهانگیر دیوانه جمعی ازرنود

واوباش آن مرز وبوم رابرسر خود جمع نموده برسرداروغه کجو که ازجانب اللهقلی سلطان قورچی باشی منصوب بود ریختند واورا با بیست نفرقزلباش بقتل رسانیدند. مقارن این حال قورچی‌باشی ازقزوین باقورچیان خاصه شریفه وملازمان خود حسب الحکم الاشرف ازعقب اردو بخراسان میرفت چون بطهران رسید ازصورت واقعه باخبرشد بی‌توقف جمعی راهمراه ولدخلف خوداحمد بیك کرده برسرکجو فرستاد وخود متوجه مازندران شد وهر دو بایلغارتمام خود را رسانیدند اما احمدبیك برسر مفتنان رستمدارریخت ومجال جمعیت به‌آن جمع نداده اکثرآن جماعت‌را بقتل آورد وآقا حسین وآقا حیدر باقلیلی خودرا بجنگل انداختند.بعد ازده روز این هردو با توابع بدست افتاده کشته شدند ونواب قورچی‌باشی‌چون بمازندران رسید کس‌پیش جلال‌الدین رئیس فرستاده بنصیحت اورا رام خودساخت وسه‌قلعه که درتحت‌تصرف اوبود خراب کرده اورا باخود بخراسان بردودر ابیوردبشرف سجده‌مشرف شدند بدستورسابق داروغگی مازندران بشاه‌علی سلطان شفقت شد و جلال‌الدین رئیس را مصاحب و همنشین الوند میرساختند. در قلعه سفینه. وشصت وپنج روز نواب کلب آستان علی در مشهد مقدس بزیارت مشغول بودند و یکمرتبه بجانب آب گرم بسیروشکار شش روزه رفتند و هشتم رجب المرجب متوجه هرات شدند ودر چهارم شعبان نزول اجلال درسرخیابان هرات نمودند ودر نهم داخل شهر شدند و ماه‌صیام را درشهر گذرانیدند وحسب الحکم‌الاشرف درچهارم شوال نواب حسینخان‌متوجه مرو شد و در سه شنبه یازدهم توجه نواب کلب‌آستان علی بجانب الکاء نورمحمد خان واقع شد ودربیست‌وسیم شوال نزول به‌جه‌جه‌ومهینه شدکه اول الکاء نورمحمد خان است وملاظفرکه درفن نجوم وهندسه سرآمد عصر بود پای خدمت بوسیده دررکاب ظفر انتساب اززمرهٔ منجمان‌زمان شد و از مستحسنات زمان آنکه یکصد وپنجاه تفنگچی‌که بجهت ضبط قلعه تورم خان مقر کرده بود یك روز پیشتر بر سر آب رفته بودند بجهت آنکه میرجلایر آب را بسته بود و قبل از وصول موکب همایون به‌جه‌جه پانصد نفرقزلباش‌بسرداری نواب‌علیقلی‌بیك قورچی ترکش ومحمد

سلطان جغتای از جه‌جه گذرانیده به بعد نیم فرسخ بحفظو حراست طرق وصحاری آن حدود مأمور شده بودند از قضا تفنگچیان قلعه که بر سر آب رفته بودند مجال داخل شدن‌به‌قلعه‌نیافته راه فرار پیش گرفته اراده‌رفتن بجانب نور محمد خان نمودند جملگی بدست غازیان و مستحفظان آن راه در آمده مستحفظان زنده ها را مقید ساخته بدر قلعه رفته امام و ردی بیك داروغه را از قلعه بیرون آورده با سر بسیار بشرف پابوس مشرف شده تقصیر او را بخشیدند و در این منزل حسین خان شاملو را با امرا بجانب مرو فرستادند و نواب کلب آستان علی با قلیلی از مردم کارخانه و مقربان بجانب نور محمد خان که در نسا بود رفتند و نزول بر مهینه من اعمال دشت خاوران واقع شد و دربیست وهفتم نزول به ابیورد واقع شد و آن جمع از استمالت نامه مستمال نشده محصور شدند.مقارن این حال ایلچی حاجب خان حاکم خوارزم رسید با تحف لایق وخودش التماس نمود که چون نورم خان کافرنعمتی‌پیش گرفته گرفتن‌اورا باین‌غلام رجوع نمائید که بجان‌کوشیده اورا گرفته بنظر اشرف‌رسانم ونورمحمد خان درنسا بود چون ازنزول موکب همایون‌به‌ابیورد باخبر شد غافل ازآنکه مرو محصور شده راه فرار پیش گرفته بجانب مرو رفت و چون بحوالی مرو رسید ازمحاصره مرو باخبرشد واورا مجال قرار نماند روی‌بقلعه رفت و چون محاصره تمام قلعه نشده‌بود جنگ‌کنان خودرا بقلعه انداخت امرا از این وضع آزرده ومخوف گشتند و قلعه را چون نگین درمیان گرفتند ودراین‌منزل عریضهٔ قورچی‌باشی رسید و شرح احوال مازندران و رستمدار بتفصیل چنانچه سبق ذکر یافته نوشته بود.درغره ذیقعده بداغخان و میرزا احمد والی نیشابور و یوسف خان سلطان بادو پسر بداغخان باچهار هزارکس ازمردم‌کاری رسیدند وبرسر سیبه رفتند واوزبکی ازمرووبرسم جاسوسی خودرا بقلعه ابیورد انداخت ومحصور بودن نور محمد خان باهل قلعه رسانید اهل قلعه مأیوس شده به امان درآمدند و بسبب بعضی سخنان بیهوده پیری سلطان قوانلو که در سیبه گفته بود اهل‌قلعه مخوف شده فسخ عزیمت نمودند وباز معامله صلح‌بمحاصره مجدد شد وروز چهارم اللّه‌وردی‌

خان وخواجه اختیار باتفنگچیان ترشیزومحراب سلطان وقورچی باشی وصدارت‌پناه باعلما ازراه مشهد مقدس آمدند وچون محراب سلطان را دردپای مستولی‌شد درراه توقف نمودولشکری را همراه لطیف خان‌بیك برادر خود نموده به‌ابیورد آمد و در پنجم اینماه زال‌بیك وده قربان به‌تفنگ اهل قلعه ضایع شدندوچون‌حضرات‌مذکور آمدند حکم جهانمطاع شدکه قورچی‌باشی والله‌وردی خان دراینجا بمحاصره قلعه باشند وتتمه امرا و لشکری بمرو روند. ملك‌سلطان حسن راکه آداب سیبه‌پیش‌بردن می‌داند رفیق آن جمع نمودندکه معاملات قلعه‌گیری بوقوف ملك‌الملوك بوده باشد ودر یازدهم عریضهٔ خواجه کلان رسیدکه سیصد اوزبك باراده داخل شدن بقلعه مروبکمك اهل‌قلعه خود را انداختند در میان لشکری‌که بقلعه روند حسین خان شاملو ودیگر امرا باخبرشدند وسرراه بدان جماعت گرفتند و یکصد و پنجاه و نه سربریده و بسیاری زخمدار شده خود را بقلعه انداختند و سه قزلباش جنگ‌کنان داخل قلعه شدندیکی کشته‌شد ودونفردیگرخودرا بیرون انداختند وملازمی ازخواجه کلان‌که درقلعه میبودبیرون‌آمده اظهار نمودکه نورم‌خان رادیدم‌که برسر زخمیان میرفت وهشتاد وسه زخمی درقلعه مردند وباقی زخمیان درشرف هلاکتند ونورم‌خان چهار مرتبه به‌سیبه‌ها ریخت وازمردمش درهرمرتبه‌سی‌کس وچهل‌کس کشته‌می‌شدند ومأیوس گشته برمیگردید. روزپنجم برسربرج برآمد و گفت بآواز بلندکه چرا مرا محاصره‌کرده‌اید مرا راه بدهیدکه شهرمی‌دهم ویك‌پسرویك دختر وزنی‌دارم‌برداشته بخدمت شاه میروم. ایضاً درهمین روز خبررسید ازجانب درون‌که میان مردم‌قلعه‌عناد ومخالفت بهمرسیده وقلعه نزدیك بگرفتن شده و نواب‌کلب‌آستان علی‌خود متوجه باغستان ابیوردشدند ودرخت بجهت سیبه بریدند وبپای‌کار آوردند. مقارن این حال اهل قلعه متوسل به‌محمد سلطان بیات ومهدیقلی بیك جغتای شدند حسب‌الالتماس این دوغلام قدیمی گناه ایشان بعفو مقرون‌شد. درروز نواب اعتمادالدوله میرزاحاتم بیك‌و الله‌وردی خان وقورچی‌باشی وبسطام آقا بقلعه داخل شدند وچون خبر فتح قلعه‌ابیوردوباهل‌قلعه دره‌گزوباهل قلعه باغووباهل‌قلعه نساوباهل‌قلعه باغو جوك رسید

اغره و کدخدایان هرمحل باتحف درویشانه بشرف بساط بوسی مشرف شدندوقلعه‌ها را سپردند ومقارن اینحال خبرفوت قنبرخان شاملورسید وجای اورا بولد او نجفقلی سلطان عنایت فرمودند. خبرفتح قلعه درون‌رسیدباخبر کشته شدن سردار قلعه.تفصیل این اجمال آنکه چون یوسف خان میرشکار باشی را باجماعت غلامان بتسخیر قلعه درون فرستادند اول‌مرتبه‌اهل قلعه بیرون‌آمده جنگ درگرفت وسردارقلعه ازبسیاری جلادت زخم‌کاری خورده گرفتار شد فی‌الفور این جنگ سپری شداهل قلعه برگشته بقلعه پناه‌بردند وچون نقب وسیبه بخندق‌رسیدازبی‌سرداری مخالفت درمیان اهل‌قلعه بهم‌رسید وجاسوس ایشان‌خبرفتح‌قلعه ابیورد ومحصور بودن مرو بآن‌جماعت‌رسانید بالضروره از درصلح درآمده وامان طلب نمودند وقلعه‌را سپردند ودرهیجدهم اینماه عبدی خواجه ولـد کلان خواجه که نقیب عبدالله خـان بود بشرف سجده مشرف شد وچون درخواندن سوره الحمد بسیار تعجیل نمودی چنانچه دیگـران بسمله را تمام نکرده اوسوره‌راتمام کرده‌دست‌براو فرود آورد ونواب کلب آستان‌علی‌فرمودند که نه‌همین اسبان ایشان یرقه وجیفانست ایشان نیز درخواندن فاتحه از اسبان جیقان یرقه نزنند و چون عبدی خواجه ولد خواجه کلان بشرف پـایبوس مشرف شد بعد از سه روز رخصت راه حج طلب نمود و استدعای احکام مطاعه لازم الاطاعه کـرد حسب‌الحکم الاشرف چهار صدتومان حاضرساختند باردیگر تحف واحکام مطاعه‌با خلع فاخرشفقت نموده متوجه راه مکه‌شد روزدیگری جنگ سنگ وشمشیراجلاف ابیورد چنانچه قانون ایشانست واقع شد ودربیست و چهارم کوچ نمودند و متوجه مروشدند و در مهنه حکم جهانمطاع شدکـه امرائی که بمحاصره مرو مشغولند مقید بگرفتن قلعه نباشند درمحاصره مجدوساعی باشند که مبادا نورم‌خان بیرون آمده بهر- لباس که باشد تواند فرارنماید ودرسلخ اینماه بعدازعبور ازحوض خانی نزول بقریه میرآباد واقع شد وازفرط‌مروت‌نواب کلب‌آستان‌علی راپیتها پرآب کردندوخیکهای پرآب درزیرشکم اسب‌بسته مراجعت نمودند وبازماندگان راه همه‌را سیراب ساخته بمنزل رسانیدند عجیبتر آنکه سگی چند افتاده وبیتاب شده ومشرف برموت شده از

پاشنه کفش خود ایشان‌را سیر آب ساخته بصاحبان رسانیدند القصه قریب به‌سه هزار نفر آدم وحیوان راازورطه‌هلاك خلاص گردانیدند ودرغره ذیحجه بطالعی که‌مستلزم فتح بود درکنار مرو نزول اجلال‌واقع شد وبکشخان‌راباتوپچیان برسرسقناق‌سراب مرغاب فرستادند. ورود موکب همایون وکثرت لشکر وضبط وربط و محاصره قلعه مرو بنوعی بنظرمحصوران قلعه درآمدکه‌بجز اطاعت وانقیاد چاره‌ای‌ندیدند بتوسط وزرا ووکلا پنجشنبه سیم ذیحجه نورمحمد خان از قلعه بیرون آمد و چـون بشرف پابوس مشرف شد بعد ازضیافت مرخص برفتن قلعه نشد.جمعه چهارم اول قورچی‌باشی داخل قلعهٔ مروشد بعدازآن الله‌وردی خان داخل قلعه شده ونواب کلب آستان علی بغد ازغسل جمعه داخل شهرشدند ونسق شهر وقلعه فرمودند بعدازآن‌بکشخان آمد وفتح‌سقناق نموده سرواختریمه واسیر بسیار وغنایم بیشمار بنظر اشرف رسانید ودرهشتم نقل :به‌چهارباغ که بسیارجای تازه وپاکیزه‌بود نمودند ودرهیجدهم عنایت کل ازمکه معظمه‌آمد وبعنایت بیغایت سرافراز شد ونوزدهم ذیحجه انحراف مزاج وهاج روی نمود ویازده روز تب ولرز بود بحمدالله والمنت در غره محـرم دیگر نبود و در اواخر اینماه الله‌وردی خان طرح ضیافتی نمود و پیشکشی کشید که چشم بیننده ندیده بود درآبادانیها،چه جای مرو غارت خـورده خرابی کـه بشرح راست نیاید ومرو وتوابع را به‌بکشخان استاجلو دادند والکاء نسا وابیورد ومهنه و جه‌جه‌و دره‌گز وباغواوباعواجك به‌لکش سلطان ولد اوشفقت فرمودند.

اما ذکر وقایع سال یکهزار و نه

غرّه محرم این سال موافق بیست وچهارم تیرماه سیچقان‌ئیل بود. چهار شنبه غره اینماه‌رخصت مراجعت به‌قورچیان دادند وگفتند چـون آب در حوض خالـی کمست آهسته آهسته بروند وسحر جمعه سیم اینماه بطالع جوزاکوچ نمـودند و نزول درکنار مرغاب محلی‌که شاه جنت مکانی شاه‌اسمعیل باشیبك خان جنگ‌کرده وفتح نموده بود فرمودند وازآنجاکوچ کرده بحوض خانی‌آمدند وبواسطه قلت‌آب توقف‌ننموده‌نزول درقریه میرآباد واقع شد ونواب اعلی‌راپیتهاپرآب‌کرده مشکهای پرآب بزیر شکم اسبان بسته مراجعت نمودند و جمعی‌که ازعقب مانده بودند و از تشنگی بورطه هلاکت افتاده بودند همه را سیرآب کـرده بمنزل رسانیدنـد وروز عاشورا در تبادکان بودند ومقتل آنجا نمودند وروزشنبه سیزدهم پیاده‌بشرف‌زیارت امام ثامن ضامن مشرف شدند وقلاعی‌که دراین سفرخیـراثر مفتـوح شده بود بدین تفصیل است: قلعه جه‌جه، قلعه مهنه، قلعه ابیورد، قلعه باغوا، قلعه‌نسا، قلعه دردگـز، قلعه‌باغواجك، قلعه مرونجیك،قلعه سربیدنجیك، قلعه‌مرغاب، قلعـه درون بجیك، قلعه چهارده، ودر منتصف اینماه چهار دزدگرفته آوردند حسب‌الحکم‌الاشرف دو دو را شمشیر داده بجنگ انداختند هرچهارکشته شدند بدست یکدیگر ودر بیست وچهارم

متوجه عراق شدند و چون بسمنان رسیدند بعضی از اهل حرم را باامارت پناه شیخ احمد آقا باصفهان فرستادند ودرجمعه بیست ودویم بطالع قوس داخل قزوین شدند ودر اواخر ربیع‌الاول متوجه اصفهان شدند ودوشنبه هفتم ربیع‌الاخر نزول‌درکاشان واقع‌شد وطرفه چراغان بازاز وپشت بام دردوشب واقع شد ودرکاشان بوده‌تحویل آفتاب بعقرب واقع شد ودوشنبه چهاردهم نزول اجلال دراصفهان‌واقع شدباستقبال تمام وجشن عظیم ویکشنبه بیست وششم نامه محمدابراهیم خان رسیدکه ولی‌سلطان برادر باقی‌خان‌برسر قلعه ترمدکه عادل بی میبودآمده، شکست خورد و رفت و در اوایل جمادی‌الاخرملازم‌حسین خان شاملو رسید وعریضهٔ خان‌آورد مضمون آنکه باقیخان بمحاصره بلخ آمده مارا لازم شدامرا راجمع کنیم وبآنچه لایق دولت‌باشد عمل‌کنیم بنابراین بامرا نامه‌ها نوشتیم‌،ازجمله محراب سلطان با وجود بعد مسافت برهمه سبقت‌گرفته‌حاضرشد.نواب کلب آستان‌علی بجایزه‌سرعت لقب‌سلطنتش‌بخانی مبدل فرمودند وقاین باوشفقت فرمودند وتوجه بجانب خراسان بخاطر اشرف قرار گرفت ودرسیم جمادی الاخرعریضهٔ بکش‌خان رسید.مضمون آنکه‌باقیخان در حین توجه ببلخ ازاسب افتاده و جناقش شکسته‌واین باعث فسخ عزیمت و رفتن بجانب خراسان شده‌ودراواخررجب نواب کلب‌آستان علی‌بعزم‌آب برداشتن اززاینده رودو دیدن راه‌آن وآوردن‌آب متوجه سیررودخانه زنده‌رودشدند وقسمت‌آن مسافت به طوایف‌قزلباش نمودند ودراوایل شعبان بسیرباغ زهرمارسلطان رفتندوصراحی‌وپیالهٔ نقره بجلال‌منجم شفقت‌فرمودند وتوبه‌اورا شکستندومیرزاعلی‌سلطان جوله‌راشاهینی بودبسیارپرنده وزننده‌واورا بعقابی‌انداختند بجهت‌خواهش خودش بنوعی‌عقاب‌رازد که‌زمین افتاد وخودبلندشد وبعدازسعی‌بسیارآمد یك ناخن‌او نبودوازمحلش خون میآمدچون‌عقاب‌رابرداشتند گردنش راشکسته‌دیدند برسراو‌ناخن شاهین‌جای‌کرده‌بود وچون‌معاودت‌باصفهان‌واقع‌شداستادرجبعلی‌پوستین‌دوزراوخواجه‌محمدمؤمن‌مشرف رابصمصام‌انداختند بجهت‌خیانتی که ازایشان‌صادرشده‌بود امازودگناهشان بعفومقرون شد ودرشانزدهم ملازم‌حسین خان‌حاکم هرات‌رسید وعریضه رسانیدکه عادل‌بی‌که‌از

محمدابراهیم گریخته بودمراجعت کردبابسیاری‌ازمردم‌اعتباری‌عبدالله‌خان‌وبدست‌بوس ابراهیم‌خان‌مشرف‌شدندوباقیخان‌بعدازشکست برادرش وعبدالرحمن قومش برسرقلعه ترمدآمدومدتی‌نشست‌وکاری‌نساخت‌وبسیاری‌ازمردم‌اوضایع شدندواز آنجابرخواسته برسرقلعه دیگررفت.واز آنجابرخواسته برسر قلعهٔنوده رفت و آنجانیزکاری نساخت‌و نوده که‌قصبه‌بزرگیست‌وچهل‌روزمحاصره کرده‌کاری‌نساخت.مقارن این حال‌خبر رسید که‌برادرتوکل‌خان‌برسرسمرقندآمده‌بسیاری‌ازرعایای‌دهات‌راکوچانیده‌بتاشکندفرستاد و درخرابی آنحدودساعی و مجد است وخود سمرقند را محاصره کرده از این معنی آزرده شده به لطایف‌الحیل جمعی را از قصبه نوده برسم اعتذار بیرون‌آوردوحکم بقتل‌آن جماعت کرده متوجه سمرقند شد. مقارن این خبر ملازم حسین‌خـان قاجار از استرآباد آمد و سر بسیاری از متمردان آخلوآورد و در اواخر اینماه محقق شد که میرزا علی‌آقای جلودار خاصه شریفه که ببلخ رفته بود مرخص شده دربیرون‌شهر از بیملاحظگی خود بتفنگ خودکشته شده‌هم در این ایام ازجانب کورسیدی‌سلطان که حاکم ارسبار و انهار بود خبر رسیدکه اسکندر پاشاکه سردار بود درجانب‌سفر فرنگ شکست خورده کشته شده‌والحال مقرر شدکه خوانـدگار خود برسر فرنگ رودودر بیست وپنجم عریضهٔذوالفقارخان رسیدکه اکراد بهنا نشین برسرتبریزآمدند و خرابی بسیارکردند و در کار بد و زعیمی ارقابی بنیابت پاشاآمده قوم تبریز او را تمکین ندادند و در بیست وششم خبر فوت محمد ابراهیم‌خان حاکم بلخ بعلت‌آبله رسید و از خانزاده‌های حصار شخصی عبدالله نام راآوردند وبحکومت بلخ نشست و در دویم رمضان برادر میر قریش از جانب‌اند خود بـا ملازم بکش‌خـان آمد و معروض داشت که محمد سلیم سلطان و جهانگیر سلطان عرض غلامی کـرده سجده اطاعت‌کردند وچون از وارثان ماجد التماس و استدعا دارندکـه نظـر مرحمت و سایه مهربانی برسر ایشان اندازند و بمقر سلطنت‌آبا و اجداد خودشان رسانند و در پنجم توجه کلب آستان علی بجانب قمشه بعزم سیر وشکار واقع‌شد. مقارن این‌حال خبر رسیدکه باقیخان بسر بلخ‌آمده وبسهل وآسان بلخ را صاحبی‌کرده و نیمه‌اینماه

حسب‌القانون نواب کلب آستان‌علی باطعام علما و صحبت فضلا وتصدق باصحاب استحقاق بسر برد و اکثر سیور غالات دیده شد و امضا بارباب استحقاق دادند ودر دهم شوال بسیر باغ وبستان و صحبت با جوانان و دیدن ایلچی اوزبك وگرجی و چوگان بازی در میدان هرون ولایت فرمودند ودراواسط اینماه سه روز مزاج‌وهاج از بسیاری حرارت‌آزرده بود و از بسیاری دعای نیازمندان بصحت مبدل شد و در پنجم ذیقعده ملازم حسین‌خان شاملو از هرات آمد و دوازده تومان‌بجهت تصدق‌فرق اشرف‌آورد و معروض داشته بودکه فلان شب درخواب دیدم‌که نواب‌کلب‌آستان علی تب‌کرده بود چون حساب‌کردیم این خواب‌رایکشب پیش از تب‌کردن نواب کلب‌آستان علی‌دیده بود ودراواسط این ماه طرفه‌گل ریزانی درحمام بزرگ‌اصفهان نمودند چنانچه مکررآب خزینه در صحن حمام رهاکردند باآب سرد و بیرون شد آب درگل بستند چنانچه در جمیع امکنه حمام. مصراع:

نشیننده را آب تا سینه بود. و بیست خروار گل سرخ که بوزن تبریز یك‌هزار و سیصد و پنجاه من باشد درآب ریختند و تمام روی این‌آب‌گل ایستاده بود و از جوانان سیم‌ساق وغیره جز سر وگـردنی نمودار نبود.روز دیگرش ولد خلف کلب‌آستان علی بدستور پدر حمام را قرق‌کرده با رفقا وندیمان‌گل‌ریزان‌کردنـد و این عمل باعث عتاب وخطاب شاهانه شد و در بیست ویکم اینماه شاطرخدنگ‌راه درك‌که سالها دربند بود دوید و بسیار بی‌وقت‌آمد و بـاعث آن شدکـه او را به خر نشانیدند و تأدیب نمودند تا دیگرکسی ادعای امری‌کهازعهده‌آن بیرون نیاید نکند و در اواخر اینماه حسب‌الحکم جهانمطاع الله‌وردی‌خان از شیرازبدو روز ودوشب به ایلغار به اصفهان‌آمد و قراحسن‌خان از همدان‌آمـد و در اوایل ذیحجه جهانگیر-سلطان وسلیمخان ولدخان پیرمحمدخان از اولاد جانی‌بیك‌خان‌کـه بدست بـاقیخان کشته شدهٔ بود با سیصد نفر اوزبك‌که ازبلخ‌گریخته بودندآمدنـد و داخل شهرشده بشرف پابوس مشرف شدند و طرفه مجلسی وجشنی بود چنانچه پادشاه زادهٔ بیگانه بدین تفصیل‌حاضربودندپنج‌نفرجکریه‌یکنفر، فرنگ‌دونفر، گرجیه دونفر،لاری‌یکنفر،

پادشاه‌زاده قزلباش دونفر وانوع تکلفات از اطعمه و اشربه ومیوه‌ها از بلاد دوردست آورده حاضر بود و در اواسط اینماه نوروز سلطانی و جشنی بزرگ بود وپیشکش کشیدن وزرا وکلانتران و امرا وخوانین و مستوفیان وصدور و ارباب و اهالی در این روز واقع شد عجیب صحبتی بود و در سلخ اینماه چون‌مادر محمدابراهیم‌خان از بلخ آمده بود ضیافت نمودند و مخدرات اکابر و اعیان و اکثر ملازمان را طلب نمودند وعجیب‌صحبتی نفیسی داشتند و اللهوردیخان در اواخر اینماه مرخص شده بجانب فارس رفت.

اما ذکر وقایع یکهزار و ده

دوشنبه غره محرم این سال موافق چهاردهم تیرماه اودئیل بود نورمحمدخان حاکم مرو شاهجهان را با زن وفرزند بجانب شیرازبردند وبجهت معیشت او هریوم یك تومان مقرر شد که باو دهند و بعهده ایالت‌پناه اللهوردی‌خان فرمودند و روز عاشورا میان اصفهانیان طرفه جنگی شد و در روز دهم اینماه کستندیل میرزا بجانب گرجستان رفت و یوسف‌خان امیرشکار باشی بجانب درون و باغوا رفت وپیشکش هذاالیوم کشیده شد وآتش‌بازی و چراغان پشت‌بام حسب‌الحکم جهانمطاع شد و چون الله وردیخان بعد از رخصت بجانب فارس رسید چند نفر از غلامان خاصه شریفه رسیدند ومعروض داشتند که‌ما بجهت تحصیل وجه‌تقبل‌بختیاری به‌کوه کیلویه رفتیم امیر شاه‌حسین‌بختیاری‌راه مخالفت پیش‌گرفته جواب‌داد و نوعی دیدیم که اگر بی‌اندامی میکردیم کار بخشونت وقتل میرسید.حضرت‌خان‌بی‌توقف راه‌بختیاری‌پیش گرفته چون میرشاه حسین خبردار شد بقلعه سامان من اعمال کوه کیلویه متحصن‌شده اللهوردی‌خان به لطایف‌الحیل او را از قلعه بزیر آورد و چون اراده‌کرد که او را بخدمت نواب کلب آستان علی آورد اراده فرار نمود. خان خبردار شد او راگرفت و در وقت چوگان‌بازی درمیدان‌اصفهان میرشاه حسین را حاضرساختند وامیرتاجمیر

حاکم سابق راکه بواسطه تقصیری دربند بود ازبندخلاص نمودند وحکومت بختیاری باو شفقت فرموده مرخص رفتن فرمودند. هم در این ایام میرزا اشرف که از نویسنده‌های اصفهان بود بسبب کج قلمی وبی‌لطفی نواب کلب آستان علی بدست تبریزیان کشته شد و دربیستم اینماه خبر رسید بدر ولد سید مبارك راه فرار پیش گرفته مهدیقلیخان او را تعاقب نمود و چون جماعت بیات او راگرفته بودند مهدیقلیخان او را از ایشان گرفته و در سلخ اینماه خبر گرفتاری اورسید ودر دوازدهم ربیع الاول خبر شکست باقیخان در جنگ ایشم سلطان برادر توکل خان دردرج من اعمال سمرقند و گریختن باقیخان تا بخارا رسید واین رباعی را مقرب الخاقانی بابا سلطان قمی گفته نوشته شد.

رباعی:

صد شکر که نسل اوزبکان شد معدوم — از باطن فیاض امام معصوم

گویند یکی مانده از ایشان باقی — باقی معدوم و حال باقی معلوم

وچون نواب کلب آستان علی نذر شرعی فرموده بودند که از مقر سلطنت پیاده به زیارت امام الجن والانس ابوالحسن علی بن موسی الرضاعلیه وعلی ابائه السلام بروند در پنجشنبه پانزدهم ربیع الاول به نذر وفانموده پیاده متوجه شدند و مقرر فرمودند که این راه رابامهتر سلیمان با دوکس دیگر طناب زنند تامسافت هر منزل معلوم شود. نکته ـ معلوم باشد که هر طناب پنجاه ذرع اصفهانست و هشتاد ذرع شرعی و فرسخی یکصد و پنجاه طناب است چنانچه فرسخی هفتهزار و پانصد ذرع اصفهان باشد و دوازده هزار ذرع شرعی. معلوم باشد که از اصفهان تا رباط قاضی عماد هشت فرسخ وپنجاه طناب است. بعد تاکاروانسرای سردهن شش فرسخ و بیست و هفت طناب است بعده تاپای چنار نظر پنج فرسخ است ویکصد وچهل وهفت طناب بعده با برکه پیش کاروانسرای خواجه قاسم شش فرسخ و هفت طناب ونیم است بعده تا امامزاده پنج فرسخ و شصت وپنج طنابست بعد تا دارالمؤمنین کاشان سه فرسخ وپنجاه طنابست. بنابراین از اصفهان تا کاشان سی وپنج فرسخ وپنجاه و یك طناب و نیم باشد. از کاشان تا آران و بیدگل یك فرسخ و یکصد و سه طنابست بعده تا خوشاب سه فرسخ وچهل و

شش طنابست.بعده تا دشت کن پنج فرسخ و پنجاه طنابست.بعده تا حوض آقامحمد یازده فرسخ وبیست ویك طنابست ونیم.بعده تاپل شوراب‌چهارفرسخ وهشتاد وپنج طناب ونیم است.بعده تا سرچشمه چهار فرسخ و شصت و دو طنابست.بعده. تاقریه قید من اعمال خوار دو فرسخ وسی وسه‌طنابست.بعده‌تا آب پاریك دوفرسخ وهفتاد و پنج طنابست.بعده تالاسجرد یکصد وچهل طنابست.بعده تا سرخه سمنان دوفرسخ و هشتاد و پنج طنابست. بعده تـا سمنان سه فـرسخ و یکصد و ده طنابست چنانکـه از اصفهان تا سمنان هشتاد فرسخ وهفت طنابست.بعده تا چاشته‌خواران چهارفرسخ و هشتاد و پنج طنابست. بعده‌تا رباط آهوان دوفـرسخ و هفتاد و هفت طناب ونیم است.بعده تا رباط قوشه شش فرسخ و هفتاد وپنج طنابست.بعد تا ده فاروق سلطان سه فرسخ و سی وپنج طنابست.بعده تا کنار دامغان سه فرسخ و بیست وپنج‌طنابست ومسافت شهر دامغان بخط معهود که ازدروازه تا دروازه باشد چهل وهفت‌طنابست. بعد تا ده ملا هفت فرسخ است. بعد تا غوریان دو فـرسخ وبیست طنابست. بعده تا پیش سه فرسخ وپنجاه طنابست.بعده تا میامی ده فرسخ و سی و چهار طنابست.بعد تا الهاك ده فرسخ و هشتاد و پنج طنابست.بعده تـا مزینان نـه فرسخ و نود وچهار طنابست.بعده تا صد خر سبزوار چهار فرسخ و پنجاه طنابست. بعد تـا سبزوار ده فرسخ و یکصد و پانزده طنابست.معلوم شدکه از اصفهان تا سبزوار یکصد و شصت و پنج فرسخ و چهل‌طنابست.ومسافت شهرسبزوار بیست ونه طنابست.بعده تا رباط دو در هفت فرسخ است.بعده تا کلیدر دوفرسخ و یکصد وده‌طنابست.و بعدتانیشابور نه فرسخ وده طنابست ونیم و بعده تا مشهد مقدس از راه کتل سختر چهارده فرسخ ویکصد وچهـل و نـه طنابست.چنانچـه از اصفهان تـا مشهد مقـدس یـکصد و نود و نـه فرسخ و هشتاد و یك طنابست.و بیست و پنج ذرع و چون نواب کلب آستان علی پیاده با یاران طی این مسافت نمود این ابیات کـه ازنتایج ذهن مستقیم است نوشته شد.بیت:

دل شکسته‌ی چون شیشه‌ای که‌من دارم مگر تو برسرلطف آئی و کنی‌معمور

خرابی دل زارم تو کرده‌ای چکنم	خراب کرده خوبان نمیشود معمور

قطعه:

چو شوخ دلبر من بر سر عتاب در آید	هزار بار دل وجان به پیچ و تاب در آید

قطعه:

ز مهرش گاه میسوزم ز لطفش گاه میسازم	دل دیوانه خود را براه دوست میبازم
بجز مهر تو بر دل کفر و ایمان را نمیدانم	بدین عشقی که دارم بدرد خویش میسازم
بدین دردی که من دارم نمیدام چسان سازم	بدین مهری که بر من میکنی بر چرخ مینازم

شعر:

مگر که حضرت عزت ترحمی بنماید	برای این دل دیوانه‌ای که خواب ندارد

و میرزاحسن علی نصرآبادی من اعمال اصفهان تاریخی گفته نوشته شد. شعر:

آمد موفق از حق، شاه جهان که سازد	چون چار رکن گیتی ملك خدا مسخر
از مطلع دل او مهر طواف سر زد	طوف امام ضامن کز گفته پیمبر
هفتاد حج اکبر آمد یکی طوافش	این نکته‌ای صحیح است نزد یك نکته پرور
صدقش رفیق و توفیق همراه و همسفر گشت	برده پیاده پویان چونانکه بر فلك خور
تاریخ این سفر خواست از شاه طبع گستاخ	گفتا پیاده کردم هفتاد حج اکبر[1]

۱ــ شعری سست است و عبارت «پیاده کردم هفتاد حج اکبر» به حروف تهجی برابر با سال ۱۰۱۰ میشود.

اما ذکر بحرین و روش فتح آن

چون حسب‌الحکم جهانمطاع آفتاب شعاع، الله‌وردی‌خان بتسخیر لار مشغول شد قاصدی ازجانب خواجه معین‌الـدین کلانتر فارس رسیدکـه وزیـر بحریـن را حادثه‌ای دست داده ومرا بجهت قومی وخـویشی طلب نموده کـه امداد واعانت او کنم وسابقاً حکم جهانمطاع نافذ شده بودکه بهرنوع که متصور بوده باشد دروقت فرصت بحرین را بدست آورید. چون فرصت بدست‌آمده قاصد بتعجیل بخـدمت فرستادم. نواب خانی دراحضاراوامر فرمودند مشارالیه‌بزودی بشرف ملازمت‌رسید درخلوت تمهید مقدمات نموده امیریوسف شاه کلانتر برانقاد را با جمعـی کثیر از مردم گرمسیر با او رفیق ساخته مرخص گردانیدندکه با این جماعت روانه‌شوند. در اواخر ربیع‌الثانی سنه ۱۰۱۰ خواجه مشارالیه از بلوك خود با مردم فال اسیر، یوسف شاه‌برنقادی‌بامردم خودازبندراسلو(عسلو)درمراکب‌وسفاین‌نشسته‌ازدریای عمان‌عبور نموده در منامه که ظاهر شهر بحرین است بیرون آمدند وکس نـزد وزیـر بحـرین فرستادند واو را ازآمدن خود خبردار نمودند. وزیـر مذکـور به ورود کـلانتر و لشکری‌مستبشر گشته خواجه را بنارین قلعه خوانده بجوار خود جـای و منزل داد و امیریوسف شاه برنقادی دربیرون شهر بالشکری محل اقامت تعیین نمود و خـواجه

فالی بحسب ظاهر شرایط اتحاد و خصوصیت مرعی داشته ابواب موافقت بین آنان مفتوح گردید چنانچه اکثر اوقات وزیر او را درخلوت طلب نموده یارانه ومتحدانه صحبت می‌داشتند. تا در روز پنجم رجب سنه حال خواجه مذکور باجمعی از مردم کاری که بصورت ملازمان‌خواجه بر آمده درخدمت می‌بودند برسروزیر ریخته وزیر را باجمعی که انیس وجلیس وزیر بودند بقتل آوردند بلافاصله برسرمرادخان برادر زاده او که وکیل وصاحب اختیار آن دیسار وآن سرکار بسود ریخته او را نیز بقتل آوردند و دروازه را مضبوط ساخته کس نزد امیریوسف شاه برنقادی فرستاده که بـا جماعت خـود حاضر شود.درساعت با مردم خـود بقلعه رفتند و تفنگچیان را بضبط دروازه‌ها وبرج وباره مقرر داشتند وکس بپایهٔ سریر خلافت‌مصیرفرستاده اولکاوقلعه را بمیریوسف شاه برنقادی سپردند وآن جمع را بخلع فاخروانعامات وافرسرافراز ساختند و درآن وقت حضرت الله‌وردی‌خان بتسخیر ولایت لار مشغول بود که این خبر بهجت اثر باو رسید.

اما ذکر بعضی از سوانح این راه

دربیست و دویم ربیع‌الاول عریضهٔ الله وردیخان رسید. مضمون آنکه ازقلت باران نقصان درجمیع چشمه‌ها راه یافته و آب لوح شیراز وسایر عیون شیراز بسیار کم شده واریاب واعیان و رعایا بسیار مضطرب وپریشان شده‌اند و مردم سالخورده عاقل نقل می‌کنند که ازآبا واجدادشنیده‌ایم و درتواریخ بنظررسیده است که درعهد خلافت مستعصم خلیفه عباسی که عضدالدوله دیلمی بربعضی محال ایـران مستولی شدکم آبی وبی‌بارانی روی نموده به مشارالیه معـروض داشتند و گفتندکـه درسی فرسخی شیراز آبی است موسوم بآب چشمه‌والحال بدریا میرود و اگـر این پادشاه عادل سعی نماید میتواند بشیراز آورد. عضدالدوله باوجـود سعی بسیار باین عطیه موفق‌نشد. اگر نواب اعلی توجه نمایند و رخصت سعی بایـن پیرغلام دهند بیمن اقبال شاهی می‌توان‌آورد. حکم جهانمطاع عالم مطیع صادر شد باسم‌الله وردی‌خان که همت والانهمت مصروف کندکه بتوفیق الله‌سبحانه الله‌وردی‌خان موفق شده‌آب چشمه بسهل وآسانی بیاورد اطاعة لامره العالی الله وردی‌خان خودکمر خدمت در میان جان بسته سنگ براان وچاه خویان[1] واستادان با اسباب کار وخیمه و اتـاق و

۱ــ چاه خوی ــ احتمالا چاک‌کن باشد.

مایحتاج برداشته‌متوجه سراب‌شدند وممر آب گشودند وشروع بسدی کردند وپیش آب را سدی بس عریض وعمیق وطویل وقوی ورفیع بستند در دامن کوه ده‌علی، درمیان دوکوه که عرض آن صدوپنجاه ذرع بود وطولش یکهزاروده ذرع وبلندی آن‌سیصدذرع‌بنوعی که‌دربالای اونهری عظیم جاری شد وسدی دیگر در آن دره‌بسته شدکه درطول وعرض وعمق نصف سد اول بود وآب‌بلند شد وبجانب شیرازتوجه نمود. الغرض ازمنبع آب که ده‌علی باشد قریب بهشت فرسخ دیواری چارو بستند بعداز آن کار بکاریز افتاد دوازده فرسخ کندند و تتمه شهر ساخته آوردند والحق طرفه سدی بسته شد واز این آب شیراز شهری عظیم شد واز بسیاری جدو سعی‌در بیستم جمادی الاول آب درشهر شیراز جاری شد ونهر حالا موسوم است به نهر-عباسی، ودربیستم ربیع‌الاول نواب علیه عالیه بیمارشد، از استماع این خبرنواب-کلب آستان علی ازکاشان در یکشب باصفهان آمدند و از حقیقت بیماری با خبر شدند و توقف جلال منجم فرمودندکه چون نواب علیه را قوت بهمرسد در ساعت خوب او را از اصفهان بیرون آورده روانه مشهد مقدس شوند وخود متوجه شدند و درکاشان بوده ایلچی ازجانب ارس آمده با پیرقلی‌بیك کوزی بویکلو که بایلچی-گری پیش پادشاه ارس رفته بود وچون قبل‌از آمدن پیرقلی‌بیك بعضی سخنان از زبان او نقل‌کرده بودندکه نواب کلب آستان علی را خوش نیامده بود بعدازتحقیق چشم اوراکندند و زبانش‌را بریدند واموالش را بحیدر بیك قزلو دادند و ایلچی ارس التماس دست بوسی نمود ازپابوسی نیز محروم‌شد. بعداز الحاح بسیار پای بوسی میسرشد و درکاشان درویش کمال نامی باچندنفر درویش رفیق راه خراسان شدند باوجود اشتهاربه‌الحاد، نواب‌کلب آستان علی چندروزی با ایشان مداراتی نمود تاحقیقت بیدینی او برنواب‌کلب‌آستان علی مشخص شد درکاروانسرای فوشه او را ومریدانش را به تفنگ کشتند هم در کاشان جمعی از مسیحیه از دست

۲ــ چارو ــ یاساروج آهك‌را باچیزهای دیگرخمیر کنند و درآب بندی بکار برند.

ابـراهیم‌خان پـادشاه لار شکایت کـردنـد کـه اموال ما را بعنف و تعدی گـرفته نمی‌دهد، حکم‌جهان مطاع باسم اللهوردی‌خان نافذ شد که اموال جماعت مسیحیه‌را گرفته تسلیم‌صاحبان نماید. درسراب چشمه بودکه این حکم بـه الله وردی‌خان رسید مظفربیك ولد خواجه روح‌الله را باجماعت مسیحیه بلارفـرستادند و مضمون حکم جهانمطاع بگوش بیهوش ابراهیم‌خان رسانیدند مشارالیه در ازاء آن وجه تعلل می نمود مظفربیك حقیقت بی‌التفاتی وتغافل ابراهیم‌خان‌رابخدمت‌اللهوردی‌خان بنوشتن عریضه‌ای اعلام‌نمود. اللهوردی‌خان چون آب را آورده بود بعزم لار از راه چـول متوجه عربستان شدند تالاریان خبردارنشوند. در روز سه‌شنبه چهارم جمادی‌الثانـی از راه چول بارابیه بسیار پراز آب بجـره[1] کازران رفتند و از جره بعـداز جمعیت لشکر بایلغارتمام خود را ازآن بیابان خون‌آشام به‌تنگ جك‌جك که محلی تنگ بود وجمعی از لاریان را بجهت حفظ وحراست درآن تنگ گذاشته بودندحضرت خان جمعی ازتفنگچیان را بسرداری کیوان بیگ غلام خاصه شریفه با سایر غلامان و ملازمان‌خان بدفع لاریان تعیین فرمودند. اطاعتً لامربجنگ مشغول‌شدند.جنگ عظیمی درآن تنگ دست داده شکست برلاریان افتاد.حضرت خان بفراغت خاطر ازآن تنگ گذشتند وچون سه‌چیز باعث محفوظ ماندن لارشده بودکسی میل‌گرفتن لار نمی‌کرد. اول آنکه در حوالـی لار غله وکشت و زرع نیست بسبب قلت آب حضرت‌خان غله وآذوقه ازفارس می‌آورد و درلار بلشکری بتنخواه مواجب بقیمت فارس می‌داد. دویم‌آنکه حوالی لار از رودخانه وکاریزوآب چشمه خالیست ومدار آن جمع بآب باران بودکه برکه‌هائی‌که ساخته‌اند سالی یکبار یا دوبار پرکنند از آب باران ومدار خود وحیوانات ازآن بگذرانند و اگر دشمنی بهم رسد سموم در آن‌حوض‌هاریزندکه آن‌جمع‌راعاجزکنندودراین‌محل‌نیزاین‌عمل‌کرده بودندحضرت خان‌قدغن‌کردکه ازاین‌حوض‌آب‌کسی نخورد وبحیوانات نخورانند و از ده‌فرسخ

۱ـ جره ـ نام‌قریه‌ایست ازقراء شیراز.

آب بقدر ضرورت می‌آورد وقسمت می‌نمود وایضاً لار را قلعه محکمی بود و در حوالی آن برج کیخسروی بود درکمال استحکام ومیر درگاه قلعه[1] ساخته بود درکمال حضانت و آن جمع بیعاقبت را باین سه‌چیز خاطرجمع کرده راه عصیان می‌پیمودند، حضرت‌خان توکل بحضرت ذوالجلال کرده باقبال شاهی پشت‌گرم بوده متوجه لار شد و در سه‌شنبه دویم رجب‌المرجب این سال به تعیین نمودن یورت رفتند به‌لرداحمدیانی که محاذی شهرو برج کیخسروی بود فرود آمدندوبتهیه اسباب قلعه‌گیری اشتغال نمودند و درعرض پنج روزسیبه بپای برج وحصار بردند و چاشت پنجشنبه یازدهم اهل قلعه جمعیت نمودند. خان‌لار با لشکرش از دروازه پشتوبیرون‌آمده برسر سیبه ریختند وخلق بسیاری ازطرفین کشته شدند وچون‌رئیس قنبرکهره که از اعیان آن حدود بود وصاحب پنجهزارجوان خوب‌بود باپنج‌نفر دیگر از سرداران کشته شدند، شکست برلاریان افتاد. ابراهیم‌خان ولاریان خود را به قلعه انداختند وتاریخ فتح لار طلسم کیانی شکست[2] واقع شد و درمنتصف رجب المرجب خبرفتح لار رسید. تفصیل این اجمال آنکه چون قزلباش جماعت لاریان‌را تعاقب نمودند وبعضی بربالای باره وبرج درآمدند ابراهیم‌خان چون از ادبار خود واقبال قزلباش وتسلط آن جمع یقین کرده بامان درآمد وبخدمت حضرت‌خان باین نوع درآمد که الله‌وردی‌خان بابیك وردی‌بیك و یکشاطر بدامان قلعه درآمدند با سپهسالار نورالدین و قادرقلی بدامن قلعه آمدند وتصافح نمودند وهریك‌بجا ومقام خود رفتند. روز سیم پنجشنبه حضرت‌خان فرستاد که حسب‌الحکم الاشرف ما را می‌باید رفت اگر تشریف می‌آورند منزل از ایشانست و اگر گویند ما به‌قلعه می‌آئیم وسخنانی که باید گفت ازجانبین بگوئیم. ابراهیم‌خان گفت من می‌آیم وابراهیم‌خان برخیاسته بخانه الله‌وردی‌خان آمد چون‌اراده مراجعت کرد ابراهیم‌خان‌را نگاه‌داشته

۱ـ یورت ـ محل‌خیمه و خرگاه.

۲ـ طلسم کیانی شکست به‌ترتیب حروف‌تهجی برابر باسال ۱۰۱۰ می‌شود.

روز دیگرش حسب‌الحکم حضرت‌خان برج کیخسرو وقلعه میردرگاه وحصار بنه‌شهر در کل منهدم ساختند. چون مردم لار از وضع قزلباش مخوف و هراسان بودند حضرت قاضی ابوالقاسم لاری که از اعیان آن محال بود ومدتی پیش از این واقعه بقدم اخلاص پیش‌آمده بود و ازجان و مال غلام این دودمان ولایت نشان بود راتق وفاتق مهمات لار نمودند و کیوان بیك نام غلام خاصه شریفه را حاکم و داروغه لار نمودند و در هفدهم رجب مراجعت بجانب شیراز فرمودند وچون حکم جهانمطاع در اواخر شعبان‌به الله‌وردی‌خان رسید که ما متوجه بلخ‌شدیم، چون الله‌وردی‌خان ازحکم جهانمطاع باخبر شود در روز روانه این صوب صواب‌نما شود درسیم رمضان با ابراهیم‌خان حاکم لار متوجه بلخ شد از راه یزد والله قلی‌بیك‌ولد خود را از یزد برگردانید بجهت‌حفظ وحراست الکاء فارس ولاروچون نواب کلب آستان علی والله‌وردی‌خان بجانب بلخ روانه شدند و مردم هر مرز را تشخیص شد کپیتان‌هرمزار شمیل ومینا وسایر محال‌بیرونات لشکر موفورجمع آورده بعزم‌تسخیر بحرین قلعه، متوجه آن صوب شدند وسه ماه قلعه بحرین‌را محاصره نمودند وچون خبر محاصره بحرین به امام قلی‌بیك ولد الله‌وردی‌خان رسید لشکر بسیار از فارس‌و کوه‌کیلویه ولار وتوابع جمع‌نموده بدشتستان رفت سفاین و کشتیها جمع نموده بسرداری میرکمال برنقاد وشیخ جمال‌بن مالك وشیخ راشد و شیخ موسی ابومهیر برسرلشکر فرنگ فرستاد وخود در دشتستان بود هر روز کمك و آذوقه می‌فرستاد و در اواسط رمضان تلاقی فریقین دست داده جنگ عظیمی شد وشکست برفرنگ افتاد اهل اسلام غراره[1] وتوپ واسباب فرنگی را گرفته بحضرت الله‌وردی‌خان نوشتند وفرستادند چون عریضه درهرات بنواب کلب آستان علی‌رسید بجایزه این فتح منصب جلیل‌القدرخانی وحکومت به امام قلی‌بیك شفقت شد وزن عبدالمؤمن - خان وقتیکه‌هرات بدست‌اولیای قاهره درآمد پسری داشت جمعی او را باسیری‌برده

۱ــ غراره ــ بکسراول نوعی ازسلاح جنگ است.

بودند این زن او رادر همه جا طلب می‌کـرد تـا در نیشابور یافت چون نواب کلب آستان علی بسبزوار رسیدند آن پسر را آوردند و دریکشنبه بیست و دویم جمادی الاول بطالع جدی داخل روضهٔ رضویـه علیه الف التحیة شدند وقشلاق درمشهد مقدس قرار گرفت.

اما ذکر حوادثی که در این قشلاق روی داده

و چون دختر خان‌احمد والی گیلان نامزد صفی‌میرزا بودنواب کلب آستان‌علی اراده نمودند که صیغهٔ عقد گفته عروسی بفرمایند. نواب صفی میرزا بهیچوجه من الوجوه راضی نشده بسبب آنکه درصغرسن ازاین‌دختر کتك بسیار خورده بود،هرچند نواب کلب آستان‌علی‌مبالغه بیشتر کرداثر کمتر نمودبناءعلیه دراواخرجمادی‌الاول‌دختر بزرگ شاه اسمعیل ثانی را بمحمدباقر میرزاالمشهور بصفی‌میرزا بعقد دائمی دادند دراواسط جمادی‌الثانی ازجانب گرجستان کاخت[1] خبررسید که‌داودمیرزا اولدالکسندر خان حاکم‌کاخت بسبب بیماری پدر خود اسکندر خان ومیل جاه وطمع در مملکت ازناور[2] رابرسرخودجمع نمودبرسرپدر رفت که درفراش خوابیده بود وقالیچه که‌مدار پادشاهی درآن دیاربرآن بود اززیرپدرکشیده انداخت وخود بالایش نشست بعداز

۱ــ کاخت به کسر خاء شهری است درگرجستان.

۲ــ ازناور ــ کلمه‌ایست بدزبان‌گرجی وبمعنی مردی بسیارشجاع وپهلوان باشد.

آنکه ازناوران مراسم تهنیت بجای آوردند برخواست وقالیچه را جمع نمود که در خانه بردچون سوار شد دستار ازسرش افتاد و جیقه مرصع برهم شکست و کستندیل میرزا راطلب نمود که‌چون‌تو ملازم پادشاه اسلامی، بودن تو اینجا صلاح نیست اورا باتحف ازپسر ودختر واسب‌و کرگدن‌واسب سرفرازنام باچهار اسب دیگر ازگرجستان روانهٔ اردوی کیهان پوی‌نمود ودراین ماه‌فیلی‌درکمال هیبت وبزرگی ازهند آوردند ودر شنبه بیست وهفتم دری دیگر ازجانب پائین درگنبد حضرت امام‌الجن والانس گشودند ویك جفت درمرصع بجواهرقیمتی بر و نصب‌نمودند وچون ازبسیاری‌شمع وپیه‌سوز دود بسیار برگنبد حضرت نشسته بود وروز فی‌الجمله تاریك بود رای صوابنما اقتضا نمود که برهمین‌گنبدرادوروزن بزرگ‌بگشایند و به‌پنجره آهن‌محکم نمایند که‌مانع نزول آدمی باشد ودرون گنبد بجهت‌تجدید صفا مجدداً نقاشی‌فرمایند چون مذکورات بفعل‌آمد درون گنبد مقدسه بسیار روشن وباصفا شد و چون ظاهر گنبد را مرحوم مغفور شاه جنب مکانی‌به‌تنگ طلاگرفته بود نواب کلب آستان‌علی دورگنبد را از بیرون خشت طشت طلاکردند و از جمیع بلاد از همه قسم استادان که دراین امرضرور بود حاضر ساختند وچون درهروقفه جمعیت زوار ازحدونهایت گذشته بود وصحن آستانه‌گنجایش آن جمعیت نداشت رأی صواب نمای نواب ـ کلب آستان علی اقتضا نمود که بیوتات متصله صحن وبازار را داخل صحن‌کنندو در وسط صحن، حوض مربع ده در ده بکرسی ساختند که دروسط فواره‌دارد وآب یك گزمی‌جهد والحق طرفه صحنی شده و در اواسط شعبان شاه نعمت‌الله مشهور بذی‌النورین بشرف پابیوس مشرف شد وعریضهٔ بکش خان آمد با قاصدکه باقیخان درقرشی بوده ومیل رفتن بقراموش خانی داشت ویك روز جائی قرار ندارد وعباس سلطان ازشهر سبزمیل رفتن به‌پیش پدرخود داشت وچمن قلی‌سلطان با باقیخان سر مخالفت دارد باوجود آنکه باقیخان‌کس پیش اوفرستاد وقسم بمدعای اوخورده و اوقبول نکرد وازسرحد ختای ماربسیار آمده بسرحد منقب چنانچه جماعت قلماق‌از توهم آسیب‌آن ماران کوچ برکوچ بحوالی منقب‌آمده‌اند ومیان گلدی محمدخان

و ایشم‌سلطان برسر الکاء حیران من‌اعمال ترکستان نزاع است الغرض درماوراء النهر آشوب وفتنه وجنگ وجدالست و درسیم رمضان نواب‌کلب آستان علی بجانب قلعۀ عمار رفتند بعزم شکار واوزبك ازپل شادگان اورا پیش باقیخان برده بود چون خبر آمدن نواب کلب آستان علی بجانب خراسان مشخص شد باقیخان مرا طلب نمود ومخلع ساخت وگفت چون بشرف سجده شاه مشرف شوی بشاه بگوی‌که سبب چیست که نواب‌کلب آستان علی دو طفل را روکش[1] من کرده والکه‌را برمن شورانیده ایشان چه خواهند کرد که الحال‌من نمیکنم اگرفرمایند فرزندم و اگرگویند نوکرم واگر گویند برادرم. غرض‌اگر گویند قسم یادکنم که بی‌رضای نواب‌کلب آستان علی‌آب نخورم وقدم‌برزمین ننهم توبرو که من‌تحفه خواهم فرستاد والتماس من این است،چون نزول به‌ارشك واقع شد برف عظیم باریده شد و بساعت دوروز توقف درررده مذکورشد وبخوردن قهوه مرصع مشغول بودند ودر اواسط رمضان غازی سلطان‌مقدم‌را آوردند،سبب گرفتنش این‌بود که دراوایل رجب‌المرجب‌مشارالیه بسرحد الکاء شومیه رومیه رفته جمعی ازمردم اعتباری ایشان راگرفت ومقید ساخت وفردفریب خورده ایشان راازقید خلاص ساخت ومرخص گردانیده حکم جهانمطاع نافذ شده بود که هرکس‌درسرحد فتنه‌انگیزی کنداورا بجزارسانند بنابراین‌ذوالفقار-خان جمعی‌را فرستاده اوراگیرانیدند و بپایۀ سریر خلافت مصیرآوردند چون بنظر اشرف‌رسید حسب‌الحکم الاشرف اورا بخام گاوکشیدند و سه روز درآن‌پوست محبوس بود وآزاربسیار کشید وگناهش بعفومقرون شدوروز عیدفطر مجلسی عالی و پیشکش اعتمادالدوله وباقیخان اوزبك ومستوفی‌الممالك کشیده‌شد ودراواخر این‌ماه ایلچی‌گلدی محمدخان حاکم تاشکندآمدو بموقف‌عرض غلامی ویکجهتی رسانید والتماس نمود که چون نواب‌کلب آستان‌علی‌ازآن جانب‌لشکر بفرستندماالکاءموروثی بالتمام بدست‌می‌آوریم وسمرقند وبخارارا صاحبی می‌کنیم ودرغرۀ شوال حسب

۱- روکش ــ به‌ضم‌اول هرچیز که ظاهر آن همچو باطنش نباشد.

الحکم الاشرف لشکر بسرداری علیقلیخان شاملو ایشیك آقاسی و قرچقای بیك‌را بغارت و تاخت چیچکتو و میمنه فرستادند و در ششم اینماه نواب کلب آستان علی بطالع حوت متوجه هرات شدند و در راه شکار جرگـه فرمودند و از آهـو وگـرگ و خـوك قریب پنجهزار شکار گرفته‌شد وحسب‌المروت بسیاری‌ازقید رهائی یافتند ودر یازدهم نزول اجلال دردارالسلطنه هرات‌اتفاق افتاد وازدروازه فیروز آبادبطالع سرطان‌داخل شهرشدند ودراواسط اینماه ایلچی بدیع‌الزمان میرزاحاکم‌بدخشان باتحف آن‌حدود بخدمت اشرف رسیده والتماس همراهی واعانت ودفع ضرر باقیخان ازخود نمودو چهارم شوال‌علیقلی‌خان ازجانب چیچکتو باسه هزار وهفتصد سرواسیـر بسیار آمد و جمعه سیم ذیقعده نـواب کلب آستان علی متوجه بلخ‌شدند و نزول درباغ طالب‌بیك فرمودند ودرجمعه دهم‌روانه شدند ونزول درکاروانسرای میرزا فرمودندوالیوم سه‌مرتبه تگرگ آمدو آفتاب شد ومتصل‌بادبود وبعضی‌را گمان آن بود که مکرید کرده باشند. هرمرتبه که تگرگ طغیان‌می‌کردنواب کلب آستان علی بدرگاه‌رب‌العزة‌متوجه می‌شد وفی‌الفور تگرگ برطرف می‌شد وطرفه سیلی از آن پشتها بزیر آمد چنانچه‌هر کس که درمسیل بود اندك‌نقصان مالی کشید وچون‌نزول درماروچاق واقع شدخبر فراربردی ده‌میرزاوجینوری میرزاازبخارا ورفتن بجانب‌مرو نزدبکش‌خان‌رسیدچون بشرف‌عتبه بوسی مشرف‌شد مذکوران راباخودآورد و بشرف‌پابوس مشرف‌شدنـد حسب‌الحکم‌الاشرف‌شادنظربیك‌یساقچی[1] باشی‌دراین‌راه‌بحدی‌قرق‌مینمودکه‌یك‌پرکاه ازرعیتی نمی‌گذاشت که بی‌رضای‌صاحب کسی متصرف شود.عجیب‌ترآنکه مجـال عبورا‌حدی درمحال زرع کسی نمی‌داد.ازجمله آقا محمدابهری ومیرزاجان بیك به‌قرب خودمغرور شده‌درپای‌درختی بسایه‌نشسته بودنـد اگرچه‌ایشان‌را خرابی وآزار کسی نمی‌آمد اماچون شادنظربیك این‌را خلاف‌حکم خودمی‌دانست ایشان‌راگرفته گوش برید واین‌باعث‌ازدیاد‌قرب‌شادنظر بیك شدونزول‌دردوازده ده‌که ازمخترعات‌عبدالله‌

۱ ــ یساقچی ــ کارمندان دربار ــ مأموران دیوانی.

خان بود واقع شد.

تقریر این مقال آنکه چون عبدالله خان اراده تسخیر هرات نمود درکنار آب مرغاب دهی بنا کرد چنانچه به درازی از اول ده‌تاآخر دوفرسخ بود وحاصل غله دو ساله درانبار کرد وچون بخراسان آمدآذوقه لشکراو آنجابودکرامانه درکناررودخانه ماروچاروق دردوازده نوبت در مجلس بهشت آئین حاضرساختندیك‌چوب راخوش فرمودند وبمقصودبیك ناظردادندکه آن‌چوب‌رابخام شتر[1] تازه‌گیر وبیار واگر شتر تازه مرده نباشدازشترها یکی‌رابکش وبخام‌گیر وبیاراما تفحص کن‌که شترمرده هست؟ بعدازاندك تفحص گفتندکه درفلانجالوکی[2] بکاردآمده پوستش حاضر است آن پوست‌راآوردند وبنیزه کشیدند. نواب کلب‌آستان علی فرمودندکه این‌شتر از ما خواهدبود بعدازتحقیق مال‌شاه‌بود ودرغره ذیحجه سان لشکر بطریق اجمال دیده‌شد ومقررشدکه جماعتی‌که مذکورمی‌شوند چرخچی[3] باشند. تفصیلش این‌است نواب حسین‌خان شاملو دوهزارنفر،نواب نجفقلی‌سلطان شاملو سیصدنفر،نواب گنجعلی‌ـ خان ششصد نفر، نـواب اسمعیل قلی‌سلطان افشار دویست و هشتاد و نه نفر، نواب علیخان‌صوفی‌لرسی نفر، میرشیرمست یکصدودونفر، نواب‌بکش‌خان یکهزاروپانصد نفرومحراب‌خان‌بالشکرش بکومك چرخچی مقررشد وچون نزول به‌ارمال واقع شد حسین خان قاجارحاکم استرآباد بشرف‌پابیوس مشرف‌شده مقررفرمودندکه علیقلـی بیك قورچی‌ترکش امراشاملو بابعضی امرا دردست راست طرح باشد وحسین خان قاجاردردست چپ‌روزدیگرش تفنگ‌بخش فرموده وترتیب لشکردادند ودرعاشراین ماه ذیحجه نزول درکناررودخانه میانه‌آق میرزاکوچك لنگردرقاتلمش واقع شد و آخراین روزنوشته‌ای ازمحراب خان‌رسیدکه‌یکصدنفراوزبك بقراولان رسیدفیمابین

۱ـ خام شتر ـ پوست دباغی نشده شتر باید باشد.

۲ـ لوك ـ نوعی از شترکم‌موی و بارکش باشد.

۳ـ چرخچی ـ پیشقراول لشکر

جنگ واقع شد ازروی[1] سوارشد بعضی از غازیان را با مردم نواب بکش‌خان بهر قراول فرستادیم تارسیدن این‌جماعت چندنفـرازغازیان‌که درقراولی بودند خـودرا
باوزبك زده فرستادیم تارسیدن این‌جماعت چندنفرازغازیان که درقراولی بودندخود
را باوزبك‌زده سه‌نفراوزبك که بخدمت‌اشرف فرستادیم می گیرند ودرمیان جنگ‌گاه دورأس اسب‌ازبنده‌درگاه‌گریخته‌اند ومابقی غازیان قراول‌عقب اوزبکان راگرفته‌جدا نمی‌شوند وقریب بصبح‌ملازمان بنده‌درگاه‌وبعضی‌ازمردم‌بکش‌خان درحوالی‌قاتلمش باوزبکان‌می‌رسند وتارسیدن غازیان اوزبکان متفرق می‌شونـد. علیقلی بیـك ایشیك‌آقاسی باشی قراجه طغان‌که سردارآنجماعت بودگرفت واسبی‌راکـه نواب اشرف بجهت باقیخان فرستاده بودند وتمغای خاصه داشت سواربود و محمودبیك اوزبك که بخدمت‌آورده بودند باقراجه‌طغان گفتندکه‌احتمال داردکه جمعـی بطلب ماآیند غازیان بدین‌سبب درکنار رودخانه‌ای جانب قتلمش بسوکرده‌اند و موازی یکصد و پنجاه ویك‌جوان‌کاری دربسواندوچون‌هواخنك‌شود دمبدم‌می‌رسند وبخاکپای‌اشرف قسم‌که تاحال‌کسی‌کشته نشده وزخمداری نیست واگرمیبود بخـدمت‌اشرف عرض می‌کردیم ودردوازدهم درساروکجك من‌اعمال‌اندخودنزول واقع‌شد. مقارن‌این‌حال دورعیت‌آمدند ازاندخودوگفتندکه چون خبرورودموکب همـایون رسیدحاکم‌اند - خودفرارنمود قاضی مانع‌شد وچون نزول درباغ خانی واقـع‌شد عزیزان آمدند و استدعانمودندکه پادشاه بدوراندخود نیاید ومتوجه نشود وچون بلخ‌گرفته شود مـا تابعیم واسیرانی‌که غازیان‌آوردند تمام‌راگرفته قلم‌عفو برجرایم ایشان‌کشیدند وبهـر یك‌هزاردینارددادند وروانه خانه‌های‌خودنمودند، موازی یکصدوچهـل وهشت تومان شدکه برسم تصدق بایشان دادند وروزچهاردهم نزول دراندخود واقع شد و شب پیشش ماه چهاردانگ‌گرفته بودوبرج‌های‌قلعه‌بامرا قسمت‌نمودند ومیرچیچکتوآمده بشرف پایبوس مشرف شدوپنجشنبه پانزدهـم‌حسن‌نامی قوشچی، قوشی‌ازباقیخـان

۱ ــ ازروی سرعت

برداشته ازبلخ آورد وملازمی ازباقیخان آمدو گفت که باقیخان باجمیع لشکر از آب آمویه گذشت و ببلخ آمد وچون سیبه بپای برج رسید اهل قلعه بامان آمدند و کس بخدمت نواب کلب آستانعلی آمد و آدمی طلب نمود که چون کدخدایان ازشهر بیرون آیند ازآزار قزلباش مصون باشندجواب فرمودندکه احتیاج نیست بیرون آیندکسی چه‌حد داردکه‌تعرض زبانی‌یاجانی‌یامالی بایشان رساند. آخر روزپانزدهم‌بیرون‌آمدند و بشرف‌پابوس مشرف‌شدند وبمال‌وجان امان‌یافتند والتماس‌نمودندکه مؤمن یساول حاکم مامیل‌داردکه بشرف‌پابوس‌مشرف‌شود اگررخصت‌باشدصباح بیاید، حاجت ایشان با جابت مقرون‌شد ومرخص‌شد وصباح شانزدهم مؤمن یساول باکدخدایان و عزیزان که عبارت ازمشایخ ایشان‌باشد ازقلعه بیرون آمدند وبشرف پابوس مشرف شدند وجمیع بخلع فاخرسرافراز گردیدند ومؤمن یساول‌را شمشیر مرصع وزین وجیقه مرصع بااسب شفقت فرمودند. روزدیگر خجم‌قلی که ازعزیزان ومشایخ آن حدود بوددرمجلس بهشت‌آئین حاضرشد ونواب کلب آستانعلی کمال عزتش‌بجای آوردونگذاشت که‌پای بوسدوبصدر مجلس جایش‌دادند وبدرنصیحت درآمدوسخن ازعدل وانصاف گفت وآخربانصاف درآمده قائل بعدل‌وذره‌پروری نواب کلب آستان علی‌شد وبالطاف شاهانه سرافرازشده مرخص برفتن شداما مؤمن یساول‌را بابرادر نگاه داشتند وبصحبت‌خاص سرافراز فرمودند وبه‌صراحی‌طلا وپیاله مرصع‌ولنگری نقره که بامزه‌بود وپیش‌اندازطلا دوزمخصوص گردانیده وقت‌رفتن بخشیدند. مقارن این‌حال چهل‌وپنج توپ که درمشهدمقدس بودوحکم لازم‌الاذعان بآوردن‌صادر شده بودآوردند وچون عیدغدیرخم‌دراند خودبودند نواب کلب آستانعلی باعلما وفضلا واکابرواعیان‌متوجه مسجدی شدند که‌عبدالمؤمن‌خان ساخته‌بودخطبه‌اثنی عشرخوانده شدوطعن ملاعین ثلاثه بآواز بلندکرده شد وازعجایبات زمان‌آنکه برسر مسجد نشسته بود بخط جلی‌خوب که صاحبه ومالکه‌عبدالمؤمن‌خان این‌پادشاه‌زاده باحشمت خانهٔ خدا را بملکیت صاحبی کرده‌بودروزدیگر کوچ نموده متوجه بلخ شدندوچون نزول درچگن واقع‌شد جمعی که بزبان‌گیری رفته بودند پسری ازراه بلخ‌آوردند و

گفت من آنجا بودم که باقیخان بالشکری از آب آمویه گذشته بخانه ولی‌سلطان برادرش فرود آمد و پا انداز و پیشکش کشیدند و بزیارت شاه‌اولیا رفت وجای جنگ گاهی بر سر پل خطیب و گاهی به‌دره گز و گاهی بتوقزدره می گفتند وبجهت آوردن این خبر کلب آستان‌علی خلعت فاخر باو داد با اسب وزین‌و گفت اگر راست‌گوئی وجنگ‌واقع‌شود دوازده تومان ازمالوجهات هرمحل که اراده کنی بسیورغال ابدی‌واحسان سرمدی‌بتو ارزانی‌داریم ومذکورشد که‌باقیخان آب خواجه‌د که‌را بسته، فرمودند که اگـر راست باشدکار برلشکری‌مشکل‌است‌و نزول‌بخواجه‌د که نمیتوان کرد بنابراین میرعوض‌عرب که بلدآن راه‌بود بخواجه‌د که فرستادند بجهت تحصیل این‌معنی‌روز دیگری آمدند که این‌معنی خلاف واقع است که بعرض‌اشرف رسانیده‌انـد و آب بسیار است. در ساعت کوچ‌شدچون‌نزول بخواجه‌د که واقع‌شد گردی بسیارعظیم برخواست‌ازجانب بلخ ولشکری بتصور آنکه باقیخان است که باستقبال‌آمده آماده مقابله و مقاتله شدند بعدمشخص شدکه‌گاو و گوسفند رعیت است که گریزانست، غازیان اراده نمودند که غارت نمایند،نواب کلب آستان‌علی فرمودند که مارا بارعیت‌کاری‌نیست کسی بتاخت وغارت نرود مادام که ازرعیت بی‌اندامی سرنزند کسی درپی مال‌وعرض ایشان‌نباشد وماراکاربباقیخان است وچون‌نزول‌بآقچه واقع‌شد ملازمان یارمحمد میرزا،شخصی را ازقراولان باقیخان‌آوردند وهرچند ازواحوال پرسیدند سربزیر انداخت و جواب نداد وحرف نزد ملازمان ملک‌علی سلطان‌جارچی باشی حسب‌الحکم جهانمطاع اورا زنده زنده‌خوردند والیوم‌دو بارخانه،اقمشه‌وامتعه‌ومیوه وشراب ازیزد وشیرازآوردند مقارن این حال دزدی گرفته‌آوردند که بخانه اعتمادالدوله رفته ونیزه‌ای دزدیده بود. سبب دزدی‌پرسیدند؟درجواب‌گفت نیزه نداشتم‌وروزچنین، همچومن مردی که‌بجهت مردن خوب باشم مفت چرا بمیرم بسبب آن‌نیزه دزدیدم‌که اقلا یک‌دو کس رابکشم بعدازآن اگرکشته شوم درراه دین باکی‌نیست. کلب آستان‌علی‌گفت کـه ازگناهش

گذشتم مردانه حرف‌زد بحضرت شیخ بهاءالدین[1] حکم‌شد که قسمش بدهند که دیگر دزدی‌نکند و بالطاف شاهانه آن مردرا ممتاز گردانیدند وچون کوچ‌شدبه‌نهری‌رسیدند که‌عبوراز آن ممکن نبود، از بسیاری‌عمق نهر وتندی‌آب وبسیاری‌گل. درحال دو پل بستند که عرض‌یك‌پل چهل‌وشش‌ذرع بودودیگری پنجاه وسه ذرع‌بود بجهت عبور لشکری وشتران والحال میرزا محمدعموی یارمحمد میرزا ازبلخ آمد با چهل نفر اوزبك وبخلع فاخر سرافراز گردید. روزدیگرش شاه‌محمد جره آقاسی برادرنوروز حاجی‌کور آمد و گفت که باقیخان ازتوقزدره نقل‌کرده درحوالی‌بلخ درمصلی نشسته ودر دورخودخندقی‌کنده وبرج‌وباره نیزساخته است‌وهم دراین‌سال کاروانسرائی که درکاشان ساخته‌بودند باتمام رسید که بجهت آن تاریخی گفته‌اند شعر:

للهالحمد که اتمام پذیرفت این خان	زاهتمام شه جمجاه سگ‌شیر خدا
شه‌شیرافکن عباس که از یاری بخت	رفته آوازه عدلش ز سمك تابسما
وه‌چوخان آنکه‌بودرشك‌رواق‌فردوس	شد ازو تا بابد کشور کاشان بصفا
بسکه از دیدن او هست مسافر دلشاد	گشته‌یکباره‌نفوذ اهل وطن ازمأوا
یارب‌این‌خوان که‌نباشدبجهانش‌مانند	بـاد چون خانه بیمثـل بقایا برجا
سال‌تاریخ‌شکوهش‌زخردجستم‌گفت	سگ‌درگاه علی بانی‌این تازه بنا[2]

۱ - امرشد

۲ - «سگ‌درگاه‌علی بانی این تازه‌بنا» به‌ترتیب‌حروف‌تهجی برابر با ۱۰۱۰ میشود.

اما ذکر وقایع یکهزار ویازده‌هجری

شنبه غره این سال موافق چهارم تیرماه‌بارس‌ئیل‌موضوع آفتاب بوددرسرطان بصفر درجه دراوایل محرم این سال چون نزول درمزارع احمد شیخ من اعمال‌بلخ واقع شدخبررسید که باقیخان‌ده‌هزار کس بجهت قراولی‌تعیین‌نمود بسرداری محمد باقی بی‌درچهارم این‌ماه تلاقی قراولان دست‌داد بسیاری از مـردم اعتباری اوزبك آوردند و گفتند محمدباقربی درسرپل بقامیبودگریخت وازعجایب این جنگ آنکه شخصی ضعیف بدن ازقزلباش غولی اوزبك راگرفته‌آورد اولا چون بنیزه ازاسبش انداخته بود بعزم‌بستن بزیرآمد بردوشش نشسته‌که دستش به‌بنـدد اوزبك دست او راگرفته بردوش‌کشیده بـرخاست ومتوجه مردم خودشد چند قدم چون رفت قزلباش دست به‌خنجر کرده‌بجزرویش‌جائی‌برهنه ندید آنقدرزدکه چشمش کورشدانداخته او رابسته‌آورد دراین روز چهارده سروهشتاد و شش زنده و چهل ودواسب واختره مه آوردندوکرنای محمدباقی‌بی راگرفته آوردند وپیش از جنگ سوندوك بیك ملازم

۱ - غرهٔ محرم

بکش‌خان ببلخ‌رفته نزدجان‌محمد دیوان بیگی ازجانب بکش خان‌که ما وشما مردم سرحدیم چون‌پادشاهان درغضب آیند بایددراصلاح آن کوشید. بهرحال‌آنچه‌صلاح مسلمین است[1] مارا اعلام‌کنید تاماهم ساعی‌باشیم. روزدیگرسوندوك‌آمد باملازم‌خان محمددیوان بیگی‌باشی وطلب بیرام‌علی بیك‌ملازم بکش‌خان‌کردند بنابر آن بیرام‌علی بیك‌استاجلورا فرستادند وقراولان‌اسبی‌آوردند‌که درتنگ‌گاه موی بسیارداشت‌مانند یال‌اسب واین الشه‌اصل وخوش‌بسط وخوش‌راه وخوش‌اندام بودوزین ولجامش بسیارخوب وپادشاهانه بودوکنیزی سربرهنه برآن‌سواربود.ازجماعت قراولان نفری تفحص احوال‌آن نمود. آن‌کنیزآب طلب‌کرد وگفت چون سیراب شوم شرح حال خودبگویم چون‌آب‌خوردفی‌الفورمرد ودرجیب‌بغلش‌سیاه‌دانه وسوزن واستره‌دلاکی وکاردکوچك شکسته وامثال این‌مهمات بسیاربود ازهریك اندکی.اهل زمان اتفاق کردندکه این‌معامله جزسحر نتواندبود. اهل‌دانش دفع‌این‌سحر بسوختن اسب‌وزین قراردادند ودرساعت بفعل‌آوردند روزدیگرش جمعی ازاوزبکان برسرایشان ریختند وقریب باستیلاشده وجماعتی‌ازقزلباش رسیدندوباعث‌استخلاص مهتران وخودحسین لوشده بسیاری ازاوزبك زخمی‌شدند دوسروشش زنده‌آوردند ومهتری بچوبی‌که غله‌می‌کوفته اوزبکی‌راازاسب انداخته دست‌بسته‌آورد وچون این اوزبك ازاوزبکان اعتباری‌کاری بودآن‌مهتررا مخلع‌ساختند وپای ملازمتش بوسانیدند وروزهفتم هشت سروچهار زنده‌آوردند ویارمحمد میرزا بیست‌نفراز ملازمان‌ورفقای خودکشت‌بسبب آنکه اراده فرارکرده بودند ویکشنبه نهم‌عبور ازآب بقصد مراجعت واقع شد چه لشکری بخوردن میوه‌های نارس وغذاهای ناملایم بیمارشده منجرباسهال وتب ولرز می‌شد وعاقبت اکثری بخیرنبود وروزعاشورابدفع‌سحرمذکور مشغول شدندچنانچه سبق ذکریافت وروضه خوانده شدوچون‌کوچ شدونزول درکنارپل خطیب واقع‌شد آخرروزش اوزبکیه درکنارآب بجانب‌بلخ سه‌صف بستندقریب بسه‌هزار اوزبك از

۱ ــ هما

آب گذشتند ودرفتنه کوفتند لاعلاج قراولان بمحاربه‌مشغول شدند چون این‌خبر باو رسید بتصور آنکه باقیخان آمد کلب آستان علی‌سوارشد وحکم جهانمطاع نافذشد تا مجددخبری ازلشکراوزبك نرسدقزلباش حرکت‌نکنند. امرای‌چرخچی بسرداری حسین‌خان شاملو بمقابله درآمده جنگ مردانه کردند اوزبك شکست خورده فرار نموده ازآب خطیب‌گذشتند ولشکر چرخچی بسرداری بکش‌خان استاجلو ملکش سلطان واد اوو نجف‌سلطان‌ازآب خطیب گذشتند وصف‌اول‌شکست دادند وشکست صف‌دویم باعث‌شکست صف‌سیم شدوتیری برپای محمد باقی‌بی که‌سردارآن جمع بودخورد فی‌الفورروی بفرارنهادوخودرا به‌باقیخان رسانیداو نیزراه فرارپیش گرفت بتصور آنکه نواب کلب آستان‌علی بااین‌جماعت‌است روزدیگرباقیخان رامشخص‌شد که‌لشکری بوده‌اند وشاه‌همراه‌نبوده بجاومقام‌خودآمد ده‌ساعت ازهمین شب گذشت سیصدوسی‌سرآوردندوچهل‌ودوزنده که همه‌مردم‌اعتباری‌وکاری‌بودندوازمردم‌قزلباش چهل‌ویك‌کس زخمی‌بودند وپنج‌کس کشته‌شده بودند وکسی را قدرت سربریدن قزلباش نشده‌بود ودروقت‌جنگ نوروزحاجی‌کور اوزبك که بانواب کلب آستان‌علی ازعراق آمده‌بود بابرادربرآب‌زده‌گریختند وازجانب قزلباش تفنگچی تفنگی برآن دوبرادر انداختند[1] یکی ازایشان‌درآن‌طرف‌آب کشته‌شد امامشخص نشد که‌کدام یك بود وازوقایع‌این‌سفر آنکه دونفرپسرساده یکی‌شاملو که‌بامادرش درجنگ هرات به اسیری برده بودند دروقت استیلای اوزبك برهرات‌چون بسن‌تمیزرسیدگریخته‌به‌ خدمت‌اشرف‌آمد ویك‌پسراوزبك که مدتی‌بوداز‌جمله‌خدمتکاران این دولت ابدپیوند بودفرارنمودند وبجانب‌بلخ رفتندنواب‌کلب آستان‌علی فرمودکه‌من این‌دوپسرراکه ازماگریخته‌اند بکشتن‌می‌دهم فی‌الفور ازالجوب[2] بزیرسایبان آمدند وبلفظ دربار فرمودکه رفتن‌این‌دوپسرسهل‌است صندوقچه‌جواهرما را برداشته رفته‌اند. درساعت

۱- انداخت

۲- الچوب

جواسیس باقیخان دراردوی معلی بودندیکی دوساعت متوجه بلخ شده صورت واقعه بباقیخان رسانیدند باقیخان در تفحص این دو پسر شدازروی اضطرار بعد از سعی بسیار ازخانه‌های مادرایشان بیرون آوردندو بجهت طلب جواهر هردورا بزیرشکنجه کشتند و ازمال اثری پیدانشد وچون نزول بچکمن واقع شدخبر رسید که مردم گرجستان آمده‌اند و کستندیل میرزا آن جمع رادراندخود گذاشته خود آمد روز دیگرجماعت تبریزیان و گرجیان بشرف پایبوس مشرف شدند وایلچی عرب خان ولد حاجم خان رسید باشش دست بازو تحف خوارزم وچون مراجعت پادشاه ولشکری بمردم اندخود رسید کوچه بندکرده درمخالفت کوفتند حسب الحکم جهانمطاع جماعتی که کوچه بند کرده بودند آوردند بااسیران بسیاراسیران را بخشیده به‌اندخود فرستادند ودرهجدهم این ماه بسبب طول مسافت این منزل اندك اعتراضی به‌بسطام آقا فرمودندوچون بعضی از مردم چلمه سلطان بطلب برف رفته بودند جماعتی از اوزبکیه بایشان رسیده ازچاشت تاعصر جنگ درمیان ایشان قایم بود. مقارن اینحال جمعی ازقزلباش بتاخت جانبی رفته بودند بامال بسیار رسیدندو کومك مردم چلمه سلطان شدند یکنفرازآن اوزبك بدرنرفتند باالتمام را کشته سرواخترومه بنظر اشرف رسانیدندوازمردم چلمه سلطان دونفر کشته شدند واز اوزبك شانزده نفرسر کرده آوردند ودرنوزدهم نزول در کوچك لنگر واقع شد وتلاقی قراولان که قزلباش بیست وپنج کس بودند باچهل وپنجنفر اوزبك دست داد. قزلباش شکست خورد سه نفر گرفتار شدندو تتمه روی بفرار نهادند. مقارن اینحال جمعی ازقزلباش رسیدندواوزبك روی بفرار نهادند و آن سه قزلباش رهائی یافتندودراین جنگ پنجنفر قزلباش وچهل ودو نفراوزبك کشته شدند ویك زنده آوردند. ودربیست وسیم نزول درجیجکتو واقع شد و درراه مردم میرحیدرجمشیدی بااعراب آن حدود برخوردند پنج سروپنج زنده آوردند باپروانهٔ باقیخان که بااعراب آن حدود نوشته بود. مضمون حکم آنکه چون قزلباش راتاب مقاومت مانبودو مُجال ماندن این حدودنمانده بود راه فرارپیش گرفتند باید که جماعت اعراب خانه‌های خودرا بمحکمها رسانندوسرراه براین جماعت گیرندو آنچه از دست آید تقصیر نکنند. ودربیست وششم نزول درمیان دورباط واقع شد ونسق مار وچاق وایالت

آن‌حدودرا بیوسف‌خان چگنی‌ولداغلن‌بداغ‌شفقت فرمودندوپنج‌ده‌را ببرادرش‌دادند که‌یساق[1]کش ماروچاق باشندوامرارا مخلع‌ساختندوبجهت یوسف‌خان وبکش‌خان احکام‌مطاعه نوشتندوبهریك پانزده‌خروارباروت وپنجاه‌خروارسرب وسی‌اسب شفقت نمودندوامراوارباب هرمحل رامخلع‌ساختند وبرفتن‌جاومقام مرخص فرمودند وروز یکشنبه‌غره‌صفر نواب کلب‌آستان‌علی ازاردوجداشدند وبباغ‌رسیدندگنجشگ بسیار درپای هردرخت افتاده‌دیدند سببش‌ازبسیاری حرارت‌گفتند ودرسه‌شنبه‌سیم‌داخل‌ظاهر هرات‌شدند ودرهشتم‌اردوبهرات رسیدند ودرنهم‌الله‌وردیخان باامرای‌فارس مرخص شدندودرهرات بوده‌خبررسید که قبادخان‌کلهروعمرخان ولدش بزیرانبوه...مردند و حسب‌الحکم جهانمطاع‌آقا خضروزبرکاشان برسراجلاف قم‌ریخته‌آن جمع‌را گرفته کشتند .

۱ ـ بساق کش

اما حوادث و وقایع این سفر خیر اثر

درحینی که ازاردوی‌معلی درسفربلخ‌بودند خانه‌کوچ کوچك وبزرگ‌قزلباش درهرات بودند وچند روزی بسبب خوف راه‌آمد و شد خلایق بسته شده بود جمعی از مفتنان ومخالفان دین در هرات فکرهای باطل بخیال‌گذرانیده بودند و هر خانه بجمعی بخشیده بودند و این اراده قریب بظهور پیوسته بود حسب‌الحکم جهانمطاع آن جماعت‌را بنزول خودگیرانیدند و دوکس که غالی بودند دراین امر درسرچهار‌سو شکم درانیدند و از تتمه جریمه‌گرفتند و چون خبرآمد که جمعی‌آمده‌اند واراده آبادانی جیجکتو نموده‌اند و هر روزه بدور ماروچاق میآیند نواب کلب‌آستان علی درگازرگاه بود اولا بعلیقلیخان‌گفتند که لشکرت حاضر است که‌بروی برسرآن‌جمع و جمعیت ایشان رابتفرقه مبدل‌سازی. درجواب‌گفت که حسب‌الحکم الاعلی‌لشکریرا رخصت رفتن بخانه‌ها داده‌ام بر سر من نماند بناء علیه بقرچقای‌بیك فرمودند که برو و سوار شو که جمیع غلامان با تو سوار شده دردفع مردم جیجکتو خواهیدکوشید چون قرچقای‌بیك رفت حکم جهانمطاع شدکه هرکه غلامست با قرچقای‌بیك برود جمیع رفتند الا جمعی که بتقرب خود مغرور بودند درحاشیهٔ مجلس ایستاده بودند. نواب کلب‌آستان علی بجانب ایشان نگاه تعجب‌آمیزی فرمودند بالتمام فهمیده‌رفتند

الا قرچقای سلطان حاکم درون که نرفت نواب کلب آستان علی شرف بیك آفتابه‌دار را طلب نمود و پیش قـرچقای سلطان فرستاد که تو مگر غلام نیستی کـه ایستاده‌ای؟ در جواب گفت که من میرم بمن جداگانه امری باید کرد شرف بیك بعینه این سخن را بموقف عرض رسانید. نواب کلب آستان علی اعراضی شده روی باغورلو بیك کـرد وفرمود که بگیر قرچقای را فی‌الفور گرفتند و دستهایش را بستند وبه حُکم جهانمطاع گردنش در همانجا زدند و فرمودند که‌من میروسلطان رامیکشم. و درغره ربیع‌الاول از هرات متوجه مشهد مقدس شدند و درپنجشنبه دهم داخل مشهد مقدس شدنـد و سحر روز جمعه یازدهم در آستانه امام ثامن ضامن خواجـه ابراهیم خلیل وزیر یزد شمعی از خود روشن کرده درشمعدان آستانه نهاده بود بجهت تبرك ته شمـع از قضا آنروز نواب کلب آستان علی در آستانه بخدمت مشغول شدند وبدست‌شیخ بهاءِالدین محمد میدادند و دست بدست بیرون میبردند خواجه‌ابراهیم خلیل گفت‌چکنم که‌شمـع مارفت جلال منجم گفت سهل است چون نوبت‌این شمعدان رسیدنواب کلب آستان علی بـدست مبارك خود ته شمـع برداشته بخواجه ابـراهیم خلیل گفت مال تو است بگیر وشمعدان خالی بیرون بردند حقا که کرامت بزرگست ونواب صفی‌میرزا دختر خان احمد رابزنی‌قبول‌نکرد وگفتند او را چنین گذاشته‌ای‌خوب‌نیست‌حسب‌الصلاح اکابـر و اعیان در دوشنبه چهاردهم ربیع‌الاول صیغه عقد بجهت خودگفته مشارالیها را بزنی بحبالهٔ خود درآوردند و دربیست وششم بعد از نظم ونسق آستانه وغورسی عجزه ومساکین متوجه عراق شدند از راه غوجان و جـرمگان و درحوالی غوجان کلب آستان علی هفت‌گراز و یازده خوك ماده بدست خود کشتند و هریك را بیك‌تیر انداختند و درچرمکان بوده بازو شاهین از نور وکجور آوردند وحسب‌الحکم‌جهان‌ـ متوجه بسطام شدند وکلب آستان علی با خادمان‌متوجه درون‌شدند بدیدن قلعه درون در بیستم این ماه نزول درآب‌گرم درسر قبر ایوب پیغمبر علیه‌السلام واقع شد بسیار جای متبرك ونزه بود کلب آستان‌علی چهل تومان دادند که برسرآب عمارت‌بسازند و نیمن توجه و همت حضرت ایوب پیغمبر علیه‌السلام چند حالت درآن بقعه‌شریفه

واقع است. ازجمله هرچند روز که سربقعه میروند سنگ‌ریزه چند بصورت گردروفته میشود وچون صلایه میکنند و بسرجراحتها میپاشند شفا میبابد بعون‌الله سبحانه و در حوالی آن قصبه‌ایست که دختران ایشان بی‌بکارت میزایند وسبب آن میگویند که چون ایوب پیغمبر علیه‌السلام بیمار و آزرده‌خاطر بود زنش بجهت تحصیل قوت بدان قصبه رفته بود و برسم گدائی طلب قوت نموده مفسدان و مفتنان آن قوم چون استیلا براو نیافتند بآن صالحه گفتند که موی تو بسیار بلند است اگر بما دهی از قوت آنچه خواهی بتو دهیم آن صالحه بعد از اضطرار بسیار قرار بر بریدن گیسوی خود داده و قوت گرفته بخدمت ایوب‌نبی علیه‌السلام آورند پیش از آمدن آن صالحه‌جمعی آمدند و بایوب علیه‌السلام گفتند که زنت عمل شنیعی کرده بود وحاکم بجهت عبرت‌دیگر زنان موی سر او را بریده و اینست موی سر زنت.حضرت ایوب علیه‌السلام بزاری و تضرع درآمد وگفت من میدانم که زن من بیرضای خداکاری نمیکند امیدوارم که فرزندان شما بی‌بکارت ازمادر بزایند وحضرت جبرئیل علیه‌السلام نازل‌شد وشهادت داد بپاکی زن ایوب و ازآن روز تا الان دخترانشان که از مادر متولد میشوند بکر نیستند. و در بیست وسیم نزول به درون واقع شد من اعمال یا زروحقا که قلعه‌ای‌در کمال استحکام و بلندی است و حسب‌الحکم جهانمطاع دربرج و بارهٔ آن اضافات نمودند و در استحکام آن کوشیدند و به آذوقه بسیار آراستند و طرز سلوك ایشان باوزبك قانونی نهادند چه سرحد اوزبك وبقیه ترکمان از اهل صاین‌خانی بود و آن جماعت بسیار محیل وجنکره[1] بی‌اعتبارند و روز شش کوچ شد و در بیست وهفتم سربکدور بیك آقا باشی داروغه از اویماق کوکلن با سر برادرش با سر دیگر از مفتنان آن حدود آوردند و آن فتحی بزرگ بود چه اکثر بی‌اندامیهای آن حدوداز آن جماعت سر میزد و در چهارم جمادی‌الاول در خانه توکل‌خان حاکم گرایلی میهمان بودند و طرفه جشنی وصحبتی و رقاصی مشاهده شد که هرگز ندیده بودند. مقارن

۱ـ خبکره

اینحال اراده سیر وشکار استرآباد فرمودند وچون نزول درجنگلی فرموده بودندکه کوه‌بسیار نزه وچشمه‌های پاکیزه‌بود هرکس بجائی فرودآمدند وازتنگی‌وناهمواری زمین هرکس بجائی افتاده بودند و از بسیاری باران وگل راه عبوربرپیک‌خیال‌بسته شده و چون شب بسردست در آمد فسخ عزیمت رفتن باسترآباد فرمودند وکس فرستادندکه ... اردوکه ببسطام رفته بودند مراجعت ننمایندکه اینك ماآمدیم واین جشنی بود میان ملازمان ومتوجه عراق شدند و چون محاذات ابر رسیدند سه روز در جنگل ابر صحبت داشتند و در رباط قوشه میرزا محمد شفیع مشهور بمیرزای عالمیان بشرف سجده اشرف مشرف شد و در روز دوشنبه دوازدهم این ماه ایلچی ازجانب باقی فرنگ از راه دریاآمده عرض نمودکه خواندگار بجهت صلح پیش‌کش فرستادکه اگر شما رضا داهید صلح کنیم و اگر شما رضا نداشته باشید شما از این‌جانب وما از آن جانب فتنه‌انگیزی‌کنیم وکار بسازیم و هم در این روز امارت درون بشاه‌علی سلطان شفقت فرمودند وبمنصب جلیل‌القدر خانی سرافرازفرمودند و روانه جانب درون فرمودند وچون نزول درکاروانسرای شاهی واقع شدکه در دامن سیاه‌کوه واقع‌است ایلچی فرنگ تعریف بسیارازشمشیر فرنگ میکرد حسب‌الحکم جهانمطاع دوبزآوردند وتکلیف شمشیر زدن بایلچی کردند ایلچی از روی شفقت تمام برخاست و دو شمشیر بربز زد یکی موی برید وسفیدی پوست نموده بگوشت نرسید وشمشیر دویم پوست برید و خون نمایان شد اما بگوشت و استخوان‌کاری نداشت کلب‌آستان علی امرکردندکه دوبز را برهم‌سوارکردند و بیك شمشیربتوفیق الله سبحانه بچهارپاره‌کرد و بزمین‌نشانی ازسرشمشیر ماند. و در شانزدهم نزول در درکاشان واقع شد وپنجروز بچوگان‌بازی وصحبت مشغول بودند و چراغانی‌بسیار خوب درپشت‌بامها وبازارها فرمودند. و در بیست وپنجم نزول در اصفهان واقع شد. روز دیگرش قراحسن‌خان از همدان‌آمد و ذوالفقارخان از دارالارشاد اردبیل آمد وبشرف پابوس مشرف شدند و میهمان‌کلب‌آستان علی بودند و اسباب‌ضیافت از همه قسمی حاضر ومهیا بود و بهریك چندان انعام شفقت فرمودندکه زبان از

بیان آن قاصر است وشب سه‌شنبه بیست وهفتم جمادی‌الاول تولدامام‌قلی‌میرزا واقع شده چون الله‌وردیخان برفتن شیراز مرخص‌شد برفتن شمیل و مینا مأمور شد بسبب اتفاق نمودن اهل بحرین بفرنگ و رفتن فرنگی بمحاصره بحرین و ایضاً جماعت مرددین ازبخارا از افعال واعمال فرنگی شاکی وناراضی بودنـد و الله‌وردیخان در بیست ویکم ربیع‌الاول داخل شیرازشد درهمان روزکیوان سلطان‌حاکم‌گرمسیرات بـا غلامان خاصه شریفه که دارغه بلوکات بودند با غازیـان و میر کمال برنقار را بمحاصره قلعه شمیل و میناکه درحصانت و متانت بی‌نظیر بود فرستادند و حضرت الله‌وردیخان به تهیه اسباب رفتن مشغول شدند و در اواخر ربیع‌الاخربا لشکربسیار بمحاصره قلعه‌هـای مذکور قیام نمودنـد و بهزادسلطان را ایالت بحرین را شفقت نمودند وجماعتی از غلامان باو داده روانهٔ بحرین نمودند و حضرت خان توپی‌که از فرنگی در جنگ سابق بحرین گرفته بودند با خود بدور شمیل و مینا بردند و در فرغانات‌که دو فرسخی ترزج وبکانست‌که اوایل الکاء بیروناتست یك توپ انداختند و مردم احمدی‌که از اشرار و مفتنان مردم بیرونات بودند و در قلعه ترزج بکان مکان داشتند ازصدای توپ متزلزل شده قلعه را خالی‌گذاشته پی سپر وادی فرارگردیدند و درکوه رفیع حصین‌که در سه فرسخی قلعه مذکور بود پناه برده تحصن جستند و چون نزول بپای قلعه تـرزج بکان واقع شد بـاز جماعت احمدی التجا آورده شفعا برانگیختند و برادر میر محمود احمدی‌که سردار ایشان بود بخدمت حضرت خـان آمده امان طلبید بعد از یافتن امان مراجعت نمود میر محمودا‌حمدی بـاکدخدایان بخدمت حضرت‌خان مبادرت نمودند وچون قلعه ترزج بکان را بتحت تصرف در-آورد حکم بخرابی‌آن قلعه فرمودند و با خاك یکسان ساختند و از راه تنگ زندان کـه هفت فـرسخ مسافت آنست و این راه در میان دوکـوه است کـه سررفعتش بکیوان رسیده بود بجانب شمیل ومینا روانه شدند و در سه فرسخی‌شمیل خبررسید که شمیل مفتوح شد تقریر این مقال‌آنکه بعد از محاصره سه ماهه چون این قلعه بر سرکوهی بودکه سربفلك‌کشیده شخصی ازکوه روان متعهد رفتن بکوه و گـرفتن

قلعه شد. بحسب متعهد عمل نموده از جای بسیار دشوار بالا رفت و جمعی را بـه ریسمان بالا کشیدچون اهل قلعه باخبرشدند جنگ مردانه واقع شد و ازجانب دروازه کیوان بیك ومیر کمال بر نقار با جماعت خود هجوم آورده دروازه شکستند و خود را بقلعه انداختند ومیر محمد عمادین حاکم قلعه راگرفتند و از طرفین بسیاری کشته شدند وقلعه بدست اولیای دولت قاهره در آمد و فتح بلده شمیل مینا تاریخ فتح شد و میر عماد را بزنجیر کرده متوجه مینا شدند. حاکم مینا روبوادی فرار آورده تاریخ مذکور بصحت پیوست. از مشاهده این حال که کدخدایان سایر محال و قلاع از در اطاعت درآمدند وقلاع مذکوره ذیل را سپردند: قلعه تـرزج، قلعه ترزج بکان، قلعه مینا، قلعه منوجـان، قلعه شمیل، قلعه کل عاصی، قلعه سدرك، قلعه سدنی، قلعه چغین، قلعه زودان، قلعه کرهنگ.

حضرت خان بعد از نظم ونسق آن محال قنبرسلطان زنگنه را حاکم این بلاد و قلاع نموده و از راه فرك و طارم متوجـه شیراز شدنـد. در سلخ رجب این سال داخل شیراز گردیدند. نواب کلب آستان علی رامهندسی بود صاحب بصیرت وطراحی مانی سیرت ومهارت در طرح عمارت مهارتی داشت که مهندسان سرکوچه هنرمندی و مصوران کارخانه نقش بندی و معماران نامدار درطرح نقوش بدایع نگارش افراد بعجز مینمودند در این سال که معمار همت عالی تهمتن طرح عماراتی فرموده بودند که تا بنای عالمست هیچ بنا مانند آن نشده بود ازجمله میدانی که طولش[1] ودورش نهری بود عظیم موشح به چنار و بید بسیار باصفا چنانچه سیرگاه خلایق و نشیمن-گاه مخالف و موافق است و در دور آن دو رویه بازاری مشتمل بردکاکین وسیع با سقف بسیار رفیع و راهروی که دوشتر کجاوه‌دار ازهم بگذرند که آسیب بهم نرسانند و قهوه‌خانه‌ها و عدد دکاکین و دو کاروانسرای بسیاربزرگ و تیمچه‌های خوش طرح وحمامات و دیگر کاروانسراها در اطراف بازار باتمام رسیده بود و دراحسن ساعات

۱ــ طول بنا در هر دونسخه خالی مانده است.

و اسعد اوقات یعنی پنجشنبه بیست وهفتم جمادی‌الاخراهل بازارمیدان‌بیرون ولایته نقل نموده بدین محال‌آوردند و محال مذکوره را وقف حضرات ائمه معصومین فرمودند وباغات وخیابانها وحوضها وچهارباغ وپل مجدد برآب زنده‌رود بستند مشتمل برچشمه بسیارعالی، ازطرفین پل ایوانهای شرقی وغربی که ناظر بود بسرآب و سایر باغات آنطرف پل حکم باهتمام تمام در اتمام آن فرمودند و در دوازدهم رجب این سال باتمام رسید و نواب‌کلب آستان علی در شب مذکور تاریخ اتمام آن یافته بقید نظم درآوردند شعر:

کلبه‌ای را که من شوم بانی — مطلبم تکیهٔ سکان علیست

زان سبب فیض یافتم به الله — که مرا مهر با علی ازلیست

خانه دلگشا شدش تاریخ[1] — چونکه ازکلب آستان علی است

و هم در این شب که درقهوه‌خانه این قطعه‌میفرمودندبموقف عرض‌رسانیدند که عوض‌بیك ولد المه‌کرد قلندر شده از استماع این خبر تعجب بسیار فرمودند و حکم باحضار او فرموده مکلف‌بپوشیدن رخت فرمودند، حسب‌الحکم‌الاشرف رخت پوشیده بشرط‌آنکه بدست‌مبارك حلقه درگوشش کنند در همان‌شب‌عوض‌بیك‌مذکور بآرزوی خود رسید و ازجمله چهار صفه جنب حرم ساختند مشتمل بر سه حوض فواره‌دار یکی در وسط حقیقی و دیگردرجانب‌غرب مشتمل بردکانی که‌انواع‌اطعمه لذیذ و اقسام مطبوخات اشتهاانگیز زیاده ازآنکه در حوصله خیال‌گنجد حاضر بود بیت:

چه دیگ‌کان که‌کان‌نعمتی‌بود — برای رزق عالم دیده بگشود

۱ــ خانه دلگشا بترتیب حروف ابجد برابر با ۱۰۱۱ و سال تاریخ اتمام بنا میباشد. از قرار گویندهٔ شعر خود شاه‌عباس بوده است.

و دیگری در طرف چپ برسر یك‌کان که انواع حلویات و اقسام مربیات و اصناف تنقلات استادان شیرین‌کار بصحن زرنگارمی‌آوردند وبالاخانه‌های‌زرنگار که مصوران روزگار بدایع‌نگار بدعوای یکدیگر در دیوار رفیع مقدارش نقشهای غریب وصورتهای شبیه عجیب منقش و مصور ساخته مجالس بزمش جمال جوانان حور مثال ساخته و در بیستم ذیقعده بعزم زیارت امام‌هشتم قبلهٔ هفتم علی بن مُوسی‌-الرضا علیه‌التحیة والثنابیمنان ازجهانیان‌بسیریزدگویان متوجه‌یزدشدند و درساه طور حکمی بملك‌الملوك جلال‌الدین محمد سیستانی والی‌آنجا نوشتندمقرر آنکه‌بزیارت امام ثامن ضامن رفتیم تو هم ازآنجا متوجه مشهد مقدس شو که صلاحی داریم زود خود را برسان و از راه بیابانك متوجه شدند وهر منزلی پانزده فرسخ رفتند نزول‌در چاه مجی واقع شد و الحق طرفه منزلی ازآب دور وهوای‌گرم دراین صحراچاهی بود موسوم بچاه مجی که عمقش شصت وپنج گز بود و در اوآبی بود بسیارگرم و شور مایل بتلخی که هر چند حیوانات میخوردند اطفاءِ حرارت ایشان نمیشد و هیچ دلو بیرون نمی‌آمد که دراو ضفدعی یا سوسماری یاکشفی یا ماری نباشد عجیبتر آنکه مردی سالها در آنجا مسکن نموده بود هر ساله سی شاهی بجهت او مقرر فرموده بودند که در آنجا باشد و آب بجهت شتران آن جمع که وارد آن محل میشوند از چاه بکشد و بدهد و چون شروع در رفتن شد مردی را بر شتر جمازه سوار کردند و بلدی همراه او کردند که بامر او حکام ترشیز خبر وصول موکب همایون برسانند و حسب الحکم الاشرف اسبهای خوش همراه آوردند و آن بلد با وجود همراهی بجمازه سوار او را در ترشیز گذاشت و خود باز پیاده و پای برهنه به مشهد مقدس رفت و به استقبال نواب کلب آستان علی آمده در ترشیز بشرف پابوس مشرف شد و دوشنبه هفتم ذیحجه بشرف زیارت امام ضامن ثامن مشرف شدند و دوازده روز به زیارت و طاعت و عبادت در آن آستانه اشتغال نمودند و کلب آستان علی بعد از طلب حاجات رخصت رفتن بجانب آذربایجان از حضرت امام علیه السلام طلب فرمودند و امراءِ خراسان با ملك جلال‌الدین

بشرف پایبوس مشرف شدند و سیزدهم این ماه متوجه عراق شدند وچون نزول در خرم‌دره واقع شد ملازم شاه علیخان حاکم درون رسید کـه چون جماعت کوکلن سر از اطاعت پیچیده در کنار اترك ساکن شده بودند لشکر برداشتیم و بتاخت آنْ ایل در کنار اترك رفتیم وهفتاد سر بریدیم واسیر بسیار آوردیم از جمله گوسفند هفتد هزار شتر سه هزار و پانصد اسب هفتصد وغنایم از حد وحصر بیشتر آوردیم وهفت پاز [illegible] گرفتند آوردند سه عدد زنده ماند و باقی مردند. والسلام.

ذکر وقایع سال یکهزارو دوازده هجری

محرم این سال چهارشنبه بیست وسیم خرداد ماه که آفتاب در بیست درجه جوزا بود موافق توشقان ئیل چون نزول درخرم دره من اعمال قوچان واقع شد. در این منزل کستندیل میرزا قلندر شد از بسیار طلبی و زیاده روی و اراده‌ها نمودن و باجابت مقرون نشدنه وچون نزول درالنگ بم من اعمال جهان از اعیان واقع شد حکم جهانمطاع نافذ شدکه دختر قلیچ خان برادر قراجان کوکلن من اویماق ترکمان رابه یوسف خان حاکم استرآباد که ازغلامان اعتمادی بود وبمنصب قوشچی باشی گری موصوفست دهند اطاعة لامره العالی در روز صیغه گفته شد و دختر تسلیم نمودند و در اواسط اینماه عریضهٔ ذوالفقارخان حاکم آذربایجان رسید. مضمون آنکه خان تاتار حسب الحکم خواندگار برسرمجر رفته شکست عظیمی خورده و ده کوچ پس نشسته درآن جنگ سه پاشا کشته شدند واندکی از الکاء رومی بدست مجر افتاده وسلطان محمد خواندگار کس پیش باقی فرنگ فرستاده بجهت صلح وحسن بازچی کوس یاغیگری کوفته و درهشت منزلی استنبول نشسته و دوخان زاده تاتار پیش

حسن بازچی رفته‌اند ولشکری ازجلالیان برداشته برسرحلب می‌آیند وخسواندگار پیش عساکر چخور سعد وتبریز فرستاده که شما از آن طرف و چغال اوغلی از این جانب علاج حسن بازچی بکنید. پاشایان این حدود جواب گفته‌اند که قزلباش سر - فتنه دارند وما الکه‌را خالی نمی‌توانیم گذاشت ودرنوزدهم این‌ماه نزول دراصفهان واقع شد.

اما برخی از حالات لار

محرم این سال اللهوردی‌خان متوجه ییلاق حومابجان شدند قبل از موسم، لاریان بگمان آنکه خان متوجه خراسان می‌شود رنودو اوباش آن مرزوبوم‌جمعیت نموده بسرداری زاهد یعقوب وحاجی حسن باجماعت خود ایلودی و فرامرزی هم داستان شده دراینوقت قاضی عبدالحی درمیان ایلودی و فرامرزی بیازدید اشتغال داشت و افسانه یساق رفتن خان بجانب خراسان شیوعی تمام بهمرسانید. این جمع درقتل قاضی مذکورهمداستان شدند ووقت ظهرکه قاضی‌مذکور به تنقیح‌محاسبات مشغول بود برسراو ریختند و مشارالیه را بقتل رسانیدند واموال او را غارت‌نموده متوجه لار شدند. چون حقیقت این حال به بیرام بیك داروغه لار رسید باقلیلی از ملازمان باستقبال آن جماعت شتافت وکثرت باعث عدم مقاومت وبی‌ثباتی او شده بعداز قتل چندنفر از ملازمانش گریخته خود را بجویم رسانید. مردم لار باستقبال مردم ایلودو فرامرزی بیرون آمدند ولوای مخالفت را مرتفع ساخته‌کس بطلب امیر خورشید که از اقربای خوانین لار می‌بود فرستادند و او را به‌لار آوردند با

برادرش خود امیر وحاکم ساختند وسکه زدند وخطبه بنام امیرخورشید خواندند و زاهد یعقوب ایلودی راکه درشیطنت ثانی اثنین ابلیس بود وزیر نمودند واحکام به جوانب فرستادند وطلب لشکری و آذوقه نمودند وشروع درتعمیر قلعه نمودند و در عرض دوازده روز کوچك وبزرگ و وضیع وشریف کار قلعه را بهتراز اول باتمام رسانیدند. درشب عاشر محرم این خبر بحضرت‌خان رسید درساعت باحضارلشکر کوشیدند وصباحش به مراسم تعزیت امام حسین‌علیه‌السلام اشتغال نموده وازییلاق حمامچان کوچ نمودند عصری بقبله دعای شیراز فرود آمدند وداخل شهرنشدند وبر سبیل استعجال جمعی ملازمان را بسرداری بیك‌وردی‌بیك روانه لار ساختندکه مانع جمع نمودن آذوقه شوند. و متعاقب آن امام قلیخان حاکم‌لار را بالشکر بسیار ارسال نمودند وخود براثر ایشان متوجه[1] لارشدند وبیك وردی‌بیك درعرض سه‌روز خود را بجویم لار رسانید وغلامان که داروغه گرمسیرات بودند در جویم به‌بیك وردی‌بیك ملحق شدند و بایرام بیك داروغه لارکه گریخته بآنجا آمده بود روانه لار شد و دربنارویه بسیدحمدی قبالی که بضبط شوارع قیام داشت با جمعی کثیر از لاریان اتفاق افتاد از اول طلوع صبح صادق تاوقت ظهر غبار جدال مرتفع بود بالاخره شکست برلاریان افتاده منهزم گردیدند وپناه بکوه بردند وغازیان تا قله‌کوه تعاقب نمودند سیدحمدی را بالاری بسیار بقتل آوردند ورؤس آن جماعت رابخدمت حضرت‌خان فرستادند وشرح احوال نوشتند ومقارن اینحال امام قلیخان رسید وبا بیك وردی‌بیك متوجه‌لار شدند وبمحاصره قلعه وپیش بردن سیبه مشغول شدند وهر روزه اهل‌قلعه به‌سیبه می‌ریختند وچند مرتبه علیه‌لاریان بود و چون آداب جنگ لاریان مشخص غازیان شد دیگر لاریان کمر نبستند و هرروزه بسیاری از لاریان کشته می‌شدند وازمستحسنات زمان آنکه جاسوسی را گرفتند که‌بقلعه‌میرفت. بعداز زجرو آزار بسیار گفت که درتنگ فاسکن جمع کثیر از هرطرف جمع‌شده اراده آن‌دارند

۱ــ روانه

که دستبردی به غازیان نمایند و بقلعه داخـل شوند و کمك اهل قلعه باشند و امام ـ قلیخان جمعی را بسرداری شاه وردی‌بیك بی و میر کمال برنقاد بـدفع آن جماعت فرستادند صبحی برسر آن جماعت غافل ریختند وبسیاری علف تیغ غازیان گردیده برخی را اسیر نموده باردو آوردند واین فتح باعث تزلزل لاریان شد و هم در این روز غازیان هجوم آورده ازجمیع جوانب نردبانها گذاشته داخل قلعه شدند ومحمد مظفر ایلودی ومحمد بیك بلخی بادو سه‌نفر دیگـر ازبیم قتل خـود مفتنان را یعنی حاجی حسن‌ایلودی که سردار آن لشکر بود و آتش این‌فتنه از پیش اوشعله کش‌شده بود سربریده بخدمت امام‌قلیخان آوردند آن جمع بجان‌امان یافتند وتتمه را غازیان عظام بند درگردن کرده دست بسته ازقلعه بیرون آوردند وقریب به دوهزار کس کشته شدند ونظر علی‌بیك صارم بیك لر را داروغه لار نمودند ومراجعت فرمـودند و در دارابجرد بحضرت خان ملحق شده درچهارم ربیع‌الاول داخـل شیراز شدند چون همگی همت والانهمت نواب کلب آستان علی به آبادانی اصفهان متعلق بـود رای صوابنما به‌آوردن آب کرنگ باصفهان تعلق گرفت جمعی گفتند که شاه جنت مکانی اراده آوردن کرنگ نمودند ونقب زدند ازبسیاری آب که از جـوانب می‌ریخت خصوصاً از جانب بالای نقب پیش بردن متعذر شد برطرف فرمودند و نواب کلب آستان علی بعزم‌آوردن آب درنهم ربیع‌الاخر بامردم کاروان خود متوجه دیدن آب کرنگ شدند اولا نقب شاهی را بنظر درآوردند وسطح آب را باسطح زمین سر ـ چشمه آب زاینده رود سنجیدند و ازبالا وپائین‌رودخانه کرنگ ملاحظه فرمودند و مبلغی برسم تحویل بیوزباشی ایناللو دادند که چون وقت‌کارشود شروع کند وزمانی برروی برف نشسته وطعام خورده مراجعت فرمودند و درعرض ده روز سفرخیر اثر بود و درحین مراجعت عریضهٔ‌قاضی‌خان‌کرد رسید با عریضهٔ ذوالفقارخان. مضمون آنکه تبریز خالی است ولشکر برسر من‌آمده‌انـد اگـر خود متوجه قلعه شوند در اندك توجهی ممکن است و درپنجشنبه هشتم ربیع‌الاول ولادت باسعادت اسمعیل ـ میرزا واقع شد به بیست و دو درجه میزان که به‌آلت اسطرلاب مشخص شد به‌افق

اصفهان و درنوزدهم ربیع‌الآخر داخل اصفهان شدند و از بسیاری عرایض که از جانب اکراد و رعایای آن حدود رسید لازم شد شرعاً که نواب کلب آستان علی متوجه تسخیر آذربایجان شوند. افشاءِ این راز نکرده فرمودند که عریضهٔ اللّه‌وردی‌خان رسیده که ما برسر هرمز رفتیم اگر نواب کلب آستان علی میل بشیراز فرمایند باعث قوه مامی‌شود بنابراین رفتن بجانب شیراز واجب شده احکام مطاعهٔ لازم الاطاعة باطراف وجوانب نوشتند که ملازمان و قورچیان تمام حاضر شوند و بهرجا که ما باشیم بیایند، بعداز دوروزفسخ عزیمت نمودند که امسال بسیرمازندران میرویم. روز یکشنبه هفتم ربیع‌الثانی متوجه این سفرشدند درهمین روز حکمی باللّه وردی‌خان نوشتند وبدست علی بالی زنگنه داده فرستادند. مضمون آنکه چون توجه ما بجانب آذربایجان مشخص شد و روانه شدیم تسخیر بغداد وآن حدود بعهدهٔ اللّه‌وردی‌خان است با امرای آن حدود متوجه شوند وشرح حالات آنچه روزبروزسانح شود اعلام نمایند. علی بالی روزجمعه نوزدهم بشیراز رسید و حضرت‌خان دوشنبه بیست و دوم متوجه بغداد شد از راه تنگ کراب وعریضهٔ بنواب کلب آستان علی نوشتند که حسب‌الحکم جهانمطاع متوجه شدیم و بشولستان وبراه بهبهان [illegible] . رفتیم وهمدم سلطان حاکم کوه‌کیلویه ملحق شد و در شوشتر محمد سلطان جغتای حاکم آنجا ملحق شد ودر دزفول از آب کرخه عبور نمودیم و قراحسن‌خان‌حاکم قلمرو علیشگر و حسین‌خان لر حسب‌الحکم الاشرف رفیق شد وچون بی‌لشکرآمده بودند برضا و صلاح ما بالکه رفتند که جمعیت نموده به مندیس ملحق اردوی این پیرغلام شوند. مقارن این‌حال نظرعلی بیك ترکمان را نزدمیرعمرولد قبادکوران حاکم سدان و درنه فرستادیم واو را تکلیف همراهی نمودیم و ازکنار کوچه‌کوچ نمودیم تابه‌قلعه بیات که سیدمبارك از رومیه انتزاع نموده بود فرودآمدیم کوتوالان قلعه شرایط اطاعت بجای آوردند وبخدمت خوانین‌مبادرت نمودند واز آنجاکوچ نموده دریك منزلی قلعه یکیسیا فرود آمدیم و چنین مذکور شدکه اسمعیل‌خان رعنا باشی سنجاق آنجا ازآمدن لشکری اطلاع یافته اراده قراردارد بنابراین اللّه‌قلی‌بیك

ایشیك آقاسی خود را بالشکری جرار بحفظ وحراست او روانه نمودیم واین جمع قلعه او را محاصره نمودند بناء علیه اسمعیل خان از دراطاعت درآمده با اللهقلی بیك بخدمت حضرات وامرا وخوانین آمده باهم نزول درقلعه بکیسا نمودیم و داروغه تعیین نموده ازآنجا بقلعه حسان که بحصانت واستحکام مشهور ومعروف بود وبدان سبب مردم حوالی بغداد اعتمادنموده اسباب خود را بدانجا برده‌بودند متوجه‌شدیم وچون این‌خبربمردم قلعه‌رسیدبرسم استقبال بیرون آمدند وقلعه تسلیم نمودند. بدین سبب اموال واسباب وعرض وناموس آن جماعت بحال خود مانده خلل درآن راه نیافت قلعه را خراب کردیم و داروغه نصب نمودیم ومتوجه بـه‌ادرا شدیم وچـون مروت وهمت خان را جماعت سرحد مشاهده کردند از هرجاکه فرار نموده بودنـد بوطن مألوف بازآمدند وبشرف ملازمت حضرت‌خان رسیدند وبخلع‌فاخر سرافراز شدند وقلاع وقرای، در این سفر بدین تفصیل مسخر شد:قلعه بـادراه، قلعه مندنجین، قلعه حسان، قلعه بکیسا، قلعه مهربان، قلعه بلاودور، قلعه هارونیه و سایـر محال این طرف آب بهرودبتصرف‌اولیای دولت قاهره درآمد و داورغه و وزیر در این محال مقررشد. در مندلجین قراحسن‌خان وحسینخان وقاسم سلطان ایناغلـو وشکـرالله‌خان داخل لشکر ظفراثر شدند و درآدینه‌کندی ازآب بهروز عبور نمودند و از آنجـا قراحسن‌خان‌و حسین‌خان لررا چرخچی‌کرده متوجه دارالسلام‌بغداد شدند. درتاریخ روز سه‌شنبه دوازدهم ماه رجب درظاهر شهر بغدادبه‌مشهد امامین همامین امام‌موسی کاظم وامام محمدتقی علیهماالسلام نزول نمودند و روز چهارشنبه بدستورحسینخان وحسنخان باملازم خود قریب بقلعه رفتند واهل قلعه بتصور آنکه قزلباش کم‌انـد از قلعه بیرون آمدند وقزلباش درمقام فریب آمده قرار فرار بخود دادند وچند قدم پس نشستند، این باعث جرأت رومیه شده پیشترآمدند چون‌ازقلعه میدان‌خوبی جداشدند قزلباش بیکبار برگشتند و جنگ‌مردانه دست داد باندك زمانی رومیه رو ببغداد نهاده گریختند وقزلباش تاسرتخته پل‌تعاقب نمودند وبسیاری از رومیه را سر بـریـدنـد خصوصاً درسرتخته پل و وقت غروب مظفر ومنصور قریب بپانصدسرو زنده واسیر

بخدمت حضرت خان آوردند. مقارن این حال شاطر حضرت‌خان رسید و حکمی آورد که اگر تا وارد آمدن حکم قلعه بغداد مفتوح شده باشد حکومت آنجا بیکی از خوانین که صلاح دانند رجوع کنند و باتتمه لشکر متوجه آذربایجان شوند و اگر کار بمحاصره قرار گیرد بلاتوقف روانه آذربایجان شوند اطاعة‌لامره صبح روز دیگر معاودت نمودند. دراین اثنا نظرعلی بیك رسید و نمود که میرعمر لوای مخالف برافراشت وبطلب لشکری فرستاده و درمقام منازعه ومجادله است حضرت‌خان رفع او را واجب دانسته با امرا متوجه او شدند وباز بهمان گدار در دامنه کندی از آب عبور نمودند و درقزل رباط جماعت قزلباش را بسرداری امام قلیخان برسر میرعمر فرستادند وخود براثر روانه شدند. امام قلیخان بایلغار خود رابه سدان که مقر اصلی میرعمر بود رسانید. میرعمر از رسیدن قزلباش باخبرشد بعزم جنگ بیرون آمده به قراولان برخورده شکست خورد و بجانب درنه گریخت وصبح امام قلیخان بقلعه سدان درآمده قلعه را صاحبی کرد آنگاه میرعمر را تعاقب نمود. میرعمر هنوز در قلعه درنه متمکن نشده بود که خبر باو رسید که قزلباش رسید فی‌الفوراز قلعه درآمده جنگ درپیوست بسیاری ازقزلباش زخمی شده میرعمر نیززخمی شد و گرفتار شد امام قلیخان بعداز گرفتن میرعمر بیك‌وردی بیك را باجمعی از غازیان بجهت ضبط اموال بقلعه مذکور فرستاد و بگرفتن میرعمر قلعه زنجیر و سایر قلاع آنجا مفتوح شد وچون بحوالی ماهی دشت رسیدند چارپائی چنداز لشکر حسین‌خان برده‌بودند دونفر ازآن جماعت که دزد اسباب بودند گرفتار شدند و گفتند دزدمائیم و کلهریم و درتنگ فلان نشسته‌ایم. حضرت‌خان جمعی را برسرایشان فرستاد وآن جمع را بسته با اسبان دزدیده آوردند حسب‌الحکم حضرت‌خان پیکرخان حاکم آنجا یکصد نفرازآن جمع راگردن زدند وبعداز عبور ازسی‌مره قراحسنخان وحسینخان بجانب الکاء خود رفتند و دربیست وچهارم شعبان حضرت‌خان داخل شیراز شدند و تهیه اسباب لشکر نموده متوجه یساق آذربایجان شدند وچون نواب کلب آستان علی به کاشان رسیدند ابدال‌خان ولد قاضیخان کرد رسید ومعروض داشت که قاضی‌خان‌در

قلعه قاریناق متحصن است وعلی‌پاشا حاکم تبریز او رامحاصره کرده وسه روز نواب کلب آستان علی درکاشان بودندبعدعازم مازندران‌شدند وفرمودند اگر ما از جانب قزوین وگیلان متوجه‌مازندران شویم چون‌باشد؟ مقرر شد که از راه گیلان بمازندران روند ومتوجه شدند. قریب‌بکاروانسرای دانك‌رومی که باپسرش درركاب ظفرانتساب بودند غایب شدند. نواب کلب آستان علی افشای راز خود نمود فرمودند که رومی گویا ازعزیمت ما بجانب تبریز خبردار شده حسب‌الحکم جهانمطاع جمعی‌ازعقب او رفتند و درحوالی ابهر آن رومی وپسرش را گرفتند وایلغار شد و برهمگان ظاهر شد که کلب آستان علی به‌تبریز میرود و در رباط نیك‌بی، سی‌نفر قزلباش بسرداری اسفند یاربیك‌عرب‌گیرلو بحبس طرق تبریز فرستادند ومقرر آنکه آینده را منع‌نکنند و رونده را نگذارند. این جمع بایلغار تمام خود را بحاجی‌آقا رسانیدندوبنوعی که مقرر شده بود. بحبس طرق کمال سعی بجای آوردند و ذوالفقارخان باجمعی که برسراو حاضر بودند بشرف پابوس مشرف شدند و در یکشنبه بیست و یکم ربیع‌الثانی نزول اجلال به‌الکه‌ریزه درحوالی شنب‌غازان واقع‌شد شکست بررومی افتاد مردم تبریز طرفه‌جان سپاری کردند باوجود آنکه‌با ایشان خویشی وقومی کرده بودند سرایشان را بریده می‌آوردند. الغرض روز اول سری که تبریزی و قزلباش آوردند قریب بهفتصد سر آوردند و قریب به پنجاه نفرزنده آوردند و بقیة السیف بقلعه تبریز متحصن شدند ازآن جماعت که باعلی پاشا نبودند روز دوشنبه بیست و دویم تبریزی زنده و سر بسیاری که از رومی در دهات بود آوردند وخبر رسید که علی‌پاشا قلعه قارینا باراق را گرفته وبا شهرسلماس به زکریابیك کرد سپرده متوجه تبریزشد روز سه‌شنبه عوض‌بیك ولد المه رابقراولی فرستادند آخر روز پنجشنبه محقق شد که علی‌پاشا بحمنه آمده وغرضش آنست که خود را بقلعه تبریز اندازد. بناء علیه کلب آستان علی از تبریز بعزم ستیزه متوجه هجده پل‌شدند وهرسرراهی‌را بجمعی سپردند وخود درحوالی پل‌ساکن شدند آن شب اثری از رومیه و علی‌پاشا ظاهرنشد صباحش مشخص شد که‌علی‌پاشا درصوفیان توقف‌نموده صباح جمعه کلب

آستان علی متوجه سرپل حاجی حرامی‌شدند مقارن اینحال‌ازبرابر، سیاهی لشکر رومی پیدا شد فی‌الفور تلاقی چرخچیان دست‌داده جنگ نمایان شد وچون رجال‌الغیب دربرابر قزلباش وپس پشت رومی بود حسب‌الحکم جهانمطاع علیقلیخان شاملوایشیك آقاسی باشی با جمعی روی به بیابان نهاده تاختند و چون بمحاذات لشکر رومیه رسیدند گردیدند وپس پشت رومیه را گرفتند واز طرفین حمله مردانه آوردند و علی‌پاشا را باخوبان لشکر رومیه دستگیر کردند و آنچه کشته نشدند روی بفرار نهادند و تاشش فرسخ قزلباش رومیه را تعاقب نموده سرو اختر مه بسیار آوردند وبعضی از رومیه پیاده شدند وبکوه پناه بردند ومحل جنگ موسوم بدزك خواجه ولیخان بود و درآنجا تپه‌ای بود بسیار بلند بود و مخروطی. نواب کلب علی بر آن‌تپه برآمدند ویکیك از رومیه‌می‌آوردند واحوال آن جمع را می‌پرسیدند وبعضی راکه اجل موعود رسیده بود حسب‌القانون بلفظ بخشی سجله‌متلقی میشدند باز غلطان غلطان ازبالای تپه‌بزیرمیرفتند وبعضی را می‌سپردند. مقارن اینحال سارو-بیك شاملو آمده علی‌پاشا را گرفته آورد نواب کلب‌آستان علی در تسلی خاطرپاشا کوشیدند. دستار عنایت‌کل را برسرپاشا نهادند وآب طلب نموده آتش دیدند و استدعاکردکه محمدامین‌پسرزن مرا مکشید درتحبس‌بود آوردند و منظور نظر کیمیا اثرشدند وتفنگچیان پیاده‌بسیار ازکوه‌آوردند وغنایم‌بسیار[1] قریب هشتهزار سربریده شد وهشت عدد توپ باباروت ومصالح وپنجهزارتفنگ بدست اولیای دولت‌قاهره درآمده خاطر ازمعامله علی‌پاشا ولشکری جمع نموده متوجه تسخیر قلعه تبریز شدند و بمحاصره اشتغال نمودند وازاطراف‌سیبه‌هاپیش بردند ونقب‌ها بزیر برج‌ها رفت ویکشنبه ششم جمادی‌الاول قاضی‌خان‌کرد وعلی‌آقا حاکم جمنه با کلید قلعه جمنه آمدند وبشرف پابیوس رسیدند وچون اهل‌قلعه ازشکست وگرفتاری علی‌پاشا وآمدن حکام قلاع وپیش رفتن‌سیبه‌ها وبزیر برج رفتن نقب‌ها اطلاع یافتند باسامان

۱ــ غنائم بسیار بدست درآمد.

درآمده دریکشنبه سیزدهم جمادی‌الاول عریضهٔ قاضی شیخم که‌قاضی افندی آن‌حدود بود رسیده التماس عفو گناه خود واهل قلعه نمود والتماس استمالت نامه‌ای بجماعت محصور کرد مدعای او باجابت مقرون گردید استمالت نامه باهل قلعه نوشتند و بـه مصحوب قاصد فرستاده شد. روزشانزدهم شنبه حسب‌الالتماس اهل قلعه، بسطام آقای داروغه دفترخانه را بامقصود بیك ناظر کل بقلعه فرستادند که ضبط مال خواندگاری نمایند واهل قلعه را تسلی نمودند ومقرر شد که اهل قلعه‌راز رومیه‌خالی کنند وبامال واسباب وزن وفرزند وتبع خود بسلامت باشند واگر میل ماندن تبریز کنند درخانه‌های شهر و ده هرکجا که خواهند باشند واگر میل رفتن کنند کس همراه کرده ایشان رابه‌وان رسانند وحسب‌الحکم‌الاشرف مرشداحمد شیخ‌الاسلام اردبیل ولدمرحومی مرشد حسین‌مجتهد خطیب شهرتبریزرابرداشته درمسجد جهانشاه و درمنابر و مساجد خطبهٔ اثنی‌عشر خواندند ومدتی پیش‌نمازی بمشارالیه مرجـوع بـود و روی درم و دینار بنام نامی پادشاه دین بنام عباس شاه مزین ساختند. الهی تا دامان قیامت بماناد بمحمدو آله‌والامجاد وچون‌اکثرمردم آن جماعت‌درجنگ‌باعلی‌پاشاکشته شده بودند زنان وفرزندان ایشان ماندند وجمعه هجدهم نواب کلب آستان علی داخـل قلعـه شدند ومیرهاشمی استرآبادی تاریخ فتح قلعه تبریز چنین‌گفته:

بگشاد ز تبریز شه پاك گهـر — حصنی که چوخیبر بجهان بود سمر
تاریخ شدش قلعه‌خیبر[1] چون‌شاه — برکند چوجد خویش باب ازخیبر

حل‌او بعمل تعمیه باب ازقلعه خیبر تاریخ شده و بجایـزه وانعامات و خلـع فاخربین‌الاقران ممتاز شد وملا ضیاءالدین کاشی‌گوید قطعه:

شاه‌چون‌خواست انتقام از روم — کار عثمانیان پریشان شد
عزم تبریز کرد و تاریخش — قاطع نسل آل عثمان شد

۱ـ عبارت «قلعهٔ خیبر» بترتیب حروف‌ابجد برابر با۱۰۱۷ می‌شود که پس‌از کسر باب که برابر با ۵ است تاریخ ۱۰۱۲ بدست می‌آید.

میر علاء یزدی می‌گوید. رباعی:

شاها سر خصم دانه‌دام تو باد　　وین توسن سرکش فلك رام تو باد

تاریخ فتوحات تو جستم زقضا　　گفتا قیصر مطیع احکام تو باد

ملا باقر هروی گفته. قطعه:

شاه عباس خسرو منصور　　که بود سرفراز تاج مراد

فتح تبریز کرد و شد فاتح　　فتح عباس شاه پاك نژاد

ایضاً او گوید. قطعه:

چون سپاه روم را عباس شاه　　کشت وشد مفتوح آذربایجان

از قضا تاریخ سال این فتح‌را　　شد هلاك قتل و جمع رومیان

ایضاً او گوید:

صولت عباس شاهی برفکند　　تخم رومی را ز آذربایجان

درمیان‌بودند چون زاهل‌بغی　　بغی[1] شد تاریخ قتل رومیان

و دیگری می‌گوید:

شکر ایزد را کز آب تیغ کین عباس‌شاه

ملك آذربایجان را پاك شست از رومیان

سال این فتح نکو دوران بـرسم تعمیه

برطرف شد گفت بد از کل آذربایجان

خواجه علی‌بیك اردکانی گوید: رباعی.

چون لشکرشاه بیخ رومی برکند　　ببرید سر دشمن و برخاك فکند

در دم خردم زبهـر تاریخ بگفت　　فتحی کردنـد بساز اقبال بلند

درهمین روز جمعی از کدخدایان نخجـوان بشرف پـایبوس اشرف مشرف شدند و نمودندکه خبرشکست علی‌پاشا بشریف پاشا حاکم نخجوان و ایروان رسید

۱ـ کلمهٔ «بغی» بدترتیب حروف تهجی برابراست با ۱۰۱۲

صلاح کار در خالی کردن قلعه نخجوان و بردن اموال و اسباب خود بقلعه ایروان دیدند چه قلعهٔ ایروان بر روی سنگی واقع شده در کنار رودخانه زنگی چائی که بهیچوجه نقب پیش نمیرود و اگرچه از جانب رودخانه زنگی چائی خیال را مجال پیش رفتن نیست و دست بدیوار رسانیدن محال اما چون آب اهل قلعه از آن رودخانه بود در حین اضطرار قلعه کوچك در برابر قلعه بزرگ در آن طرف رودخانه زنگی چائی بر بالای تپه‌ای ساخته بودند موسوم بکرجی و این دو قلعه را در محافظت یکدیگر دخلی تمام دارد و برج و باره این دو قلعه سربفلك کشیده پر از توپ و بالیمزو و بادلیج بود و موکل هریك دو استاد توپچی قدر انداز با پنج فعلهٔ نادره بودند و مقرر داشتند که اگرچه درقلعه ایروان اسباب جنگ وجدل و آذوقه بسیار است اما آنچه در قلعه نخجوان داریم علاوه آن مینمائیم.

در این اثنا جمعی از بقیة السیف قوم تبریز که از جنگگاه نیم جانی بیرون برده بودند به نخجوان رسیدند و داخل قلعه شدند و گفتند شما بایروان روید که این را ما نگاه میداریم چون شریف پاشا از قلعه بیرون بیرون آمد با لشکری و اراده بیرون آوردن توپ و آذوقه نمودند قوم تبریز با مایهٔ قلیل در بسته مانع بیرون بردن توپ‌ها و آذوقه شدند و شریف پاشا اگرچه از این ادا بسیار آزرده شد اما مجال جنگ وجدال نیافته بایروان رفت حالا التماس کدخدایان آنست که خانی باین غلامان شفقت فرمائید که در محافظت عجزه و مساکین بکوشد و حاجت این جمع باجابت مقرون شد و ذوالفقارخان را با امرای آذربایجان در همین جمعه دخول بقلعه تبریز روانهٔ نخجوان نمودند و مشارالیه چون بنخجوان رسید استمالت نامه‌ای بنخجوان فرستاد بدان مستمال نشده بقلعه‌داری وجنگ وجدل مشغول شدند و توپها انداختند و بنصیحت براه نیامدند بناء علیه ذوالفقارخان کدخدایان شهر و دهات را طلب نموده و از ایشان نردبانها و پیاده‌ها طلب نمودند و مستوفیان توجیه نموده در عرض دو روز ده هزار پیاده با پنجهزار نردبان حاضر ساختند اهل قلعه مضطرب شده بکدخدایان متوسل شدند وخان بجهت ایشان از گناه بقیة السیف گذشته رخصت رفتن بجانب وان بآن جمع نادان دادند و در قلعه گشودند و چون توپها و

آذوقه بدست ذوالفقارخان افتادعریضه‌ای بپایهٔ سریر خلافت مصیر باکلید قلعه‌النجق وقلعه نخجوان فرستادکـه بیمن اقبال بیزوال شاهی این دو قلعه بدست آمد و چهل توپ در این قلعه حـاضر است وآذوقه بسیار نیز بدست غـازیان شیرشکار افتاد حکم جهانمطاع چیست‌توقف‌کنم یابایروان روم‌چکنم؟حکم جهانمطاع عالم مطیع بتوقف ذوالفقارخان نافذ شد وجمعه بیست وپنجم جمادی الاول توجه رایات نصرت‌غایات بجانب چخور سعد واقع شد ونزول به‌هیجده پل فرمودند وامرای اکراد از مکری شیخ‌حیدر وغیره‌وقاضی‌خان و قوچی بیك وسیف‌الدیـن بیك و ابدال خان چلاق و امیرخـان وغیره بـا بسیاری ازاکراد بشرف پابیوس مشرف شدند و حسب‌الالتماس قاضیخان دو هـزار خـروارگندم و سه‌هـزار خـروار از جـو و بـرنج و سایـر مایحتاج بقلعه‌کـوکرچین لك فـرستادند و در تبریز و حوالی او بـرده کلید ایـن قلاع بنظر اشرف رسانیدند وبتصرف اولیای دولت قاهره درآمده : قلعهٔ تبریز، قلعهٔ جمنه، قلعه‌خوی،قلعهٔ مراغه، قلعهٔ‌مرند در مراغه ، قلعهٔ علی‌بیك منافق، قلعهٔ اردوباده، قلعهٔ‌گشتاسف، قلعهٔ هرونق، قلعهٔ‌نخجوان، قلعهٔ‌النجق، قلعهٔ‌بکبال درباب، قلعهٔ سدیان، قلعهٔ‌کوکرچین، قلعهٔ جرسك، قلعهٔ مرنگك، قلعهٔ تبراق. وچون نزول‌اجلال‌بنخجوان واقع شد امارات‌آنجا را بچراغ سلطان شفقت فرمودند وخبر رسیدکه‌قلعه‌تبراق را گذاشتند و بـایروان رفتند و یکشنبه دوازدهـم جمادی الاخر نـزول در سنگك‌کـن درحـوالی ایـروان واقـع شد، درکنار قلعه و جماعتی از قلعـه بیرون آمدنـد و جنگك مردانه شد اگرچه رومیه از قلعه بسیار دور نمیشدند اما غازیان بی‌اعتدالانـه مکررایشان‌را تا بدروازه‌دوانیدند وبسیاری راکشتند اگرچه چند نفر قزلباش بتفنگك کشته شدند . ودو شنبه سیزدهم در باغستان نزول نمودند و اطراف قلعه را بغازیان قسمت نمودند اما بسبب دوربـاش‌گویـان توپ و بادلیج غـازیان چند روزی دور میگردیدند ودرحفظ وحراست خودمیکوشیدند وشب سیبه پیش‌می‌بردند تاکاربجائی رسیدکه ازسه‌جانب مانع دخول‌آب بقلعه شدند و نزدیك بقلعه چشمه‌ای‌بودکه‌اولا پیك‌خیال بتصور حفظ‌آن‌آب بگرد او نمیتوانست‌گردید اما بمرور ایـام‌کار بجائی

رشید که دست تصرف اهل قلعه از آن کوتاه شد ودر جمعه هفدهم جمادی‌الآخر این سال حکمی به‌الکسندر خان حاکم گرجستان کاخت نوشنند که تا حال دم از اطاعت و انقیاد میزدی اگر راست میگوئی باورمیه شومیه‌خونی شو تا ما بتواعتماد کنیم؟اما نواب کلب آستان علی بجهت حفظ وحراست الکه چخورسعد چند کس رابقراولی مقرر فرمودند ازجمله مهدیقلی بیك جقتای میر آخورباشی که ازقدیمیان این دودمان ولایت نشانست وبزیورمردی ومردانگی وکاردانی وکمانداری آراسته شهرهٔ اهل زمان بود واعتماد کلی بحفظ وحراست اوداشتند باجمعی ازجقتان نمك بحلال بقراولی مقررشدند وبنوعی بامرمذکورقیام نمود که باوجود قلت آدم مدت هفت ماه درحوالی قارص وشوره کل هرچند پاشایان وسران سپاه رومیه خواستند که جای ومقراورا مشخص کنند تاوقتی برسراوریزند میسر نشد وقریب بیکهزار وپانصدخانه وارازهرده ومحل مثل آنی وغیره رانده بجانب عراق فرستادند بااموال واسباب گاووگوسفند بسیارونفس بیك سعدلوچون بلدآن سرزمین بود بسرعباس آقای الای بیکی کلهر که درقریهٔ شعبان آباد بود ریختند و اورا زنده گرفتند وبابیست سر به پایهٔ سریراعلی فرستادند. ایضاً عمرالای بیکی راباجمال نورباجسی روزکی که ازمفتنان آن سرحد بود گرفته بخدمت اشرف فرستادند. ایضاً درحوالی پاسین علیقلی بیك سعدلوچاشنی گیرکه اباًعن جد مغزاستخوان ایشان ازنان و نمك این دودمان ولایت نشان پرورده شده بودند وروسیاه شده بجانب روم رفته بمنصب چاشنی گیری رسیده بود کوراوقلی پسراورا باولداوگرفته بخدمت اشرف فرستاد. ایضاً بادوازده نفر به‌زبانگیری رفت بحوالی قلعهٔ گنجوان اصلان قرا، میرقلعه‌را کشته باپنجاه نفر که بااوازقلعه بیرون آمده بودند گرفته بعدازجنگ وجدال بسیارا کثرآنها کشته شدند الا مصطفی بیك برادراصلان قراراباالای ونقاره بنظراشرف رسانید. ایضاً چون بتاخت حوالی قارص مأمور شدند نفس بیك باجماعت خود متوجه قارص شدند وحوالی و حواشی آن را تاخت و غارت نمودند جماعت سعدلو اسباب غارتی برداشته متوجه ایروان شدند وبانفس بیك بیست وپنجنفربیش نمانده بودند. مقارن این حال سیصدنفراز مردم قارص ومغازیرد برسم تعاقب رسیدند. نفس بیك بجزپای ثبات بزمین فشردن علاجی

ندیدجنگ دست داد، دوازده نفر از مردم او زخمی شدند باوجود آن شکست بر رومیه افتاد. به یُمن دولت بیزوال شاهی هفتادسر از رومیه بریدند و از اعیانی کـه زنده بنظر اشرف رسانیدند بدین تفصیل است : میرسیداعلی، احمدبیك سیداعلی میرسنجاق، محمدبیك برمغاد، علیخان بیك حاکم مونانیس و چون این مردی و جانسپاری از و مشاهده نمودند نفس- بیك را بمنصب جلیل القدر سلطنت و امارت سرافراز فرمودند ومهدیقلی بیك جقتای را که بقراولی مقرر فرموده بودند ملاقات باسیصدنفر رومیه که بسرداری عثمان بیك ولد زال- بیك حاکم قارص آمده بودند دست دادو بعداز گیرودار بسیار بیست زنده و یکصدسر از لشکر عثمانی آورد. ..ر چون قلعه ایروان را بر روی سنگ ساخته بودندو نقب پیش نمی رفت و کمتر جائی بیك گز خاك بود و بسنگ می رسیدو سیبه وحواله بردن دشوار بود خاك ازدوردست برداشته حواله بنوعی ساخته شد که در کوچه های قلعه مجال عبور احدی نبود و زمستان بسیار صعب[1] گذشت حسب الحکم جهانمطاع بطلب بالیمز[2] جعفرپاشای رفتند وهر بالیمز و بادلیجی[3] که درقلعه نخجوان بود آوردند و دو توپ حکم شد که بریزند و مدت محاصره ممتد شد چندروز جمعی دلاوران ازقلعه بیرون آمده جنگ مردانه می کردند ازجملـه شبی جماعت نخجوانیان برسر آسیائی که بردردروازه بود و مدار آردقلعـه بر آن بود ریختند و سنگ آسیا را شکستند وچندنفر که درطاحونه بودند کشتند و سرها آوردند ودر اواسط رجب ایلچی جلال الدین اکبرپادشاه هندمیـرمعصوم بکربی بشرف پایبـوس مشرف شدو شب آینده جنگ قلعه کوزحی، ازجمله بالیمز بردیوارقلعه کوزحی خورد وخانه ای که پراز خمها بود که بجهت ذخیره آب مقرربود و تمام آن خمها پراز آب بود خورد و بتوفیق الله سبحانه تمام آن خمها شکست و آبش ضایع شد ودرشب جمعه نوزدهم

۱- صُعب ــ دشوار و مشکل.

۲ــ بالیمز ــ آلات و ابزار جنگ است.

۳- بادلیج ــ نوعی از توپ است.

بعضی از اهل قلعهٔ کوزحی متفق‌شده خودرا برودخانه زنگی‌چائی انداختند قلعه کوزحی راگذاشته وبعضی را آب بردواکثری خودرا بقلعه ایروان انداختند وصباحش از سه‌جانب جنگ‌درانداختند وشیخ‌حیدر کردمکری بتفنگ کشته‌شد وهم‌دراین ماه جمعی باعلم از قلعه بیرون آمدند بعزم‌خرابی سیبه شیخ احمدآقا از قضاپیش از بیرون آمدن آن جمع قرچقای‌بیك باجمعی توپچیان قدرانداز بعداز استحکام سیبه‌خودبسرسیبهٔ شیخ‌احمد آقا رفته‌بودند مقارن‌این‌حال جماعت اهل قلعه بااستعدادتمام باعلم بیرون آمدند ومتوجه سیبه شیخ‌احمدآقاشدند اول‌علمداررا باتفنگ زدندوازجانبین‌جنگ تفنگ گرم شد بسیاری ازرومیان بتفنگ کشته‌شدند واهل قلعه‌درجمیع این‌محال خلوت مطلق شدند ودربیست‌ودویم‌توپهابپای قلعه کوزحی‌بردند وازجانبین آمادهٔ جنگ شدندشب شنبه بیست‌وسیم، رومیه‌پای ثبات‌ازقلعه کوزحی کندند وقلعه‌راخالی گذاشته وخواستند که خودرابقلعه بزرگ رسانندغازیانی که آن‌قلعه‌را محاصره کرده‌بودند یك‌زنده و نه‌سر از آن‌جمع بریده‌آوردند واوایل‌شعبان ملازم گرگین‌خان ولدسیماوان خان با تحف بسیاربشرف پایبوس مشرف شدوعریضهٔ الکسندرخان رسید که حسب‌الحکم الاشرف رفتیم وحوالی تفلیس راتاخت نمودیم‌وغارت‌کردیم وچهارصد وهشتادسر از رومی بریدیم واسباب‌ومال واسیربسیاربردیم وایستاده‌امردیگریم، در بیستم اینماه کستندیل میرزا باخلع فاخربگرجستان‌کاخت فرستادند وطلب الکسندرخان‌نمودند وطهماسب قلی‌بیك رابطلب گرگین‌خان ولد سیماوان‌خان بکادوت فرستادند و دراواخر اینماه شمتنوی‌ایلخی کوریال ازرادکاخت بشرف‌سجدهٔ اشرف‌مشرف‌شد ودرپانزدهم‌رمضان خبررسید که سلطان‌محمدپاشا خواندگارروم درهیجدهم رجب‌المرجب فوت‌شد و پسرش سلطان احمدبجای اوبتخت جهانداری وبمسند خواندگاری نشست‌ومصطفی پاشای رضیه خاتونی بعدازگرفتاری درجنگ چغال‌اوغلی تاریخ ولادت سلطان‌احمد راخاقان دویم‌گفت وتاریخ جلوس یکشنبه بیست وچهارم رجب‌این‌سال بود. بعداز روزمذکور دوساعت‌گذشته وطالع ومراکزکوکب اواینست بافق استنبل وملاذوقی اردستانی سال‌تاریخ فوت‌چنین یافته قطعه:

شکر ایزد که از چهار طرف | دشمن شاه دین زبون گردید
اوزبکان را ز بیخ برکندند | لاریان را علم نگون گردید
صرصر قهر ایزدی بوزید | چتر خوانگاه نیلگون گردید
فتح تبریز شد به آسانی | شاه را بخت رهنمون گردید
سال تاریخ خواستم دل گفت | رومیان را علم نگون گردید[1]

وهم دراین اوقات جماعتی ازایل ترکمان شاهسون شده با آلای رومی بهشرف‌پایبوس مشرف‌شدند وآلای دولت رومیه‌را سرنگون ساختند ودراواخر رمضان توپ موسوم به توپ فتح که سنگ اوچهل من است بسرکاری برخوردار بیك انیس توپچی باشی ریخته‌شد واواخر اینماه حکم جهانمطاع نافذشدکه چون ایالت و بیگلربیگی گری چخورسعدرا به‌امیرگونه‌بیك‌دادیم بایدکه مشارالیه لشکری که با او بودند ازقاجاروغیره بحسین‌خان‌قاجار سپاردتا بحفظ وحراست ایل والوس[2] آن‌سرحد قیام‌نماید وخود بزودی متوجه‌شودکه ایالت ودارائی چخورسعدرا باوارزانی‌داشتیم وطهماسب‌قلی‌بیك ارمنی آمد وگرگین‌خان دراوایل‌شوال بشرف‌پایبوس مشرف‌شد. مقارن‌این‌حال خبرعبورالکسندرخان‌ازآب کررسیدودرسه‌شنبه‌دیجدهم شوال‌الکسندرخان بشرف‌سجده مشرف‌شد ودربیست‌وچهارم توپ‌موسوم بتوپ‌نصرت ریخته شد وکار براهل قلعه‌بنوعی تنگ‌شدکه پنجشنبه هشتم‌ذیقعده قورچی‌باشی باقورچیان‌یك برج‌قلعه نوراگرفت وبرسرآن جنگ‌بسیارشد وهرچند رومیه‌هجوم‌آوردند قزلباش مردانه‌جنبیدند وبرج ازدست ندادندمقارن این‌حال دورومی نوشته‌ها ازپاشایان‌ارزروم بمردم قلعه ایروان فرستادندکه شاهسون شده‌اند نامه‌ها بنظراشرف‌رسانیدند ودوشنبه دوازدهم‌بطالع‌سعداین‌جماعت‌پای‌ایالت‌بوسیدند امیرگونه‌خان‌قاجار پای بیگلربیگی-

۱ــ رومیان را علم نگون گردید به‌ترتیب حروف ابجد برابر باسال ۱۰۱۲ می‌شود.

۲ــ الوس- قبیله وقوم راگویند.

گری چخور سعد بوسید. پیر بداق‌خان ترکمان پای ایالت تبریز بوسید. حیدر سلطان برادر محمد بیگ بیگدلی پای ایالت سارو قزقن بوسید. مقصود سلطان حسب الالتماس امیر گونه خان والی نخجوان شد و پای ایالت بوسید و در یکشنبه بیست و پنجم ذیقعده قراحسن خان حاکم قلمرو علیشکر باهفتصد مرد کاری استاجلو بشرف پایبوس مشرف شدند و حکم جهانمطاع شد که متوجه تاخت قراچه اردهان من اعمال گرجستان شود اطاعة لامره روانه شدند و در دوازدهم ذیحجه اهل قلعه ایروان برسر سیبهٔ پارکی و قراچه داغی ریختند و اهل سیبه بسیار مردانه جنبیدند و از اهل سیبه سه نفر کشته شدند و بیست و یك کس زخمی شدند و از اهل قلعه پنج نفر زنده و هشت سر بریده آوردند و از زخمیان پنجاه و سه کس درعرض سه روز از اهل قلعه مردند و اکثر زخمیان قزلباش را نواب کلب آستان علی بدست مبارك خود گلوله و پیکان از زخمها کشیده بیرون آوردند و بزخمها مرهم مینهادند بچندمعنی و بهمین توجه شاهی بهیچیك آسیبی نرسید و دراواسط ذیحجه خبر رسید که چهارهزار رومی بحوالی قارص و شوره کل آمده‌اند بعداز تحقیق معلوم شد که بخرابی دو پل که معبر عام بود آمده بودند و خراب کردند و برگشتند و بعضی از الکاء قارص را که نزدیك قارص بود خراب کردند و رفتند و مهدیقلی بیك میرآخورباشی براندن رعایا و نهب و غارت دقیقه‌ای فروگذاشت نمی‌کرد و اوچی احمدبیکچی که ازمعتبران اهل قلعه بود درشب جمعه هفدهم بشرف پابیوس مشرف شد و نوشته ازارزوم ازجانب داود پاشا آمد به ذوالفقارخان که ازفاپی بما حکمی رسید که مال ارامنهٔ جلفا کــه دراین حدود ازایشان گرفته‌اند بازدهند بناءعلیه هرکه میآید ازاین قوم مالش می‌دهم والتماس آنست که بعرض پادشاه دین‌پناه برسانید والتماس کنید که منع آمد وشد تجار نفرمایند. و دربیست و هفتم این ماه یورش بجهت فتح قلعه جدید ایروان شد بسبب آنکه اکثر دیوارش بتوپ ازهم ریخته و بعضی بسبب آنکه زیرش خالی کرده برسرجویها نهاده آتش زدند ازهم پاشیده درسحر روز مذکور قزلباش ازجوانب ریختند و قلعه رابتحت تصرف درآوردند و بسیاری ازرومی زنده وسر آوردند و ازجانب قزلباش هفت نفر بتفنگ کشته شدند و یك کس زیردست و پا کشته شد از آن قاجار و دو استاجلو و یك قرامانلو و یك مقدم و تفصیل سرها

وآورنده بدین نوع است. جماعت قورچیان چهارصد و پنجاه سر، جماعت غلامان ششصد سر، جماعت مقدم شانزده سر، و ملازمان علیخان پنجاه وشش سر، و جماعت شاهسون دویست ودوسر، و ملازمان قراحسن خان استاجلو هشتادسر، ملازمان امیر گونه خان پنجاه ودوسر، ویکی کرناچیان خاصه شریفه که اوزبك بودبنوعی پیش پیش میرفت که هرچند قزلباش خواست که بروسبقت گیرد میسر نشد. عجیب تر آنکه بردهن کرنای او شش عدد گلوله زده بودند واودست از کار خودباز نداشته بود بدان سبب بخلع فاخر وانعامات وافر سرافراز شد.

اما ذکر بعضی از حالات متفرقه این سال

ازجمله دراواخر شوال جماعت رومی گنجه برسرحسین خان‌قاجار آمدند و چون اوغافل‌بود شکست‌خورد ورستم سلطان‌کوکلن گرفتارشد بنابراین ایالت ایل کوکلن بولدخلف اوامت‌سلطان شفقت‌شد و بدستور، سمنان وتوابع به‌تیول اومقرر فرمودند وخواجه‌محمد شفیع‌وزیرکل دارالمرز گیلان بشرف پایبوس مشرف شد و چون‌خواجه‌مسیح گیلانی بی‌ادبانه حرف‌میزد و سخنان واهی‌می‌گفت اورا بمیرزای عالمیان سپردندکه با خود بگیلان برد، زنجیرکنده‌اورا باخودبرده درآنجا فوت‌شد و مصطفی‌بیك محمودی بشرف‌پایبوس مشرف‌شد ودر هفدهم ذیقعده‌جماعت اکراد بصورت‌رومیان تاخت‌به‌شهرخوی کردند ودراواسط‌ذیحجه‌نظارت‌پناه‌مقصودبیك‌ناظر که صاحب یك‌سیبه بودکار بجائی‌رسانیده بودکه احدی‌را یارای عبور درکوچه و بازار وفضای قلعه، نبود عموی خودرا بجهت آنکه‌دروغی‌اززبان‌نواب کلب‌آستان‌علی بسته‌جوالدوزی بردهانش گذرانیده دست‌بسته نزدنواب اعلی فرستاد چون درایروان

بوده حسب الحکم جهانمطاع شجاعت آثار افندی بیك عرب ساکن اسدآبادرانه خلعت بجهت امرای عظام که برسربغدادرفته بودندداده روانه نمودند. مشارالیه بعدازمراجعت به دارالسلطنه اصفهان آمدو ازدوغلام ارمنی که در اصفهان سابقاً گذاشته بود یکی راجماعت فرنگان که بایلچیگری ازپرتگال آمده بودند اغوانموده فرنگی ساخته بودنــد. افندی مشارالیه بخدمت آصف اصفهان رفت وشرح حال گفت، چون ملازم اصفهان بفرنگیان ازاین مقوله حرف گفت ازغایت غرورملتفت نشد وبسخنان واهی اورا برمــی گرداند برافندی لازم شد که بمقتضای آنکه شعر:

کاری کــه بعقل در نیایــد دیــوانگئی درو بیــایــد

همگی منتظر فرصت بودند ازقضا درسفرسنهٔ مذکور بارفیقی مرد سیرت بسر سبز میدان شاه رفته دید که ملازمی راکه فرنگی ساخته بودند درجاو روفرنگی میرود افندی دست اوراگرفته متوجه خانه میشود فرنگی دست بشمشیر کــرده برسرافنــدی حمله میکند. افندی، چیزی برسینه فرنگی زد بنوعی که درغلطید وملازم رابخانه رسانید وازعقب مهم خود رفت جماعت فرنگی اتفاق نمودند بدرخانه افندی رفتــه غلام را کشیدند وبردند. چون افندی بخانه می آید ازاستماع این خبــر آزرده می شود، مقارن این حال میگویند که بازفرنگیان جمعیت نموده آمدند ومدعای ایشان آنست که فرنگی ازما، درمعرض تلف است افندی خونی ماست اورا می خواهیم. ازاستماع این خبرافندی تیروکمان وشمشیربرداشته متوجه فرنگیان شدوانتظار فرصت میکشیدچون بسبزمیدان بیرون ولایت میرسدسرراه برآن جمع گرفته تیری بریکی میزند وازپای در می آورد وچون جمعیت فرنگیان قریب هشتاد نفر بودند هجوم مینمایند لاعــلاج کار بشمشیر می رسد دست بشمشیر کرده سه نفررا بقتل آورده راه فرار دیگران بستــه می شود و از جوانب صدای آفرین بافندی میرسانند وباافندی پسری بیش نبـود آن پسر زخمی شده آنرا بکاروانسرا میسپارد وبازحمله برآن جماعت میآورد فرنگیان روی بهزیمت آورده خودرا بخانه ها میرسانند[1] وبنوعی ترس افندی دردل فرنگیان کارگر می افتد که هیجده

۱ ـــ بیاندازند.

روزپشت‌درخانه‌های‌خودرا خاکریزمیکنند وعجیبتر آنکه‌سر کرده آن‌قوم که‌بایلچیگری آمده بودافندی رابضیافت می‌طلبد. افندی‌دوشمشیر برمیان بسته باپسرش بخانه او می‌رود چون‌چند پیاله‌شراب خورده میشود جماعت فرنگی بزبان خود حرفی چند میگویند ازظاهر قیل و قال افندی از جای خود درآمده برمیخیزد و عتاب وخطاب بایلچی میکندکه من‌بگفته تو باینجا آمده‌ام الحال اینهارا چه بخاطر میرسد؟ ایلچی جماعت فرنگیان راازخانه بیرون‌میکند و بصحبت مشغول میشوند بتطمیع افندی می‌کوشندکه شاید با آن جمع بفرنگ‌رود چون‌موفق نمی‌شوند و بصحبت منعقد می‌شود ازمجلس‌بیرون می‌آید وبعد ازچند روز متوجه خدمت اشرف میشود و در شر بخانه من‌اعمال شوره‌کل بشرف سجده مشرف می‌شود.

اما ذکر وقایع سال یکهزار و سیزده

غره محرم این سال دوشنبه دوازدهم خرداد ماه موافق توشقان ئیل که آفتاب در نـه درجه جوزا بود امیر گونه خان بـرجی از قلعهٔ کهنه گرفت و سایبان بـر بالای اوزد ودرعرض یك روزکار براهل قلعه بنوعی تنگ ساخت کـه به امان آمدند. خان مذکوردرجواب گفت که امان دادن بمانسبتی ندارد پیش پادشاه می‌باید رفت و امان خواست اوراست وماراکاری‌نیست، بنابراین سلیمان آقا ازقلعه بیرون آمد و استدعای عفوجرایم اهل‌قلعه‌نمود، حاجتش باجابت مقرون گردید. سحرروزجمعه پنجم‌سلیمان آقا بامیرزاعلی‌بیك ترکمان داخل‌قلعه شدندوعصربیرون‌آمد و التمـاس مهلت هفت روزه طلب‌نمود مقرر آنکه کس بقارص فرستیم اگر سرداری نباشد قلعه بسپاریم اما مردم شمادرکارباشند ودرپنجشنبه یازدهم شریف پاشا بااعیان اهل‌قلعه از قلعـه بیرون آمدند وبشرف پابیوس مشرف شدند ومیرعبدالغنی تفرشی تاریخ بیرون‌آمدن وفتح قلعه‌را چنین گفته. شعر:

پاشا بر شه چـو در بدریا آمد   چون سایه بزیر بال عنقا آمد

می‌جست‌خرداز این و آن تاریخش گفتم سید شریف[1] پاشا آمد

ومولانا ایاز گوید: قطعه

قلعه ایروان چو شد مفتوح گشت بر خلق خار عالم گل
سال تاریخش از خرد جستم شد بتوفیق صاحب دلدل
بعد یکسال سال تاریخش بکف شه کلید استنبل[2]

در پنجشنبه یازدهم الله‌وردیخان داخل اردو شد و مقرر شد که قرچقای بیگ با امراء تابین برود قلعه ایروان بنشینند و جماعت رومیه که از شهر بیرون آیند ممانعت و مزاحمت بمال و اسباب و عرض ناموس ایشان نرسانند اما چون اسلحه از پادشاه است آنچه داشته باشند از ایشان بگیرند و آن جمع را بیرون کنند و اگر اسلحه پنهان کنند او را بحلق کشند چه اسلحه از توپ و تفنگ و زره و شمشیر و خنجر مال پادشاه میباشد بنابراین دو نفر رومی که یراق خودرا درمیان اسباب پنهان ساخته بودند و رسوا شدند بجهت عبرت دیگران از دردروازه بحلق آویختند و روز هیجدهم جمیع مردم را از رومیه طلب نمودند که از شما هر که میماند مواجب خواندگاری را مضاعف میدهم و هر کسه میرود کس همراه کنم که به‌وان برساند. جمیع بندیان اعم از مفتی وقاضی با اکثر لشکری اراده رفتن نمودند نواب کلب آستان علی دو کس همراه ایشان کرده ایشان‌را به‌وان رسانیدند و دبیران لطایف‌نگار و منشیان فصاحت شعار بلاغت آثار ذکر فتوحات آذربایجان خصوصاً قلعه ایروان با دیگر قلاع حوالی آن بقلم مشکبار درآورده بمسامع اهالی بلاد عراق و خراسان و فارس و کرمان و سواحل عمان و بلاد طبرستان رسانیدند و هم در دو یم

۱ــ «سیدشریف پاشا آمد» به‌حروف تهجی برابر با سال ۱۰۱۳ می‌شود.

۲ــ «بکف شه کلید استنبل» بحروف تهجی برابر باسال ۱۰۱۴ می‌شود که با کسر عدد یك که درمصراع قبل آمده همان سال ۱۰۱۳ بدست می‌آید.

محرم ملازمان هلوخان اردلان دورمی‌را آوردند زنده‌ونه سر ـ با کلیدقلعه کلین و قلعه ظالمی که دراین‌ایام گرفته بودباکلید هفت‌قلعه که سابقاً درتصـرف اوبود وعریضه‌ای که‌مضمونش این‌بود: که بیمن‌دولت شاهی واقبال بیزوال پادشاهی قلعه‌کلین واقع‌در شهرزور گرفته‌ام ویکصد وپنجاه‌توپ وبالیمز واسباب‌آن ازباروت وگلوله حاضـر است بکه‌سپارم ومنتظر مرحمت شاهانه‌ام وروزیکه جماعت رومیه رارخصـت رفتن بهوان داده‌اند این دورومی‌رانیز ازقیدخلاص کرده‌روانه‌نمودند ودرپنجشنبه بیست‌و پنجم کوچ ازایروان واقع‌شد وچون درزمان محاصـره قلعـه ایروان اکثردرختـان باغستان‌ضایع شده‌بودچه‌بعضی به‌محال سیبه‌بکاررفته واکثر سوخته‌بودند مالیات‌هفت ساله باغستان‌رابخشیدندوتسلی بسیاربرعایا داده روانه‌شدندونزول پقرق‌بلاغ‌فرمودند وروزدویم صفرخبررسید که درذیحجه سال‌گذشته لشکربغداد بسرداری اوزون احمد بعزم برهم‌زدن همدان ونواحی متوجه‌آن صوب شدند. ازاستماع این‌خبر بی توقف حسین‌خان لر وقاسم سلطان ایمانلو وشاه علی سلطان خربنده لو وطهماسب قلی‌بیك استاجلو جمعیت نموده سرراه برلشکر بغدادگرفتند، چون تلاقی‌فریقین دست داد از شش هزارلشکررومی‌یکهزاروپانصدنفر کشته شدندواوزون احمدکه سردارآن جمع بودومحمد بیگ وسه‌نفر دیگرازبزرگان لشکرروم گرفتارشدند وازچهارهـزارکس لشکرقزلباش سه‌کس کشته شدند ومال واسباب وخیمه وجمعیت ولشکربغداد بدست غازیان شیرشکار افتاد واوزون احمدرا بازنده‌ها می‌آوردند و ازاتفاقات حسنه آنکه چون لشکراوزون احمد به‌چمچمال رسیدند وایل والوس بسیارنشسته دیدند متفرق شدند وبتاخت و غارت اشتغال نمودند. مقارن اینحال حسین‌خان لربالشکر مذکور رسیده جنگ درپیوست‌واوزون‌احمد بالشکرحاضربجنگ‌مشغول‌شد بلاتوقف‌گرفتار شدولشکرمتفرق‌آنچه دوردست بودند خود را بمنازل خود رسانیدنـد وباقی عا. شمشیر دلیران وقزلباش شدند. ودریکشنبه ششم صفرالله قلی‌بیك قـورچـ ی بلـ لشکرخود وقورچی بتاخت ترکمان ومردم حوالی‌گنجه رفتند و ـحت اهـل ترکمان که درحوالی قلعه‌گنجه بودند واقع‌شد وسیصدسراز ترکمان بریدند و مال‌و

اسباب واسیر بسیار تصرف نموده درشیخ نظامی فرود آمدند. روز دیگرش اهل قلعه بعزم جنگ از قلعه بیرون آمدند وجنگ مردانه روی نمود واهل گنجه شکست خورده قزلباش آن جمع را تادوقلعه تعاقب نمودند وبسیاری ازرومیه را کشتند. روز دیگرش بدستور جنگ شدمصری یوسف باچهارده الای بیگی ازمردم معتبر بدست افتادند و هفتصدسر ازمردم کاری اهل قلعه بریده شدودیگر اهل قلعه ارادهٔ بیرون آمدن نکردند. بناء علیه قورچی باشی کوس مراجعت کوفت ودرمنتصف صفر بشرف سجده مشرف شدو دربیست وپنجم ازقرق بلاغ کوچ شد و نزول درکنار زنگی چائی قریب بدریای گوکچه موسوم به چیچیکلو دربیست وهفتم روی نمود. چون خبراستیلای احمد پاشا وجمع نمودن لشکری درجانب عادلجوز بمسامع عزوجاه نواب کلب آستان علی رسید درسیم ربیع الاول بالشکر بیحد ومرمتوجه آن صوب شدند وچون بآب کرنی باخن نزول فرمودند خوانین عظام بالتماس آمدند که بجهت احمد پاشانواب اعلی را چرا باید رفت اگر رخصت باشد این لشکری به سرداری اللهوردی خان بروند. التماس ایشان باجابت مقرون شده درپنجم همین ماه مراجعت فرمودند واللهوردی خان بالشکری متوجه عادلجوز شدند وهم دراینماه دانیال المشهور بدانجی ازفیل وگاو فحل یك جفت باتحف بسیار آمده بشرف پابوس مشرف شدندواوزون احمدرا بایکهزاروپانصد سر ازجانب بغداد آوردند وپیاده های اصفهان درمنتصف اینماه آمدند ودرکنار دریای گوکچه بسیروشکار گاوکوهی چند روز اشتغال فرمودند وگاوکوهی بسیار به تیر و تفنگ زدندو بیست ودویم اللهوردی خان داخل اردوشد بفتح وفیروزی. تقریر اینحال دراین سفر نیکو مآل آنکه چون اللهوردی خان از رودخانه کرنی باخن مرخص رفتن بجانب عادلجوز شدندواحمدپاشا بمحاصره عادلجوز مشغول بودو کار براهل قلعه تنگ نموده بود ازشنیدن ورودلشکرظفراثرقزلباش فی الفور ازجای درآمده راه فرار پیش گرفت و از کناردریای روی بدیاردیگر گریزان شدحضرت خان لشکریرا رخصت تعاقب نداد و بجای اوفرود آمد جماعتی ازقلق[1] چیان لشکراحمد پاشا که بطلب جو وکاه وآذوقه به

۱ـ قلقچی ـ گیرندهٔ جریمهٔ مالیاتی.

اطراف رفته بودند و ازفراراحمد پاشاغافل و از آمدن قزلباش زاهل[۲] آخرروزده و پنج و بیست پر آذوقه ازجوانب می‌آمدند چون داخل اردومی‌شدند مشخص ایشان می‌شد که این اردوی قزلباش است، گرفتارمی‌شدند ومفتنــان وسرکشان ایشان بتیغ بیدریغ کشته می‌شدند. الغرض قریب به‌دوهزار اسب واستربااین تقریب بدست غازیان درآمد و اهل قلعه عادلجوز که سردارایشان محمدپاشابود کس پیش حضرت خــان فرستاد که شما خوش آمدید اگرغرض ازآمدن خلاصی اهل قلعه بودبیمن اقبال پادشاهی از شر احمد پاشا خلاص شدیم‌واگرمطلب آنست که پیش شما آئیم‌وشمارا به‌بینیم میسر نیست ما هم صاحبی داریم بی‌رخصت او بجائی نمیرویم و تحف بسیار از اغذیه و اشربه و علفه و علوفه فرستادند و عذر خواهی نمودند. بعد ازدو روز اللهوردیخان ازهمان منزل‌مراجعت‌فرمود وچون بحوالی قلعه خوشاب رسیدندسلیمــان‌بیگ محمودی به‌استقبال‌ازقلعه خودبیرون آمد. حضرت‌خان اورا مخلع‌ساخته بامصطفی بیگ‌محمودی برداشته بخدمت‌نواب کلب آستان‌علی آورد وبشرف‌پابوس‌مشرف‌گردانید ودربیست وچهارم ربیع‌الاول باباغریب که مدت سی‌سال بااهل‌زمان حرف‌نزده‌بود ونواب کلب آستان علی‌اورا بحرف درآورده و درر کاب‌ظفر انتساب و داخل مجلسیان بوده فوت شدو اورا دراردبیل دفن‌نمودندودربیست وهفتم‌نزول دربیچین روس واقع شدولشکر بسرداری قرچقای‌بیك وقراحسن برسرقارص رفتندوچون نزول نواب کلب آستان‌علی درآباران واقع‌شدلشکریرا رخصت رفتن‌قارص‌وشوره‌کل دادند که غله بیاورند ودر باش آباران صوفی‌بسیار بازن‌وفرزند ومال‌واسباب بسیار ازجانب ارزروم آمده‌بشرف زیارت مشرف شدند ونذربسیار ازهمه‌چیزآوردند. ودرربیع‌الاخر ایلچی کوریال با-جواهر[۳] بسیار آمدند ودربیست ودویم ربیع‌الاخر هفتاد ونه سروهشت زنده ازجانب مطصفی‌بیك محمودی‌آوردند. صورت واقع آنکه چون مصطفی‌بیك کــرد محمودی

۲ ــ زاهل بتاعدودوری و مجازاً بمعنی‌غافل استعمال‌شده است.

۳ ــ درهر دونسخه‌یك یادو کلمه محذوف است .

مرخص برفتن خانه‌شد احمدپاشا چون‌از آمدن مصطفی‌بیك بخانه‌خبردارشدچهارصد نفرمرد جنگی‌دواسبه ازلشکرخود جداکرده روانه‌جاومقام مصطفی‌بیك‌کرد محمودی نمود.مقرر آنکه چون‌جاسوس‌تعیین جاومقام اوبکند وشماراخبر کندبهیأت‌مجموعی برسراوریزیدواورا بدست‌آورید بعدازآن‌بغارت‌ایل و اویماق کوشید. حسب‌الفرموده این جمع درپای‌کوهی قرار گرفتند وجاسوس بآن‌ایل فرستادند از قضا شب‌بسوده جاسوس به‌خانه‌ای میرودکه ازاعیان مصطفی بیك بوده تحقیق جاومقام مصطفی‌بیك میکندواین‌امرباعث گرفتاری‌جاسوس‌می‌شود.بعدازاندك شکنجه شرح‌حال‌رابنوعیکه گفته شدبه‌مصطفی‌بیك‌میگوید ومصطفی بیك‌مال واسباب‌خود وجماعت محمودی را محکم ساخته دویست سیصدکس برداشته آن‌جاسوس راپیش‌انداختند وبسرملازمان احمد پاشا رفتند. آن جمع درموضع معهود نبودند پی‌آن جماعت برداشته از عقب رفتند ازقضا مردم احمدپاشا برسرایلی رفته غارت نموده اسیربیشمار بامال و اسباب بسیار برداشته ازمقابل پیدا شدند. فی‌الفور تلاقی فریقین دست داد وچون باربسیار به‌اسبان حمل‌کرده بودند باعث‌شکست وفرارمردم احمد پاشاشد وازاعیان لشکر او هشت‌نفرزنده وهفتاد ونه‌سربریده شد واسیران واموال رابصاحبان بازدادند ازکردان محمودی سه‌نفرکشته‌شدند وسروزنده‌بنوعی‌که مذکورشد بنظرنواب کلب‌آستان‌علی رسانیدند ودربیست وچهارم طهمورث پسر داودخان‌که مشهور بود به‌بدوه میرزا بابرادرش آبش‌پرواکه‌کشیش بودبامادر وخواهرآمدند وشب آینده دختررا بعقد منقطع نواب‌کلب‌آستان علی‌حضرت شیخ‌بهاءالدین محمدصیغه خواندند ودو شنبه بیست‌وپنجم‌مشخص‌شدکه سردارموسوم بسنان پاشامشهور بچغال اوغلی به‌ارزروم آمده‌ودر بیست وهفتم‌ربیع‌الاخر برسرکوچ خبرآمدکه امامقلی‌خان‌ولداللّه‌وردیخان جماعتی ازاعراب احمدی راکشته سبب اینکارآنکه اللّه‌وردیخان رستم بیك غلامی‌را داروغه جماعت اعراب احمدی‌کرده بودمشارالیه بابیست وپنجنفرازملازمان‌حضرت خان درمیان ایشان به‌داروغگی مشغول‌بود بعدازتوجه حضرت‌خان بجانب‌آذربایجان چون‌آن جمع ازوضع سلوك‌داروغه راضی‌نبودند فرصت غنیمت‌دانسته رستم بیك

را با بیست و پنجنفر ملازم بقتل آوردند و خود را به مخفیگاه کشاندند چون این خبر با مامقلیخان حاکم لار رسید بلاتوقف برسر اعراب احمدی ریخت و سیصد نفر را سر بریدند و سیصد و پنجاه نفر زنده با اسیر بسیار و غنایم بیشمار بلار آوردند و این مضمون را بوسیله عریضه بموقف عرض رسانیدند و در آخر اینماه در کنار رودخانه شوره کل بوده قورچی اسیر امیر لودرمیان قارص و ارزروم کردی را گرفته آورده و گفت که سردار چاوشی را بقارص فرستاده بطلب عراده و توپ مردم قارص ندادند و جواب گفتند که قزلباش نزدیکست بیم آنست که خودرا برسانند و تمام را گرفته ببرند. و در غره جمادی الاول دوازبلك حسب الحکم الاشرف باردوی سردار رفتند بجاسوسی و حسب الحکم الاشرف چریك اصفهان بسرداری شاه‌قلی سلطان بیات قلعه‌شوره کل را گرفتند و شش بادلیج و هفتاد و پنج تفنگ و دوخروار باروت و سی اسب و غله بسیار بدست آمد و هفتاد و دونفر رومی را با سردار قلعه کشتند و از جماعت اصفهانیان یك کس به‌سنگ و از بیات یك کس به‌تیر کشته‌شد. هم‌دراین‌روز نفس سلطان سعدلورا بزبان گیری بحوالی ارزروم فرستادند مشار الیه درسه‌فرسخی ارزروم اروج آقای الای‌بیگی رادستگیر کرده بخدمت نواب کلب آستان‌علی آورد و گفت که سردار در دوفرسخی ارزروم نزول نمود که من گرفتار شدم و درششم جمادی الاول گنجعلیخان و شاهقلی‌سلطان‌بیات بقراولی مقرر شدند. مقرر آنکه سه‌قراول ازسوی یکدیگر باشند و در شانزدهم این ماه ستاره‌ای از توالی نجوم پدیدآمد باعتقاد جلال منجم‌صورت وروی داشت ودر قوس به‌هیجده درجه مکان داشت درعلاجش شروع شدامید که موفق ومنصور باشیم. و چون نزول در کنار رودخانه قارص واقع‌شد ایلچی پادشاه پرتکال واسپانیه موسوم بلویس بریسرا آمد و منصبش دله‌سردرای‌یعنی‌خان و نام‌پادشاه ایشان دام‌فلی بود بشرف بساط بوسی مشرف شده تحفه‌اوصورتی چندبود بسیارخوب ساخته و فیلی‌بود کوچك رقاص ودر بیست و پنجم دونفر اوزبلك که حسب الحکم الاشرف باردوی رفته بودند آمدند و گفتندچون باردوی رومیه داخل‌شدیم گفتیم که ازاردوی قزلباش گریختیم و آمدیم ما راکمال عزت‌داشتند وخلعت‌دادند وچون از ارزروم کوچ واقع شد احمد پاشا با دو سردار

داخل اردوشدند واوضاع اردوی رومی‌را کماهوحقه بموقف عرض رسانیدند ودر پنجشنبه چهارم جمادی الثانی کوچ شد و نزول درکنار رودخانه قراباغ بـه‌رجعت دست داد نواب کلب‌آستان علی قـرارجنگ درکنار آب ارس دادند بسبب آنکـه اگر شکستی واقع شود ازجانب ماپناه‌لشکر ماکوههای قراداغ وتبریز باشد و بـاز جمعیت لشکر مابزودی وآسانی فراهم‌می‌شود و اگرشکست‌ازجانب رومیه باشد ظن غالب آنست که کمتر کسی‌بیرون‌رود و الحق این تدبیر بسیاردرست بود و جنگ این محل قضیه برعکس است چه اطراف این سرحد ازدشمنست ومارا زیان و ایشان را سود است‌ومضمون این‌مقال بزبان حال‌می گفتند. شعر:

مباش غره کـه دارم عصـای عقل بدست
که دست‌فتنه دراز است‌وچوب‌راد وسراست

مقرر اینکه چون ازآب ارس بگذریم بـا سردار جنگ می کنیم و درکـوچ رجعت اول حسن پاشا باپسرش که درجنگ گنجه بدست آمده بودنـد و بالطـاف شاهانه سرافراز شده بودند راه فرار پیش‌گرفته به‌اردوی رومی رفتند و درکنار رود-خانه آنی در پای قلعه سفید میربوداق‌خان حاکم تبریز بشرف پابوس مشرف شد و نزول سردار بقارص واقع شد وچون نواب کلب آستان علی درکنار رودخانه ارس منزل فرمودند وصدارت پناه میرمعزالدین محمدالمشهور بقاضی‌خان تب‌محرق کرده اراده رفتن کرد حسب‌الحکم الاشرف توقف نمود وخیرش درآن بود وچون عبور ازآب‌ارس‌واقع شد صحت. تمام‌یافت‌وشمسی‌خان قزاق را بزبان‌گیری‌بجانب قارص واردوی‌سردارفرستادندو‌سرودوزنده‌ازکنار اردوی‌رومی آوردندواوغلی که‌درقارص مقید بودمرخص‌شده آمد. و گفت که‌چغال‌اوغلی‌هفده‌روزه‌آذوقه‌بقاتی قوتی‌قسمت کرد وقوم یك‌میخ‌خیمه سرداررا کندند که اگر بجنگ میروی این‌توقعات‌چیست‌برخیز که برویم والاقشلاق بما بده‌که قاسم‌گونی رسیدیابرگرد.و در قاسم‌گونی برف و باران شد وطرفه سرما ویخ‌بندی شد وحکم جهانمطاع نافذ شدکه رعایای چخور سعد را

بکوچانندتا بعداز جنگ بهرچه صلاح باشد عمل‌شودوغرض دوچیز بود یکی آنکه رومیه‌لشکری‌متفرق‌ظالم طبیعتندمبادا دست تعدی‌بر‌عایادراز کنند ثانی آنکه‌سردارچون الکه را خراب و بی آذوقه به‌بیند میل قلعه ساختن‌نکند و عبور نواب کلب آستان‌علی از آب ارس درتوقرالمی واقع شد وهمه جا دوفرسنگ وسه فرسنگ لشکرقزلباش پیش ازلشکر رومیه میرفت وکار غازیان دزدی اردوی رومیه بود هرشب و هرروزاده قطار وبیست قطار شتر استر و ده اسب وسروزنده می‌آوردند و روزی که سردار به اوچ کلیسا فرودآمد یکصدو چهل ویك سراز اعاظم ایشان آوردند وچون نزول در تیراق قلعه سی‌واقع شد علی بیك یوزباشی المشهور بآلی بالی زنگنه با نه نفـر از اقوام ومردم زنگنه بزبان‌گیری بجانب اوچ‌کلیسا رفتند وچون بقلعه خرابهٔ ارموی رسیدند یازده نفراز جمله شصت نفر رومیه‌که بزبان‌گیری آمده بودند ملاقات شد و جنگ مردانه ازطرفین واقع شد از رومیان دوسر بریدند وچهارزنده گرفتند ودست بستند وپنج‌کس خبر بباقی رسانیدندوآن جمع خود را رسانیده وبستها را گرفتند و از جماعت زنگنه دوکس از اسب انداختند وباز جماعت زنگنه هجوم کرده ایشان را سوارکرده بیرون آوردند وآخر پنج‌کس و دوسر رومی بنظر اشرف رَسانیدنـد وچون نزول در وردی واقع شد هفتادو دوزنده آوردند وهرروزه شاهیسون بشرف سجده بیحد مشرف می‌شدند وکار رومیه بجائی رسیدکه بطلب جووکاه وآب تا ده هزارکس‌نبودند نمیرفتند باوجودآن هرروز ازآدم و اسب و شتر و استر بسیصدو چهارصد میرسیدکه می‌آوردند و درغره رجب نـزول نـواب‌کلب آستان علی بـه نخجـوان واقـع شد و امـر بسوختن شهر و دهـات و صحـرا واقـع شد و در سیم رجب هـر زبـان کـه می‌آوردنـد و شاهیسونـان کـه می‌آمدنـد متفق‌اللفظ می‌گفتندکه اراده احمد پاشا آنست‌که باسردار جلفا را غارت‌کنند وتنخواه علوفه قول[1] وغیره نمایند. بنابراین حکم واجب الاذعان نافذ شد بکـوچانیدن ارامنه جلفا

۱ ــ قول ــ سپاه‌ــفوج (لغتنامه).

بازن واسباب و عبورآن جمع ازآب ارس به امداد قزلباش واقع شد وچون‌نواب کلب آستان علی درکاروانسرای قریب بزنوز واقع شد تیپ و دست راست ودست چپ وچرخچی وطرح مقررفرمودند و روش جنگ مقررداشتند وچون لشکر رومیه راعبور از دره دز واجب بود مقرر فرمودند که درکمینگاه و سرکوه و تنگه کوه بنشینند وجنگ حکیمانه بکنند. الغرض مهیای جنگ شدند این خبر چون بسردار رسید در قراباغ نخجوان بود،تغییر راه داده بجانب باکو رفتندکه به وان روند و درمحاذات باکو ازآب ارس گذشتند.درحین عبور جمعی از غازیان خود را بعقب اردوی رومیه زدند واین باعث آن شد که باقیمانده‌ها بیکبار خود را بـه آب ارس انداختند. پیاده راکه‌قریب‌بده هزارکس‌بودند درکل‌آب برد وهرکه‌را اسب ضعیف بود روانه صحرای عدم شد.القصه قریب بشانزده هزار نفس دراین آب ضایع‌شدند وجمعی که بقوت اسب ازآب بیرون رفتند و رخوت مکرر نداشتند چون همگی‌تر شده بودند وسرمای سخت بود لرزان لرزان یخ بسته مردند و این قریب بدو هزار کس بودند و درحوالی چالدران ازبرف و مه وباد وسرما قریب بسه هزارکس‌قطع نظراز حیات نمودند.القصه ازآب ارس تا به‌آخر چالدران بیست ویکهزار رومیه و مردم سرحد مردند و مصدوقهٔ مصراع:

نه دست تو دارد خیر، نه تیغ‌تو آلودگی.

متوجه سقر[1] شدند وفرار سردارمشخص‌شد در سه‌شنبه پانزدهم رجب نـزول کلب آستان علی درتبریز بعزم‌قشلاق واقع شد و درسیم شعبان امیرگونه‌خان داخل نخجوان شد و دویست وسه هزار رومی را سربریدند وهمه راه فرار پیش‌گرفتند و درهیجدهم امیرگونه‌خان با مقصود سلطان حاکم نخجوان لشکر جمع نموده بودند

۱ ــ جهنم ــ دوزخ

که برسرسقناق[1] کرنی روند هنوز یك‌میدان راه نرفته بودند که خبررسید که زینل کرد محمودی بعضی محال که قریب بارس است و بنخجوان متعلق است در کارزار شد امیرگونه‌خان عنان عزیمت بدان جانب گردانید وقتی رسید که اکراد غنایم واسیران ازآب ارس گذرانیده وهنوزخود درمیان آب ارس بودند که امیرگونه خان رسید و بی‌توقف خود را درآب زد و درکنار آب جنگ نمایان شد اگرچه کردان زمانی پای ثبات فشردند اما بیمن اقبال شاهی قزلباش ظفر یافته پنجاه و یك سر از کردان بریدند وسه زنده ازکردان گرفتند واسیران برده رجعت‌نمودند واموال واسباب‌تمام گرفته و زینل کرد راه فرار پیش‌گرفت وقزلباش تا درقلعه چورت تعاقب نمودند و دویست خانوار کرد که‌در دور قلعه نشسته بودندبامال واسباب وسیصدگاو و ششصد[2] وده گوسفند پیش انداخته‌بنخجوان بردند و سرها بپایه سریرخلافت مصیر فرستادند و در سیم رمضان احمد پاشای جلالی مرد و گفتند چغال اوغلی باو سم خورانید و در چهارم سلیمان بیك محمودی نوشته به اعتمادالدوله میرزا حاتم‌بیك نوشت که بمقتضای الصلح خیر بتوسط ما وشما اگر میان این دو پادشاه عالیشان صلح واقع شود و عجزه و مساکین پایمال‌عساکرطرفین نشوند بهتر خواهد بود.نواب اعتماد الدوله در جواب نوشت که سخنت خوبست اما نمیدانیم چه نوع صلح میفرمائید وروش آن چیست تابموقف عرض اشرف توانیم رسانید. ودربیست وپنجم جواب از سلیمان بیك‌کرد محمودی رسید که از این جانب ما باعث صلح شدیم وسردار بمبالغه بسیار صلح قبول کرد به چند شرط: اول‌آنکه قلاعی را که باعث خرابی شده‌اند بسازند یعنی قلعه ایروان و نخجوان و تبریز را بسازند دویم آنکه اسباب قلعه ازتوپ وبالیمز و بادلیج وتفنگ وباروت وضروریات قلعه بموجبی که در دفتر ثبت است تسلیم نمایند. سیم آنکه اسیران و مال واسبابی که از رعایای آن حدود بغارت رفته بدهند. چون نامه درمجلس بهشت آئین خوانده شد خنده بسیار از همه

۱ـ استحکامات. ۲ـ شش سروده گله گوسفند.

کس بی‌اختیار سرزد ونواب کلب آستان علی فرمودندکه شکر خدای را که ازما احیای کشتگان نخواستند فی‌الواقع من‌الکاء شاه اسمعیل مرحوم میخواهم و حقا که بگرفتن‌الکاء شاه جنت مکانــی راضی نیستم ایشان میل به‌صلح میفرمایند و این قسم تکلیفات‌هم میکنند ودرشوال منصب جلیل‌القدر استیفاء ممالك محروسه بمیرزاقواماء اصفهانی شفقت شد وبجهت نسق قزلباش که بشرب خمر وزنا واغلام رغبت نکنند بلکه ترك کنند محمدبیك شاملوی داروغه فراشخانه را بر خر نشانیدند و اسباب‌زنان با زیور پوشانیدند و سرافسار آن‌خر را بدست معشوقه او داده بگرد شهر گردانیدند وچون قلندر بیك استا جلو خانه‌کوچی از ارامنهٔ ایروان باخود آورده بود طمع در زن آن کدخدا کرده آن مرد را برنجیر نگاه میداشت و با زنش بــزنا مشغول بود روزی آن‌مرد فرصت یافته خود را بنواب کلب آستان علی رسانید وابواب شکوه گشود وحقیقت احوال‌بموقف عــرض رسانیدحسب‌الحکم جهانمطاع احضار زن و قلندر بیك کردند زنش موافق مردگفت‌وزبان قلندربیك درجواب ایشان لال شدبناء علیه زبان و چشم قلندربیك بریده وکنده شد که با زن شوهردار حرف زده و چشم براو انداخته ودر شانزدهم شوال حسین‌خان لر ازخرم‌آباد بشش‌روز خود را بتبریز بشرف پابوس مشرف گــردانید و چون حسب‌الحکم الاشرف امیرگــونه خــان بکوچانیدن رعایای آخوره که در دامنه آغری داغی واقع است رفته بــود و آن جماعت را بسلمان‌سوباسی سپرده بنخجوان فرستاد وخود با مقصود سلطان به‌کرنی رفت.مقارن این حال جمعی از قارص با اجامره آن‌سرحد جمع شده بسرداری‌محمد آقای کنه‌گری متوجه ایروان شدند درحوالی کنه‌گر تلاقی فــریقین دست داد اولا امیرگونه‌خان شکست‌خورد واسب او زخمی شد ومقصود سلطان زخمی شد واکثر مردم امیرگونه خان متفرق شدند اما امیرگونه خان براسب دیگر سوار شد و پای ثبات در میدان حرب افشرد و پشت ننمود وبا حضار گفت که اعتماد براقبال شاهی نموده یکمرتبه دیگر حمله باین جماعت بیعاقبت میآوریم دل یکی کرده یك حمله دیگرآوردند ولشکر رومیه از جای‌کنده متوجه سرو اخترمه نشدند . اول بار چون

فرار آن جماعت مشخص شد قریب‌پنجاه سر ویك‌زنده گرفته متوجه نخجوان‌شدند ودر بیست و سیم اینماه ملك‌قاسم کمانچه هر دو چشم محمدرضای عودی را کنده بخدمت اشرف برد که چون از سازنده قباحتی سرزند جزای آن را هم سازنده میدهد. اما خیانت محمدرضای عودی آنست که چون درشب گذشته ازمجلس‌بهشت آئین مست بیرون آمده درپشت پرده محمد زمان چراغچی در خواب بوده رویش میبوسد آن شب پسر را ازآلت جارحه چیزی همراه نبود وصباحش کار دی بهم‌رسانیده سه چهارکارد به‌محمدرضا زد ومحمدرضا خودرا بطویله خاصه شریفه‌رسانید باغوای‌کسان ازطویله‌بخانه خود رفت وملك قاسم برو دست یافت وهردو چشمش را بیرون آورد و دربیست وچهارم نوشته ازسلیمان بیك محمودی رسیدکه باسردار قرار دادیم که آب ارس حد باشد چخورسعد وارد و بادوگنجه وآن جانب ارومیه باشد وتبریز ومرند وخوی وسلماس از حضرت شاه باشد. دراین مرتبه نواب کلب آستان علی ملتفت جوابش نشدند و گفتند مرا تصور آن بود که وان داده صلح خواهدکردآنچه‌گرفته‌ایم میخواهند بارك‌الله. صلح برطرف وچون جمعی ازرستمدار شکایت بسیار ازدست اغورلو سلطان چگینی و ظلم و تعدی او نمودند و در جواب سخنی حسابی نداشت حسب‌الحکم‌الاشرف او را در روزی‌که از سرما سراز خانه بدر نمیتوانست‌کرد برهنه‌کردند درهوای‌چنان در شهر تبریز چند سبوآب بر سرش ریختند وچوب بسیار زدند وحکم جهانمطاع شدکه حساب او را بکنند وآنچه بی‌حسابی از رعیت‌گرفته باشدگرفته باز دهند و این معامله باعث حیات او شد. و در غرهٔ ذیقعده نوروز سلطان واقع شد، طرفه جشن و میهمانی نمودند و در این روز اعتمادالدوله میرزا حاتم‌بیك ازنقد و جنس دوهزار وهفتاد و چهارتومان پیشکش کشید. هم در این روز میرزای عالمیان خواجه محمد شفیع وزیر دارالمرز از نقد و جنس سه‌هزار تومان پیشکش‌کشید. هم‌دراین روز کستندیل‌میرزا را ایالت‌شیروان شفقت فرمودند و بمنصب جلیل‌القدر خانی سرافراز ساختند و مقرر شدکه امرای مذکور مثل تبرزوسلطان مقدم و بکتاش سلطان ولد محمدخان ترکمان و علیخان

سلطان شمس‌الدین ومیرزا حسین سلطان وجوانشیر وشاه امیرخان حاکم‌شکی وعلی سلطان حاکم ارش و شمس سلطان قزاقلر و قـزاق سلطان البوت و یارقلـی سلطان قاجار و سیصد نفر تفنگچی خراسان و جماعت ذوالفقار خـان و فـرخ رو سلطان حاکم برکشاد همراه کستندیل‌خان بروند و شیروان را گـرفته باو بسپارنـد و چون الکسندر خان والد خان شیروان نیز متعهد مهمات او شده بودند او را نیز رخصت دادند با فرزندش روانه نمودند. چون این لشکر بحوالی آمـد و رأی و تـدبیر گرجیان باین قرار گرفت کـه چون کستندیل خان بر ممالك شیروان استیلا یابـد گرجستان بی درنگ از دست ما خواهد گـرفت بسبب آنکه الحال در جلب خاطر ازناوران میکوشد چون‌صاحب شیروان شود وبا لشکر ومستقل گردد البته‌گرجستانرا تحت تصرف در خواهد آورد همگی قرار دادند کـه مهمات او را بتغافل‌بگذرانند. چون این تغافل امتدادی پیدا کـرد و از حقیقت حال و صلاح دید گرگین‌خـان بـرادرش اطلاع یـافت در فکر دفع و رفع بـرادر شد و در طلب فـرصت بود تا آنکه گرگین‌خان روزی میآمد که با پدرش صلاح بـه‌بینند چون نزدیك رسید پیاده شد که بیالاخانه رود نزد پدر. در این اثنا مرادبیك ایشیك‌آقاسی کستندیل‌خان دست برمیانش زده‌گفت بایست‌که دوستان شاهی. مقارن این حال تیز رو سلطان و جماعت اوگرگین‌خان را بشمشیر گـرفتند و دو نفر ملازم‌گرگین‌خان یکی قورچی شمشیر و دیگری میرشکار او دست بشمشیر کردند وهر دو برسر هم‌کشته‌شدند و چون‌الکسندر خان از این معامله با خبر شد فی‌الفور دربالاخانه از روی حدت بـرجست، جماعتی که با او بودند از مسلمانان وبمحافظت او مشغول بودند مثل علیخان مـوافق و شاه میرخان وحاکم شکی وغیرهما ازحدت او و جمعیت‌گرجیان بـوی فتنهٔ عظیم بمشام ایشان خورد وعلاجش کشتن الکسندرخان‌دیدند فی‌الفور او رابشمشیر گرفتند وآبیل نام‌گرجی که قورچی‌باشی او بود شمشیری بشاه میرخـان زده بدین سبب او را نیز کشتند و رکابدار وشربت دار الکسندر از بسیاری دست وپـا زدن‌کشته شدند و در این روز چهل وپنج نفر ازناورکشته‌شدند و عیسی میرزا پسرگـرگین خان و بکرات.

میرزا پسر کوچك داودخان که بمنصب کشاشت[1] سرافراز بودنـد هر دو آنان را بدست آورده وایلخی پدر و اسباب الکسندرخان بدست آورد وابواب بخشش گشوده بقیة السیف ازناوران مطیع ومنقاد شدند وچون از معاملات گرجستان پرداخت متوجه قلعهٔ ارش شد. مقارن این حال خبر بکستندیل خان رسید که جمعی از رومیان بسرداری آروغ الیاس از جانب گنجه بطلب آذوقه بحوالی ارش آمده اند. فی الفور تیزروسلطان داودلو و محمد شمس الدین لو را بـرسر ایشان فرستادند. چـون تلاقی فریقین دست دادبه اندك مناقشه ومجادله رومیان علف شمشیر غازیان شیرشکار شدندواموال واسباب آن جمع رابرداشته پیش کستندیل میرزا آوردندوحسب الصلاح امراتیزروسلطان را باجمعی کثیر برسر قبالهفرستادند.مردم قباله ازدر اطاعت در آمده باتحف بسیار[1] سلطانرادیدندو چون خبر توجه کستندیل خان ورفتن تیزروسلطان واطاعت قباله[2] ولدچغال اوغلی که پاشای شماخی و بیکلربیگی شیروان با اوبود رسید لشکر مستعد برداشته ازشماخی متوجه قباله شد درساعت جماعت تیزروسلطان وجواسیس شیروان این خبررا بکستندیل خان رسانیدند بی توقف کستندیل خان سوار شد و درکنار قـراسو ملاقات این دو لشکر دست داد از طرفین دست بآلت حرب برده توپی بر نیزه کستندیل خان خورد بنوعی که باعث وحشت لشکری قزلباش شد و تفنگی بر اسب محمودپاشا خورده اسب و صاحبش در غلطیدند و مصطفی پاشا او را براسب دیگر سوارکرد و جنگ مغلوبـه بهم رسید و تبری برکاسه زانوی کستندیل خان خورد و خان مـذکور در اختفای آن کوشیده به یمن اقبال بیزوال شاهی باد فتح و ظفر از جـانب قزلباش وزید و لشکر رومیه روی بجانب فرار نهادند و دوهزار وپانصد سر از رومیه در این جنگ بریده شد و چهل و پنج زنده از رومیه گرفتار شد وقزلباش متوجه شماخی شده بهمحاصره قلعهٔ شماخی مشغول شدند ونواب کلب آستان علی کس بطلب عیسی میرزا ولدگرگین-

۱ ــ کشیش بمعنی بانگ کردن نیز آمده است. (لغتنامه).

۲و ۳ ــ در هر دو نسخه عبارتی محذوف است.

خان فرستاد و بکرات‌میرزا پسر داود خان را کستندیل‌خان طلب نمودند. آن بی‌عقل بیعاقبت جواب داد که طلب نمودن پسر برادر من از من خوب نیست اگر نـواب کلب آستان علی را شفقتی باین غلام هست طهمورث میرزا کـه پسر بزرگ داودخان‌برادر منست و نزد نواب کلب‌آستان علی است بمن میباید داد. نواب کلب آستان‌علی‌درجواب‌نوشت که‌اگرتصورات‌باطل وخیالات فاسد درکاخ‌دماغ راه‌نیافته عیسی‌میرزا وبکرات‌میرزا را به قلعهٔ الموت فرستید که ایشان دومارند که دربغل‌دارد که در بغل دارد و در وقت فرصت نیش زنند . در جواب سخنی معقول نفرستاد. کلب‌آستان علی فرمودند تومیدانی که مارا بتوکاری نیست‌بکرات‌میرزاولدداودخان برادر سماون‌خان از استماع این خبر خوشحال شده کس پیش گرجیان فرستاد که‌اگر کاری میتوانید ساختن بسازید که کلب‌آستان علی راکاری نیست. آن جمع ازاستماع این خبر جمعیت نموده بر سر کستندیل‌خان رفتند وبتصور آنکه‌خان درفراش‌خوابیده میرزا حسین ملازمش راکشتند و عیسی میرزا و بکـرات میرزا را بـرداشته متوجه گرجستان شدند. بدین‌سبب کستندیل خان لشکر برداشته و تعاقب گـرجیان نمود و بایشان نرسید وصباح رومیان از قلعه شماخی بیرون‌آمدنـد و اردوی کستندیل خان رابغارت بردند. کستندیل بجز عبوراز آب کر وبه مغان‌رفتن علاجی ندید و در بیستم این ماه محمودبیك داروغه‌گوگچه با پنجاه نفر قزلباش درآنجا بود بجهت احتیاط جاسوسی را بگنجه فرستاده بود که حقیقت احوال‌آن‌حدود دانسته به هرگونه به‌خان اعلام نماید. در روز مذکور جاسوس رسیده اظهار نمود که اسمعیل‌بیگ قول باشی با یکصدنفر رومیه بر سرتو میآیند و امشب را در فلان ده خواهند بـود و فردا مقرر است که بر سرتو آیند فی‌الفور محمودبیگ داروغه بـا پنجاه‌نفـر قزلباش وچند نفر ارامنه از گوگچه سوار شدند و متوجه آن صوب گردیدند آخر روز در راه‌به ارمنی رسیدند و احوال اسمعیل بیگ را پرسیدند. ارمنی گفت خودش با چند نفر رومی‌در فلان ده است و تتمه را باطراف وجوانب به ده‌ها فرستاده بساز این ارمنی بلد شده محمودبیك را بر سر اسمعیل بیك بردر همان خانه‌ای بردواسمعیل‌بیك و جماعتش را

دستگیر کردند و متوجه مواضع دیگر شدند. بعضیرا گرفتند و اکثر گریختند و خود را بگنجه رسانیدند. و در دویم ذیحجه اسمعیل‌بیك را با یکصد و سه سر از گوگچه بنظر اشرف در تبریز رسانیدند. چون چغال اوغلی سردار ازفارس‌متوجه چخورسعد می‌شد بطلب زکریا بیك کرد و اکراد آن محال فرستاد بجز زکریابیك بالتمام پیش سردار رفته متوجه چخور سعد شدند و حسن‌بیك برادرزاده زکریا بیگ با وجود آنکه در الباغ بود پهلوی سلماس، با لشکر مستعد پیش سردار رفته بود لازم شد که او را گوشمال بدهند بنابراین در بیست و چهارم این ماه نواب کلب آستان علی متوجه نسو شدند ، و چاشت روز جمعه بیست و هفتم لشکر را بسرداری قورچی‌باشی بتاخت الباغ که الکهٔ حسن بیك بود فرستادند، و در سلخ اینماه قورچی‌باشی با اسیر بسیار و اموال بیشمار و نهصد سر و سی زنده مراجعت نموده بشرف پای‌بوس مشرف شد و هم در این روز قباد بیك ولد شیخ حیدر کرد مکری که‌درایروان بدست رومی بتفنگ کشته شده بشرف پای‌بوس مشرف شده و درغره ذی‌حجه‌داخل تبریز شدند و از جواسیس یکی آمد و بموقف عرض رسانید که کردان محمودی جمعیت نموده‌اند که بر سر جمشید سلطان حاکم مرند روند. درنهم ذیحجه قورچی‌باشی و علیقلی‌خان شاملو بجهت این معامله متوجه مرند شدند و روز نهم پیش از وصول قورچی باشی، کردان محمودی بحوالی مرند ریختند وجمشیدسلطان جنگ مردانه کرده شکست بر کردان افتاد و جمشید سلطان‌زخمی شد وبآن زخم مرد. اما از کردان بیست و دو سر بریده شد و در اواسط اینماه در یزد و توابع،عصری ابتدای باران شد تا صبح‌روزدیگر و سیلی آمد از جانب کرمان‌شاهان؟ با سیلی که در آن حدودبهم رسیده بود ملحق شد و اکثر محال یزد از شهر و نواحی سوای کوه‌پایه را خراب کرد چنانچه در بعضی محال آب خوردن نبود وکاریزها مسدود شد و اکثر غلات که برسر پا بود خشك شد.

اما ذکر وقایع سال یکهزار وچهارده

چون باقی‌محمدخان فوت شدبرادر ولی محمدخان درچاشت پنجشنبه بیست ویکم شهرمحرم‌الحرام۱۰۱۴ بتخت سلطنت‌نشست وزایچه طالع‌جلوس اینست:غره محرم اینسال موافق اول‌خرداد ماه ئیلان‌ئیل موضع آفتاب بیست‌ونـه درجه ثور در سیم محرم توجه نواب کلب‌آستان علی ازتبریز بجانب اردبیل بعـزم زیارت قطب ـ العارفین‌حضرت شیخ‌العارفین شاه‌صفی علیه‌الرحمة والغفران [1] واقع شد ودرپانزدهم ذوالفقارخان قرامانلو والی‌آنجا پیشکشی لایق‌کشید وروز دیگرش کوچ شد. وچون به‌مشکین‌رسیدندخبرفتوحات‌کستندیل‌خان چنانچه سبق ذکریافت‌رسید وچون‌زیارت شیخ شهاب‌الدین اهری نمودند درپنجشنبه بیست ویکم نزول‌درتبریز واقع‌شد. ودر اواخراین ماه قریب به‌سه‌هزار سرازشیروان حسب‌الفرستاده کستندیل‌خـان آوردند. مقارن‌این حال لشکرخراسان بشرف سجده مشرف شدند ودریکشنبه غره صفر توجه

۱ـ رحمت‌الله‌علیه و غفران (ن.م).

کلب آستان‌علی بکنار هیجده پل بعزم فرستادن لشکری به‌سرداری ایالت پناه اللهوردی خان قوللر آقاسی[1] برسر چغال اوغلی به‌وان واقع‌شد. مقارن اینحال عریضهٔ میرشرف کرد به‌محل رسید مشتمل برعرض اخلاص وغلامی ومبالغه درفرستادن لشکری برسر قلعه وان‌ودرمنتصف این‌ماه سرمصطفی پاشا باسر یکصدوپنجاه نفررومی که‌درشیروان بدست ملازمان و امراء کستندیل‌خان کشته شده بودند آوردند. وروز بیست و یکم اللهوردیخان بحوالی وان رسیده آتش جنگ وجدل مشتعل گردید. رومیه از آمدن لشکرقزلباش باخبرشده تفنگچیان را درمیان باغستان جای‌داده باقزلباش جنگ‌بگریز میکردند وچغال اوغلی درکنار خندق تیپ[2] بسته ایستاده بود وچون قزلباش نزدیك بدیوار میشدند تفنگچیان به‌دزدیده‌کارخود میکردند وتاعصر این‌قسم گیروداری بود بالاخره لشکرنصرت اثرتوکل برخالق البشرنموده ازمیان باغستان گذشته وخود را به‌تیپ چغال اوغلی زدند وچون اورا تاب مقاومت نماند پای ثباتش ازجای کندندو اوباتبع‌روی بگریز نهادند وقزلباش تابدرون دروازه آنان را تعاقب نمودند و در سرپل سرها بریدند وخنداق آقای‌متفرق‌باشی باتولیس آقای ولداواحمد بیك‌سنجاق ومیرقاسم کرد ودیگر مردم معتبررومی وکرد بدست درآورده ومیرشرف بهتی که در کنار شهر خیمه واتاق.زده‌بود تمامی‌اسباب گذاشته روی بدیار بکررفت و بالتمام غازیان سه‌هزار سروپنجاه ودو زنده ودوازده الای[3] ونقاره بنظر اللهوردیخان آوردند وارد وبباغی که درطرف شمال شهر وان‌واقع است فرودآمد ویکشنبه بیست ودویم

۱ قوللر ـ قسمتی ازسه‌سپاه‌جدیدی که شاه‌عباس ابوجود آورده بودودرتذکرة الملوك «غلامان سرکارخاصهٔ شریفه» تعریف‌شده. قوللر آقاسی یعنی رئیس‌سپاه.

۲ ـ تیپ بسته یعنی‌متصل به‌یکدیگر بودن‌وتیپ به‌معنی لشکری مرکب‌ازدوفوج یا بیشتر نیزهست.

۳ـ الای این‌کلمه ترکی است وبمعنی‌اسباب، تشریفات،وشکوه‌آمده وامیر الامرا را نیز گویند .

صفر قراولان سواری‌راگرفتند که ازارجیس می‌آمد بخدمت حضرت خان آوردند بعد ازاندك تهدید وصدمتی گفت که محمد پاشا حاکم گنجه ولطیف پاشاحاکم‌تفلیس ومحمد بیك شش کاو حاکم ارجیس وتاتاربیك شلتوکچی باسه‌هزارکس مقررشده که‌شب دوشنبه داخل شهروان شونـد ومرا فرستادندکه اهل قلعه راخبرکنم فی‌الفور حضرت خان قرچغای بیك را مقرر کردکه سرراه بآن جماعت گیرد بی‌توقف سوار شدند وآن مردرا بلدراه خود نموده روانهٔ ارجیس شدند. نصف شب بجماعت مذکور رسیدند وجنگ دست داده محمدبیك شش کاورا زنده‌گرفتند وچهار صد و سه سر ازرومیه بریدند ودرهمین شب غلام‌یوسف‌کهیا که دربند ملازمان قرچغای بیك بود فرصت یافت وبجانب قلعه گریخت و به‌چغال اوغلی گفت که امشب اکثر قزلباش بجانب ارجیس رفتند. ازشنیدن این خبر چغال‌اوغلی مسرور شد وتوپچیان را درباغستان پنهان‌کرد وتوپهارا دربرج وبارو نصب‌کردوصباح صف‌آرائی کرده خود در تیپ‌ایستاد وقجر پاشارا چرخچی کرده[1] وآغازفتنه از جانب اوشد. مقارن این‌حال شاه قلی سلطان بیات و الیاس خلیفه قراچه داغی و میرزا حسین جوانشیر رسیدند وخبر فتح وگرفتاری محمدبیك‌شش کاووبریدن سرها آوردند واین باعث تجدید فرح و جسارت قزلباش شد. آن روز تا عصر این محاربه امتداد پیدا کرده بیمن اقبال شاهی بازشکست برومیان افتاد و بسیاری ازآن جماعت را سربریدند و یکهزار سروزنده باچهارالای بنظرحضرت‌خان آوردند وچغال‌زاده ازجلادت‌قزلباش متوهم‌شده‌ازبیم گرفتاری خود را از دروازه‌ای‌که بجانب دریا بودبیرون رفته بکشتی نشسته و راه‌فرارپیش گرفته‌وحضرت‌خان از ساحل دریا اوراتاارجیس تعاقب نمود و مشخص‌شدکه‌چغال‌زاده ازدریا بیرون نیامده‌همه جابروی‌آب رفته،بناءعلیه حضرت خان عساکرنصرت‌مآثر رابغارت وتاخت محال ارجیس وعادلجوز وپاسین مرخص

۱ ـ چرخچی ـ در عصر صفویه لشکرپیشرو را می گفتند. مقدمة الجیش، پیشقراول لشکر وطلایه.

ساخت ومزروعات آن حدود بخورانیدن وسوختن ضایع ساختند واز آنجا بجانب تبریز آمدند وازسه شنبه‌دویم ربیع‌الاول نزول نواب کلب آستان‌علی بجانب وان‌ واقع شد ودر حوالی پل‌حاجی‌حرامی‌خبرفتح‌الله وردیخان وفرارسنان‌المشهور بچغال‌اوغلی وتاخت آن حدود چنانچه سبق‌ذکر یافت‌رسید. وچون نزول بانجمن سلمان‌آباد واقع شد جمعی از خورحین لوی اردو بدور قلعه بسك رفتند که گاووگوسفندی که بدور قلعه است برانند، ازبی‌سرداری‌وبی‌اتفاقی کاری نساختند وجمعی زخمی‌شده‌به‌اردوی کیهان پوی ملحق شدندودراواسط اینماه‌نواب کلب آستان‌علی‌داخل اردوی‌الله‌وردی‌ خان‌شدند وخندان آقا ویوسف چلپی پسراورا زنجیر درگردن باستقبال آوردند با سایربندیان، چون بنظراشرف رسیدند منظورنظرکیمیااثر گشته قلم عفو برجرایم‌ایشان کشیده ازقید زنجیررهائی‌یافتند وازخندان آقا که مردی مسن‌بود ومدارعلیه قاپی[1] بود نشدازحالات‌قیاصره وعساکرو سردارهرچه رسیدند خبرداد وچون نزول در میان دره درچمن بخوروواقع شدطرح شکار[2] جرگه نمودند و طرفه شکاری دست‌داد ودر همین منزل بودکه عریضهٔ بکشخان حاکم مرو رسیدکه سمرقند محصور شده وجماعت تاشکند وقلماق وقزاق مستولی‌شده‌اند و میرزا حسین‌شاه پادشاه زاده بدخشان‌بعضی ازبدخشانرا صاحبی‌کرده‌باقی‌خان به‌اجل موعوددرگذشت‌واورا درمزار خواجه‌بهاء‌ الدین‌نقش بنددفن کردندچنانچه‌درمبدءفوت باقی‌خان وجلوس ولیمحمدخان‌بازایچه طالع دراول سال‌مذکور شد.وجمعی ازقزاق بتاخت حوالی بخاراآمده‌اند. ایضاً خبرآمدکه میرزا حسین جوانشیرکه بموجب فرمان لازم الاذعان بمحافظت خوی مشغول بود چون جمعی ازکردان پهنا نشین بتاخت خوی‌آمده بودند ازعقب کردان جنگ‌کنان داخل حصارخاك مردان‌شده وکاربرکردان تنگ شده بنابراین بقلعه پناه برده وچندوچند نفرازمردم میرزاحسین رابتیر زده‌اند.چون‌شب‌بسردست درآمدنارین‌

۱ــ قاپی ــلغتی ترکی و بمعنی دروازه است.

۲ــ جرگه بمعنی حلقه زدن وصف کشیدن باشد

قلعه رانیز گرفتند و پنج‌نفر از کردان‌را کشتند وجمعی خودرا دربرجی نگاه داشتند از بی‌آبی بعدازسه روز بامان آمده بیرون آمدندو کردان شخصی‌را بطلب کمك بسلماس فرستاده بودند.مقارن‌به‌امان آمدن کردان و بیرون آمدن خبررسید که‌کمك از سلماس آمده‌فی‌الفور میرزاحسین به‌استقبال آن‌جمع‌رفته بعدازاندك جنگی کردان‌قرارفرار بخود داده‌شاه‌قلی‌بلن‌ولد قاضی‌خان کرد که‌سرکردهٔ آن جماعت ودرکمال حسن بودگرفتار شده بایکصد وسی‌سر بنظراشرف رسانیدند و در بیست و چهارم نزول در چالدران واقع‌شد، درموضعی که شاه غفران پناه‌شاه اسمعیل ازرومیه شکست‌خورده بود واز رومیه درآن‌محل سر واخترمه بسیارآوردندکه دروان اللهوردیخان آورده‌بود بنظر رسانیدند وبشماره پنجهزارسربودچون شیخ‌احمدآقا درقلعهٔ جورس قزلباش‌را باندك بی‌اندامی که بنوکراو کرده بودکشته وبرادرمقتول دراینسال بخدمت نواب‌کلب - آستان‌علی آمده شکایت‌کرد، حکم جهانمطاع‌شدکه موافق شرع اقدس‌عمل‌کنند و شیخ‌احمدآقا ازاین‌عمل قبیح منکرنشد اورابدست خونخواه دادندچون بکناربازار رسیدند،برادرمقتول‌شیخ‌احمدآقارا کشت. چون‌این‌خبر بنواب کلب‌آستان علی‌رسید اظهارآزردگی فرمودند وگفتند که اگربخونبها راضی می‌شدمن‌یکهزارتومان‌میدادم. ودراواخراین ماه نزول درباکو واقع‌شد و شب یورش نموده قلعهٔ باکورا گرفته سوزانیدند. و درجمعه دهم ربیع‌الاخر نزول در چمن نخجوان درکنار آب ارس واقع شد.

مقررآنکه سردار ازهرراهی که‌بیاید سرراه براوگیرند و عجب منزلی باصفای پرشکاری بود.

ازآبی وهوائی کشتی ساختند وهرروزه به‌سیر وصحبت‌آن مرزوبوم مشغول بودند. ودربیست وچهارم کلیدقلعه تیمسوبارا بادوپست وپنجاه سررو می‌آوردند و

۱- اخترمه بمعنی غنیمت جنگی است.

جمعیرا به‌زبان‌گیری[1] بجانب‌ایروان‌فرستادند زبانی آوردند که‌گفت‌چغال‌زاده‌درساروسو قریب‌به ارجیس نشسته وباطراف بطلب لشکری فرستاده وخبررسید که‌کستندیل‌خان باردیگر ازرودخانه‌کر گذشته داخل‌گرجستان شدونزولش درزکم واقع‌شد ودر نهم جمادی‌الاخر خانرا باجماعت‌الارچه‌جنگ دست‌داد ودروان جنگ کشته شد. قطعه:

پدر را کشت کستندیل گرجی — بدوزان بخت ناپایندگی کرد
خلاف امرمرشد کرد ازآنسروی — فلك با او چنین بارندگی کرد
ز تیغ انتقام چرخ آخر — سرش ازبرج تن‌افکندگی کرد
پی تاریخ قتل او خرد گفت — پدرکش کی‌بعالم زندگی کرد[2]

وهم درپانزدهم جمادی‌الاخر ملاعبدالبادی نطنزی بجهت تعیین ساعت‌ساختن قلعهٔ ایروان به‌ایروان رفت وبنای قلعه‌نمودبطالع اسد ومستولی عطارد برد. وهم در این‌ایام شاه‌قلی سلطان بیات باملازمان خودحسب‌الحکم الاشرف بجالب خوی و سلماس رفتند بجهت ضبطونسق و دفع اکراد آن‌حدود وملا و قاضی مرو داش را بآب ارس دادند، بسبب آنکه مدتی‌خودراشیعه نموده[4]بودند وچون بحقیقت‌رسیدند حنفی بیرون‌آمدندومقارن‌این‌حال خبررسید که سردار دروان بوده لشکری رابایروان فرستاده بناءعلیه حسب‌الحکم‌الاشرف پنجهزارآدم بسر احمدبیك پسر قورچی باشی به‌کمك امیرگونه‌خان فرستاده شد. دراواسط این‌ماه سردار بطلب زکریا بیك کرد فرستاد ومشارالیه جواب‌داده نرفت‌وکس بخدمت نواب کلب آستان علی فرستادکه

۱ــ زُبان گیری کنایه ازجاسوسی است.

۲ «پدرکش کس بعالم زندگی کرد» به‌ترتیب حروف تهجی برابر ۱۰۱۴ میشود.

۳ ــ ناجی ــنجات دهنده وکمك کننده.

۴ــ بایدبنموده‌باشد.

چغال‌زاده کس بطلب‌ما فرستاد وماواورا جواب گفتیم وظاهراً لشکری بسرمن‌میفرستد التماس دادم که ناجی[1] بجهت این غلام بفرستندو مستعد باشندکه اگر لشکری برسر من بفرستند بمجردآنکه بگوئید قزلباش آمد دیگرظفر مراست وکردان نمك حرامی نمیتوانندکرد. ملازمان زکریا بیك‌را مخلع ساختند وتاج مرصع باشمشیر مرصع و خلع‌فاخر بجهت او وامرای اوفرستادند. مقارن‌این حال یار محمد میرزا بسبب‌آنکه مکررطلب رخصت مینمود باتبع مرخص ساختند برفتن بجانب بلخ و در این روز عریضهٔسیدمبارك عرب‌باکلید این‌قلاع‌رسید: قلعه صحنه، قلعه ابوغزنه،قلعه‌صدرسور، قلعه عمیق، قلعه حماد. مضمون عریضه آنکه این قلاع که درحوالی بصره وتوابع آن بودبیمن دولت واقبال بیزوال شاهی بدست آوردم وحسن پاشا ولد علی‌پاشا و الوند حاکم‌بصره راگرفتم حکم‌جهانمطاع چیست قلعه بکه سپارم وبندی[1] بکه‌گذارم؟ واین‌را نواب کلب آستان علی بفال‌خوب گرفتند وخبرآمدکه دراواخرجمادی‌الاول لشکرشام داخل‌وان‌شدند ومهیای سفرآذربایجان‌بودند اما انتظار خزانه می‌کشیدند وبه‌زبان چغال اوغلی جز قشلاق قزل‌آغاج چیزی نمی‌گذرد واز طرفین جواسیس گرفتار وکشته‌شدند. و دراوایل جمادی‌الآخر شیرازی‌بیك حسب الحکم الاشرف بجانب وان‌رفت به‌زبان‌گیری ونواب‌کلب آستان علی شنقار[2] بکلنك باولی دادند و پسرچلاق امیرخان حاکم ارومی واشنی بشرف پای‌بوس مشرف‌شدند ودر پنجم این ماه پنجاه وسه سرازجانب سلماس ازکردان‌پهنانشین آوردند وازچالدران جمعی که به‌زبان‌گیری رفته‌بودند بجماعت‌کردان محمودی‌که به‌زبان گیری بجانب قزلباش آمده بودند برخورده بیست ونه سربریده آوردند ومشخص شدکه سردار ازوان‌یك منزل‌کوچ نموده پیش آمده ودرهفتم ماه محمدشریف بیك اوزبك که درشوره‌کل‌از

۱ــ بندی بمعنی اسیر وزندانی وگرفتار است.

۲ــ شنقار بضم اول جانور سیاه چشمی است که سلاطین با آن شکار می‌کنند (برهان قاطع)

اردوی کیهان پوی گریخته بود ازاردوی چغال‌زاده آمده و گفت که باسردار بودم‌چون براه الباغ رفت گریخته بخدمت آمدم. چون توجه چغال‌اوغلی ازراه الباغ بجانب تبریز مشخص شد درشب‌شنبه نهم جمادی‌الآخر ازکنار ارس کوچ‌شد وعبوراز آب ارس واقع‌شد بعزم‌جنگ باچغال‌اوغلی ونزول درجورس واقع شد. الیوم امیرگونه خان داخل اردو شد وهر روز شاهسون ازارومی بشرف سجده مشرف میشدند و خان امیرولد قاضی‌خان‌کرد پهنا نشین آمد ودو زنده وسه‌سر از رومی آورد و در سیزدهم‌نزول درکهروان‌من‌اعمال‌خوی واقع شد وحکم جهانمطاع نافذ شدکه پیره بوداق خان باامرای تابین متوجه سلماس شوند برسم‌چرخچی‌گری ونواب از عقب برود. مقارن این‌حال ملازمی ازکور سیف‌الدین کرد آمدکه سردار بسلماس آمد ودر پانزدهم نزول نواب کلب آستان‌علی درخوی واقع شد وجمعی که بزبان‌گیری رفته بودند دورومی وسه‌کرد راگرفته آوردند وازتقریرایشان معلوم شدکه سرداربسلماس آمده وجمعی ازلشکر اوزبك وجغتای بسرداری جلمه‌سلطان بزبان‌گیری رفتند سی و دونفرازاین جماعت‌کشته‌وگرفتار شدند، ازنابلدی‌آن‌سرزمین ونادانستن روش‌جنگ بارومی و نواب‌کلب‌آستان علی‌مقررفرمودندکه درحوالی تسودرمیان دره‌ها قزلباش پنهان شوند .وچون رومی به‌محاذات دره‌رسند جمعی ازپیش وجمعی ازپس خود را بنمایند وجنگ مغلوبه طرح کنند واین مضمون چون بسرداررسید درحال مخوفه لشکری می‌استادند و دره‌ها را می‌پائیدند و اندك اندك پیش می‌آمدند چون این جانقی[1] قزلباش صورت نبست‌حکم‌جهانمطاع‌شدکه‌پیربوداق‌خان بمحافظت قلعه تبریز رود ونواب‌کلب‌آستان علی‌متوجه مرندشدند ونزول درچمن اختخانه واقع‌شد. مقارن این‌حال رضوان‌آقای چرکس ازاردوی سرداررسید وبشرف پای‌بوس مشرف شدونمودکه‌لشکر سردار بسیارمخوفند وهرروزه قول[2] باسردار نزاعی دارندکه قاسم کرنی‌رسیدکه تومارا بمیان‌دریای خون می‌بری ودوشنبه نوزدهم نزول نواب‌کلب

۱ــ جانقی‌مشورت و کنگاش کردن جمعی باشد باهم. ۲ــقول‌ــلشکرو پیاده.

آستان علی دربالای مرند واقع شد وسرداربه‌نسو فرودآمد در نسو کسی نبود بگمان آنکه مردم در سوراخها ودرزیرزمینها پنهانند دلال که عبارت ازجارچی باشدبربالای منار کرده جارزدند واستمالت به‌اهل‌نسودادند که‌شاید بیرون آیند. روزنوزدهم‌نزول دریام کدوکی‌واقع‌شد ومقررشد که‌اللهوردیخان باامرا بروندوراه‌ورود اردوی سردار رابگیرند ونگذارند که احدی ازاردوی سردار بیرون آیند وبطلب آذوقه و آب وعلف ودانه روند و اگرفرصت یابند دستبردی نمایند ودرپنج شنبه بیست‌ویکم چراغچی اللهوردیخان بادوالای بیکی رومی برخورده جنگ درگرفت سی‌ودو سرویازده زنده ازرومی بدست‌آورده بنظر اشرف رسانیدند و از تأییدات ربانی آنکه یك‌آدم ویك اسب ازقزلباش‌ضایع‌نشد. روز جمعه بیست ودوم ازاردوی رومی شتریکصدوپنجاه نفر واسب چهل‌ویکرأس واستر سی‌ودورأس آوردند وهرشب مدار قزلباش براین بود وهم دراین‌روز نواب کلب‌آستان علی بدیدن اردوی‌رومی‌رفت باوجود آنکه لشکررومی بسیاربسیار بنظرآمد وشب‌بسردست درآمده‌نزدیك‌رومی‌رفت وازبسیاری آتش وبسیاری آمدوشدمشخص‌شد که‌لشکر رومی‌بسیارندبجهت آنکه باعث وحشت قزلباش نشود فرمودند که ائمهٔ معصومین باماهستند و لشکر رومی رااسیر و عاجز ما گردانیده‌اند وآنقدر شکفتگی کردند که دوباره لشکر قزلباش شیرژیان شد و دوشنبه بیست و سیم ابراهیم نامی که از طایفهٔ لوند بود شاهیسون شده آمد و بسیاری از رومی که به طلب آذوقه بیرون رفته بودند گرفته آوردند. مقارن این حال خبر کشته شدن کستندیل خان به دست گرجیان رسید، چنانچه سبق ذکر یافت.و در یك شنبه بیست و چهارم جمادی الاخر جنگ قزلباش با رومی شد. تفصیل این اجمال آنکه‌نواب کلب آستان علی روی توکل‌به‌خیرالناصرین آورده به همین عبارت گفت که بارخدایا امروز با لشکر پرشر رومیان مراکار افتاده اگرمیدانی که بجهت عجزه ومساکین و رواج مذهب حق خیرالمرسلین رومیان بهترندبایشان بده و اگر مرا را در امر مذکور بهتر میدانی توفیق مرا ده و چون باد صرصر روی بآن دریای لشکرآورد.وصورت حال‌آن بودکه الله وردیخان قوللرآقاسی به تیپ

ایستاد وقرچقای‌بیك و ذوالفقارخان با بعضی امرا از جانب راست به‌رده متوجه لشکر سردارشده و بازارِ جنگ گرم نشده، حکم جهانمطاع نافذ شد که الیوم جنگ مکنید و آهسته آهسته پس نشینید و غرض نواب کلب آستان علی آن بود که شاید از مراجعت قزلباش جماعت رومیه جرأت کنند و ازعراده جدا شوند فی‌الواقع تدبیر درست بود و از مراجعت قرچقای بیك جماعت رومیه بسرداری صفرپاشا ازعراده بیرون آمدند ونواب کلب آستان علی با وجود آنکه هرشب تا وقت محاربه دردسرداشت صباحش از حمام بیرون آمده متوجه لشکرگاه شدند. عجیتر آنکه رجال‌الغیب وسکزیلدوز در برابرقزلباش بودند و از وقایع مستحسنه که مکرر بتجربه رسیده آنکه همائی پدید آمد و چون نواب کلب آستان علی خبردار شدند و چون قرچقای بیك جنگ کنان پای بعقب نهاد وجماعت رومیه جرأت کرده ازعقب قزلباش از عراده قریب به نیم‌فرسخ بیرون آمدند بتصور آنکه قرچقای بیك گریخت وهمگی لشکر رومیه قوت می‌یافتند بسرداری صفرپاشا و علی پاشای زنجیر قرن و مصطفی پاشای رضیه خاتون که در قلب لشکر ایستاده بودند و سراحمدپاشا و عثمان پاشا وعلی پاشای محمودی ومحمد پاشای علائی و حیدرپاشای جلالی واحمد پاشای بیگلربیگی[1] اورفه وعثمان‌پاشای بیگلربیگی شام که بدست راست قرارگرفتند و خسرو پاشای بیگلربیگی اخستو و محمود پاشای بیگلربیگی سیواس و ولد خضرپاشای حاکم نخجوان و محمدآقای ولد خندان‌آقا و امرای کردستان بدین تفصیل بدست چپ ایستادند: میرشرف‌بهتی و علی‌بیك حاکم گنج و علی‌بیك ولد جعفربیك حاکم مراکیل و محمد بیك حاکم بالو و اللهوردی‌بیك ولد بایسنقربیات حاکم ساکی ومیرملك حاکم‌شروان وعیسی‌بیك ولد جهانشاه حاکم‌ذوقی و کیخسروبیك میرلوای سجیمان وسلیمان‌بیك‌میرلوای خوشاب و احمدبیك ولد قورچی‌بیك پهنانشین وعبدالرحمن برادرزاده لطیف‌پاشای میر تفلیس و عمربیك برادرزاده عثمان بیك و سلطان‌بیك برادرزاده زکریابیك و

۱ـ محمد پاشا(ن.م)

میرمحمودی حاکم کرسفی و احمدبیك ولد کیخسرو بیگ میرلوای دیار بکر وعثمان بیگ میربارگیری و قراقاش جلالی چراغچی شده باهشتاد هزار مرد نامی‌جنگ‌کنان از عراده دور شدند. چون دوری لشکر رومی از عراده خاطرنشان نواب کلب آستان علی شد حکم لازم‌الاذعان نافد شدکه دیگر توقف مکنید و جنگ مردانه‌بکنید که رومیه را بکام خود دیدیم. بناءِ علیه قرچقای بیگ پـای‌مردی در میدان خوب فشرده جنگ درگرفت ومقرر شد که تفنگ‌چیان‌پیاده شوند وبجز جنگ‌درخاطرخود چیزی نگذرانند وکلب آستان علی‌میل بجانب کوه کردند که از مواجههٔ سکزیلدوز و رجال‌الغیب خودرا کیبانیده[1] باشند و ملك سلطان علی جارچی باشیرا فرستادند که حقیقت توقف لشکری وصورت جنگ‌را دانسته‌بموقف عرض رساند. بعداز مراجعت‌بموقف عرض رسانید که آتش جنگ و جدل بسیار مشتعل شده جائی دیگر به فرار قزلباش نمانده کمك میباید فرستاد آنـاً فآنـاً لشکر رومی‌میرسند و قـوت میابند و رومی زیادتی‌دارند. نواب کلب آستان علی به مهدیقلی بیگ جغتای میرآخورباشی امر کرد بروولشکرقورچی‌باشی وندر خانزاد ربالای تپه بدار بصف و مترصد فرمان‌باش‌چون ملك علی‌سلطان جارچی‌باشی حقیقت بعرض رسانید مهدیقلی‌بیگ میرآخـور باشی مأمور شد که لشکرمیرآخورباشی و ندرخان را بردارد و ایالت‌پناه علیقلیخان ایشیك‌آقاسی‌باشی که قدیمی است و بمبارك‌قدمی و فیروز جنگی معروفست همراه کن کـه از میان باغستان سیس بیرون روند و میان لشکر رومی را ببرند که دیگرمجال کمك آمدن وکمك رسانیدن نباشد . مقارن این حال صفرپاشا پیش سردار فـرستاد که کار قزلباش بجزوی کمك موقوفست کمك بفرست بنابراین چغال اوغلی‌قاپی‌قولی پیش خود نگاه داشته‌میرلوای جردم ومیرلوای‌بارگیرنی و حسن‌بیك‌میرلوای‌حسن‌قلعه‌سی و باباعلی میرلوای خراسان و محمود چلبی میرلوای باشتین و مصطفی‌بیك میرلوای ترتم و علی آقا میرلوای ملاطیه وشمس‌الدین بیات خواهرزادهٔ عثمان‌پـاشا میرلوای قهستان شام و مصطفی‌بیك آغرای و مرادآقای خواهرزادهٔ اسکندرپاشا وقـول‌آقاسی

۱ ــ کیبیدن ــ کناره کردن و بهٔیك‌سو رفتن.

اورفه و قول کدخدای روم با عساکر تابعه و چاوشان متفرقه‌خواندگاری و ینکچریان و شورباچیان وسایر لشکر کرنلو قریب بده‌هزار مرد نامی متوجه جنگ‌گاه شدند. باز حسب‌الحکم نواب کلب آستان‌علی ملك‌علی سلطان جارچی‌باشی‌رفته وصورت محاربه ومجادله را مشاهده نموده‌اند بعرض اشرف رسانید که بر سر قرچقای‌بیك قریب بهفتاد تفنگچی مانده‌اند و قلیلی از سواران جنگی کمك می‌باید فرستاد، چه ساعت بساعت ازجانب رومیه‌کمك میرسد.حسب‌الحکم‌جهانمطاع شاه‌قلی‌بیك‌ایناتلو را با قورچیان وغیره ایناتلو را فرستادند وقورچی‌باشی را با سایر قورچیان روانه نمودند ومحمدبیك بیگدلی را با قورچیان شاملو و تابینان‌با یك‌کرنای بجانب‌دست راست فرستادند . نواب علیخان با لشکر قورچی‌باشی و مددخان از میان باغستان سیس رفتند و هیچ‌جا توقف ننموده لشکری‌که در برابر بود مثل لشکرشام وقراقاش و غیره به ایشان تاخته، بتوفیق الله تعالی و به‌یمن اقبال همایون نواب اشرف ایشانرا از پیش برداشته تا عراده‌که نزدیك اردو کشیده بودند بردند و سر و زنده بسیار بدست‌آمد که تفصیلش در محلش خواهدآمد.بیت:

کرّنا با نفیر عالم سوز کرد تاریك رومیانرا روز

و تفنگچیان سلدُخلو با یك‌کرنای بتعاقب فرستادند و این لشکر جدا جدا و تیپ تیپ قشون قشون ازپی هم‌متوجه‌شدند الحق که‌کلب‌آستان‌علی‌بنوعی‌سرداری فرمودند که حد پادشاهان جهاندیده بود، باز حسب‌الامر نواب کلب‌آستان علی‌ناظر کرمانی بخدمت علیقلی‌خان ایشیك‌آقاسی‌باشی رفته و سبب توقف پرسید و حسب‌الحکم‌الاشرف بی‌توقف برلشکر رومی تاخته این دولشکر چون دو دریای اخضر بتموج درآمده بیکدیگر حمله نمودند و مردانی‌شیردل وگردانی‌صف‌گسل بیکدیگر آمیخته جنگ درپیوست‌که چشم بسیط غیر را ندیده این جنگ ازچاشت تا عصر تنگ کشید حسب‌الفرمان قضا جریان الله‌وردی‌خان اشاره بمیمنه ومیسره‌نموده بیکباره حمله‌نمودند و از صدمه‌سم ستوران آن‌مقدارگرد وغبارانگیخت‌که‌آفتاب‌جهانتاب درنقاب مستورگشته چهره نگشود، بیت:

ز گردی که برچرخ دوار شد | برو برج خاکی نمودار شد
در آن عرصه گاه ازغبار سیاه | سراسیمه شدبرق وگم کردراه

حسام در میان غبار رزمگاه از لمعان برق ابر سیاه نشان میداد و زبان سنان در قبضه مبارزان ازشهاب ثاقب سخن می گفت تیرها چون سپاه بلخ صحرا را سیاه گرد ونقاب کحل بر رخسار آفتاب می بست پیکانهای آبدار چون بند ناصحان در دلهای مبارزان می نشست. قطعه :

زتندی خدنگ ازنظرها نهان | رسیده چه تیر اجل ناگهان
شده تیرها کاخ غم‌را ستون | ستونی کزو شد سراسر نگون
تفنگ چو اژدرسری پرزقهر | دهان پر ز آتش درون پر ز زهر

لشکر قیامت اثرقزلباش بصرصر جلادت اثر، آتش جنگ رومیان افروخت و لشکر رومیه را بالکلیه شکست دادند و جمعی کرد بالای تپه تیپ بسته بودند متفرق شدند. بیت :

اگر چه بود کوه ثابت قدم | چه آید قیامت بریزد ز هم

اکثر ایشان بدست آمده جمعی خود را بعرادهٔ‌رسانیدند وبعضی راه وان‌پیش گرفتند و بعضی خود را بکوهها و نیستانها رسانیدند و تتمه علف تیغ غازیان شیرشکار نصرت‌شعار شدند و چون بنیروی اقبال‌بیزوال‌فرخنده‌فال رایت‌اقتدار وشوکت رومیان بد کردار که بر اوج تکبر و استکبار برافراشته بودند نگونسار ساختند ، نواب کلب‌آستان علی با قورچیان رزمخواه از کمیت فلك سر فرود آمده در کنار جنگ گاه. قطعه:

شب‌تیره‌چون‌شاه گردون‌غلام | بزیر آمد از ابلق تیز گام
فرود آمد از اسب شاه جهان | مسیحا بزیر آمد از آسمان
ز انجم‌فلك مشعل افروز شد | شب تیره روشنتر از روز شد

غازیان تندخو و دلاوران جنگجو او را احاطه کردند. درآن حال بدیدن سرو

اختر. مه زنده که می آوردند مفصلا بیك یك میرسیدند از آن جمله کردی دست بسته بنظر اشرف آوردند بعداز تحقیق مشخص شد که مـلازم میرشرف بهتی است فی۔ الفور حکم بخلاصی او نافذ شد و بمیرشرف بهتی حکمی نوشته شد که توازمائی و بما تعلق‌داری دانسته باش که صباح چغال اوغلی را درمیان خـواهیم گـرفت مبادا کسی ازتو ضایع شود اگر میسرت باشد خود را بما برسان والاخود را بگوشه‌ای کش که مبادا از آن تو کسی‌ضایع شود ومقرر شد که این قورچی که‌این کرد راگرفته بود او را بعقب اسب خودگیرد وبه‌اردوی‌رومی رساند چون بفرموده عمل‌کرده بـه حوالی عرادهٔ رومی رسیدآن کرد را روانهٔاردوی رومی ساخت.ازقضا این کردوقتی بمیرشرف رسید که از دیدن سردار مراجعت کرده بود واز بسیاری دماغ‌خشکی سر۔ دار ملاقات صوری صورت نبسته بود ومیرشرف از این ندیدن بسیار دمـاغ خشك بود و در دریای تحیر غوطه خورده از عاقبت‌کار اندیشناك بود این کرد نامهٔ نامی و حکم گرامی شاه جهان بدست میرشرف بهتی داد چون حکم‌را خوانـد گـرفتگی خاطرش بشادمانی مبدل‌شد واز خواندن حکم سجده‌شکر کرد وحقیقت بکسی‌اظهار نکرد وحکم بسواری‌کردان نمود وتا دیاربکربجائی توقف‌نکرد وچون اطراف میر۔ شرف این حالرا مشاهده‌کردند بی‌توقف تمام سوار شدند وقراربفرار دادند چنانچه آن شب قریب به بیستهزار از کرد وجلالی ومردم اطرافی راه فرار پیش‌گـرفتند و مصداق این‌مقال حال‌حضار فرخنده‌آثار مجلس بهشت‌آئین شدقطعه:

به‌شمشیری‌یکی یاصدتوان‌کشت | به رائی لشکریرا بشکنند پشت

وچون‌میرشرف‌بهتی به‌تسو رسیدجان‌فولاداوغلی‌پاشای‌حلب‌بادوازده‌هزارکس ازمردان‌کاری که‌به‌کمك‌چغال‌زاده‌می آمدندمیرشرف رادیدند و ازشکست لشکر خبر شنیدنداونیز کوس‌فرارگرفت‌وتاوان‌جائی‌توقف نکردوچون‌نواب کلب‌آستان علی آن کرد بهتی‌راروانه کرد کردی‌از کردان‌مکری‌رادست‌بسته آوردندبازره‌و کلاه‌خودوخنجر برمیان‌بسته،چون‌تفحص‌احوال او کردندکرد مکری‌حاضر بود گفت‌برپادشاه عالم‌معلوم باشدکه پدر اوپدرمراکشته است.نواب کلب‌آستان علی فرمودندکه‌خونی‌تست‌توهم

او را بکش،قورچی که او را گرفته او را بپای مشعل برد و دستش گشود که زره از تـن او بیرون کند و بخونی بسپارد آن سگ فـرصت کـرده خنجر کشیده متوجه نواب کلب آستان علی شد یساولی از جماعت امیرلو سرراه براو گرفت،کردمکری آن خنجر برآخورهٔ گردن یساول زده خـود را به‌نواب کلب‌آستان علی رسانید. از قضانواب کلب آستان علی‌غافل‌باعلی‌بیات‌گران‌پا درسخن بودکه درپشت سرایستاده بودازصدای او نگاه‌کرده ومجال ازجای جستن نبود دست‌مردی درازکردودستی که آن کرد خنجر داشت گرفت وبنوعی او را برخاك مذلت‌کشیدکه پوست از رویش رفت وخنجر از دستش گرفت وبپای مشعل انداخت و فریدون‌خان حاکم استرآباد خود را برسرآن کرد انداخت واز جوانب خنجر وشمشیر بـرآن سگ انداختند از آن جمله زخمی برپای فریدون‌خان خورده آن کرد ناپاك را پاره پاره کـردند. جمعی که این‌گیرو دار را مشاهده کردند بگمان آنکه مبادا نـواب‌کلب آستان علی ضایع شده باشد از جوانب، لشکربرهم خورد وعجب رستخیزی واقع‌شد فی‌الفور نواب کلب آستان علی ازجای جست وتیروکمان راگرفته‌خود را بپای مشعل‌رسانید وچند تیر بچپ و و راست انداخت و نهیب بلشکری داد. آن جمع چـون نواب کلب‌آستان علیرا بسلامت دیدندآرمیدند وهم در این شب چون به‌اتـاق رفتند علی پاشای زنجیر قرن را آوردند بعداز مطالعهٔ بسیار مقرر شدکه سراو را بـرداشته بـه گرجستان برند چون سیمون‌خان را اوگرفته بود و خونی آن جماعت‌بود. در همان شب نواب کلب آستان علی علیقلیخان ایشیك آقاسی باشی شاملو را طلب فرمود که قراولی لشکر رومی را بتو فرمودیم می‌بایدکه پاس داشته‌هرچه واقع شودعرض کنی. حسب‌الفرموده علیقلیخان مذکـور بحوالـی اردوی‌رومی رفته همه‌جـا کس گذاشت،ملازمانی راکه در حوالی اردو گذاشته بود شخصیرا گرفته بنزد علیقلیخان می‌آورند ازوکه احوال استفسار نموده میگوید که سردار سوار شده راه فرار پیش گرفته درساعت آن شخص را همراه ملازم اعتمادی بخدمت نواب کلب آستان علی فرستاد. بعدازآن حکم‌شدکه اثر ایشانرا از دست مگذارکه.گنجعلیخان ونیز پیربود.

اقخان را مقرر کرده‌ایم که رفیق تو باشند. تارسیدن جز رومیانه مسافتی بعید شده بود علیقلیخان مذکور مقیدخانان نشده از پی‌ایشان‌میرود، وقت سحر آن شب پیر بود اق‌خان، به خان مشارالیه‌میرسد وباتفاق یکدیگر تعاقب نموده تاحوالی الباغ میروند و در راه جمعی کثیر از رومیان گرفتار می‌شوند وشتر واسب بسیاربدست غـازیان در می‌آید وصباح دوشنبه بدیدن سرواخترمه مشغول شدند. بعـداز آن تفحص‌احـوال لشکر ظفر اثر خود نمودند. اما امیرگونه خان قاجار حاکم چخور سعد زخم تفنگی برپشت داشت و زخم تیری برپای داشت نواب کلب آستان علی بدست مبارك خود زخم او را شکافته گلوله با حلقه‌های زره بیرون آوردند و پیکان نیزاز پای او بیرون آورده دوختند ومرهم نهاوند ونیاز قلی سلطان مقدم تفنگی برسرخورده بسرپوسته دویده بود زخمش کاری نبود و بسرسام انجامیده بعداز سه روز فوت شد و ایالت مقدم ببرادرش آقا بیات سلطان شفقت نمودند. واز اعزه‌میرعبدالقادر کـه بشجاعت زیور[1] داشت وبخوش نویسی و بامانت و دیانت آراسته بود زبه منصب جلیل‌القدر و زارت غلامان سرافراز بود واز سادات عظام مشهد مقدس بود وسراسیمه ازعقب رومیه رفته بود تاحوالی عراده،چون مجال فرار نمانـده دستگیر شد ولباس عاریتی حیات کند وبه‌دارالقرار قرارگرفت و خسرو بیات داروغهٔ یزدکه درشجاعت یگانه و طاق و درعدالت و رعیت پروری مشهور آفاق بود بعـد از جنگ وجدل بسیار از لباس حیات‌که مستعار بود دوری جست وبعالم آخرت رفت واستاد مستعلی زرگر که نادرهٔ عصر بود کشته شد ویکصد وهشت نفراز مشهوران لشکر قزلباش وهشتصد وسه نفراز مشهوران[2] لشکر متفرقه بضرب تفنگ رومیان از عالم فنا بعالم بقاء رحلت نمودند. واز لشکر رومیه پاشایان بدین تفصیل گرفتار شدند:صفر پاشا بدست خاندان قلی بیات خربنده لـوملازم اللهوردی‌خـان گـرفتار شده‌طرفـه‌تر آنکه هر دو زخم برداشتند ازیك موضع بریك جهت وبسیار زخم نمایان بود و شیراحمد پاشا بدست

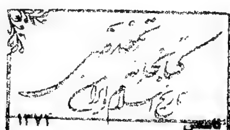
۱ــ که به زیور شجاعت وخوش نویسی وامانت و دیانت آراسته بود.
۲ــ درنسخه دیگر مجهولان آمده

اسمعیل بیگ اوریات گرفتار شد وعثمان پاشابدست ملازمان محراب‌خان افتاده‌علی پاشا بدست[1] کشته شد وعلی‌پاشا زنجیر قرن بدست محمد بیات خاص‌لر گرفتارشد ومحمد پاشای جلالی بدست[2] کشته شد وحیدرپاشای جلالـی بـدست[3] کشته شد و محمد پاشای بیگلربیگی اورفه بدست[4] گرفتار شد و عبدالله پاشا بـدست طهماسب قلی‌بیات مشهور به‌یتیمچه‌کشته‌شد ومصطفی پاشا بدست برخورداربیگ گرفتار شد و خسرو پاشا بدست[5] کشته شد و محمود پاشا بدست کشته شد ومحمد پاشا ولـد خضر پاشا بدست[6] کشته شد ومصطفی آقای قوللر آقاسی دیار بکر بدست اسفندیار بیات عرب‌گیرلو گرفتار شد چون بنظر اشرف‌آورد بخطاب بخشی‌ساخلو[7] سرافراز شد ومحمد آقای خندان بدست قرابیك یوزباشی ایناللو گـرفتار شد واو را درقلعه قهقهه انیس پدر و برادرش گردانیدند و امرای اکراد بدین تفصیل بدست آمدند و اکثر کشته شدند:علی بیات حاکم گنجعلی بیات مراکیل ومحمد بیگ حاکم بالو و اللهوردی بیگ حاکم‌مرکیت ومحمد بیگ حاکم ساکی کشته شدند وشیرملك‌حاکم شروان حسب الالتماس الوند بیگ‌روزکی مدتـی در رکاب ظفرانتساب بود و بـه انعامات شاهانه وخلع پادشاهانه سرافراز گردید وبه اعزاز تمام بجاومقام خودرفت وعیسی بیگ‌وکیخسرو بیك سنجابی وسلیمان بیگ محمودی واحمدبیگ پهنانشین وعبدالله بیك وعمر بیك وسلطان علی بیگ ومیر عمربیك‌محمودی واحمدبیك دیاز بکری وعثمان بیك بارگیری گرفتار شدند واکثر کشته شدند واز امرای رومیه‌بدین تفصیل میرلواء ترنم ومیرلواء ملاطیه ومیرلواء قهستان شام ومیرا غزلوو گنجی‌اغز-

۱ـ درهمهٔ نسخ اسم قاتل محذوف است.

۲ و۳ و۴و۵ و ۶ـ اسامی کشنده گان حیدرپاشا وخسرو پاشا ومحمدپاشا وگرفتار کننده محمد پاشا اورفه در هیچیك از نسخ نیامده است.

۷ ـ ساخلو ـ گروهی ازسربازان که درمکانی جای گزیده وبه حفظ ونگاهبانی آن گماشته شده باشند.



لو و مرادآقا وقول آقاسی اورفه و قول کدخدای شام اکثر کشته شدند و برخی گرفتار شدند وتفصیل این اجمال اینست:چاوش خواندگاری یکصدو پنجاه و سه نفر،متفرقه خواندگاری هشتاد وپنج نفرو ینی‌چری یکهزا روسه‌نفرو شورباچیان شام پنجاه نفرو سایر جماعت گرفتار ومقتول سیزده هزار وچهار صدو چهل نفر شدند سوای آنچه بعداز این مردمی که تعاقب گریختها نموده بودند گرفته زنده باسر آوردند. چون رومیه شکست خورد واز اول صباح تاشب بجنگ و جدل مشغول بودند و کسی طعام نخورده بود در اول شب طعام جهت چغال اوغلی سردارحاضر ساختند وبطلب یکیك‌از پاشان و ارکان دولت فرستاد.در جواب بجز گرفتاری‌و کشتن وفرار خبری نیامد و خبر فرار میرشرف بهتی و جماعت جلالی شنید چغال زاده آزرده شد و ازآن طعام که حاضر بود نخورد و ازجای برجست و باستحکام عراده و مردم خودکه زنده بودند ساعی‌شد وفرار بخاطرخود قرار داد وآخر روز دوشنبه بیست وپنجم جمادی‌الاخر چغال اوغلی با جماعت قول و بقیةالسیف لشکری خیمه خرگاه انداخته همعنان یأس و حرمان شده از بیم جان راه فرار پیش گرفتند مثنوی:

زمیدان شاهی گریزان چغال — پشیمان زسرداری و قیل وقال
سراسیمه رومی گردون ستیز — بیکباره کردند رودر گریز

لشکر دشمن بآن کثرت که درمقابل هرنفری ازقزلباش بیست نفربود شکست خورده پشت‌دادند و مضمون آیهٔ کریمه و کم من‌فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله به‌ابلغ‌وجهی بظهورآمد ونصف شب‌جماعت قزلباش ازفرار سردار خبردار شدند و برخی به اردوی رومی‌ریختندقریب پنجاه ونه هزار خیمه واتاق پراز اموال واسباب وزر وجمعیت و مرصع آلات واقمشه[1] نفیسه و انواع خور دینها کتبخانه‌ها و شتر بسیار واسب واستر که زبان ازبیان آن قاصر است بدست غازیان درآمد چنانچه‌یك

۱ـ اقمشه جمع قماش است.

من قهوه مدنی به‌ده دینار بود وپوستین سموری به‌هشت تومان فروختند که‌اهل خبرت یکصدو پنجاه تومان‌قیمت کردندوقیاس باقی‌اقمشه واشربه بدو کتب بدین بایدنمود وچون سردار بر گشته روزگارکه اردویش درحوالی سیسان بودگریخت بجزحوالی الباغ بزیرنیامد چنانچه مسافت فرار سی ودو فرسخ‌باشد واز طرفه‌گیهای زمان‌آنکه سرداردر وقت فرار کردی ازغضب خود دید جمعی‌از مردم خودراکه گمان‌گرفتاری ایشان داشت واز خوف آنکه مبادا بگویندکه سردار ازکدام طرف‌رفت امربکشتن آن جمع کرد،نیم‌جانان ایشان شرح حال ایشان نمودند وجمـاعت مقتول یکصد و شصت وهفت‌آدم بودند وچون‌خود را به‌وان رسانید و داخـل شهرشد جـان فولاد اوغلی راکه دربیرون نشسته بود وبا امیرشرف بهتی ازتسو گریخته بود طلب نمود وبه‌عتاب وخطاب درآمده‌گفت ده روزه راه را بعداز سه‌ماه آمـدی و خود را بمن نرسانیدی‌کـه مـرا باین روز نبینی.حکم بگرفتن او کرد و بدست خـود سرش را برید. روزدیگرکوچ کرد وچون به‌واسنان رسید قراقاش راکه باستقبال آمده بود با پنج نفراز مردمش وقجر پاشا را نیزبعلت فرارکشت و درسه‌شنبه بیست وششم‌نواب کلب آستان علی برسم تعاقب وتسخیر دیگر الکاءکوچ نموده نزول درتسو نمودند و در چهارشنبه نزول درخان مردان که‌آخر دریای شمالست واقع شد و در پنجشنبه بیست وششم نزول در اوایل سلماس نمودندو ازکرامات‌نواب کلب‌آستان‌علی‌آنکه به‌نیستانی رسیدند وفرمودندکه رومی دراین نیستان هست آتش زنند ، از جوانب آتش زدند چندنفر از بیم‌آتش‌بیرون‌آمدند وسه نفرسوختند وبسته بار بسیارسوخت و چون در حوالی‌رودخانـه مشهور به‌رود سلماس نزول‌شدمحمدبیگ ولدقوچی‌بیك بشرف پای‌بوس مشرف‌شدومولانا ضیاءالدین کاشی این تاریخ گفته. قطعه:

بشارت اهل ایمانراکه بشکست — سنان رومی از جنگ قزلباش
غلام شیر مردان شاه عباس — شه خورشید فرهنگ قزلباش
شکستی داد رومی راکه رومی — دیگر ناید به آهنگ قزلباش
ز آتش بـازی رومی نترسد — سمندر طبع سرهنگ قزلباش

ضیا گفت از پی تاریخ این فتح   گریزد رومی از چنگ قزلباش

و درسیم رجب سه ملازم از حسین بیگ حاکم الباغ آمدند باتحف، وعرض عبودیت نموده التماس عفو گناهان خود نمودند و گناهشان بعفو مقرون شد وچون کور سیف‌الدین باقنبر سلطان کوزی بیگلو بجانب قلعه قوچی بیگ پهنا نشین رفته بودند عریضهٔ ایشان رسید مشتمل بـر اطاعت و انقیاد قوچـی بیگ و التماس عفو گناهش نمودند. مقارن این حال چلاق امیرخان برادوست که نواب کلب آستان‌علی دست مرصعی بجهت‌اوساخته، بشرف بساطبوسی مشرف شد وقوچی‌بیگ نیزبشرف پای‌بوس مشرف شد روزدیگرش چلاق امیرخان بخلع فاخر ازقبا و بالاپوش قیمتی وتاج‌ومندیل تمام زروجیقهٔ مرصع واسب وزین مرصع باچهارده نفر از اعیان ملازمانش بخلع فاخر سرافراز شدند و روز دیگرمرخص شده بجانب ارومی واشنی که مقر حکومتش بود رفت و در هشتم رجب ملازمان زکریاخان کسود و زینل‌بیگ محمودی آمده باتحف وعرایض، واظهار یك‌جهتی نمودند و رخصت آمدن وشرف پای‌بوس رسیدن خواستند، حاجت باجابت مقرون شد و در دهم زینل‌بیگ وسلطان احمد بیگ برادرزادهٔ مصطفی‌بیگ محمودی‌بشرف پای‌بوسی مشرف شدند والیوم میرزا محمدامین‌اصفهانی‌ومقارن این حال خواجه علی‌شاه اصفهانی وزیرقزوین آمد وحسب‌الحکم الاشرف مقید شد ودر دوازدهم پنج‌سر، و دو زنده ازگنجه‌آوردند و هنوزخبرشکست‌سردار بآن جماعت برگشته روزگار نرسیده بـود وهیکل و ادعیه وحکم سرداری چغال‌زاده آوردنـد وعریضه زکریـا بیگ رسید که بخدمت رسیدم بهرکجا حکم جهانمطاع باشد می‌آیم ومصطفی‌بیگ‌کرد و ابدال بیگ ولد نورعلی بیگ‌کرد شهروانی‌بشرف پای‌بوس مشرف شدند و دربیستم بسطام آقابه‌الباغ رفت باستقبال زکریابیگ وحسن بیگ وعصر بیست ویکم نواب‌کلب آستان علی‌متوجه تبریزشد با یلغار، وآخر همین روز داخل شهرشدند وچـاشت روز دوشنبه بیست و دویم زکریا بیگ داخل اردوشدو میهمان اللّه‌وردی خان بود و بنوعی میهمان داری نمود که جمیع مردم آن سرحد متعجب ماندند وبه‌اسعد ساعات داخل تبریز شد و به

شرف پای‌بوس مشرف شد. مقارن دخول او به‌تبریز خبررسید که قلاع گرجستان بدست اولیای دولت قاهره درآمد. بعد ازجشن صحبت‌ملوکانه بجهت زکریابیگ جمیع مایحتاج ازخیمه وقالی ومطبخ و دیگ وطبق واسباب‌شربتخانه والبسه‌وخلع فاخر ازقبا و بالاپوش سمور قیمتی چهار ذرعی وتاج مرصع و شمشیر و خنجر و اسب تازی‌نژاد و الچه بازینهای‌مرصع و باز و شاهین وبحری وشنقار[1] با لقب‌خانی به‌زکریا بیگ شفقت شد و به‌زکریا خان دراحکام مطاعه نوشته شد و بدستور بجهت حسن‌بیگ برادرزاده خان مذکور وپسرانش تاج مرصع وخنجر وخلع‌فاخر شفقت شد وحسن‌بیگ بعرض‌رسانیدکه پنجاد ویك بالمیز وشاهین و بادلیج[2] رومی‌اززمان قدیم تا حال درقلعه البا غ حاضر است ومال‌شاه است‌وحسب‌الحکم‌الاشرف توپچیان به‌سرداری‌برخورداربیك‌به‌تبریز آوردند ودر بیست‌وچهارم‌شعبان‌به‌اسعدساعات واحسن اوقات بعزم تسخیر گنجه از دارالسلطنهٔ تبریز نهضت فرمودند ومنشیان فصاحت‌شعار بلاغت آثارذکر فتوحات آن‌دیار وشکست دادن رومیان نابکار وچغال اوغلی سردار بقلم مشکباردرآورده وفتح‌نامه‌ها به‌عراق وخراسان وفارس وکرمان ودارالمرزگیلان وبحرین وسواحل عمان فرستادند وچون فریدون خان مرخص برفتن بجانب‌استر - آبادشده بودودرحوالی شهرفرود آمده بود نواب اعلی‌درمنزل اوزمانی بوده بتعلیم قانون سلطنت وطرزحکومت وآداب سلوك برعایا ولشکری قیام‌نمودند. والله‌وردی خان رارخصت رفتن بجانب شیرازدادند ومقررشدکه چهارصدکس ازملازمان حضرت خان باتفاق بیکوردی بیك دررکاب‌ظفرانتساب باشند و چون نزول در دیزه قریب به‌واسفنج واقع‌شد زکریاخان باحسن بیك واولاد واتباع اواز کردان بشرف پایبوس مشرف شده مرخص برفتن بالکاءکردستان شدند وچون[3] بشراسان من‌اعمال سراب واقع شدبسبب‌بی‌اندامی وبدسلوکی به‌لشکری نواب کلب آستان علی‌اظهار

۱ــ شنقار نام پرندهٔ شکاری است کمیاب وقوی‌تر ازعقاب.
۲ــ بادلیج ــ نوعی ازتوپ وآلتی بوده است برای پرتاب کردن گلوله منجنیق .
۳ــ وچون‌نزول به‌شراسان.(ن‌ــم).

آزردگی نمود وباین سبب تیولدار راجسارت و جرأت در آزار آن جمع بهم رسید و چون بمنقوطی که محل فوت شاه غفران پناه شاه اسمعیل ماضی بود رسیدند حسب الصلاح افادت پناه شیخ بهاءالدین محمد پنج حجه بجهت شاه غفران پناه خریدندو در روز روانه نمودند و چون نزول بشماسبی واقع شد قزوینی صحاف راکه بجهت غلوی در تسنن وگفتن سخنهای ناپسندیده گرفته بودند ومیآوردند چون عبورشان بدانجا واقع شد کدخدایان آن بندی را از قید رهائی داده قورچی را زدند و آن جمع آخر بخدمت نواب کلب آستان علی آمده عذر این گستاخی خواستند که اینجا چله خانه قطب العارفین وقدوة السالکین شاه صفی علیه الرحمه است وخانهٔ امانست التماس داریم که نواب کلب آستان علی از جرایم ما گذشته بدستور این خانه را دارالامان قرار دهند وکسی را بکسی کاری نباشد. نواب کلب آستان علی آن جماعت را خلعت داده حکم جهانمطاع نوشتند که چون اززمان پادشاه مغفور امیر تیمور این محال دارالامان بوده بدستور باشد و کسی را بکسی دستی نباشد مگر کسی راکه حق شرعی پیش کسی داشته باشد آن هم بمدارا ومواسا احقاق حق کنند وغسل زیارت شیخ العارفین حضرت شیخ صفی فرمودند وپیاده متوجه زیارت شدند وبعمارت آستانه ومطبخ ونسق کارخانه های آن حضرت اشتغال فرمودندو تاریخ بناء مطبخ شاه صفی را مولانا ایاز گیلانی یافته نوشته شد: معمور باد مطبخ[1] وغور رسی عجزه ومساکین نمودند ودر بیست ویکم نزول در کلهران علیا فرمودند وپنجروز توقف نموده نسق عمارت سید جبرئیل نمودندوغوررسی عجزه هرمحل نموده دست ظالم از گریبان مظلوم کوتاه میکردند و درغره رمضان عبور از آب انکوت واقع شد درحسن فوق من اعمال دره درت روز دیگر ش حسین خان قاجار بشرف پایبوس مشرف شد ودر هشتم رمضان درجاخرلو از راه ملکیت وتیول بخلف بیك سفره چی تعلق داشت نزول واقع شد وحکم جهانمطاع نافذ شد که جماعت قزلباش روزه قیام نمایند ونماز تمام کنند که قصد اقامت نمودیم. و دریکشنبه چهارم

۱ــ «معمور باد مطبخ» به ترتیب حروف تهجی برابر با ۱۰۱۶ میشود.

شوال کوچ فرمودند و ازآب ارس محاذی همین‌ده عبور نمودند و چون نزول در گلوتپه واقع شد شیخ حبیب ولد شمسی پاشا بابیست و پنج تن از اقداس شروان بشرف پای‌بوس مشرف شدند،هم در اینروز از سرخس وزیرآباد اوزبکی دوشاخه‌دار آوردند و احوال ماوراءالنهر را بسیار مختل و پریشان گفت و چون نزول در رودخانه هاجین واقع شد باداده، میرزا ولد داودخان را خان گرجستان‌نمودند واو را بطهمورث خان که نام اصلی او بود خواندند و گرجستان کاخت را باو شفقت فرمودند و در یکشنبه بیست و پنجم نزول در شادباغی که در دو فرسخی گنجه‌است واقع شد و جمعی از گنجه بشرف سجده مشرف شدند و در بیست و ششم شوال نزول در گنجه در حوالی مرقد افصح الشعرا شیخ نظامی واقع شد و دیدن قلعه بطالع سرطان دست داد مقارن این حال خبر رسید که جمعی از غازیان به تسخیر قندهار رفتند و در چهارم مستوفی‌الممالك و قاضیخان داخل اردو شدند و ازجانب رودخانهٔ گنجه دیوار بستی ناقص بود به اتمام و استحکام آن کوشیدند و جمعی از توپچیان را در آنجا بسرداری قنبر سلطان گذاشتند تا مجال عبور اهل قلعه بدان جانب نباشد. بعد ازآن حکم جهانمطاع شد که در میان باغستان جایها بسازند و بساختن سیبه‌ها مشغول شوند و در پانزدهم داخل خانه‌ها شدند و حواله‌ها[1] و سیبه‌ها پیش رفت و در اوایل ذیقعده طهمورث‌خان متوجه‌گرجستان شد و در دویم ذیحجه بکرات‌میرزا ولد داودخان از گرجستان آمد و زن گرگین‌خان ولد الکسندرخان که دختر خسرو پاشا بوده با پسرش عیسی‌میرزا با دختران آوردند با پانزده گرجی بجهت خدمت سیبه‌گنجه و بکرات میرزا برادر طهمورث‌خان که در صغر سن بکشیشی نامزد شده بود آوردند ودر بیست ویکم گرجیان از گرجستان کاخت آمدند و پیشکشها کشیدند و در اواخر این ماه توپ موسوم بتوپ فتح‌ودیگر توپ نصرت ریخته شد.

۱ـ حوالهـ گردانیدن نهری بسوی نهر دیگر (آنندراج).

اما ذکر وقایع یکهزار و پانزده

غره محرم این سال دوشنبه بیستم[1] اردیبهشت ماه یونت‌ئیل بود و مواضع آفتاب ثور هیجده درجه. درششم این‌ماه اسمی خان قمقی‌ازقمق‌آمده بشرف‌پای‌بوس اشرف اختصاص یافت وبنوازشات خسروانه سرافراز گردید وچون‌حسین‌خان‌قاجار با وزیر وملازمانش بی‌اندامی میکرد لازم شدکه او را چند روزی گوشمالی‌بدهند بناءِ علیه او را از مرتبهٔ ایالت انداختند، و در بیست و یکم شروع در ریختن توپ در دولتخانه فرمودند، و دربیست وپنجم شروع درمواجب دادن قورچی و ملازمان وغلامان حسب‌القانون نمودند، و در هشتم صفر قورچیان‌بسرداری الله‌قلی بیك‌قاجار قورچی‌باشی برجی‌گرفتند و الحق بـرسر این بـرج جنگ بسیار شد و بسیاری از قورچی را دست و پای رومی سوخت و این بـرج را از دست ندادنـد و سه نفراز قورچیان ضایع شدند و نواب کلب‌آستان علی چند خیمه جهت سوخته‌ها بـر در دولتخانه زدند و هر روزه دونوبت بدست مبارك خود بآن زخمها مرهم می‌نهادند و

۱ـ در نسخهٔ ملك بیست و دوم اردیبهشت آمده است وقول اصح است.

این جماعات را بتشریفات و انعامات سرافراز ساختند وقورچی مناسب اینحال‌بدین مقال ترنم شد. مصراع:

خوش طبیبی است بیا تا همه بیمار شویم

و روز دوازدهم توپ ریخته شد، و در اینروز چهل نفر ازقلعه بشرف سجده مشرف شدند و درشب پنجشنبه پانزدهم اللّه‌وردی‌خان از شیراز آمده بشرف عتبه‌بوسی مشرف شد، و در بیست و دویم میرمعزالدین محمد مشهور بقاضیخان ولد امیربرهان‌الدین محمدالحسینی که از سادات سیفی قزوین است وبزیور علم و ادب و دانستن وآداب بزرگی بین‌الاقران ممتاز است بمنصب جلیل‌القدر صدارت عام سرافراز شده پای بوسید. و الیوم حضرت سیادت و نقابت‌پناه فصاحت و فضیلت انتباه امیر جلال‌الدین حسن که از سادات جلیل‌القدر اصفهان و از بزرگان شهرستان است پای صدارت الکاء خاصه بوسید و موقوفاتی که نواب‌کلب‌آستان علی بجهت حضرات ائمه معصومین مقرر کرده‌اند و حالت‌التحریر حاصل آن‌هرساله‌هشت‌هزارتومان وکسری میشد به مشارالیه رجوع شد ومقرر شدکه شرعیات و وقفیات ساوه و قم و کاشان و نطنز و اصفهان و اردستان و یزد و استرآباد و مازندران و توابع بعهدهٔ حضرت‌میر باشد و رسومات مقرره‌آن مخصوص مشارالیه باشد وهمهٔ‌الکاء ازحضرت قاضیخان باشد. و در این اثنا خبر رسیدکه رستم‌میرزا ولد سلطان حسین میرزا و خان خانان الکاء دکن و برهان پور و اسیر قلعه را صاحبی کرده‌اند و مانی‌سینك‌کبر و بنگاله را صاحبی کرده است و حکام‌کشمیر نیز سر ازاطاعت پیچیده‌اند ومقارن‌این حال خبر رسیدکه جهانگیرخان ویار محمد میرزا داخل قرجستان شدند و اکثرمردم آن حدود به مشارالیها رجوع نمودند و حسب‌الحکم جهانمطاع لشکری با امراء صاحب سیبه‌ها زیر دیوار و برج قلعه‌گنجه را خالی کرده بر سر چوب کرده بود وآن نقب پر از خار و خاشاك کرده‌آتش زدند و فی‌الفور کس بخدمت نواب کلب‌آستان علی فرستادندکه ما این برج وبارو را آتش زدیم امرچیست؟ بی‌توقف ازحمام بیرون‌آمده با جمعی از مخصوصان متوجه سیبهٔ قرچقای‌بیك شدند وبربالای

حواله بر آمدند. فی‌الفور دیوار قلعه افتاد وبرج فرو ریخت، اهل قلعه خواستند که‌در عوض برج و بارو جوالها پـر از خاك نهاده پناهی بسازنـد چهار نفراز تفنگچیان تفنگها پر میکردند و بدست نواب کلب‌آستان علی میدادند ونواب کلب‌آستان علی بر کارکنان قلعه میزد ازجمله عینك حسن که یکی ازعمله‌های قلعه بودبا هفت نفردیگر از اعیان قلعه پی‌درپی نمایان زدنـد. الغرض تیر نواب کلب‌آستان‌علی برخاك نیفتاد روز دیگر بهمین عنوان جنگ شد و کار بـر اهل قلعه تنگ شد به امان درآمدنـد حسین‌آقا و قوت چاوش از راه دیوار شکستهٔ برج بزیر آمدنـد و از جانب پاشا عریضهٔای‌آوردند که قلعه میدهیم. نواب کلب‌آستان علی درسیبه‌بودند بلباس‌تفنگچیان و نوعی نشدکه‌آن جمع نـواب کلب‌آستان علی را بشناسند. حسب‌الحکم‌الاشرف جارچی‌باشی جار زدکه چون اهل قلعه امان خواستند دیگر کسی بایشان تفنگ‌نزنند و دوشنبه بیست وچهارم صفر اهل قلعه با محمدپاشاحاکم گنجه‌بیرون‌آمدند وبشرف سجده مشرف شدند و پسر و دختر داودپاشاکه در قلعهٔ‌گنجه‌بودند با اسباب واموال بی‌الم و غم و نقصان از قلعه بیرون‌آمدند ومنظور نظرکیمیا اثـر شدنـد و تحف و پیشکش ایشان قبول نفرمودند و هم در اینروز آقایـان قلعه را بسبب‌آنکه سه مرتبه بایشان نصایح و استمالت‌نامه فرستاده بودند و ایشان تمرد نموده‌بودند رستم‌سلطان قموکلن ذوالقدر راکه بقیدآن جمع درآمده بود چنانچه سبق ذکر یافت کشته بودند بقورچیان وملازمان وغلامان سپردند و بیمن توجه شاهی در مسجد جامع گنجه گفته و نوشته‌شد. قطعه:

چاکـر شاه ولایت عباس — گنجه رابستد از رومی شوم
کرد تا پای سعادت برکاب — گشت دشمن ز نهیبش‌معدوم
پیش خورشید چه پایدخفاش — برهما حمله چسان آرد بوم
ملك اجداد خود آورد بکف — کردآباد زیکران بـر و بوم

سال فتحش ز خرد پرسیدم   گفت گردیـد فنا قیصر روم[1]

و سکه بر روی درم و دینار بنام شاهی زده شد و چون گنجه بـدست اولیای دولت قاهره درآمد صفر قلی بیك چگنی بخدمت اشرف آمده و معروض داشت که با جمعی از رومیه در سیبه حرف زده بودیم و بساین غلام متوسل شدند و این غلام بخاك پای نواب کلب آستان علی قسم خـورده و متعهد حیات ایشان شده‌ام التماس عفو گناه ایشان مینمایم. حاجتش بـاجابت مقرون شد و آن جمع که پنج کس بودند ازقید بیرون آمده با صفرقلی بیك میبودند درحوالی حسن‌چائی آن جمع رومیه‌ملازم صفرقلی‌بیگ را بازی داده راه فرار پیش گرفتند. آخر روز سی‌ام صفرقلی‌بیگ خبر-دار شده چند نفر از مردم خود رابرداشته تعاقب آنها نمود. بعد ازسه روز درحوالی شوره کل که قریب بقارص بود ومقر رومیه بود آن جمع گریخته بخاطرجمع، اسبان بعلف سر داده و خود بفراغت خوابیده بودنـد رسید تفنگی سپاهیانـه بطرف‌اسبان انداخت باعث فرار اسبان و جمعیت یاران ایشان شد جماعت رومیه خـواب آلوده برجستند و راه فرار پیش گرفتند. صفر قلی‌بیك با جماعت خود هجوم آورده آن‌جمع برگشته روزگار راگرفته بنظر اشرف رسانیدند و بجزا رسیدند. و در سیم ربیع‌الاول خبر رسید که جهانگیرخان ویار محمد میرزا بعد از تصرف‌قلاع گرجستان اراده‌رفتن و تصرف نمودن اندخود نمودند جون بحوالی چیچکتو رسیدنـد اهل قلعه استقبال نمودند وقلعه را سپردند ومحمدرضا از شنیدن این خبر آزرده شدندپنجهزار کس با رستم‌سلطان پسر خود به الله‌گی کور طاهراتانی بـه استقبال لشکرخان فـرستاد. روز سیم‌محرم تلاقی فریقین دست داده رستم سلطان شکست خـورد و پانصد سر از آن جماعت بریدند و علم ونقاره آن جماعت را صاحبی کردند و رستم سلطان بـاکور طاهر بقلعهٔ میمنه متحصن شده‌اند وچون در این سال امراء خراسان بـا ملك سیستان بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار رفته بودند خبر رسید کـه پسر شاهك‌خان حـاکم قندهار در

۱ــ عبارت «گردید فنا قیصر روم» به حروف تهجی برابر با ۱۰۱۵ میشود.

چهارشنبه نهم محرم اینسال با جمعی ازجغتای برسیبه ریختند و جنگ مردانه دست داد وچهارصد وهفتاد سر ازمردم جغتای با سرهمین پسربریده شد وتتمه‌گریخته‌خود را بقلعه انداختند. ایضاً خبر رسید که جمعی ازجانب‌عربخان حاکم ارکنج با جمعی از مردم چهارجو در حوالی ابیورد ملحق شدندکه مجموع چهارصد نفر باشندکه بزبانگیری وتاخت بآن حدود میآمده‌بودند. ازقضا چون‌نواب کلب‌آستان‌علی اسبابی که در جنگ چغال‌زاده بدست افتاده بود حصه‌ای بجهت امراء خراسان فرستاده بودند و امیرالامراء خراسان حسین‌خان شاملو که حاکم هرات است بملکش خان حاکم نسا و ابیورد حصه‌ای فرستاده بود ملکش‌خان بجهت استقبال‌آن عطیه‌لشکر جمع نموده با اعیان و اکابرآن حدود سوارشده از شهر بیرون میآیند. مقارن‌این حال شخصی میرسدکه جمعی از اوزبك بتاخت این حدود تمتی آمده‌اند فی‌الفور ملکش‌خان‌عنان عزیمت‌گردانید وچون تلاقی‌فریقین دست میدهد لشکر اوزبك را تاب مقاومت نمیماند فرار بخود قرار داده جنگ وگریز میکنند و ازآن جماعت يك‌کس بجهت خبر بردن هم بدر نمیرود و بالتمام علف تیغ‌غازیان نصرت فرجام شدند و در نهم ربیع‌الاول سیبه‌های کلب‌آستان علی بسرسیبهای خراب شده گنجه رفتند وحکم بقتل محمدپاشا حاکم‌گنجه شد و دریکشنبه هیجدهم بعزم‌تسخیرتفلیس و تومانیس‌وآقچه قلعه وقلعه لوری وگرجستان. کوچ‌ازگنجه واقع شد وچون نزول درحسن چائی واقع شد منشیان بلاغت شعار صورت عزایم امور که از نواب کلب آستان علی بظهور آمده بود بنوك خامه گوهر باربر صحایف اوراق نوشته ببلاد آذربایجان وفارس وکرمان و عراق و گیلان و استرآباد و خراسان و خوزستان و سواحل عمان فرستادند وغبارعصیان رومیان‌گنجه به‌آب تیغ شستند وحکم به‌قتل‌عام جماعت‌گنجه‌فرمودند وایالت‌گنجه به‌محمدخان زیاداوغلی‌شفقت شد. چون‌دراینچه چائی‌نزول فرمودند خبر رسیدکه درعساکر شماخی نفاق بهمرسیده وازجانبین‌جمعی کشته شدند وعریضهٔ زکریاخان باتحف رسید مشتمل‌بر اطاعت وانقیاد و پریشانی لشکر رومی و ضعف وبی قوتی سردار رومی وچون نزول‌نواب کلب آستان‌علی‌در

سرپل اورکمز من اعمال تبدی واقع شدمحمد پاشاولدنظر پاشاقزاقلر حاکم قلعه‌بوری وقلعه سفید بشرف پای‌بوس مشرف شدوالای رومی‌را سرنگون ساخته لقب پاشائی به‌خانی مبدل شدوحسب‌الحکم جهانمطاع عالم مطیع محمد بیك بیگدلی عازم گرجستان کاخت شد بطلب دختر گرگین‌خان ولد سیماوان‌خان. مقارن این حال عریضهٔ امیرگونه خان باکلید این قلاع که از کردان بود رسید. قلعه خوشاب، قلعه بسك، قلعه بارگیری، قلعه بالاباد وقلعه‌الجك‌ودر دو شنبه شانزدهم ربیع‌الآخر قورچیان بسرداری قپاق بیگ بیگدلی داخل قلعه تومانیس شدند ونزول اجلال درالکت واقع شد ودر هفدهم ربیع‌الآخر لطیف پاشا حاکم تفلیس وجماعت لشکری آنجا درجواب استمالت نامه نواب کلب آستان علی کس بپایه سریر خلافت مصیر فرستادند واللهوردیخان را طلب نمودندکه چون اوبیاید درملازمت او بوده بشرف پای‌بوس مشرف شویم. در جواب رأی صواب‌نما اقتضا نمودکه ایالت پناه علیقلیخان ایشیك آقاسی باشی میرود. روز پنجشنبه نوزدهم این ماه مشارالیه داخل قلعه تفلیس شد وپنجاه وسه توپ بیکبار آتش زدند. یك توپ شکست وباقی درست بیرون‌آمد ودرجمعه بیستم لطیف پاشا را بااعزه لشکر بشرف پای بوس اشرف آورد وبه‌خلع فاخر سرافرازشدند ومرشد قلی بیگ تکلو باپنجاه نفرتفنگچی این جماعت‌را به‌قلعه قارص رسانیده مراجعت نمود وازبسیاری حرارت نه روز مزاج وهاج منحرف شد وبه‌فصدی به‌صحت مبدل گردیدودوشنبه‌بیست ویکم‌خبررسید که‌سنان پاشاوبوستان‌چی باشی که بسرداری‌طرف قزلباش مقررشده بود به‌ارزروم آمده ودر بیست و پنجم نواب اعلی باجمعی از مخصوصان بدیدن قلعه تفلیس رفتند. الحق‌طرفه‌حصنی‌حصین که خندق اوخداآفرین بود واصل قلعه برقله‌کوهی واقع شده‌بود وباوجود آنکه رودخانه کربااین عظمت از میان قلعه میگذشت ازدور دست آبی آورده‌بودند ودر جمیع خانه‌ها جاری بود و همه جا حوض پاساخته وپرآب‌بود. مثنوی:

حصاری زعالم سرافراخته | بعرش برین سایه انداخته
گذشته سر باره‌اش از فلك | ز نظاره‌اش خیره چشم ملك

فصیلش کم ازعرش والا نبود ز رفعت سر قلعه پیدا نبود
چو گردون بتابش زبیداد بود ز سنگین دلی کوه‌فرهاد بود
خور ازخنجر لشکرش خشمناك زده پیرهن زین سبب صبح چاك
تفنگان در آن قلعهٔ با شکوه نمایان چو اژدر ببالای کوه

و دوپهلوی اوچند حمام خداآفرین، حوضها همه‌ازسنگ بریده آبهادر کمال صافی و گرمی. ایالت آن محل وحفظ وحراست اورا به‌محمدسلطان شمس‌الدین لر که در آن حدود بمردی و کاردانی مشهور ومعـروف بود شفقت فرمودند و پانصـد تومان به‌جهت آذوقه‌قلعه باودادند ونان‌و خورش بنو کردادند ودردوشنبه غره‌جمادی الاول دیدی بال زوجه سیماوان خان با دختر گرگین خان بشرف‌سجـده رسیدند و سیم جمادی‌الاول کوچ فرمودندونزول دررودخانه تبدی‌فرمودند روزدیگـر ملازم بیرحم بیك حاکم قبه‌رسید وچهل وهشت سرازرومی‌آورد ونمود که قلعه‌شان‌را خراب کردیم والیوم اوصمی‌خان داغستانی رامرخص برفتن ساختند واز زین وکمرو تاج مرصع وخلع فاخر داد وروانه نمودند ودر نوزدهم این‌ماه نزول درتوسلی من‌اعمال طاوس‌چائی که طرفه جائی وعجب راهی که درقلب الاسدبارش اوبرف بود وازفراز ونشیبش که زحل چون ذره زیرقدم مینمود رفتند وروز دیگرش نزول‌در مرغودقره‌قایه واقع شد وچون نزول درمیدان جوك واقع‌شد گل‌چهره‌باجی که باسلطان‌محمود‌خان موسوم به‌سیماوان خان میبودباغلام حسین وکیل سیماوان خان آمدندوعرایض آوردند وعریضه سیماوان خان مشتمل برسه فصل‌بود: اول آنکه کمترین سیماوان از آزادکرده‌های‌والد مرحوم شما بوده‌ام وبه‌شفقت‌وعنایت اوبایالت ودارائی گرجستان رسیده‌ام وچون بدست رومیه افتادم بسبب اطاعت شما این جماعت همگی سرزنش من می‌کنند که نام ترادرمجلس پادشاه ایران نمیتوان برد اگـر راست باشد التمـاس آنست که سبب بنویسید تاجواب آن‌جماعت توانم گفت. دوم آنکه این غـلام درون قلعه مقیدبودم که مصطفی پاشا برسم سیر بنده خانه‌آمد وبهرجاسری می‌کشید چـون بمن رسیدگفت: که هنوزتودربندی؟ من‌امروز باعث خلاصی تومی‌شوم.چون همه‌جا

من باعث صلح وصلاح بوده‌ام وترا باپادشاه ایران ربطی و آشنائی هست باهم متفق شده‌این صلح بهم میرسانیم‌ودرفتنه وجنگ وخانه خرابی برعجزه‌ومساکین‌می‌بندیم. سیم آنکه التماس آنست که ازسخن این پیرغلام بدر نروند وصلح نمایند تا خون عجزه وساکین ریخته نشودکه سلطان احمد خواندگار اراده سفرقزلباش داشت و حسب‌الالتماس ملاافندی امسال موقوف شد ومقررشدکه اگرصلح نشود سال آینده بیایند وازآمدن اوقتل وکشتن بسیار میشود شماهم نوعی‌کنیدکه جواب خدا توانید دادن والسلام ودراواسط جمادی‌الاول نزول درکنارگوکچه‌انگیز واقع شد وحکم لازم‌الاذعان شدکه قورچی باشی بابعضی از امراء بساختن قلعهٔ ایروان روند و در شانزدهم نزول درمزرعه‌گوگچه ودیدن اسبانی‌که نقدعلی بیگ میرآخور آورده واقع شد. مقارن این حال از درون چرغی[1] آوردند سفیدکه یك‌نقطه سیاه و سرخ و غیره دراونبود وجمیع قورچیان ومیسرشکاران سالخورده قسم‌یادکردندکه مثل این جانور هرگز ندیده‌ایم ونشنیده‌ایم و درنوزدهم‌این‌ماه درییلاق امیرگونه خان باامراء کردستان زینل‌بیگ و مصطفی‌بیگ محمودی و الوندبیگ بشرف پای بوس مشرف شدند ودراین ماه طالب‌بیگ توشمال و نیاز قلی بیگ قاجار بعالم آخرت رفتند و جماعت پازوکی که شاهیسون شده بایروان آمده بودند عریضه‌ای رسید بابازی و عریضه‌ای‌ازاهل‌شیروان رسیدوالتماس عفوگناه‌شیخ احمدملای خود نمودند. نواب کلب‌آستان علیّ ازگناهان گذشته ایشان گذشت و درجمعه سیم جمادی الآخر نزول درشهر وقه‌من اعمال نخجوان واقع شد. درششم این‌ماه گلچهره باجی وغلام‌حسین که عریضه سیماوان آورده بودند بامرادآقا روانه استنبل شدند ودر بیست و پنجم این ماه قورچی‌باشی باامراء ازایروان آمدند وهم دراین روز خبرفتح قلعه مغازبرد رسید. کدخدایان واهل‌قلعه باکلید قلعه بشرف‌پای‌بوس رسیدند وهم‌دراین ماه‌هشتاد-

۱ ــ چرغ ــ پرنده‌ایست شکاری ازنوع شاهین وباز بـا چشمان سیاه. چرخ هـم گفته شده.

ویك حبه‌ازده چلگرد ازاران بختیاری خریدند ووقف‌نمودند ویوم‌السبت‌سیم‌رجب‌المرجب کوچ شد بعزم تسخیر بلاد شیروان ونزول درده‌الدگز من‌اعمال‌النجق‌واقع شد والیوم رومیان راازقلعه مغازبردآوردند و یوم‌الاحد چهارم رجب دیدار دراردو بااودست داد وچون‌راه‌علی دره سی بسیارتنگ بود و بعضی جایها صندوق و بارهای بزرگ را گذشتن دشوار بود و میبایست‌که آدمی بردوش گرفته از مواضع ضیقه بگذرند حکم جهان مطاع شدکه امراء لشکری مقید روز وشب نشوند و به ترتیب بگذرند. نواب کلب آستان علی‌ده روز در اردوبادوتبدی وآکلیس و تبدی سلتاب به‌سیر وصحبت وشکار وعیش وطرب مشغول بودند ونواب اعتمادالدوله میرزا حاتم بیگ اردوبادی‌که مدت هفده سال بودکه به‌منصب جلیل‌القدر وزارت کل سرافرازبود ضیافتی کردکه لایق وپسند نواب اعلی وخواص وعوام‌شد وبه‌خلع فاخر سرافرازشد واردوباد را به‌سیورغال[1] ابدی واحسان سرمدی‌بمشارالیه شفقت فرمودند. ودرچهار شنبه چهاردهم رجب کوچ کردند بعزم‌عبور ازعلی‌دره‌سی‌و ازآن راه صعب عبور به آسانی فرمودند و چون نزول به‌جوندز واقع شد باز عریضهٔ حمایت شیروانیان رسید والتماس استخلاص از دست ظلم جماعت رومیه‌نمودند، ازبسیاری عرایض رفتن به‌شیروان به‌سرحد وجوب رسید وچون نزول درکنار ارس من اعمال برکشاد محاذی موالیان واقع شد ملازمی از اسمعیل قلیخان آالملو که به محاصره قندهار مشغول بود رسید وحکم به‌مهر شیوخی‌که بعد از جلوس بر مسند سلطنت به‌شاه بیگ خان عالی قندهارنوشته ودرآن مهرنام خودرانورالدین محمد جهانگیر نموده بود آورد. مضمون‌آنکه خسرو ولد ما راه عصیان پیش گرفته اکثر تبع اورا ضایع کردیم وبااو عده‌ای قلیل فرار نموده‌اند اگر به‌آن حدود آید او را دستگیر کنند واگر گرفتن متعذر باشد اوراکشته وسرش‌را بفرستند و سربسیاری از محصوران قندهار راآورد و نمودکه کار براهل قلعه تنگ شده وگفت‌که اهل قلعه

۱ــ سیورغال: تیول.

فیلی را مست کرده سر به‌سیبه‌ها دادند به‌ضرب شمشیروتبر اورا ازپای درآورده‌سرش بریدند ودندانش آوردند، طرفه دندان بزرگی بود. هم دراین منزل لشکر به‌سرداری قراحسنخان متوجه شیروان نمودند وولد شمسی پاشا میر حبیب باردیگر بشرف پای بوسی مشرف شد. هم دراین روز عریضهٔ محمد پاشا ولد اوزن احمد ازجانب‌بغداد رسید .

مضمون آنکه نصوح پاشا به‌دارائی بغداد آمد وازقاپی مقرر شده بود که کردان وپاشایان این حدود امداد واعانت نصوح پاشا نموده بعد اورا ازما بگیرند وباو سپارند و چون میرشرف بهنی ازدیار بکر با نصوح پاشا آمده بود و هنوز دیگران نیامده بودند فرصت غنیمت دانسته به‌دفع ورفع او کوشیدیم‌وچون نصوح پاشا تاب مقاومت‌نداشت‌مراجعت کردوسرقاپی‌عریضه نوشته‌طلب کمك نموده الحال مدعای ما آنست که چون بغداد ملك موروثی شماست‌به‌هرکه امرمی کنید می‌سپاریم وتاآمدن حاکم بغداد حکمی به‌کردان وامرای این حدود نویسندکه اگر به‌سر این غلام آیند واحتیاج به‌کمك باشد در امداد و اعانت خود را معاف ندارند و چون نزول درکنار از کی واقع شد خبر رسید که گیلانی کتاب فروش عباس نام به - شماخی رسیده وبه‌احمد پاشا حاکم شماخی رسانیدندکه شاه عباس تغییر لباس داده وباین شهر آمده . پاشا مجلسی آراسته ، انواع تکلفات مهیا ساخته به‌طلب عباس کتاب فروش فرستاده آورده وچون حاضرشد عباس را برصدر مجلس نشانیدودست برگرفته در خدمت ایستاده عباس هر چند در معذرت کوشید پاشا قبول نمیکرد تا آخرالامر پاشا به‌طلب ماهربیگ فرستاد که توشاه عباس را دیده‌ای، این مرد شاه است یا نه؟ ماهر بیگ گفت این شاه نیست و مؤکد به قسم ساخت و باعث رهائی او شد . در این وقت بکش خان حاکم مرو آمدند و هیجده نفر اوزبك‌از تاشکند برآوردند با دوازده باز. نواب کلب آستان علی از ازبکان احوال پرسیدند. اوزبکی در میان این جمع که از اعیان ایشان بودگفت: که هشتاد وپنج نفر اوزبك بتاخت به مرو آمدیم چون به حوالی شهر آمدیم رعیتی

بدست ما افتاد، ازحقیقت احوال مرو وبکشخان ولشکری پرسیدیم آن رعیت گفت که بکشخان باسی نفر قزلباش به سیر سر پالیز رفت ما این را غنیمت دانسته متوجه شدیم غافل ازآنکه یکصدو پنجاه‌نفر دیگر قزلباش به‌قراولی رفته‌اند. مقارن این‌حال ده نفراز جماعت قراول سرپالیز میروند و بعرض بکشخان میرسانندکه لشکربسیاری بجانب مرو رفته‌اند وپی‌آن جماعت را دیدیم. بکشخان فی‌الفور متوجه مروشد در راه تلاقی فریقین دست داده جنگ مردانه شد. به یمن‌اقبال شاهی شکست براوزبك افتاد.مقارن این‌حال همه قراولان رسیدند و از جماعت اوزبك یك کس بهدر نرفت و درحین عرض سرو اختر مه سری بنظر اوزبکان درآمد ، گفتندکه این سریده‌جی مابود وتیرگی وظلمت هوااز وجوداوبود چون او کشته شد عالم ظلمانی نورانی‌شد وهم دراین روزازاسترآباد بیست دست باز اعلی آوردند وبنیاد آقـای شکیلوسوله آقاسی شماخی بشرف پای‌بوس مشرف شد واز اواسط شعبان جمعی‌از اعیان قلعه شماخی باعلی آقای الای بیگی آمدند و عریضهٔ پاشا آوردندکه التماس آنست‌کـه دراین زمستان کلب‌آستان علی برسرما نیایند وکس به‌قاپی وتاتار فرستاده‌ایم‌آنقدر مهلت بدهند که از این دوجانب بما جوابی برسد، بعدازآن بسپاریم. حسب‌الحکم الاشرف در دوشنبه بیست و دویم شعبان بیرام علی‌بیك استا جلو را با آن‌جماعت به قلعهٔ شماخی فرستادند وجواب عریضه این‌حکم نوشته‌شدکه حالامدت سه‌سالست که دراین حدود به تسخیر بلاد موروثی مشغولیم، فی‌الواقع امروز شماکس به‌قاپی فرستاده‌اید وطریق سلوك اینست‌که جملگی راه اطاعت پیش‌گیرید وخون عجزه و مساکین بگردن نگیرید واز آن جماعت هرکه اراده ملازمت ماداشته باشدمواجبش مضاعف می‌کنیم وهرکه میل رفتن داشته باشد او را به فـارس میرسانیم زنهارکـه تخلف جایز ندارند وبرخود واهل وعیال وعجزه ومساکین ترحم نمایند. بعداز نـه روز بیرام علی بیگ معاودت نمود و سخنی که بوی اطاعت آید از اعیان شماخی نگفت، لاجرم شب یکشنبه هشتم رمضان المبارك عبور ازآب‌کر واقع شد وبه یمن اقبال بیزوال شاهی درچنین سرمائی ویخ‌بندی و این چنین آبی یك‌رشته تابی‌نقصان

بمنصوبان این دودمان ولایت نشان نرسیذ، و درحوالی دهعلی لومن اعمال شیروان نزول نمودند واین توجه باعث آن شدکه جماعتی که در این قلاع شیروان بودنـد همگی به قلعه شماخی خود را رسانیدند سوای مردم قلعهٔ دربند وقلعه بـادکـوبه و جماعت قلعه اقداش وقلعه اوش وقلعه شکی وقلعهٔ کنیش وقلعه بیغرد وقلعه سالیانو قلعه قبله وقلعه پیکر وقلعه خوص‌لاهیج و قلعه‌شابران وقلعه محل و هریك خود را بـه شماخی رسانیدند ودراین وقت‌اللّه‌وردیخان باجمعی امراءِکه رفیق بودنـد در آنسو بودند حکم شدکه‌کوچ نموده در سارو‌قمش‌در دامن بیشمال‌کدوکی نزول نمایند. مقارن این حال خبررسید از قاپی به جهت جلب خاطر تومل‌علی جلالی‌که صاحب بیست وپنج هزار جلالی بود ایالت کل کردستان باو دادند و چون تویل علی‌بـه وان آمد جماعتی ازقوم وان او را جواب داده تمکین دخول وان ندادنـد و گفتند تاحال وان را نگاه داشتیم و بـه‌کسی نداده‌ایم و نمیدهیم اگـربدهیم به شاه عباس خواهیم داد حقاکه این عطیه باعث تنفر جمیع کـردستان از رومی‌شد و چهارشنبه هجدهم بیگلربیگی‌گری شیروان را به ذوالفقارخان قرامانلو شفقت فرموده پای‌ایالت بوسیدند و پنجشنبه نوزدهم رمضان نزول اجلال در پشت مزار شاه خندان واقع شد وبه‌محاصره قلعه‌شماخی مشغول شدند و در دوازدهم شهر رمضان این‌سال مقرر شد که امارت پناه علیخان بیگ جوانشیر در عرض دوازده روز در جـوار جسری بـه رودخانه‌کر ببندد فی‌الفور متوجه قزل‌آغاج و لنگرکنان شد وسی ونه‌کشتی به بیع وشری بمبلغ اعلی خریداری نمود باچوب وتخته ومصالح بالتمام بدست آورده در عرض دوازده روز جسر باتمام رسانید وبدان سبب ارزانی تمام در اردو واقع‌شد وحفظ وحراست جسر بعهدهٔحاکم‌شیروان‌ذوالفقارخان نموده بایشان سپردند ومحمد صالح بیگـ وزیر خان مذکور بخـدمت شرف آمده معـروض داشت کـه آب طغیان‌کرده وجسر ازهم پاشیده و غله‌آوردن دشوار است و باعث‌گرانی اردومیشود وما را قدرت حفظ جسرنیست. بناء علیه علیخان بیگ جوانشیر را طلب نموده‌جسر را باو سپردند ومدت چهل‌روزکه طغیان آب بـود محـافظت جسر بعهدهٔ او شد و

نوعی شد که عبور خلایق شب و روز بیفاصله بود.

اما فتح قلعه دربند بتوفیق حضرت خداوند و موافق افتادن تدابیر خدایگانی. چون در سه‌شنبه بیست وچهارم رمضان قانیسو بیگ غلام خاصهٔ شریفه حسب‌الحکم جهانمطاع احکام مطاعه بامراء داغستان برده بود ازمسکر متوجه دربند شد واستمالت نامه‌ای بکدخدایان رسانید، کدخدایـان دربند از در اطاعت و انقیاد در آمده گفتند که این امر خطیر وبسیار بزرگست و بی دستیـاری بزرگی تمشیت نمی‌یابد. بناء علیه الوندبیگ که ازبزرگان آن دیاراست برخاسته با دو کدخدای‌دیگر بخانهٔ اوصمی‌خان که ازمخلصان این دودمان ولایت نشان بود رفته برسم گرو توقف نمودند اوصمی‌خان باپنجاه نفراز جماعت قیتاق متوجه دربند شدند جماعت‌دربندی رومیان را گرفتند وکرز حسن که سردار آن جمع‌بود وبدارائی باب‌الابواب‌مشغول بود بنابراین در قلعه باشش نفـر رومی وبیست ویکنفـر قلعه‌چی متحصن شـد. در روز قاینسو بیگ وکدخدایان دربند به‌پایهٔ سریرخلافت مصیر آمده بشرف پای - بوس مشرف شدند واستدعای پانصد نفر تفنگچی نمودند به جهت حفظ و حراست دربند. حسب‌الحکم الاشرف تفنگچی‌بافقی که به جلادت ومردی‌معروفند به‌سرداری فضائل وکمالات دستگاه شجاعت شعار مولانا فخرالدین احمد بافقی مشهور به ملا زاده وجمعی ازتفنگچیان خراسان به سرداری منوچهربیگ غلام خاصه شریفه روانه دربند شدند. مقرر آنکه در اسعد ساعات یعنی پنجشنبه پنجـم شوال داخـل دربند شدند ونواب سیادت ونقابت پناه صدرالاسلام والمسلمین امیرجلال الـدیـن حسن صدر خاصگی تاریخی به جهت این فتح‌نامه به قید نظم درآورده شد.

رباعی:

فتح دربند چو شد هاتف غیبی می‌گفت

فتح دربند به بس فتح که شبخون آمد

مصحف دل چو گشادیم بر آمد تاریخ

فتح دربند همایون ز همایون آمد.[1]

وچون خبر فتح دربند به شیعیان بادکوبه رسید دریکشنبه ششم شوال کس به پایه سریر اعلی فرستادند و طلب کمک کردند بااستمالت نامه که باعث اتفاق وجمعیت رنود و اوباش باشد و بآسانی یکصدو بیست رومی که در میان هستند گرفته بنظر اشرف رسانیم به مقتضای وقت اکتفا باستمالت نامه نمودند چون حکم جهانمطاع بنظر کوچك وبزرگ ایشان رسید به نصیحت وتحریض افادت پناه غلامی مولانا ضیاءالدین محمد بادکوبئی که بعلت تشیع سه‌رومی او را از بادکوبه به شماخی‌برده اراده کشتن وسوختن نموده بودند واز روح حضرات ائمه معصومین سلام‌الله‌علیهم اجمعین امداد نموده خلاص شده بود متفق اللفظ والمعنی شده چهل‌وسه نفر رومی را کشتند وپنجاه نفر را دستگیر کرده وباقی پناه به‌آستانه بی‌بی هیبت که خواهر امام ثامن ضامن است بردند. ومتحصن شدند. جماعت‌بادکوئی به‌ارسال عریضه‌ای‌شرح حال‌خود به‌موقف عرض رسانیدند حکم‌جهانمطاع نافذ شدکه کدخدایان وجماعت فدویان وشیعیان بادکوبه سرهارا برداشته حاضر شوند وچون ایالت آن به‌ذوالفقار-خان محول بود خسروبیگ غلام خود را بـا پنجاه نفر تفنگچی روانـه آن صوب باصواب‌نمود وروز جمعه یازدهم شوال جماعت بادکوئیان باسرها بشرف پای‌بوس مشرف شدند وجمعی به خلع فاخر وبرخی به سیور غالات و وظایف وانعامات نیز سرافراز وممتازشدند. مقارن این‌حال عریضه قاضیگرای‌خان با عریضه ایلچی نواب کلب آستان علی و عریضه‌خان تاتار مشتمل برعرض عبودیت و اخـلاص و آنکه جمعی برسرمن آمده‌اندکه متوجه شیروان شوند من بایشان قرارداده‌ام که دراواسان کنارآب مرق قلعه می‌سازیم که اهل وعیال درآنجا بگذارم و با شما متوجه شیروان

۱ـ پس‌ازتصحیف‌فتح دربندهمایون ز همایون‌آمد به ترتیب حروف تهجی برابر با ۱۰۱۵ می‌شود.

شوم زنهار که در گرفتن شروان وقلاع آن استعجال نمائید تا بهانه نیامدن من بآن صوب بهم رسد وهم دراین ایام القاص‌بیگ ولد شمخال آمد ومنظور نظر کیمیا اثر شدند ومعروض داشت که اگر نواب کلب آستان علی‌استمالت نامه‌ای شفقت کنند من میروم وسلطان محمود برادر خودکه الحال شمخال وحاکم‌جماعت قتق‌است‌می‌آورم. حسب‌الالتماس او استمالت نامه دادند واو رفت و مأیوس برگشت و قـادی سلطان طبرسرانی بشرف پای‌بوس مشرف شد و درهجدهم شوال خدای بخش‌نام مردی‌از جانب استنبل ازیزد سماوان‌خان آمد باعرایض‌خان مذکور و نامـهٔ درویش محمد پاشا وزیراعظم مشتمل بـرصلح وطلب مردمی‌اعتباری کـه مصلح باشد. بناء علیه از پنجشنبه بیست وچهارم شوال محمد بیگ ولد خلفا را با خـدابخش روانه استنبل فرمودند. مقارن‌این‌حال خبررسید ازجانب خراسان که یارمحمد میرزا درجنگ کشته شد وهمه لشکری او خود را بقلاع گرجستان رسانیدند ومحفوظ ماندند وجمعی‌از اوزبکیه به تاخت به سرخس وزیرآبادآمدند ومال را راندند واین حسین‌خان‌تعاقب نمود، اکثرآن مال را برگردانیدند. وایضاً خبررسیدکه یکهزار اوزبك به تاخت به مرو آمدند و شب مال بسیار راندند وصاحبش بکشخان تعاقب نمـوده سیصد سراز اوزبکیه بریدند وپنجاه زنده را اسیر کردند وآنچه ازمال برده بودند برگردانیدند و اوزبکی را باعریضه بنظر اشرف رسانیدند وتتمه از سروزنده بعداز این به پنج روز آوردند وگناه آن اوزبك به عفو مقرون شد و به تحقق پیوست که ازقاپی مقرر شده بود موسوم[1] چون قریب بمحال جلالی رسید جماعت جلالی بـه استقبال رفته عذر مافات خواستند وبخانه به ضیافت بردند حسب‌القرار تفنگچی تفنگی برسینه او زده کارش ساخت و در اوایل ذیقعده معصوم طبرسرانی بشرف پای‌بـوس مشرف شد و علی‌سلطان زا خر لوبشرف سجده سرافراز گردید و دربیست وچهارم ذی‌قعده‌چهار توپ به سرکاری حسین‌قلی بیك مشهور به قلعه خادم از گنجه آورد روز دیگـرش

۱ــ درهیچلك ازنسخ نام این سردار نیامده است.

بگ علی بیگ ازجانب اصفهان آمد و چهارصد سراسب خاصه آورد وبه غلامان و قورچیان قسمت شد ویکشنبه دهم ذیحجه چون عید بود نواب کلب آستان علی در حمام بود و اعیان دولت قاهره ازسادات وقضات و صدور و پاشایان در ایوان خانه نشسته بودند و ایوان خانه افتاد و جمعی که دفعة مردند شیراحمدپاشای حاکم‌قارص که درجنگ سردار بدست افتاده بودوالحال درکمال عزت ومدار علیه بود و شاه قوام‌الدین حسین ولد میرزا ابراهیم علامه راکه بزیور علم و ادب آراسته بود از زیر انبوه خاك بیرون‌آوردند وقاضیخان صدرعام بشرفه مرگ‌رسیده بود نواب کلب آستان علی بحکم به فصدش کردند واز هردو دستش خون گرفتند و الحق چون‌خون از اوگرفته شد نفس کشیده راست نشست ومیرجلال‌الدین حسن‌صدر خاصه رانش گرد شکست وفوت شد و میرصدرالدین محمد محتسب‌الممالك را استخوان عانه شکست و روزسیم فوت شد، ومیرسید محمد قاضی عسکر رابینی شکافت و سلامت مانده وخواجه عنایت‌الله تبریزی را استخوان پای شکست، بعد ازجفای بسیار به نشد. ومحمد قاسم ولد میرعباس سلطان گیلانی را زنده از زیر انبوه خاك بیرون آوردند وشاه خواجه اوزبك وعلی پاشا ومیرسید ناصر ولد سیدمبارك را مجال‌فرار شد ازشکاف دیوار بیرون آوردند واهل قلعه شماخی بتصوراینکه نواب کلب‌آستان علی درمیان این‌جماعت‌بوده خوشحالی نمودند والحمدلله‌والمنه که حافظ حقیقی، ذات شریف این پادشاه دوست نواز دشمن گداز را درجمیع معارك ومهالك در پناه خود می‌داند.

اما ذکر وقایع یکهزار و شانزده هجری

شنبه غره محرم این سال موافق نهم اردی‌بهشت ماه قوی ئیل بود و آفتاب در ثور به هفت درجه و نیم بود. در دویم محرم ایلچی مکذر حسن پاشای دربند آمد و التماس عفو گناهان خود نمود، حاجتش به اجابت مقرون شد و مقرر شدکه با اوصمی‌خان بخدمت‌اشرف مبادرت نماید. درچهارشنبه دوازدهم مذکوران‌بشرف عتبه‌بوسی مشرف شدند. مقارن این‌حال بعرض اشرف رسانیدندکه بسبب دور شدن آب از برج وباره وخراب شدن سدسکندر عبورخان تاتار با لشکربسیار وجماعت چرکس و اشرار ازکنار دریا ممکنست و از دوری قلعه‌کسی ممانعت‌آن جمع‌نمی‌تواندکردن. بنابراین حکم واجب‌الاذعان صادر شد که بسرداری قنبرسلطان‌کوزی بوسکلو و معماری نادرالعصری استاد بدیع‌الزمان یزدی برجی بزرگ در میان‌آب سازند طاعة الامرالعالی مذکوران برجی در میان آب ساختند پی برج دوگـز در میان‌آب بود و سیصدگز ارتفاع‌آن با وجود این رفعت در وقت موجه‌آب بـدرون برج میریخت‌اما بعد از سعی بسیار رفع‌آن‌نمودند و درآن برج سیصد نفرتفنگچی را جای ساخته وچند توپ درآنجاگذاشته و از این برج با حصارشهر دیوارعریض که سه سوار پهلوی هم بسر سر او توانند رفت و طولش یکصد و بیست ذرع بود

متصل ساختند و الحق که از سد سکندر محکمتر ساخته شد وایالت و دارائی دربند را به جماعت بیات به سرداری چراغ‌سلطان استاجلو شفقت‌فرمودند و مبلغ‌یکهزار تومان به تیول‌آن جمع مقرر شد و در این ایام اهل سیبه در شماخی شهری در زیر- زمین ساخته بودند و نقب‌ها پیش بردند تا خود را بزیر برج و باره رسانیدند و به طریق دیوار قلاع، دیوار و برج را بر سرچوب کردند وبضرب توپ وبالیمزسرهای برج وخانه‌های قلعه را از هم پاشیدند و همه روزه اهل قلعه بیرون میآمدند وطرح جنگ انداخته قزلباش را بدم تفنگ میدادند اما دوشنبه هفدهم ، اهل شماخی از از دروازه بادکوبه بیرون‌آمدند و قزلباش بسرداری علیقلیخان شاملو ایشیك‌آقاسی، طرفه جنگی شد، اکثر رومیان‌کشته شدند و برخی از قزلباش زخمی شدند و تمر- علی‌بیگ ولد بوداق‌خان چگنی‌کشته شد و در یکشنبه بیست و سیم دیسدی‌پال مادر طهمورث‌خان‌باگرجیان وکشیشان‌کاخت داخل اردوشدند وچون‌مکررعریضهٔ‌جماعت قلعهٔ میجن‌کردبه‌امیرگونه خان رسیده بود التماس نموده بودند که‌کس نفرست‌کـه قلعه بسپاریم و در ظل حمایت نواب کلب‌آستان‌علی باشیم لازم شدکـه ابدال‌سلطان قاجار با پیربوداق سلطان و سلمان‌خان‌بیگ و اسمعیل‌بیگ با یکهزار و دویست نفر قزلباش بدستور دیگر مرتب بتاخت آن محال فرستاد و مقرر کرد که اگر قلعه میجن‌کرد بآسانی بدست درآید صاحبی‌کنید وخبرکنید تا بمقتضای‌وقت در محافظتش اهتمام‌کنیم غافل ازاینکه‌خبرعریضه نوشتن میجن‌کرد به‌امیرگونه‌خان بپاشای ارزروم رسیده وپاشایان تفاق نموده پانصد نفراز قول و قوللرآقاسی وآقایان و مردم حسن قلعسی را همراه علی پاشای بیگلربیگی حاکم تومانیس‌کردنـد وعمر- پاشای بیگلربیگی اخسقه با هشتصدکس و سه توپ بـزرگ بعزم خرابی‌قلعه و قتل عام اهل قلعه فرستادند. در چهارشنبه نوزدهم محرم درحوالی قلعه میجن‌کرد فرود آمدند و اهل قلعه بـه شفاعت وزاری درآمدندکـه فردا قلعه را بسپاریم و خود در رکاب شما بوده بخدمت پاشای ارزروم رویم اگر ببخشد خوب والا اوداند وابدال سلطان. وچون از قارص‌گذشت ربع لشکر را بتاخت به اسنین و توابع فرستاد و

جمعی را بحوالی ارزروم بزبان‌گیری فرستاد وبعضی بحوالی قارص بتاخت‌فرستاد و خود با مابقی متوجه میجن کردشد. مقررآنکه مجمع این‌لشکر پای بر قلعه میجن کرد باشد و چون به پنج فرسخی قلعه رسیدند قریب پنجاه‌خیمه و جماعت رومیه را دیدند فی‌الفورآن جمع را علف شمشیر نمودند و اسیران ایشان‌گفتندکه ما به‌کمك علی‌پاشای حاکم اخسقه‌که بـه محاصره قلعه میجن‌کـرد مشغولند میرفتیم فی‌الفور سوار شدند. مقررآنکه پیش ازآنکه‌آن جماعت ازبودن قزلباش دراین‌حدود باخبر شوند وکمی و بسیاری ما بـدانند خود را بـرایشان میزنیم و کس بطلب قزلباش متفرق فرستادندکه خود را زودبرسانید و از خود باخبر باشید و سحر روز یکشنبه برسر رومیه ریختند. مقررآنکه چون‌کمند بسر بریدن از مهتر و قلعه‌چی باشد بتوفیق الله سبحانه و به یمن اقبال بیزوال شاهی رومی را شکست دادند. علی‌پـاشا و عمرپاشا با هفتصد و سی‌کس‌کشته شدند و از تأییدات ربانی آنکـه در اثنای جنگ و فرار رومیه در دره تنگ افتاده میگریختند. مقارن این حال قزلباشی‌که به اسنین رفته بودند و از این واقعه خبردار شده بودند و در این دره میآمدنـد و ابدال سلطان از عقب از رومی هرکس‌که پیاده شد و بکوه رفت امان‌یافت وتتمه‌گرفتاروکشته شدند و اسب و زین و اتاق و خیمه و شتر و اسباب بسیار بدست غازیان افتاد و سه توپ بزرگ با پنجاه بـالیمز و بـادلیچ و یکهزار و چهارصد تفنگ بـا اسباب بسیار از قلعه بدست‌آمد و هفت دست باز اعلی بدست افتاده و در بیستم صفر سرو اختر مـه بنظر اشرف رسید وجمیع غنایم به غازیان ظفرقرین بخشیدند و هم در اوایل محرم این سال امارت‌پناه محمد بیگ‌شمس‌الدین‌لوحاکم تفلیس‌تاخت برسرگرجیان‌اخسقه که در حوالی ارزروم‌اند برده یکهزار اسیر از پسر و دختر و زنان‌مقبول‌آوردند و یکصد وپنجاه سر از رومیه و الارجه بریدند وجماعتی ازچاوشان‌خواندگار راگرفته درشماخی در غره صفر حاضر ساختند و درپنجم صفر توپال‌حسین‌کـه از سران سپاه قلعه شماخی بود و مکرر ازپاشا یکهزار جوان طلب‌کرده بودکـه شبیخون بـرسر قزلباش‌آوزد نوکر او سر توپال‌حسین را بـه شمشیرخودش بریده بـا زرهش بنظر

اشرف آورد. و در دوشنبه هشتم این‌ماه پیر بوداق‌خان ترکمان حاکم تبریز پانصد کس از تفنگچی و غیره در قلعه تبریز گذاشته با چهار صد سوار در شماخی بشرف سجده اشرف مشرف شده به پیش بردن سیبه مأمور شد و هم در این ماه خبر رسید که محمدپاشا و از اوزون‌احمد از قلعه بغداد جمعیت نموده متوجه قلعه‌کل عنبر که در تصرف هلو خان اردلان بود رفت. چون این خبر به سید مبارك رسید پنجهزار سوار عرب به سید برکه پسر خودداده بحوالی بغداد فرستاد و غله آن حوالی را سوخت و اسیر وغارت بسیار کردند و اراده نمودند که از آب عبور نمایند و در تضییع محمدپاشا کوشند و محمدپاشا بحوالی قلعه‌کل عنبر رسید اهل قلعه، قلعه را انداختند وگریختند وچون خبر به سیدبرکه و تاخت‌آن حدود به محمد پاشا رسید یکهزار آدم به قلعه‌کل عنبر گذاشته از بیم آنکه مبادا بغداد از دست بدر رود ایلغار نموده خود را به بغداد انداخت و اهل بغداد را چون خبر رسیدن پاشا بگوش رسید از دادن بغداد به سید برکه بازآمدند. و هم دراین ماه مقصود سلطان‌حاکم‌نخجوان بسرقلعه یاردوست و قلعهٔ اولتی وقلعهٔ تمروان رفته اسیربسیار وگاو و گوسفند بیحد و شمار بقلعهٔ ایروان‌آورد و هم در این ماه امیرگونه‌خان جمعی را به تاخت حوالی قارص فرستاد جمعی در دره‌ها پنهان شده معدودی خود را نمودند و بتاخت مشغول شدند. اهل قلعهٔ قارص بالتمام سوار، این جمع قلیل را تعاقب نمودند. جماعت از بسو بیرون‌آمدند و بالتمام رومیه راکشتند و معدودی زخمی شده بکوهها‌پناه بردند. بعد از عرض این فتح نواب‌کلب آستان علی امیر گونه‌خان را رخصت تسخیر و خرابی قلعه قارص داده وحسب‌الحکم‌الاشرف جارچی در حوالی قلعه وشهرشماخی جار زدندکه اهل قلعه وشهر بدانیدکه در این سه روز یورش میفرمائیم بیائیدکه هر که نیایدکشته میشود و مال و ناموسش بباد میرود خبرکردیم سحرروز جمعه یورش نمودند. ذوالفقارخان وعلیقلیخان شاملو با قرچقای بیگ و پیربوداق‌خان با غازیان ظفرقرین به شهر ریختند و شهر را صاحبی‌کردند و ازقزلباش هشت نفرکشته شدند و پنجاه و یکنفر زخمی شدند و اهل شهر و قلعه سه هزار و هشتاد و نه نفرکشته

شدند و گرفتار گردیدند. و بدین تفصیل سرو زنده بنظر اشرف رسانیدند : غلامان خاصه شریفه پانصد و پنجاه نفر، قورچیان عظام هشتصد و یکنفر، ملازمان ذوالفقارخان نهصد و پنجنفر ، ملازمان علیقلیخان پنجاه نفر ، ملازمان پیربوداق خان با تبریزیان پنجاه و دونفر، ملازمان اللهوردیخان دوازده نفر، ملازمان قراحسن بیست و یکنفر، ملازمان ندرخان شش نفر و ملازمان شاه‌قلی سلطان بیات سی‌نفر، ملازمان آقا بیگ سلطان مقدم پنجاه نفر، جماعت خراسانیان سیزده نفر، جماعت مازندرانیان سی‌نفر جماعت طالش بیست و سه نفر، جماعت شاهیسون پنجاه و دو نفر .و در شب چهارشنبه دویم ربیع‌الاول اهل قلعه شماخی امان طلبیدند و احمدپاشا بغدادی، امت علی‌الای‌بیگی و جعفرچلبی دیوان‌کاتبی را فرستاد که بتوسط قورچی‌باشی از کشتن امان یابند. چون کار برایشان تنگ شده بود و بی‌اندامی بسیار کرده بودند مقرون به عفو نشد، لاعلاج هم در این روز بی‌اختیار از قلعه بیرون آمدند و بشرف پای بوس رسیدند و خطبه و سکه بشرف نام نامی و القاب عالی نواب کلب آستان‌علی خرم و تازه و مشرف و بلندآوازه شد. الهی تا زمان صاحب‌الزمان پاینده و مستدام باشد و مولا شرفی تاریخی گفته نوشته شد. قطعه:

چون ز گنجه سوی شروان موکب اقبال تاخت
شاه عباس حسینی خسرو فیروز جنگ
جست از سهمش سنان در آتش دوزخ پناه
کی تواند کرد پیش شیر نر روبه درنگ
یك نفس حالی نمیگیرند از بیمش قرار
خواه در صحرا پلنگ و خواه در دریا نهنگ
از شکوه دولت و اقبال او نبود عجیب
کرد اگر در قلعه گیریها بـرومی کار تنگ
قلعه رومی چه باشد کز مجره روز کین
کوتوال چرخ را کردی به گردن پالهنگ

جستم از پیر خرد تاریخ فتح قلعه گفت

باز آمد قلعه شروان بآسانی به چنگ[1]

هم در این روز شمسی پاشای شروان و قره شیخ عموزاده او سبب آنکه هر روز فتنه می‌انگیخته و خود را شیخ و خطیر باهل قلعه نموده بودند و محلی را سد میکردند و بجانب تاتارکس فرستاده به چله نشینی و ادعیه حوالی رومیه نموده بودند در حینی که نواب کلب آستان علی به محاصره قلعه گنجه مشغول بود باستنبل رفته بود و به قبایح قزلباش زبان گشاده افتراها نموده بود ریش او را کندند و ریسمان بزمو به بینی او و اولاد او کشیده به اقبح وجهی کشتند و جمعی از سادات و کدخدایان که بعلت تشیع و شاهیسون مغضوب و مقید بودند بانواع نوازشات سرافراز ساختند و خواجه شمس الدین برادر خواجه حسام الدین گیلانی مشهور به قورچی باشی متعهد وصول پنجاه هزار تومان از رومیه شد و شش هزار تومان بیش وصول نشد و هم در اواسط این ماه دختر سرخه شمخال را به عقد منقطع نواب کلب آستان علی در آوردند و معصوم طبرسرانی که از ملوك معتبر آن حدود بود بنوشتن عرایض التماس نمود که نواب کلب آستان علی دختر مرا به کنیزی بخواهد حسب الالتماس او وزارت پناه محمد صالح بیگ را بطلب دختر فرستادند و هم در اواخر این ماه امیرگونه خان متوجه تسخیر قارص شد و نردبانها ساختند و روز نهم ماه کس پیش اهل قلعه فرستادند که شمارا خبر کردیم سحر یورش می کنیم خون مردم او شما بر گردن شما. گفتیم و امشب را مهلت دادیم. عصر این روز امان طلبیدند و قلعه را سپردند و التماس نمودند که چون قلعه سپردیم به جهت رفتن احتیاج به شتر و اسب داریم خانه کوچ داریم و پیاده نمیتوانیم رفت امیرگونه خان پنجاه نفر شتر و یکصد و پنجاه اسب به جماعت رومیه داد و پاشا را مخلع ساخت با یکصد و بیست نفر متوجه ارزروم گردانید و قلعه را صاحبی کرد و دوازده توپ زیاده از ضروری قلعه و بر هریك از طلا و نقره نام سلطان.

۱ـ «باز آمد قلعه شروان به آسانی بچنگ» بـه ترتیب حروف تهجی برابر بـا ۱۰۱۶ میشود.

سلیم وسلطان سلیمان وسلطان مراد وغیره از قیاصره نوشته بود حسب الحکم جهان مطاع روانه اصفهان نمودند ودر اواخر این ماه احمد پاشا حاکم شماخی را به قلعه قهقهه فرستادند ودر اوایل ربیع الثانی خندان آقا را که در قلعه قهقهه محبوس بود حسب التماس غازیگرای خان تاتار فرستادند که آورده وروانه تاتار نمایند واز غرایب زمان آنکه جانوری از جوارح بنظر اشرف رسانیدند که روی بال وسینه اش کبود بود وسرهای بال سیاه و چشم سرخ به بزرگی کبوتری اما گردتر که در گرفتن بسیار چست وچالاك بود وکسی از این جانور نشانی ندارد وبجقیقت او کمی نرسیده وبعضی گمان آنکه جانوری است که در بازنامه شرحش نوشته اند حسب الحکم الاشرف قوشچیان به رام کردن او مشغول شدند ودر دوازدهم ربیع الثانی این سال امراء ولشکری مأمور به عبور جسر شدند و بسردگی علیقلیخان شاملو وچون الوما باوشاه مراد بیك و محمد بیگ بادکوبه ئی واولاد ایشان ابأعن جد یاغیگری و سرکشی با آباء واجداد این پادشاه نامدار شعار خود ساخته بودند حکم جهانمطاع به جلای اوطان ایشان نافذ شد وچون تشیع جماعت بادکو در میان شیروانیان شهرت تمام داره حکم لازم الاذعان بتوقف ایشان به قم صادر شد وبا وجود آنکه مدد معاش سالیانه ایشان از حاصل قم تعیین فرمودند مقرر شد که حاصل ومحصول آن جمع از بادکوبه بیاورند و اضافه مدد معاش ایشان باشد و هم در این ایام جماعت طبرستانی و قمقی وقینانی را مثل اوحمی خان و القاص بیگ برادر شمخال خان و خلیل بیگ ولد شمخال وقاری وجماعت ایشان را بنوازشات سرافراز ساختند و برفتن جاه ومقام خود مرخص ساختند ودر جمعه شانزدهم حکم به قتل وعام مقیدان رومیه شد وقورچی باشی گیلك به فتنه گری بیرون آمده بود ، در شماخی به فتنه گری و ترغیب آن جمع بجنگ وجـدل محافظت قلعه و عدم اطاعت قزلباشی میکوشید گیرانیدند و بدست بوداق سلطان حاکم شابران دادند و مقرر شد که سیصد تومان به مشارالیه دادند و مقرر فرمودند که علیقلیخان باامراء پیشتر کوچ نموده ازجسر بگذرند وشب سه شنبه هفدهم نواب اعلی کوچ نمودند و نزول در اقسو نمودند و مقرر شد که خضرقلی بیات اوجی شاملو قورچی بـاشی گیلك را از بوداق سلطان بگیرد و مبلغ مزبور رابدودهد ومازاد را تنخواه ارباب حوالات

نمایدو یکشنبه درآن‌حول بشکارمشغول‌شدندوآخرروز کوچ شد.روز دوشنبه‌نوزدهم نزول درسرجسر واقع شدونواب کلب‌آستان علی‌داخل اردوشدند و بعضی در شب ازجسرگذشتند واین لشکردرعرض ده‌روز ازجسرگذشتند و چون هوا بسیارگرم‌بود وآب درصحرای مغان بسیارگرم‌بود ازراه دره‌وردروانه شدندوکوچ پیسخان ارخی نزول نمودند باز کوچ به دره ورد نزول شد و چون نزول به‌اقشو واقع شد حکم شدکه لشکری‌متوجه تبریزشوند وخود به‌دولت‌ابد پیوند بزیارت سلطان العارفین و قطب‌السالکین شاه صفی‌رفته هفت‌روز زیارت به‌لوازم وقوانین اطاعت وغوررسی عجزه ومساکین ونظم ونسق‌آستانه قیام‌نمودند وازراه اهربعد اززیارت شیخ‌الشیوخ حضرت شیخ‌شهاب‌الدین اهری ونظم‌ونسق آوردن آب‌به‌آستانه‌آن حضرت‌وساختن باغ درحوالی‌آن حضرت وبیوتات‌لازمه‌آن متوجه تبریزشدند ودوشنبه جمادی‌الاول داخل‌تبریزگردیدندمقارن این‌حال ملازم امیرگونه‌خان رسید وچاوشی که‌حسب‌الحکم خواندگارکه غله‌بران میاورد باسرهای رفیقان آورد وغله واسباب بانعام غازیان مقرر شدوکورسیدی سلطان کلید قلعه‌خوشاب راکه مجدداً گرفته بود فرستادوالله‌وردیخان را مرخص بجانب شیرازگردانید و اعتمادالدوله میرزا حاتم‌بیگ رارخصت اردو دادند و مقررشدکه خندان‌آقا را از راه‌کفه نزدغازیگرای خان‌فرستد وازآنجامتوجه استنبل شودوچون خندان‌آقا چرکس بودوامرای چرکس در حین عزت و اقتدار و استیلای اونزدخواندگار غیرمتوقع ازاوبسیار دیده‌بودند سرراه بمشارالیه گرفته او راکشتند واسبابش بغارت‌بردند واین حالت دراواسط رجب دست‌داد وچهارم‌شعبان متوجه عراق شدند وچون به‌قبلان‌تو رسیدند یك‌چشمه پل‌روی بخرابی کرده بود و یکصد تومان دادندکه بسازند وکاروانسرائی که نواب جنت‌مکانی بنانهاده بودوناتمام مانده بود تنخواه اتمام دادند وشنبه بیست‌ونهم داخل قزوین شدند وبه طلب عمو و برادران به‌قلعه الموت فرستادند وایشان‌را آوردند و به‌صحبت آئین وچراغان و به- چوگان‌بازی وبغوررسی عجزه ومساکین اشتغال‌نمودند وشب‌دوشنبه متوجه‌خراسان شدند ومقررفرمودندکه دراین سفرخیراثر هرکه همراه باشد مایحتاجش درهمه‌منزل

حاضر باشد ازاطعمه‌واشر به وجوو کاه وزاد وراحله و هر که را اسب میمانـد عوض می‌دادند واسب مانده‌اش می‌سپردند ودروقت مراجعت اسبهای مانده توانا شده به صاحبان می‌سپردند و چون موکب همایون از دامغان گذشت، فریدون خـان والی استرآباد وسمنان‌ودامغان بامیرزا محمدحسین وزیراسترآباد بشرف پای‌بوس مشرف شدند ودراین راه صدارت خاصه شریفه به‌سیادت ونقابت پناه میرزا رضـی‌الدین محمد برادرزاده مرحومی مغفوری امیرجلال‌الدین حسن صدر خاصه شریفه که‌بزیور علم وحلم وادب وصفات حمیده‌آراسته است مفوض شد وبشرف پای‌بوس مشرف گردید ومولانا خصالی به‌جهت این منصب عالی قطعه‌ای گفته مشتمل برتاریخ‌ووصف حال. قطعه:

صدر شد میرزا رضی الدین — امر دین، کار شرع والا شد
زهره‌راچنگ‌ودف‌شکست‌ودرید — کلـبه بـاده کش مصلی شد
هرکراآرزوی می‌دردل کرد؟ — کرد جا همچومست‌رسواشد
رونق ملك شرع خندان داد — که طریق هـدی هـویدا شد
بهـر سال صـدارتش ز قضا — رونق ملك شرع پیدا شد

و چون ازچشمه الهاك کوچ فرمودند قریب بدوفرسخ‌راه دره‌ای بنظراشرف درآمد سراپای دره گردیدند وحکم جهانمطاع باحضار چاه جویی صـاحب وقوفی صادر شد وگفتند که ازکجا چاه بکنند ومعلوم شودکه درفلان موضـع آب برروی زمین جاری میشود وآنجا دهکده بسازند ودرحین مراجعت آب دوجفت گاو جاری شده بود دهکده ساختند وبجهت رعایا ومزارع پنجاه نفر غلام هندی وکنیز هنـدی خریدند وبهم عقدنمودند ومقررشدکه درقلعه باشند وتاعمارت وزراعت داشته‌باشند بآن مشغول باشند واگر فارغ باشند به‌کان مسی که درآن حوالی واقع است‌کار کنند

۱ ــ «رونق ملك شرع» به‌ترتیب حروف تهجی برابر باسال ۱۰۱۶ میشود.

واجرت بگیرند ودرمیان خود رئیس وملا قرارداده‌اند ومال وخراج به کسی نمیدهند وصاحب اولاد وامجاد شده‌اند و آن‌محال را وقف زوارو مرددین آنراه نمودند و ثوابش به شاه جنت مکانی شاه طهماسب قربت کردند وحضرت میرزای عالمیان میرزا محمد شفیع که به‌منصب وزارت کل دارالمرز وقزوین وری وکل خراسان سرافراز بود باایالت پناه محراب خان حاکم مشهد مقدس و محمد سلطان حاکم نیشابور ویوسف‌خان‌حاکم‌ترشیزدررباط ترکمان‌بشرف‌پای‌بوس رسیدند ودرپنجشنبه بیست وششم این ماه داخل آستانه امام الحق والانس امام ثامن ضامن شدند و در رعایت ومراقبت کوچك وبزرگ از خدمه وساکنان آن آستانه از علماء وفضلاء کوشیدند و آن جمع‌را بامقامات وافر وخلع فاخر سرافراز وممتاز ساختند وازامراء خراسان بجز ملك جلال‌الدین‌والی سیستان واسمعیل قلیخان حاکم قرچ وقزاق خان ولد حسین شاملو حاکم ماروچاق که بسبب بعد مسافت نیامدند تتمه باامیر الامراء خراسان حسین خان شاملو وبابکشخان بشرف سجده وپای بوس بوس مشرف‌شدند ودر مشهد مقدس بانواع نوازشات سرافرازشدند و آب چشمهٔ کلت را از صاحبان خریدند ومقررشدکه آب‌چشمه باآب رودخانه طوس‌به‌آستانه مقدسه آوردند و به ـ تغییر دودروازه به‌نهری مستقیم ازصحن آستانه بگذرانند چنانچه در صحن ایستاده دودروازه درنظرباشد واین آب‌را وقف حضرت امام علیه‌السلام نمودند وازدوطرف درختان بنشانند وهرخانه باین دوخط افتد اورا ازصاحب خانه بخرند به قیمت‌اعلی ومولانا شرمی تاریخی گفته‌نوشته شد. قطعه:

شه هفت اقلیم عباس عادل | که‌دشمن‌زبون کردبه‌اقبال‌سرمد
بامرشه دین زند تیغ دریم | باعداء بی رونق دین احمد
نهاد ازیقین روبسوی‌خراسان | خصوصاً زبهرزیارت‌به‌مشهد
به‌عزم طواف علی‌رضا شد | علی رضا حاجت او برآورد

چو تاریخ جستم علی رضا گفت		بگفتا شه هفت اقلیم آمد[1]

و روز پنجشنبه سیم رجب المرجب مراجعت فرمودند و از خوش سلوکی و رعیت پروری یوسف خان سلطان روملو حاکم ترشیز ایالت سبزوار و معدن مس و توابع علاوه و اضافه حکومتش شد و به خلع فاخر اورا بین الاقران ممتاز گردانیدند وچون توجه به عراق از راه کتل خفرشده بود امراء خراسان را درسر کتل رخصت مراجعت دادند سوای سیادت پناداین حسین خان فیروز جنگ حاکم زیر آباد و سرخس که با میرزای عالمیان تانیشابور آمده مرخص شدند ومالوجهات املاك میرزا الغ را که مبلغ دوازده تومان و کسری بود نقد یکصد و پنجاه خروار غله باسایر اجناس به سیورغال او شفقت شده یکصد تومان قرض او را دادند وحضرت میرابوالمعالی نیشابوری که از اعاظم آن مرز و بوم است و به سمت کلانتری آن بلاد موصوف بود و به همراهی عراق وسیر اصفهان اختصاص یافتند و بین الاقران سرفراز وممتاز گردیدند وچون مالوجهات حضرت میرابوالمعالی قریب به بیست تومان بود وسابقاً به سیورغال مشار الیه شفقت شده بود ودرسفر آذربایجان باوجود آنکه مکرر باعطاء مدد معاش او را سرافراز ساخته بودند مبلغ دویست تومان قرض بهمرسانیده بود باداء آن مبادرت نمودند و به نوازشات پادشاهانه سرافراز فرمودند و چون به حوالی بسطام رسیدند فریدون خان ومیرزا محمد حسین وزیر باتحف از بازواسب و امتعه دارالمرز بشرف پای بوس مشرف شدند و به خلع فاخر سرفراز شده مرخص برفتن استرآباد شدند و چون به ساطان آباد من اعمال خانه نزول اجلال واقع شد میرزا محمد وزیر اصفهان وآقا خضر وزیر کاشان ومیرجعفر محتسب کاشان که مقرر آصف کاشان بود بشرف پای بوس مشرف شدند و شیخ حسن خواری که از اعیان آن محل وصاحب سیورغال بود بسبب آنکه تقصیر درمحافظت اسبان شاهی نموده مغضوب شد وقطع سیورغالش فرمودند وآخر روز پنجشنبه هفدهم داخل کاشان شدند وشب جمعه بسیر چراغان

۱ـ شه هفت اقلیم آمد به ترتیب حروف تهجی برابر سال ۱۰۱۶ میشود.

مشغول بودند الحق رشك برین بود از بسیاری جوانان حوروش وصفای آئین و کثرت چراغها ودر آخر روزش جنگ گاو وقوچ واقع شد وشب شنبه سیرچراغان پشت بام واقع شد وصباحش روانه اصفهان شدند وچون بباغ تاج آباد که از مبدعات نواب کلب آستان علی ودرو عمارات عالی است ومشتمل برانهار و آبشارها ودر ختان سر بفلك کشیده وحوض بس عالی نفیس رسیدند وبازنان مطربه خوب صورت باتحف وهدایا واسباب ضرب چند روز بود که انتظار مقدم اشرف می کشیدند نشسته و به ساز وصحبت مشغول شدند صباحش متوجه اصفهان شدند و درراه فضل ودانش و استادان هرصفت فوج فوج ازارباب واهالی باتحف شکرکنان میرسیدند و تحف و زرنثار می کردند وبشرف سجده مشرف میشدند وشب دوشنبه دردولت آباد بودند وچون منجمان طالع دخول شهررا قوس قرار داده بودند بهمان طالع بواسطه آنکه سکریلدوز دربرابر دروازه طوقچی بود ازدروازه حسن آباد داخل شهر شدند و مولانا خصالی تاریخ دخول بدین نوع بیان فرمودند. قطعه:

شاه چون از سیاق روم آمد اصفهان‌را مقام ساخت دوماه
پس به‌مازندران توجه کرد زد بآن سوی خیمه و خرگاه
بهر تاریخ این سفر دل گفت شد به مازندران شه جمجاه[1]

و چون یك ماه قلم صنع از کوچك وبزرگ ورنود واوباش ازسیروگشت و شرب وشراب برداشته جملگی به‌عیش وعشرت مشغول بودند دراصفهان تاریخ این خصالی بدین نوع گفته. قطعه:

شاه‌ازسیاق آمد هنگام عیش آمد دلهای‌تنگ‌مردم‌شدتکیه‌گاه‌عشرت

۱ــ مصرع: شد به‌مازندران شه جمجاه با احتساب حروف بهجی ۱۰۱۶ قمری می‌شود.

و از سر پرنسیان تادردولتخانه دورویه تفنگچیان و ارباب‌سلاح قریب‌به‌شصت هزار تفنگچی و یراق‌دار ایستاده بودند که ازهیچکس صدای بیجائی برنیامد و ارباب تبارك و اصحاب معارك وعلماء وفضلاء وعبادوزهاد به ترتیب بشرف سجده مشرف شدند وچون بطالع مسعود داخل شهرشدند ازدروازه تا دردولتخانه که‌مسافت‌بسیار بود اقمشهٔ الوان نفیس برسم پاانداز فرش دارانداخته، لگدکوب کوچك وبزرگ شد وباجمیع ملازمان‌ورفقا درخانه های خلوتخانه نشستند و به‌ساز صحبت مشغول شدند وازاطمعه واشربه‌ومیوه وتنقلات آنچه دروهم‌گنجد حاضر ساختند طرفه‌جشنی وعجیب صحبتی داشته شد و به‌جماعت از اهل روم و شیروان وآذربایجان که مخصوص بودند در وفاقت سفر خیراثر خراسان منازل خوب و مؤونت یکساله من جمیع الوجوه مقرر فرمودند وبه‌عطایا وانعامات مفتخر وسرافراز و ممتاز گردانیدند وچون در میدان سان لشکری ازتفنگچی وغیره دیده شد آن جمع را رخصت رفتن بجا ومقام خود دادند وشب بدیدن آئین چراغان وسیربازار با مخصوصان مشغول بودند ومقرربود که درهردکان یك جوان مقبول حاضرباشند باتخمهای رنگین حقا که دکان بود که ازپنج وشش متجاوز بودند وچون نواب کلب آستان علی میرسید به‌ـ تخم بازی باجوانان مشغول میشدندوآن جمع رابه‌نوازشات شاهانه سرافرازساختند برخی را به‌خلع فاخر مناسب رنگ ووضع وبعضی‌را به‌نقود غنی میگردانیدند و چند شب با ساده‌ها دراین چراغان بودند چه مجال عبور یك ریش‌دار در این بازار نبود و چند شب مخصوص زنان ساختند بنوعی که دکان داروبازاری، خریدار و فروشندهٔ بازار جززن نبود و اگر شخصی غریب بود و مادر وخواهر نداشت نواب کلب علی خواجه سرایان راکه بسیارخوش صورت‌ونیکو سیرت‌بودند باالبسه نفیسه مناسب مزین ساخته دردکان صاحب دکان می‌نشانیدند ودرآن چند شب ذکور را مجال عبور درآن بازار نبود و منصب حجابت و امر و نهی به‌خواجه سرایان ختائی وکشمیری متعلق بود و به‌بیع وشرای امتعه و اقمشه مشغول بودند و چون

غرض انتفاع یافتن صاحبان بوده اجناس را به‌قیمت اعلی می‌خریدند واگر از دکان داری سخنی نازك‌انگیزی یاشعری عالی، مناسب می‌شنیدند اورا و صاحب دکان را به‌انعامات وافرغنی‌ومستغنی می‌ساختند ودر اواخر شعبان آتشبازان کارهـای نمایان کردند وچهار قلعه ساختند وجنگ آتشبازانه درگرفـت واز مقوا منـاری ساختند. الغرض آتشبازی کرده شدکه چشم بینندندیده بود واز توپهائی که ازرومی‌وفرنگی گرفته بودند باوجود آنکه درقلاعی که گرفته بودند بقدر حاجت گذاشتـه بودند و زیادتی به‌اصفهان آوردد بودند هفتصد توپ ازجمله‌که بزرگ وقیمتی ونام قیاصره درآن ثبت‌کرده بودند وبجای گلوله نمدولته گذاشته بودند وچنـد عدد راکه آتش دادند طرفه صحبتی شد چنانچه در وپنجره وجام خانه‌های نزدیك ازهـم پاشید این باعث‌انداختن کل‌شد. ازجمله عجایب‌آنکه چهار توپ ازآهن که ایالت‌پناه‌اللهوردی‌خان درجنگ بحرین ازفرنگی گرفته بود وگلوله‌آن ازآهن‌که یکی بوزن هفت‌من ویکی شش من ویکی چهارمن ویکی سه‌من بود واستادان کاردان درساختن آنفکرها کردند همه عاجز ومتحیر ماندند سبب آنکه آهن آب نمیشودکه ریختـه شود و توپ هفت‌گزی که بوزن دوهزار من باشد بکوره بردن دشوار وبروی سندان آوردن وساختن محال ودر اواسط رمضان سیر وشکار مازندران میل فرمودند ورفقـا را نام نویسی‌کردند وشب پنجشنبه بیست ویکم متوجه شدند و چون‌بتاج آبادرسیدندانیس الخاقان برخوردار بیگ باسه عدد توپ بزرگ و پنج عدد توپ‌که ازقارص آورده بودندرسید وبشرف پای‌بوس مشرف شد وروانه اصفهان شد ودرچهارشنبه بیست و هفتم نزول درکاشان واقع شد ومردی‌کاردی بردوش ویکی برروی سینه‌آقـا خضـر وزیرکاشان زد با وجود آنکه جراحان گفتندکه این زخمها هیچیك‌کشنده نیست‌ولی دراواسط ذیقعده آقا خضر بسبب تشنجی کـه در یکی ازاین دوزخم واقع شده بود فوت شد وآن‌راکه زخم‌به‌آصف زده بـود فی‌الفور گرفتند و شکمش را شکافتنـد وچون حوالی رشمه‌کنار نمکزاررسیدند بسبب‌آمدن برف‌چهار روزتوقف واقع‌شد وازراه دماوند متوجه مازندران شدندطرفه کریوه‌ای که فرازش‌ازاوج زحل‌خبرمیداد

وزحل ازبسیاری برف وشدت سرمابخانه خودگریخته و منقلب‌الاحوال بودونشیبش ازمرکزکره زمین نشان می‌داد وفاصله میان مرکز زمین وروندهٔراه بجز برف‌چیزی نبود و بعد فراز ونشیب مضاعف قصر تدویرمریخ بود باوجودآن بلندی وپستی وبرف وسرما چون به‌آمل که‌یکی ازبلاد قدیم دارالمرزاست رسیدند طرفه زمینهائی مسطح وچمنهای سبز وخرم بنظرآمد که صعوبت راه فی‌الفور ازخاطرها محوشد طرفه‌تر آنکه روز دخول به‌آمل آفتاب در دلو بود واز ده درجه وپنجاه ودو دقیقه که سیم چله‌کوچك باشد وچون قدم بباغی که از مستحدثات نواب کلب آستان علی است نهادند حقاکه گل‌سرخ شکفته وبنفشه دمیده وشب‌بوی وقرنفل وانواع گلهاوریاحین درهم شکفته که ازعطرآن دماغ معطرشده وبیخودانه فریادها ازبزرگ وکوچك سر زدوهم درآنجا عریضه فریدون خان والی استرآباد رسیدکه حسب‌الحکم‌جهانمطاع قلیچ‌خان‌کوکلن دخترخود را به‌زنی باین غلام داد وهر محل‌که حکم قضا جریان صادر شود وبهرجاکه مقرر فرمایند بشرف سجده مشرف شود مقارن این حال حکم جهانمطاع به‌آمدن خواجه علی سبزواری‌که باامیرزای عالمیان بود بجهت وزارت مازندران صادر شد وبه‌آمدن قراخان نیز حکم اشرف نوشتند خواجه محمد رضای قزوینی المشهور بساروخواجه‌که سمت وزارت‌چوپان بیگی اردبیل داشت وبشرف پای‌بوس مشرف شده وبنوشتن حساب وزیر وداروغه ومستوفی وعامل و متصدی مازندران مشغول شد وبه‌مراد بیگ ملازم میرزای عالمیان‌که به‌ضبط وربط و نظم و نسق پیه پس وپیه پیش وکسگر واکثر طوالش مقرربود باسپهسالاران این محال بشرف پای‌بوس مشرف شدند وبه‌جهت جماعتی که‌دررکاب ظفرانتساب بودندعلوفه مقرر فرمودند وده روز درآمل توقف‌نمودند وداروغه را معزول ساختند و به جهت کار نادانی وناسازگاری برعیت اما چون مطیع‌بود بجان امان یافت اگرچه‌از رعیت آمل به‌جهت‌تقصیرات ووقوع غیرمتوقعات آزرده شدند وارادهٔ تحمیل وجوبه‌نمودند باز به‌جهت خاطر والده ماجده قلم عفو برجرایم ایشان‌کشیدند ومتوجه بارفروش‌ده شدندوطرح باغ وخانه‌هادرمیان‌اصطلخ[استخر] آب که‌به‌زبان‌آن‌جماعت آبدان‌گویند

نمودند الحق طرفه چراغانی در آن آبدان فرمودند وخود باجمعی در کشتیها نشستند وشکار غازواردك بسیارنمودند الحق عجیب وغریب شکاری بود بعدازشکار بەغور و بررسی عجزه ومساکین رسیدند وروز هشتم ازراه پازوار متوجه قصبه‌مشهدسرشدند عجب‌جائی منزه وباصفا وکنار دریا وچمنهای سبز وملاحـان بەشکارماهـی مشغول بودند وکشتیها ازکوچك وبزرگ درمیان دریا ورودخانه بسیار بود وانتظار موسم می کشیدند. الحق جائی باصفا بودوظغرنام‌جانوری‌ازدریازنده بەرودخانه‌کشیدندکه قریب بەیکصد وپنجاه من بود ونواب کلب آستان علی بەنفس نفیس خود بی مدد کشتی‌بان وملاح بەسیروشکاردریا رفتند مکرر وازشکار بحر وبر آنجا خود وجمیـع منسوبان را محظوظ ساختند وقراخان کوکلن باآصف استرآباد میرزا محمد حسین بشرف پای بوس مشرف شدند باتحف‌آن مرز وبوم وبعد از چهار روز مذکوران‌را بخلع فاخر سرافراز ساختند ورخصت مراجعت بجا ومنزل‌خودنمودند ودرمنتصف ذیقعده نزول اجلال درجیکه رودکه موسوم به‌آب‌تالار بود واقع‌شد واین‌رودخانه تالار فاصله‌بود میان‌حکام مازندران وازآنجا بسیروشکار طاعون‌که محل متوطنان‌اهل شیروان‌بود رفتند والحق‌جائی بسیاروسیع پرصفا وپرشکارآبی وخشکی و صیادان‌و ملاحان رانعم وافیه و خلع فاخره سرافراز گردانیدند و بەجهت بی اندامی کـه از مازندرانی سرمیزد، کیخسرونام مردی‌را درشکارگاه چوك پی بریدند وجمعی از اهل شیروان راملازم خاصه شریفه نمودند ویراق سپاهیگری ازتیروکمان وتفنگ‌وخنجر شفقت نمودند و مقررشدکه درخدمت حکام وزراء باشند و شب شنبه بیستم ذیقعده مراجعت بجیکه‌رود واقع‌شد بعدازدوروز جمعی‌را مرخص‌ساختندکه بجانب ساری روند ونواب کلب آستان علی باجمعی ازمخصوصان متوجه مشهدگنج افروزکه‌محل ومسکن آباء واجداد مادری ایشان بودرفتند وبزیارت آباءواجداد مادری مشرف‌شدند ودرمراجعت چون باران‌آمده بودوعبور ازرودخانه سنجه‌رود ورودخانه بول دشوار بود با وجود اشتدادسیل بآسانی عبورواقع شد وآخرمـاه ذیقعده نـزول در ساری واقع شدوالحق جای‌بسیار خوب مرغوب‌طبایع‌بود ودرخت نارنج‌خوش قدوخوش

ترکیب پربار بسیاربود ونارنج سه‌ساله ودوساله ویك‌ساله ونـارسیده دربار بـود و عزیزی آنرا چراغان روزگفته بود و بسیارخوب گفته و تحویـل حمل در پنجشنبه سیم‌ذیحجه درساری واقع‌شدونوروزبسیارخوب نمودندوباجوانان حورلقاومحبوبان. و اکابر آن مرزوبوم را به نوازشات شاهانه سرافرازساختند و به‌خلع‌پادشاهانه ممتاز گردانیدند و طرح عمارات از حرم و خلوتخانه و دیوان‌خانه و بیوتات و میدان و حمام و جلوخانه انداختند و به‌طرح، باغچه‌ها را از نـارنج و تـرنج و لیمو درختها نشانیدند و قسمت زمین به بیوتات ومیدان و حرم‌بدین نوع فرمودند:میدان چهارصد ذرع در یک دوپنجاه ذرع، حرم و باغچه‌حرم سه‌جریب، خلوتخانه بـا بـاغچـه دو جریب، حمام با باغچه‌دوجریب، بیوتات دوجریب ، طویله دوجریب، دیـوانخانه با باغچه سه‌جریب، همه درساری بود. قاضی سلطان تربتی متولی حضرت امام ثامن ضامن علیه‌السلم و میرزای‌عالمیان بشرف سجده مشرف شدنـد و علوفـه و ماهیانه بدستور لطف نمودند و در تاسع ذی‌حجه عریضه ایالت پناه حسین‌خان شاملو رسید که میانه ولیمحمد سلطان برادرتیلمخان‌والی‌بخارا و پسران‌تیلمخان مناقشه ومجادله بحدی رسیده که محمدقلی‌سلطان‌ولدتیلمخان‌بلخ را صاحبی‌کرده بود وهمه اوزبکیه باوی زبان یکی دادند و مشارالیه ایلچی را باتحف‌مقرر داشته‌که بشرف‌بساطبوسی مشرف شوند و در یگانگی بگشایند و اگر از ولیمحمدسلطان‌عموی‌او بی‌اعتدالی سرزند و لشکر بر سر اوکشد امرای سرحد حسب‌الحکم جهانمطاع امداد و اعانت نمایند و نگذارندکه مشارالیه‌راضایع کنند. از استماع‌این خبر ولیمحمدخان‌بسرعت تمام ایلچی مقرر داشته با تحف بسیار روانـه نمود و روز عید در میدان سبز ساری چوگای بازی نمودند و مازندرانیان چوگان را بسیار خوب باختند و در دوازدهم ذی‌حجه شکار زنگول نمودند و روش این شکارآن‌که صحرائی راحصاری ازچوب میکنندو درقسمتهای‌آن‌کوی‌که محل‌حبس‌وحوش است با چندخانه دردارسرپوشیده از چوب میسازند و جمعیت نموده خوك را میرانند لاعلاج بآن خانه داخل میشوند به‌آلتی‌که پیش‌دارگویندآن حیوانات‌را میزنند از جمله دراین‌زنگول چون در خانه

گشودند خوکی بیرون آمد و طالشی بی آلت حرب دو گوش خوک را گرفت و از جانبین گیرودار بسیار شد تا خوك بزیر طالشی درآمد و بهخنجر آن خوك را کشت و بدیگر خوکها مثل شاه نعمت‌الله تیرها انداخت و دام مضحکه بود و هم در این اثنا مرادآقا که بروم رفته‌بود آمد و نوشتجات مشتمل بر صلح آورد مقرر آنکه الکائی که گرفتند بیکی از پاشایان که آنجامقیدند بدهند و بفرستند صلح باشد و پنج تفنگ با یراق برسم تحفه فرستادند و یك تفنگ با یراق به جهت حسین‌خان شاملو بههرات فرستاده شد و از وقایع این سال آنکه محمدباقرنام مردی که ملازم میرزای عالمیان بود و از افعال و اعمال میرزای عالمیان و ملازمانش مطلع بود افعال ایشان را باقبح وجهی خاطر نشان نواب کلب آستان علی نمود و این باعث جرأت خواجه فصیح گیلانی شد و باین ادا ابواب تقریر مفتوح شد و در باب تفاوت تسعیر هیجده هزار تومان به جهت رعایا مقرر داشتند و خواجه فصیح بادعای آنکه این مبلغ بلکه بیشتر تا پنجاه هزار تومان میرزای عالمیان و ملازمانش گرفته‌اند و متعهدند خاطرنشان شد.

اما ذکر وقایع یکهزارو هفده

پنجشنبه‌غره محرم این‌سال موافق بیست ونهم فروردین‌ماه پیچی‌ئیل موضع آفتاب‌حمل بیست وهفت‌درجه و کسری بود. ازفرح آباد متوجه توسکه رودگردیدند وچون پنجاه وچهار هزار تومان وقف ائمهٔ معصومین نموده‌اند و محال مخصوص برامامی وقف شده بناءِ علیه چهارده ممر بجهت حضرات ائمهٔ معصومین صلوات‌الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین، حسب‌الحکم‌الاشرف کنده بودند ودراین وقت‌آوردند. نشان خاتم هریك به عینه موافق نشان خاتم زمان حیات بود مقرر شد که وکلاءِ ائمه معصومین برات به‌کلب‌آستان علی کرده آن حضرت اداکنند ومراد اطاعت و رعیتی وبسیاری وقف نامچه است چه هربراتی وقف‌نـامه‌ایست. بعد از آن متوجه توسکه رود شدند بعزم شکار میان کاله وحسب‌الحکم الاشرف ایالت پناه فریدون حـاکـم استرآباد بایکهزار وپانصد نفرقزلباش وسیصد نفر غلام خاصه شریفه در اول شکار[1] باجماعت مردم پنجهزار وساری[2] چون شکار میانکاله مشغول شدند و طول میان‌کالـه

۱ و ۲ـ درنسخ مورد استفاده کلمه یاعبارتی محذوف است.

قریب به ده فرسخ هست، عرض متفاوتست از نیم‌فرسخ نمیرسد ودر آن محل تورنگ بسیار وخوك بیشمار وگاوکوهی وپلنگ و روباه وشغال وگربه وحشی از حد و حصر متجاوز بود وپنج روز این شکار میراندند و نواب کلب آستان علی مانند شیر ژیان در آن میان شکار میزدند از آنجمله آنچه بدست مبارك خود زدند گاو کوهی پنجاه وهفت، خوك نودو پنج، پلنگ سه، شغال دو، روباه پنجاه‌وپنج، گربه‌وحشی پنجاه ویك وآنچه مردم بعداز رخصت زدند حدوحصر ندارد وباز از اطراف‌حسب الحکم‌الاشرف قریب به ده‌هزار تذرو گرفتند و گاوکوهی را تمنا نمودند و رها کردند نرفته افتاد ومرد بجهت بقای نسل‌گاوکوهی بسیاری را رهاکردند و در اثناء شکار در مجمعی که سرخوکی وگاوکوهی تفنگ خورده و افتاده بود. در این میان زلزله شدکه اکثر آن‌مردم مخوف وهراسان شدند وصفی‌میرزا ولد نواب کلب‌آستان علی چون دید که گاوکوهی طرفه حرکتی میکند گفت این گاو آبستن است و گوساله‌اش زنده است وحرکت می‌کند نواب کلب آستان علی فرمودندکه سرخوك هم حرکت می‌کند مگرآبستن باشد یابا این زمین لرزه است و از آثار این زلزله یك برجی که درقلعه دربند ساخته بودند منهدم شد وقلعه درون ازهم پاشید وسه‌برج باسه دروازه ازهم ریخت مجدداً درساختن آن استعجال نمودند بخوبترین وجهی ساخته شد و از یك طرف بجهت راست‌کردن خط دیوار قلعه بزرگتر شد و بسیار خوب ساخته شد وچند خانه از قزوین و رودبار الموت وطالقسان ازهم پاشید و در ساری وآمل واشرف سرهای بخاری افتاد وبعضی عمارات ازهم شکافت وبهم نیامد وتلاطمی در دریا بهمرسیدکه از استماع آن مردم مازندران مخوف شدند وچندگاو از اضطراب بدریا رفتند شناکنان بحدی که ازچشم غایب شدند ملاحان ومردم‌شناور از عقب رفتند وسوار شدند وبکنار آوردند وگاوان چون از کار مانده بودندکشته آوردند و آخر روزشنبه سیم که آفتاب در اول ثور بود رخصت به جماعت شکار - چیان دادند. ویکشنبه خود مراجعت نمودند ومتوجه شهراشرف‌شدند ومدت پانزده روز بغورسی عجزه ومساکین مشغول بودند و اولاد میرمیران یزدی چون در این

سفر همراه شده بودند و از ارادهٔ نواب کلب آستان علی و رفتن بجانب اصفهان با خبرشدند طلب اقامت سه‌ماههٔ دیگر نمودند باوجود آنکه مقرر بود که تادرمازندران باشند اقامت بدهند اقامت سه‌ماهه گرفتند و دوشنبه نوزدهم محرم بعزم‌رفتن باصفهان از اشرف کوچ شد ونزول به فرح آباد واقع‌شد وپنجشنبه بیست وسیم‌نزول بساری نمودند واهل مازندران را مخلع ساختند وبجهت رفع مناقشه و تحقیق معامله میان میرزای فصیح ومیرزای عالمیان برسر تقلب وتصرف وکلای میرزای عالمیان که‌در گیلانات بودند چون ثمن از شصت هزار تومان گـذشت حسب الحکـم الاشرف شاهرخ بیگ درنادی که سمت اشراف قوشخانه داشت بارعایائی که به شکایت‌آمده بودند رفیق نمودند که به‌گیلان رفته به‌حقیقت برسند ونسخه منقح بپایهٔ سریر خلافت مصیر آوردند و دوشنبه بیست وششم محرم روانه اصفهان شدنـد از راه نمکسار و شب پنجشنبه هفتم صفر که آفتاب در اول مهرجه جوزا بود داخـل اصفهان شدند و بعداز آن آب ریزان واقع شد وهم دراین روز میرزا ابوالحسین ولد میرزا محمد امین اصفهانی به سبب قباحتی که به‌قرضخواهان خودکرده‌بود، چوبی چند خـورد ومیرزا محمد وزیر اصفهان هم کتك خوب خورد بسبب‌آنکه نوکرش یکی راکتك زده بود، و درچهارشنبه بیست وهشتم صفر ملازم امیرگونه خان آمـد وهفت سرو زنده آورد وتقریر قول زنده آنکه با سردار از حلب متوجه دیار بکر شدیم کـه به ایروان آئیم به سبب آنکه عراده از راه دیار بکر بهتر می‌تواند آمد چـون نزول درقتاغ ثالث واقع‌شود وچاوش آمدند وحکم مراجعت‌آوردند بعداز توقف سه‌روز مراجعت نمود وما باین جماعت که سرایشان حاضر است متوجه ارزروم شدیم ودر راه به قزلباش برخوردیم مرا زنده نگاهداشتند واین جماعت را سرکرده آوردند و ازجانب دیار بکر و ازجانب تبریز موافق همین سخن خبررسید و هـم در این روز بروات حضرات ائمه معصومین صلوات الله وسلامه وعلیهم اجمعین به مهرحضرات رسیده مقرر شدکه برات به شاه عالم پناه بدین عبارت بنویسندکه نواب کلب‌آستان علی بن ابیطالب علیه‌السلام عباس‌صفوی‌مبلغ فلان در وجه وظیفه ومدد معاش‌فلانی

ازفلان محل رساندکه بخرج مجراست الیوم حساب کردند هرساله هشتهزار تومـان حاصل به‌مستحقین داده میشود از موقوفات حضرات ائمه معصومین علیهم‌السلم بدین تفصیل و روز بروز در تزاید است وقف حضرت رسالت پناه محمدی صلوات‌الله و سلام‌علیه که ثوابش ازنواب جنت مکانی شاه طهماسب‌است ازباب مستغلات‌قزوین وکاشان وبعضی ازمحال اصفهان یکهزارو پانصد وچهل و نـه تومان وقف حضرت امام الثقلین‌علی‌بن ابیطالب صلوات‌الله و سلام‌علیه و ثوابش ازنواب علیین آشیانی شاه اسمعیل ماضی انارالله برهانه‌است. از بابت محصولات قزوین وکاشان و بعضی محال اصفهان یکهزار تومان وقف حضرات خیرالنسا بنت‌المصطفی زوجـه علی - المرتضی فاطمة الزهرا علیهاالسلم که نصف ثواب آن ازنواب علیه عالیه ونصفی‌از بلقیس الزمانی جنت مکانی والده نواب کلب آستان‌علی است. ازبابت حاصل نطنز وجوشقان واصفهان پانصد تومان وقف حضرت سید مجتبی سبط مرتضی ابی‌محمد الحسن صلی‌الله علیه وعلی‌آبائه السلم وثوابش از نـواب شهید مقتول سلطان حسن میرزا برادرکلب آستان علی‌از بابت حاصل‌محال اصفهان سیصد تومان وقف‌حضرت امام شهید غریب امام حسین صلی‌الله علیه وعلی آبائه السلم و ثوابش از نواب‌سعید سلطان‌حمزه‌میرزابرادر اعیانی‌نواب کلب آستان‌علی شاه‌عباس. ازبابت‌حاصل‌موقوفات محدود آباد برخوار و سایر محال اصفهان یکهزار تومان وقف حضرت امام‌الامـة ابوالائمه‌امام‌زین‌العابدین علیه‌السلم وعلی آبائه التحیة و ثوابش از نواب مرحومی سکندر شانی سلطان محمد والد نـواب کلب آستان علی. از بـابت حاصـل وقفی اصفهان سیصدتومان وقف حضرت امام محمدباقر علیه وعلی آبائه السلم و ثوابش از سایر اولاد قطب الاولیاء صفی‌الاصفیاء شاه‌صفی علیه‌الرحمه است بشرط آنکه به شاه جنت مکانی خیانت وبدی نکرده باشند، سیصدتومان وقف حضرت امام حاذق امام جعفر صادق علیه و علی‌آبائه‌السلم و ثوابش ازسایر اولاد قطب السالکین شاه‌صفی بشرط راستی وعدم خیانت به‌شاه جنت مکانی، سیصدتومان وقف حضرت امام موسی‌کاظم علیه وعلی‌آبائه‌السلم وثوابش ازسایر اولاد قطب‌الاولیاء وقدوةالسالکین

شاه‌صفی‌علی‌الرحمة‌بشرط عدم خیانت بانواب جنت مکانی. ازبابت حاصل موقوفات اصفهان سیصد و هفتاد وپنج‌تومان وحضرت امام ثامن امام رضا علیه التحیة والثناء وثوابش از نواب جنت‌مکانی است. ازبابت حاصل موقوفات محال خراسان نهصد تومان وقف حضرت امام محمدتقی صلی‌الله علیه وعلی آبائه‌السلم وثوابش ازاولاد قدوةالسالکین شاه صفی علیه‌الرحمة. از بابت حاصل از موقوفات اصفهان سیصد و هفتاد و پنج تومان هم درباره ربیع‌الاول این سال‌که آفتاب در اواخر جوزا است خان ابدال ولد قاضیخان کرد کـه اولا از جانب نواب کلب آستان علی کوتوال قلعه کوکر چین لك واقـع در دریا بود و بیدولتی او را روی گـردان کرده بود هفتاد کـرد را بطلب آذوقه بدهات حوالی دریا فرستاد چون کردان بارگرفته متوجه کنار دریا شدند جمعی از ملازمان پیربوداق خان رسیدند بعضی بجنگ مشغول شدند و برخی خود را به کشتی رسانیدند آتش به کشتی زدند چون کردان بسیار بودند وپربار اکثری‌خودرا به‌کنار دریا رسانیدند وکشتی را پر آتش‌دیدند مضطرب شدند از بیم شمشیر قزلباش جمعی غرق شدند و به‌کشتی نرسیدند کـه آتش آنرا دفـع کنند و همه علف شمشیر قزلباش شدند ودر منتصف ربیع‌الاول عـریضهٔ امیر گـونه‌خان رسید مضمون آنکه شتران من از ارزروم مـی‌آمدند ، جمعی از حسن قلعسی بیرون آمدند و شتران را بردند چون این خبر بمن رسید به پـاشای ارزروم نامه نوشتم که متر صدباش که به تلافی شتران خود آمدم چون پاشا مطلع شد و بحسن قلعسی آمد آن جمع‌راکه این عمل کرده بودند گرفته سر ایشان را بـریده فرستاد با شتران چون ملازمش آمد خلعت دادم وچون وقت ورود ملازم پاشا سان لشکر میدیدم سبب جمعیت لشکر پرسید گفتم فـرستاده‌ام ولشکر جمع کـرده‌ام و علاج ندارم اینست که آمدم. رومی گفت این قدر توقف کن که از پاشا خبری برسد بعداز چند روز پاشا خبر فرستاد که پنجهزار قروش وسه خروار سقرلاط میدهم نیا واین سرحد را برهم مزن. جواب فرستادم که شما امسال غله بسیار دارید نصف غله خود حمل ایروان بکنیدتا نیایم، هنوز جواب نیامده بودکه عریضه فرستادم چون

بیاید معروض خواهد شد و نواب اعلی که آفتاب درسرطان بود بهشت درجه بعزم ییلاق در دوشنبه هفدهم ربیع‌الاول نزول اجلال در سرپل کران کردند و درچمن کهیز خبر رسیدکه مصطفی پاشا ولد او زون احمدکس فرستاده‌که بغداد بشما میدهم کس بفرستیدکه تسلیم‌کنم و خود بشرف پای‌بوس مشرف شوم و بهرچه لایق باشد سرافراز شوم و ایالت پناه الله‌وردیخان دراین چمن بشرف پای‌بوس مشرف شد و چون بیرام خان والدسولا، ایلچی مصطفی پاشا بود بشرف پای‌بوس مشرف شد و مقرر شد حسن‌آقا و حسین‌خانلو وقاسم سلطان ایناللو وقورچیان آن حدود بزودی متوجه بغداد شوند ودر چهاردهم این ماه عریضه قرا حسن‌خان رسیدکه محمودپاشا ولد چغال به‌محاصره قلعه بغداد آمد وبه لطایف‌الحیل بغداد را گرفت و بسیاری از مردم مصطفی پاشا راکشت وهم دراین ماه نواب کلب آستان علی‌بسیرخپسار رفتند ودو روز درآنجا بودند وغوررسی عجزه ومساکین نسودند وبعداز دو روز به‌اردو مراجعت فرمودند و هم در این روز نواب کلب آستان علی خنجرهای مـرصع و زینهای مرصع خود را شکست ولعل و یاقوت و فیروزه و غیره از جواهرمصحوب میرزا محمد وزیر اصفهان نزد ایالت پناه علیقلیخان فرستادند با طلای لازمه آن که در صندوق حضرت امام الجن والانس علی بـن ابیطالب صلی‌الله علیه و آله وسلم صرف نماید و در پانزدهم ربیع‌الثانی که آفتاب به بیست و پنج درجـه اسد بـود حسب‌الحکم جهانمطاع عالم مطیع لشکر آذربایجان از محمد خان قاجار حاکم گنجه ومحمدخان قزاقلو و علیخان سلطان قاجار به‌سرداری امیرگونه خان بـا امرای تابین‌قریب به‌ده هزارکس متوجه باسلین ومهاجرت شدند[1] او و داودخان ولد منوچهر و[2] خان استا جلو وابدال سلطان قاجار نیز همراه بودنـد و مـردم ارزروم سه جنگ مردانه کردند وسه قزلباش زخمی شدند به تفنگ اما فوت نشدند واز رومیه قریب به دویست‌کس کشته شدند و درمیان جنگ جمعی‌چوب قپق میان دروازه شهربریده

۱ و ۲ درنسخ موجود عباراتی محذوف است .

آوردند ولشکر سه روز در ارزروم بودند و جمعی بتاخت اطراف جوانب ارزروم تاباهرت بسوختن غله وعلف وخانه‌های رومی وغیره اشتغال نمودند ویکروز راه از جوانب دیگر سوختند وازگاو وگوسفند وشتر وغیره آنچه به میان آمد بدین تفصیل است: گاو دوهزاررأس وگوسفند دوازده هزار، اسب هفتصد رأس، شترپانصد نفر، اسیر دوهزار ویکصد رأس اکثر مذکورات که بدست آمد از آن طرف ارزروم بود واز این طرف ارزروم چیزی بدست‌نیامد ودر اواخر این ماه نواب کلب‌آستان علی از ییلاق اصفهان بموضع چابلق بسیر پیربرف رفتند موضعی که سالها برف افتاده واز تهش مغارهٔ به هم رسیده که[1] آن از برف یخ‌بسته بود واز همه طرف آب چکان بود روزی ایالت پناه الله‌وردیخان باولد خلف امام قلیخان والی بسه سیر پیر برف رفتند و از غرایب احوال آنکه چون عبور این دوخان از زیر مغاره واقع شد بلافاصله قریب به سی هزارمن برف یخ بسته ازبالا شکست خورده افتاد به‌یمن‌اقبال بیزوال شاهی از آن مهلکه جان بردند وآسیبی بایشان نرسید و در حوالی آن محل چشمه ایست به چشمه شاهی مشهور و سردی آبش به مثابه ایست که ده سنگ پی‌درپی انه‌تهش یك کس نمی‌تواند بدرآورد و از یك سوراخ قریب بسه دو آسیای گردان آب بیرون می‌آید ازبس‌سردی و خوشگواری نواب کلب آستان‌علی نظارت‌پناه مقصود بیگ ناظر را مأمور ساخت به ساختن تخت و حوضی بسرسر آن چشمه اطاعة لامره تخت و حوضی بس عالی ساختند وهم دراین ایام جماعتی ازسرکشان شیروان که نواب‌کلب آستان علی بجهت جلب خاطر ایشان چهار هزارتومان جمع برسم سیورغال بآن‌جمع داده‌بود باغوای عثمان‌لوئی که ازکشتن خلاصی‌یافته‌بود از جای درآمدند وراه عناد و فساد پیش گرفتند و به جهت آنکه کدخدایان بی‌عقل و رنود و اوباش هر محل را با خود یار سازند در حوالی بیقر در دره‌ای نشستند و انتظار جمعی که از آن مرز و بوم طلب کرده بودند می‌کشیدند و

۱ ـ درنسخ موجود عباراتی محذوف است.

با جمعی بعهد و بیعت مشغول بودند. در این اثنا از جانب کدخدایان آن دیار اغذیه و اشربه ومیوه آورده ارادهٔ خوردن نمودند وحصه‌ای بجهت نوکران که به محافظت اسبان اردو مشغول بودند جدا کرده فرستادند هنوز رونده بیست قدم نرفته بود که ازکمر کوه برف انبوه جدا شده آن جمع غاوی[1] را فرو گرفت و هفتاد و پنجنفر از آن جماعت به سقر[2] قرارگرفتند به جز سه نوکر. بیت :

هر که سر پیچد زشاهنشاه دین نیست گرداند فلك او را چنین

و هم در این ایام ایلچی عرب‌خان از خوارزم با عریضه‌ای رسید چون به شرف سجده مشرف شد طلب مادر پرندوق سلطان ولد خود که در وقت استیلای عبدالله‌خان با خود به عراق آورده بودند نمود و در معرض قبول درآمده ، زاد و راحله آن زن وکنیزان و توابع او مقرر شده دادند و روانه نمودند و ملازم حسین خان والی هرات آمد و بموقف عرض رسانید که ایلچی اولاد علیخان با تحف بسیار آمده و بعریضه‌ای شرح حال خود نموده‌اند و ایضاً پاردی ایلچی پاتی از جانب پرتکال آمده عرض اخلاص و اتحاد ویك‌جهتی نمودند وگفتند مقرر چنان شد که سال چون نو شود ما بحرکت خواهیم آمد امداد از شما میخواهیم، چون بشرف سجده مشرف شد درحین رخصت ازمردم خود یك کس با خود نبرد و از مردم قزلباش یکی پیش پاتی و یکی پیش پادشاه پرتکال و یکی پیش پادشاهان بحربرد که از آنجا بفرستند و در بیست و ششم این ماه محمدآقا از جانب بغداد آمده بعرض اشرف رسانیدکه محمود پاشا بعد از تصرف کردن قلعه‌به سه روز مصطفی‌پاشارا به‌حکومت حله روانه‌گردانید و از سگبانان او آنچه ماندند دیگر به قلعه نگذاشتند و در شهر بغداد میبودند در شب چهارم سگبانان[3] خودرا بر سر هریك از سگبانان مصطفی‌پاشا فرستاده غافل بر سر ایشان ریختند آن جمع را بقتل آوردند وپنجشنبه دویم جمادی-

۱ـ غاوی: گمراه

۲ـ سقر: جهنم . ۳ـ سگبان: محافظ سگ را گویند و به‌معنی نگهبان نیز آمده است.

الاول که آفتاب به بیست و دو درجه اسد بود حسب الحکم الاشرف اردوی کیهان پوی از راه شاه بلاغی به آق لنگ رفتند وخود از راه سیلاخور، وروجرد[1] به عزم دیدن قلعه نهاوند متوجه آن جانب شدند و در سیلاخور دو روز شکار ماهی فرمودند یك روز بنفس نفیس خود به شکار مشغول شدند و از بیست هزار ماهی متجاوز گرفته شد و هیچ خیمه الوس نشینی نماند که حصه‌ای از آن ماهی نرسید و بزرگش یك من و کوچکتر را بنام نابالغ میخواندند و در آب می‌انداختند وحصه‌ای از آن به علی پاشا و صاحب سعادت و اعتمادالدوله فرستادند و هم در این روز ایلچی سیدمبارك با اسبان تازی نژاد بسیارخوب برسم تحفه آورده بشرف سجده مشرف شد و روز سه شنبه در وروجرد توقف نمودند و دلیران و دزدان سرحد از ورود موکب همایون به کوهها پنهان شدند بزبان استمالت وفریب آن جمع را بدست آورد وتوبه فرمود و الیوم ملازم چلاق امیرخان آمده چرغی بسیار اعلی آورد که او را دو دم بود یکی دوازده به قانون معهود و شش عدد دیگر بربالای دم مذکور ایستاده و این دم نیز زیر به‌ویژه‌ای که دم اول داشت پرها بود وطرفه وضعی که قوشچیان زمان مؤکد به‌قسم ساخته ادعای ندیدن میکردند وجماعت گودرزیان که ایل بس قوی وبا جمعیت بزرگ بودند وقریب بدوهزار خانه بودند ازبسیاری ظلم وجور امراء متفرق شده بودند و یکصد خانه بیش نمانده بودند در این سیر بحقیقت احوال آن قوم رسیدند و آن جمع را خاصه فرمودند وحکم جهانمطاع به احضار آن قوم نافذ شد ومقررشد که تیولداران جزء وجه طلب خود را بدست بگیرند تا بطریق معهود و قانون سایر محال باعث آبادانی وجمعیت رعایای آن مرزو بوم شود و چون به نهاوندرسید به‌سرشهر وجای قلعه رفتند و آب وهوای خوب ومردمش شیعه و موافق‌مذهب بودند وچون نزول به تومن، من‌اعمال همدان واقع شد الحق جای بسیار پر آب وهوای لطیف بود دو روز به غوررسی عجزه و مساکین اشتغال داشتند و از وقایع زمان آنکه زنی فاسد منظر

۱ ــ وروجرد ــ بروجرد.

نام تایب شد و به ساده مقبولی عبدلی نام‌که به عطاری مشغول بود عاشق شد و قسم خورد، به‌خانه‌آن پسر به زنی نشست. عشاق‌آن زن ازبسیاری حسد درختهای‌باغ آقا عبدلی را در یکشب بـریدند الحق کار پنجاه‌کس دو روزه در یکشب کردند و در خانهٔ‌آقا عبدلی انداختند و شب دیگر به دکان آقـا عبدلی رفتند و جمیع ظروف را شکستند و ادویه و اشربـه بالتمام ریختند و در و تخته دکان را شکستند و شب دیگر پدرآقا عبدلی را از قبر بیرون‌آوردند و در میدان سوختند و باقر نامی بیتی چند بـه زبان لری‌گفته، نقشی در بیات بنام منظر وآقا عبدلی بسته وچون هردوخوب‌صورت و خوش‌آواز بودند و این نقش را بسیار بسیار خوب میخواندند از مجلس بهشت آئین به جهت رفع تظلم‌گذشته حاضر شدند با ناز ونیاز عاشقانه خوب میخواندند و الحق عجیب صحبت نفیسی بود. نواب‌کلب‌آستان علی هر دو را بـه خلع فاخر وآقا عبدلی را از مال توانگر ساختندکه مایه دکان وجبران خرابی باغ او شده باشد و دست ظالمان را از هر دوکوتاه‌گردانیدند و حاسدان ومعاندان ایشان را بعتاب و خطاب شاهانه‌گرفتار گردانیدند. چون نزول به همدان واقع‌شد وسنیان به شیعیان‌آن محال به امداد محمود دباغ‌که رأس و رئیس سنیان و کدخدای شهربود ظلم و جفا نموده بودند ونواب‌کلب‌آستان علی بجهت بازخواست‌این تظلم طلب‌محمود دباغ نمودند او روی پنهان‌کرده حاضر نشد مشخص شدکه پی پای مداحی را بریده بود وشیعیان راآزار بسیارکرده بود. حسب‌الحکم جهانمطاع کوچك و بزرگ و ترك و تاجیك خصوصاً جماعت محلهٔ شالپافان‌که به تسنن مشهورتر بودند و بسبب اعتبار و بزرگی محمود دباغ از تسنن ابا ننمودند و در طلب او مشغول شدنـد. مقررآنکه اگر بعد از سه روز پیدا نشود محلهٔ مذکور را بقتل عام نیست ونابود سازند ومال و اسباب و زن و فرزندان ایشان ازغازیان باشدکه چون چهارشنبه[1] جمادی‌الاول کـه

۱ـ از سیاق عبارت و تاریخهائی که قبل و بعدآورده شده باید چهارشنبه‌پانزدهم جمادی‌الاول باشد.

آفتاب در اسد بود به بیست و یکدرجه نزول در اردو که در آق‌چمن بودند واقع شد روز دیگرش محمود دباغ راگرفته آوردند و به یاسا[1] رسانیدنـد. و در جمعه هفدهم پاشایان وچاوشانی راکه سبق ذکریافت که امیرگونه‌خان بـا امرای تابین در اخسقه گرفته بودند با اسیران و سرواخترمه بنظراشرف رسید و پاشا وکیخا[2]و چاوشی کـه زنده‌آورده بودند قلم عفو بر جرایم ایشان‌کشیده شد و جمعی کـه در جنگ گنجه گرفتار شده بودند وآزاد شده و بازبرسر گیرودارآمده‌بودند وگرفتارشده بـه سفر سقر فرستادند و در نوزدهم این ماه مرحومه مغفوره عمه‌کلب‌آستان علی‌آنکه زوجه خان احمد والی‌گیلان بود در اصفهان به عالم قدس رحلت فرمودند و حسب‌الحکم جهانمطاع به روضه رضیه رضویه علیه الف‌الف التحیة بردند وهشت حجه ونماز و روزه چهل ساله به جهت‌مغفوره خریدند وخانه او را به‌حضرت‌علامی مفتی‌الزمانی اسلام ملاذی شیخ‌بهاءالدین‌محمد جبل عاملی شفقت فرمودند. مقرر آنکه هـر دوره پنج وقت نماز بواسطه اوبگزارند و در ادعیه مشارالیها را ازخـاطر بگذرانند و در آخر این ماه بشکار بز و تکه[3] در سرکوه الکاء جزءکه درکمال استحکام‌است اشتغال نمودند و بدست مبارك خود تفنگها بر بزوتکه زدند ازجایهای‌سخت وافتان وخیزان از بلندیها بسیار خوش‌نما بود. و در اوایل جمادی‌الثانی از خراسان خبر رسیدکـه حسن خرس جمشیدی بتاخت ابه وشاقلان رفته مال رعایا را بـرده امارت‌پناه حسین خان جمعی از شاملو را به سرداری خسرو بیگ غلام برسم تعاقب‌فرستاد. بسیاری‌از اوزبکان راکشتند و مال به صاحبان رسانیدند. و هـم در این روز امـرای چخور ـ سعد به تاخت ار مدرکان مشغول شدنـد و در سه‌شنبه هشتم میرزای عالمیان قـریب به شش هزارتومان برسم پیشکش‌گذرانید وچهارشنبه نهم ملازم ایالت‌پناه امیرگونه‌ـ خان با عریضه‌ای رسید. مضمون آنکه ده هزارجلالی از مردم اعتباری آن حدود بـه

۱ــ یاسا مأخوذ از مغولی است و رسم و قاعده وقانون و حکم وفرمان‌را گویند.
۲ــ کیخا مخفف کدخدا. ای‌بزرگ ابه و کیخای دهــ دبه آوردم بیاروغن‌بده‌ـ‌واوی.
۳ــ بز نر و بز پیشرو و سرکردهٔ‌گله را گویند.

اوچ کلیسا آمدند و عریضه‌ای به پایه سریر خلافت مصیر فرستادند با چند ریش‌سفید و مردم اعتباری وظاهراً طلب قشلاق می‌کنند ویوماً فیوماً میآمدندبه سرداری محمد پاشا برادر نویل علی ویوسف مصری و حیدرکرد و سعیدجلالی ونواب کلب آستان علی بجهت علوفه‌آن جماعت نقد دوارده هزارتومان وغله دوازده هزار رأس تعیین فرمودند و حکم لازم‌الاذعان صادر شدکه اعتمادالدوله میرزا حاتم‌بیگ به‌تبریز رود و قشلاق بجهت آن جماعت تعیین نماید و مذکورات در میان ایشان قسمت نماید شب سه‌شنبه بیستم جمادی‌الثانی متوجه شدند وجمعه نهم بیرام علی‌بیگ‌استاجلو که که به ایلچی‌گری به بخارا رفته بودآمد و بموقف عرض رسانید که ولیمحمدخان والی آنجا معروض میداردکه به مقتضای الصلح خیر، التماس داردکه نواب کلب آستان علی و مضمون مضی[1]مامضی منظور داشته ازگناهان گذشته ایشان بگذرند و ابواب یگانگی و دوستی و ذره‌پروری بر روی‌آن جمع بگشایند تا به یمن اقبال ایشان ما نیز توانیم به عیش وعشرت مشغول شد و طلب نگینی کنده باسم خویش نموده که منبعد آنرا مبارك دانسته بر پروانه‌ها زنم و خود را از شما دانسته فرزند یا برادر یا غلام بهرچه لایق باشد بخوانیدکه باعث سرافرازی من میشود و هم در این روز جماعت مازندرانی ازکدخدایان و سپاهیان بشرف سجده مشرف‌شدند وهم در این روز ملازم امیرگونه‌خان معروض داشت که قراقاش با پنجاه هزارکس با میر - مراد پاشای سردار تا ارزروم تعاقب جلالیان نمود ازگرانی و قحطی سه روز بیش توقف ننموده مراجعت کرد و در اواسط ربیع‌الاول نواب کلب‌آستان علی به سیرو شکار الکاء جره و فراهان رفتند و بیست هزار ماهی گرفتند و از انوع شکاری بسیار گرفته شد ویکشنبه بیست ویکم این ماه متوجه درگزین شدند وحکم جهانمطاع‌شد که اردوکوچ نماید و به ابهر رود و نواب کلب‌آستان‌علی‌از درگزین‌متوجه‌اصفهان شدند وچون به محلات نزول اجلال واقع شد طرفه سرچشمه‌ای بنظرآمدکه در

۱ـ گذشته گذشته است.

روی زمین نظیرش نیست و ایالت‌پناه اللهوردی خان عمارت عالی بـرسر آن چشمه ساخته و به تصرفات نواب کلب‌آستان علی طـرفه جائی شد و شب یکشنبه بیست و سیم رجب کـه آفتاب بیازده درجه عقرب بود نـزول اجلال در دارالسلطنه اصفهان واقع شد بعزم قشلاق درآنجا طرفه اصفهانی بنظر درآمد چهارشنبه بیست و ششم به شکار کومه رفتند و صباحش دام کلنگ[1] کشیدند یکصد وچهار عدد کلنگ بـدام درآمد و تتمه روز متوجه شکارشدند و ببازوی دلیری یکصد وهشتاد اردك وكلاغ و هوبره گرفتند وآخر روزش بازکومه‌دیگر کشیدند یکصد وهفتادمرغابی گرفتند وآخر روزش به سهرآمدند. از سوانح ایام‌آنکه در اوائل پـائیز جماعت جلالی ازجانب روم‌گریخته به قزلباش آمدند چنانچه سبق ذکر یافت مرادپاشای سردار درپای‌یورت لطیف‌پاشا را بواسطه‌آنکه چرا قلعه تفلیس را بـه قزلباش دادی بحلق‌آویخت و علی بیگ برادرزاده او را به زبان‌گیری بجانب قزلباش فرستاد با بیست و پنجنفر رومی و از بسیاری اهتمام‌که بدانستن احوال جلالی داشت مصطفی بیگ برادرزاده علی بیگ پاشا که سابقاً جلالی بود و فریب‌خورده سر باطاعت رومی در آورده بود تـا چهل نفر به زبان‌گیری فرستاد، دراثنای راه خبربه مصطفی‌بیگ‌رسید که سردارعلی پاشا را بحلق‌آویخت که من تخم جلالی را از روی زمین‌برمی‌اندازم مصطفی‌بیگ از این خبرآزرده شد باستحکام احمال[2] و اثقال خود فرستاد و خود بـه زبـان‌گیری رفت و درحوالی ارزروم با علی‌بیگ که او نیز به زبـان‌گیری مأمور بوده از جانب رومی رسید باتفاق متوجه قزلباش شدند و به فرقه قزلباش که امیرگونه‌خان به زبان‌گیری بجانب ارزروم فرستاده بود برخورده جنگ دست داد وعلی‌بیگ در جنگ با بیست ونه نفر کشته شدند و مصطفی‌بیگ با سه نفر دیگر از اکابـر آن قوم گرفتار شدند و تتمه راه فرارپیش‌گرفتند و از قزلباش سه‌نفر کشته وپنج نفر زخمی‌شدند و

۱ــ کلنگ پرنده‌ایست کبود رنگ ودرازگردن و بزرگتر از لك‌لك .
۲ــ احمال واثقال ــ بار و بنه واستحکامات.

هم در این ایام بحکم سردار یکهزار کرد بسرداری آیدین بیگ ولد شرف‌خان کرد بتاخت به‌نخجوان آمدند وچون مقصودسلطان حاکم نخجوان جمعی را به مواضعی از رودخانه ارس که عبور از آن ممکن بودگذشته بود مشغول باشند از آمدن کردان خبردارشده کس به نخجوان فرستادند و خود به مدافعه و مجادله مشغول شدند. جماعت کردان از کرده نادم شدند چه بسیاری از ایشان در میان آب به تفنگ کشته شدند و بعضی زخمی شده مراجعت نمودند وبتاخت‌بحوالی‌جورس وباکو مشغول شدند وچون خبر آمدن کردان به مقصود سلطان رسید فی‌الفورچهارصد کس به کنار آب فرستاد چون به کنار آب رسیدند و از کردان اثری ندیدند از آب ارس گذشتند وبه کردان رسیدند که اسیر و مال بسیار داشتند ومیرفتند به توفیق الله‌سبحانه وتعالی و به یمن اقبال شاهی ظفر ونصرت قزلباش را دست داد بسیاری از کردان کشته شدند وبرخی گریختند ومال و اسیران را بازگردانیدند و دراواخر رجب ملازم‌امیرگونه‌خان با عریضه بشرف سجده‌مشرف شد. مضمون‌عریضه‌آنکه ازقاپی دوچاوش آمدند ومراد پاشای سردار و خلیل آقای ینی‌چری آقاسی را به قاپی بردند ولشکری متفرق شد و دلو ذوالفقار که پاشای قرامان بود و در باطن در امداد واعانت جلالی‌دقیقه‌ای فروگذاشت نمیکرد و ظاهراً حرف اطاعت برزبانش جاری میشد چون جماعت جلالی را ضایع کردند حکم عزلش فرستاده به قاپی طلب‌نمودند. مسلم‌پاشای جدید را جواب گفت و در اظهار طغیان و عدم اطاعت کوشید . مراد پاشای سردار لشکر عظیمی برسر او فرستاد و دلو ذوالفقار خود را با جماعت خود کنار کشید قریب به یکهزار رومی او را تعاقب‌نمودند. دلو ذوالفقارفرصت‌غنیمت‌دانسته‌درتنگه‌سرراه‌آن جماعت گرفته وجنگ مردانه‌کرد واز آن جماعت یك‌کس زنده بدر رفت آن هم زخمی شده وتتمه رابه قتل آورد والحال جلالی فرار داده رومی اوست وازبقیة‌السیف[1] جلالی که برسر اوجمع شده‌اند وهر که آزرده از دست عثمانی بود برسراو

۱ ــ بقیة‌السیف ــ یعنی باقیمانده سپاه و لشکر.

جمع شدند و ده هزار جلالی برسر او جمع‌اند و چون عریضهٔ اعتمادالدوله میرزا حاتم بیگ رسید مضمون آنکه بادویست وهشتاد جلالی رسیدم خانـه به جهت آن جمع تعیین نمایند. نواب کلب آستان علی‌خانه و آذوقه بجهت ایشان تعیین نمود و بجهت آن‌جمع پوست پلنگ طلب نمودند نیمساعت نگذشته بود که ازگنجه ملازم محمدخان رسید وپنجاه پوست پلنگ آستردار اعلی آورد وعریضه‌ای مشتمل بر - عذرگناهی که باو نسبت داده بودند واستدعا نموده بود که تحقیق فرمایند اگر ازمن نگاهداشتن نوکر امیرگونه خان سرزده باشد مرا بکنده و دوشاخه کـرده پیش او فرستند تاسر چه خاطرش خواهد درحق من بجـای آورد. و در یکشنبه هفتم شعبان اتابك‌خان ولد منوچهرخان گرجی در اصفهان بشرف پای‌بوس مشرف شد و چون بدون سپاهی و مجرد آمده بودند روز دیگر نواب کلب‌آستان علی مذکورات ذیل بجهت او فرستادند: نقد سیصدتومان، شترپنج قطار، استریك قطار، داشنه اوزبکی نه رأس خیمه باقلندری دوباب، پیش باغچه دوعـدد، اتاق‌یکـی، قالـی دو جفت، فراشخانه‌یکی، رکابخانه یکی، مطبخ یکی، پیه‌سوز نقره دوعدد، طشت و آفتابه‌نقره دوعدد، سفرهٔ زربفت یکی، پیش‌انداززربفت سه‌عدد، منقله‌دان نقره سه عدد دیگ‌سه عدد، لنگری یك عدد یکدفز براق دیگر از تاوه وغیره سه دست رخت حمام بـالتمام قالیچه حمام یکی، نمد تکیه دوعدد، یراق‌رکیب‌پنج‌دست، یخدان بایراق‌دستی،اقمشه زربفت نه‌طوقه، مطنق نه‌طوقه سایر نه‌طوقه واعزاز واحترام بیش‌از پیش داشتند واو را سراپا مخلع ساختند به خلع فاخر و کمر وجیقه وملازمانش را مخلع ساختند و روزنهم شعبان عریضهٔ حسین‌خان لر رسید که میان قـول بغداد و پاشا نزاع است و پاشا ازقلعه بیرون نمی‌تواند آمد اگر رخصت باشد چون‌فرصت یابم خود رابه‌بغداد می‌اندازم وآخر روز چهارشنبه دهم شعبان به سیرو شکار کومه رفتند. در این روز کومه مرغابی کشیدند وسحردیگرروز دام کلنگ کشیدند وشبش دام‌شخ‌سرکشیدند. الغرض درعرض دو روز و دوشب بدین تفصیل گرفتند: اردك سیصدو شصت ودو، کلنگ بیست ویکعدد، اردك دویست وپنجـاه و دو، کلنگ هشتاد و پنج، شخ سر،

سیصدو یازده، کلنگ چهل وهشت، بلدرچین چهـار صدو دوازده، اردك دویست و پنجاه وسوای آنچه بازو بحری گرفتند. الغرض آنچه ازطیور بدست اولیای دولت قاهره درآمد پنجهزار وچهار صد وهشتاد وهشت قطعه بود و روز سیزدهم این ماه به جهت افندی خواننده وحافظ ثانی وحافظ جامی، خانه‌ها دریك محله تعیین کردند و آن محله را محله نعمة نامیدند وروز چهارشنبه هفدهم میرزا حاتم‌بیگ بامحمدپاشا وسایر جلالیان دراصفهان بشرف پای‌بوس مشرف شدند و نواب اعتمادالدوله میرزا حاتم بیگ سه تاریخ یك ترکی و دو فارسی و یکی از آن روی هزل گفته‌اند و ما هرسه را نوشتیم. قطعه:

در وقت چنین کـه دشمنـان از نخـوت
بـا لشکـر پیش رومیان آمده‌اند
قومـی ز جلالیـان ز روی اخـلاص
شه گفته ز روم و بیریا آمـده‌انـد
شاها نخوری غم که بیـاری و مـدد
شك نیست ز لطف اولیاء آمـده‌اند
تاریـخ قدومشان چو می‌کردم فکـر
از غیب آمد که خوش بجا آمده‌اند[1]

***

ترکی:

نه خوش اخلاص ایلن لومین جلالـی
از و دیـدن کلـدیلـر شـاه زمـانـه
او ننگ تاریخچون سویلر که کلدی
جـلالـی لـر شـاه زمـانـه

***

۱ـ «خوش بجا آمده‌اند» به‌ترتیب حروف تهجی برابر با ۱۰۱۷ میشود.

شعر :

آمده قوم جلالی در کمال جاهلی　　　حضرت پاشائیان قوم اعلم آمده
چون معظم‌بود پاشادرمیان‌قوم‌خود　　　سال‌تاریخش‌قدوم‌ذات‌اعظم آمده

و درهیجدهم‌شعبان‌میرعلاءالدین‌محمد المشهور به‌خلیفه سلطان‌راکه ازعظمای سادات اصفهان بود به‌دامادی خود سرافراز ساختند. روز پنجشنبه هیجدهم شعبان براسب مادیان لیلی‌نام سوار بوده به‌چوگان بازی اشتغال نمودند چوی‌گوی به‌زیر دست وپای اسب درآمده نواب کلب آستان علی ازروی تعجیل سراسب کشیدند که گوی رابزنند سراسب شکست ودستش ازجای بدر رفت وچون اسب به‌عقب‌نشست کمر اسب شکست شاه ازاسب جدا شده بپای ایستاد.

نواب کلب آستان علی بنوعی خودرا گرفت که حد بشر نبود واین هم‌باتفاق جمهور دست ولایت بودکه اوراگرفت وبی‌الم گذشت. قطعه :

شه ارز اسب بروی زمین قرار گرفت
نشانه ایست که خواهدگرفت روی زمین

و سببش صحبت با جلالیان بود وعقود متعدد واقع شد و سه روز پیش از رمضان به‌عیش وعشرت مجدد وجنگ گاو و قوچ نمودند و جشنی عظیم واقع شد وچون در سیر و شکار در لنجان به‌قطعه زمینی رسیدند پرآب که ناهکش آبهای اطراف بود ونهرعظیمی ازپائین آب جاری ودروسط اوقطعه زمینی‌خشك بودوطیور آبی مثل قازواردك وقشقلاغ وازطیور هوائی مثل کلنگ وسار وکبوتر وگنجشك بسیاربودند و استعداد تربیت داشت. در خشکی عمارت عالی ساخته به‌کرسی بسر- کاری علیقلیخان شاملو وظیفه‌ای‌مشتمل بربیوتات و ایوانهای بس خوش طرح و بریك ضلع دریاچه خانه‌کومه بجهت مرغابی وغیره ساختندکه دیوار آن ازکاشی بود اما پست، بسبب آنکه وحوش هراسان نشوند و برپشت اوخارها وعلفها تعبیه

کردند. نواب کلب‌آستان علی با ملك سلطان حسین دروقت دانه خوردن اردك پیش رفتند چنانچه بعد یکقددام بیش نبود وجانوران وحشی باطمینان‌خاطرچون جانوران اهلی بدانه‌خوردن مشغول‌بودنـد. از این دریاچه مـربع مستطیل ساخته وراه روی ساختند که چون پل بردارند مجـال عبوراحـدی نباشد واطراف این دریـاچه به سه گزاز انواع گلها ازسوسن الوان وهمیشه بهار وشب‌بو و قرنفل نشانیدندو از آن پس اطراف آنرا بعرض یك‌جریب یونجه کِشتند که همیشه سبز باشد وبردور یونجه ازجمیع جهات چنارها نشانیدند وبردور چنارها خندقی کندند بسیار عمیق وعریض که حیوانات بجهت خرابی داخل نتوانند شد. وبردور خندق نـی کشتند که چـون سبز شود این نیزدیواری باشد والحق طرفه‌جائی باصفا شد ودرباب آب وهواحاجت به‌تعریف نیست واصحاب فهم تواریخ بسیار گفته‌انـد و ما یك دوئی بجهت ضبط ایراد نمودیم. قطعه:

شاه عباس آنکه در هنگام صید	شیر گردون بسته‌فتراك اوست
صیدگاهی ساخت درملك عراق	صیدگاهی کاسمان‌را آبروست
صید گاهی آنچنان نـا ساختـه	صیدازشادی‌نمی‌گنجدبپوست
شاه‌آنجاچون کمین‌سازد به‌صید	همچوجان‌درقالب‌ومی‌درسبوست
گفت ذوقـی از پـی تاریـخ آن	صیدگاه پادشاه‌صید دوست[1]

حضرت یوزباشی گورکان گفته به مصرعی اکتفا شد. مصرع:

گوشهٔ[2] عیش شاه تاریخ است. ودراین قصر چـون گاهی به‌شکار می‌آینـد جمیع مایحتاج از اطعمه واشربه واغذیه و ضرو ریات حاضر ساخته‌اند چنانچه اگر بی‌پیش‌خانه ورکیب بیایند همه‌جزبجهت‌حیوانات ونیزاسباب وفرش وتشك ولحاف

۱ و ۲ ــ «صید گاه پادشاه صید دوست» و «گوشهٔ عیش شاه» بـه‌ترتیب حروف تهجی برابرباسال ۱۰۱۷ هجری‌قمری است.

وبالش واطعمه واشربه وتراکیب ضروریه وروشنائی وغیره همه حاضر است الحق که مهندسان زمان حاضر بودند هرچند خواستند که چیزی بیابندکه درآنجا نباشد نیافتند بنابراین گونه پرنعمت سگ علی تاریخ شد ودرشنبه پنجم رمضان متوجه سیرکومه شدند ودرآنجا بوده عریضهٔ رستم خان قمقی رسیدکه اگر چه اوصمی - خان که خونی ما بود کشتیم وقباحت کردیم که بی‌رخصت‌آن پادشاه باین امرمبادرت نمودیم امیدواریم نواب کلب آستان علی ازگناه ما بگذردکه مانه برادریم و سه‌هزار آدم داریم ودرراه نواب کلب آستان علی جان نثار می‌کنیم و عریضهٔ ذوالفقار خان نیزآوردند. مضمون آنکه حسب الحکم جهانمطاع برج وبارو وبادکورا ساختیم‌و چون به‌حفرخندق مشغول شدیم سنگی پیدیدار آمد چون شکستند آبی صاف گوارنده بیرون‌آمد که منبع آن‌معلوم مانشدو آن‌به‌شهر بردیم وآب[1] انداختیم‌والحال خندق ازآب دریا پرشده ودوشنبه چهاردهم درده باباشیخ علی‌نواب‌کلب آستان‌علی درخواب دیدندکه درمدینه مقدسه نبویه ختمی پناهی بودند وبرابرگنبدآن حضرت درآمدند گنبدی بسیار عالی‌منقش بطرح قتلق خواندگاری، بوم لاجوردی گل طلاو خط کش اوپرنگار ونقره پوش بود وصندوق ختمی پناهی درمیان پی دیوار بود. اعتمادالدوله حاضر بود بموقف عرض رسانیدکه خواندگار میخواهدکه این گنبد تعمیرکند ازشما لاجورد میخواهد نواب کلب آستان علی فرمودند من لاجورد به - کسی نمی‌دهم وخود میسازم سه نوبت فرمودند وچون علامت ختمی پناهی‌سبز بود به‌سیاه بازنگار بنقره میسازم اگر سیاه نشود ملاعلی علی رضای خوش‌نویس را طلب کنندکه حقیقت امررا تحقیق کنیم. دراین اثنا ملك‌بیگ وزیر قورچیان حاضرشد بجهت رخصت رفتن بجانب مکه مبارکه، نواب کلب آستان‌علی فرمودندکه ملك بیگ بخانه خدا میروی بروو سه مرتبه گفتندکه مااین خانه را می‌سازیم وگریان و گریان بیدارشدند وچون وقت پرسیدند مشخص شدکه طالع‌جدی بود موافق‌طالع

۱- افتادگی درهردونسخه مشهود است

ختمی پناهی وعطارد درطالع بود وچاشت امروز ملازم پیربوداق خان آمد و خبر فتح قلعه کوکرچین لك رسانید. تفصیل این اجمال آنکه خان ابدال باسه کس خودرا به کشتی رسانیده حیات خودرا غنیمت دانسته رفقا را میگذارند و فرار مینمایند. با ـ وجود آنکه مردم خود را به کشتن می‌دهند مجال رفتن ایشان به قلعه نمی‌شود و قزلباش به‌کشتی می‌نشیند وسرراه برایشان گرفته خودرا به‌قلعه میرسانند و قلعه را صاحبی مینمایند باجمیع یراق کردان والحال خان‌ابدال درمیان کردان متواری‌است وهم دراین‌ماه ملازم حسین‌خان شاملو آمد ونه‌الشه‌ویکصدکمان‌آورد وگفت‌ایلچی ولیخان والی بخارا آمد وهم‌دراین ماه خانه مهترسلیمان‌رابه‌علی پاشاشفقت‌فرمودند وبجهت احمد بیگ وعلی‌آقا خانه‌ها درحوالی آن خریده به‌ایشان شفقت فرمودند ودربیست وسیم این ماه عنایت کل در مشهد مقدس به‌عالم آخرت سفرنمود و خلیل بیگ ولد شمخال قمقی بدست قمقیان کشته شدودرمنتصف این‌ماه به‌سیرکومه رفتند ویك‌دام کشیدند وپانصد ونود وهفت مرغابی ازبزرگ وکوچك گرفتند ودرموضع شیروان دامی کشیدند سیصدوهفتاد مرغابی گرفتند ودامی ازقازهشتاد وپنج‌قازگرفتار شد ودامی ازکلنگ کشیدند بیست ویکعدد بدست‌آمد وسقرچین مشهوربه‌سارچه حساب ندارد ودرغره شوال خبرآمدن مصطفی پاشا ولد اوزون احمد رسید و در پنجم شوال مبلغ یکهزار تومان وظیفه به‌ارباب علم دادند وبه‌خواجه شویان ارامنه رفتند وعجب صحبتی بودوزن ودختر وپسرهمه حاضر بودند ودربیست ویکم شوال که آفتاب درنه درجه دلو بود مراجعت واقع‌شد وحسب‌الحکم الاشرف آصف و مستوفی‌اصفهان‌وآقاابوالفتح بلخان‌والیخان‌بجهت محاسبه‌متصدیان‌این دوالکه رفتند وجمعه بیست وسیم جمیع فواحش‌راطلب نمودند و گفتند هرکه توبه میکند در این شهر میباشد والا تاسه روز مهلت دارندکه ازاین شهربدروند وهرکه قرض‌به‌فاحشه داده باشد چون آن فاحشه تایب شود قرض‌دهنده مالش تلف است‌کس طلب نکند بدین سبب تایبه شدند وشنبه بیست و چهارم مصطفی پاشا به‌شرف پای بوس مشرف وبه‌الطاف شاهانه سرافرازگردید وچون ازجماعت بختیاری میرسلطان حسین راه

نفاق و یاغیگری پیش گرفته بود و جمعی از اعیان بختیاری با او اتفاق کرده ارباب حوالات دیوان اعلی را جواب می گفتند ایالت پناه الله‌وردی‌خان امیرالامرای فارس مقرر فرمود که امیرجهانگیر بختیاری با جماعت خود آماده‌شود که چون محمدسلطان بیات والی شوشتر وعلیقلیخان زنگنه بیایند ودردفع ورفع میرسلطان حسین بکوشند چون این خبر باو رسید مردم خودرا برداشته بسر میرجهانگیر ریخت و بسیاری از مردمش را کشت و میرجهانگیر باسعی بسیار جان بسلامت بدربرد و گریز نمود.

مقارن این حال محمدسلطان بیات رسید، چون از این حادثه باخبر شد صلاح کار خود در گرفتن قلعه دانست و کس به‌خدمت حضرت‌خان فرستاد. چون قلعه بدست محمد سلطان درآمد میرسلطان حسین باجماعتش برسر محمد سلطان آمدند دیدند که قلعه ازدست احبای ایشان بدررفته کار بجنگ وجدل رسید دوشبانه روز در میان ایشان جنگ قایم بود این خبر به‌میرجهانگیر رسید ودر جمعیت مردم خود کوشید. مقارن این حال علیقلیخان زنگنه رسید، باتفاق به‌کمك محمد سلطان بیات رفتند اگر چه کار به‌میرسلطان حسین تنگ شده بود اما آمدن ایشان کار جنگ وجدل را سپری ساخت ومیر سلطان حسین باجماعت یاغیان فرار نمودند وجمعیت ایشان به‌تفرق مبدل شد وخودرا به قلل جبال کشیدند و به‌محکمها رفتند وکسی ازجا ومقام ایشان خبر نداشت بناءِ علیه محمد سلطان حاکم شوشتر ازحضرت خان رخصت طلب نمود و علیقلی سلطان زنگنه وملازمان کوه کیلویه بجا ومقام خود رفتند و میر جهانگیر در امسارت مستقل شد وبه تجسس و تفحص میرسلطان‌حسین مردود ورفقا کمال اهتمام بجا می‌آورد وازمیان بخت بلند ودوست ارجمند همایون دونفر ازرفقای سلطان‌حسین وتبع ضالهٔ اورا بدست آوردند وازایشان جبراً وقهراً محل ومکان اهل‌تمرد و بغی تحقیق نموده تاخت برسرایشان بردند. به‌یمن اقبال شاهی ظل‌اللهی جماعت مفصله از سرکرده‌های هرایل که درقلل جبال وشکافها پنهان بودند بدست‌آورده به‌قتل رسانیدند اینست سوای امراء ومردم مفلوك ایشان امیرخسرو وامیراسمعیل برادران امیرشاه نظر امیرعلیخان برادر امیرشاه حسین امیرولد امیرپیری، امیرشیروان مقصود امیر شاه

منصور، حسام امیر مقصود ولد میرآقا وامیرسلطان حسین علائی قاید امیر کـپ مهد خورشید، خواجه تاج‌الدین موکوئی، شیخ تاج‌الدین بختیاروند قاید طلحه، یوسف بابادی قایدکمال بابادی قاید داود امیر سامانی، امیر جمال پسر امیرولد حیدر ملازم سلطان حسین، الله‌بخش ملازم امیز نظرشاه منصور ملازم امیـرشاهرخ وامیـرسلطان حسین مردود وبرادران امیرحسین باسه نفردیگر به‌جسب تقدیر ازمعرکه بیرون‌رفتند وهم دراین ماه خواجه محمد شفیع المشهور به‌میرزای عالمیان به عالم آخرت سفر نمود ودرپنجم ذیقعده ابتدای صحبت خضرنبی شد وطرفه جشنی وعجـب صحبتـی روی نمود ودربیست ویکم حسین خان لربشرف بساط بوسی مشرف شد ودر بیست وپنجم این‌ماه محمدخان قزاقلر بشرف پای‌بوس مشرف‌و به‌نوازشات شاهانه سرافزار گردید ودر بیست وهفتم باجمیع جلالیان وغربیان که در این ایام بشرف پای بوس مشرف شده بودند بسیر وشکارکومه رفتند وپنج روز بانـواع سیر و شکار وصحبت گذرانیدند واعزه ایشان را بامقامات سرافراز ساختنـد ودر اوایل ذیحجه مراجعت فرمودند ودرهشتم این ماه هیمون‌چلاق ازعمده‌های جلالیان بود برسرشراب بدست موسی چلبی وخلیل بیگ بغدادی کشته شد وحسب‌الحکم الاشرف هر دو را شکـم شکافتند وازسربازار ومیدان سرازیر آویختند و درمنتصف ذیحجه در عمارت مهدی جشن وضیافت جلالیان واقع شد وآخرروزش چوگان بازی وجرید[1] امدادی بسیار خوب روی نمود وجمعه بیستم که آفتاب درهفت درجه حمل بود در مسجدی کـه مجدداً ساخته بودند خطبه اثنی عشر خوانده شـد و درآخر روز جمعه نـواب کلب آستان علی بسیروشکارکومه رفتند وپنج روز بدان مشغول بودند ودراواخر این ماه برکهٔ بسیارعالی در بابـارکن شروع درساختن کردند وبباغ خانی طرح انداختنـد که روغن وعسل وگزانگبین وانواع شیرینی درآنجا بیع وشری شـود و راه داران قم را بسبب بی‌اعتدالی وراهزنی شکم دریدند و سرازیر از سرکوچه‌ها آویختند و

۱- جرید بازی عبارت ازمشق وتمرینات جنگی است.

هم دراین سال عمارت عون علی وزید علی واقع در کوه سرخاب تبریز به‌سرکاری باتمام رسید و بجهت تاریخ چند بیت نوشته شد. قطعه:

چاکر خاندان آل عبا　　شاه عباس شاه والا جاه
بهرعون علی وزید علی　　که زماهی کشید سر تا ماه
دیدحشری چو آن عمارت گفت　　بهرتاریخ آن عمارت «شاه»[1]

۱- عمارت شاه - بدترتیب حروف تهجی برابربا ۱۰۱۷ میشود.

اما ذکر وقایع سال یکهزار و هیجده

محرم این سال هفدهم فروردین ماه جلالی تخاقوی ئیل بود شب اواش حکیم محمدقاسم جیلانی را باغلامش زخم زدند و روز دوازدهم ابتدای جشن و چراغان باغ نقش جهان نمودند و یازده شبانه روز این صحبت بود و قلم عفو برسر جرایم اهل کشیدند و باوجود قریب بیکهزار جلالی بی سروپا در آن باغ یك کس بلند بـه کسی حرف نمیزد و گـویا بـدمستی از شراب مـرتفع شده است و حضرت شیخ بهاءالدین محمد عاملی «علی ببخشد»[1] تاریخ پیدا کرده است و در بیستم این ماه جماعت جلالیان برفتن بجانب وان و ارزروم شدندو در شب پنجشنبه دوم صفر بالخیروالظفر نواب کلب آستان علی نقل مکان بجهت رفتن بهآذربایجان نمودنـد و در چهارشنبه شانزدهم طرح چراغان گلریزان سرپل نمودند و طرفه صحبتی و گلریزانی کـردند و هفت روز این صحبت کشید و بجهت رعایا و ارباب که در این جشن چراغانی کرده بودند از مالوجهات ایشان پانصدتومان بخشیده شده و باعث ازدیادمسرت این جمع شد و امیر حیدر معمائی کاشی تاریخی گفته بیت:

گل گشت روی پل چه کندخسروعجم　　　گل گشت روی پل پی تاریخ کن رقم[2]

۱و۲ــ علی ببخشد و گلگشت روی پل ــ هر کدام بهترتیب حروف تهجی برابربا ۱۰۱۸ میشود.

مقارن این حال بخاطر اشرف رسید که زنان از صحبت وسیردرچها رباغ محرومند و صلاحیت مانع آمدن آن جمع میشود حکم جهانمطاع شد که روزچهارشنبه سیرچهار-باغ و پل به زنان تعلق داشته باشد و زنان اهل حرم در این سیرگاه عمل مردان خود بکنند وجمیع اهل حرفه زنان شدند و مقرر شد که اگر مردی را عبور در حوالی این محل واقع شود به خانه بیاویزند. بسبب این حکم ذکورالناس در یك فرسخی این سیرگاه نبودند و طرفه جشنی وصحبتی و ابتدای این جشن چهارشنبه بیست وسیم صفر واقع شد و در این صحبت کرامات متعدد از نواب کلب آستان علی سرزد از آنجمله محمد مؤمن ولدمیرزاعرب مقلد هروی به شش سالگی از رفتار عاجزبود و پایش راست نمیشد دراین بزم با مادر خود بشرف سجده اشرف مشرف شد نواب کلب آستان علی بدست مبارك خود پایش کشید و دست مبارکش برو مالید و امر به رفتار کرد. پسر از بیم وترس قدمی چند برداشت بعد از آن رفتار خوب شد وچون خبر توجه جلالیان بجانب آذربایجان به امارت پناه پیر بوداق خان حاکم تبریز رسید بجهت روی کاری بایشان نمودن سیصدوپنجاه نفر قزلباش بسرداری مرشد قلی بیگ بجانب عادلجوز ووان فرستاد. چون به خوی رسیدند شاه نظرسلطان بابیرتلو یکصدو پنجاه نفر ملازم همراه ایشان نموده رفتند چون بـه حوالی دیـار بکرو آناتولی رسیدند محمدپاشاولدزال پاشا و سه پاشای دیگر با هفتصد رومی بجهت دفع قزلباش بیرون آمدند چون تلاقی فریقین دست داد محمدپاشا با هفتاد زنده دستگیر شدنـد و سیصد سر بریدند و قزلباش سالماً، غانماً، اسباب و امـوال بسیار بـرداشته مراجعت کردند و پنجشنبه هشتم ربیع الاول توجه اردوبه النگ[1] کهیز و توقف نـواب کلب آستان علی در اصفهان جهت محاسبات اصفهان شد و در دوازدهم تـوجه بجانب اردوواقع شد وجمعه شانزدهم ربیع الاول درده محمدی تبرادی رسیدندچون بسیارجائی خوش آب وهوا ودرختان باصفا بودبعدازتحقیق مشخص شد که این مزار ستی مریم-دختر حضرت امام موسی کاظم علیه التحیة والثناء است و املاك دورآن خاصه شریفه

۱-بمعنی سبزه زار و چمن زار ومرتع آمده است.

و پانصد فعله و بیست استاد بناعزصدور یافت روزدیگرش اکثری حاضر شدندو شروع در طرح باغی فرمودند که طولش یکصدو بیست ذرع بودبنوعی که گنبدحضرت در وسط واقع شد و عمارت محقر او راکندند و طرح عمارت عالی نمودند. در عرض سه روز زمین را هموارکردند و سه چینه دیوار در دور اوکشیدند و تالاری بسیار عالی و وسیع بر چهار درخت چنار ساختند ومقرر شدکاروانسرائی درمحاذی باغ از جانب شمال بسازند و خانه بجهت خادم و آش خانه بسازندو بهر فعله یك عباسی دادند با طعام و در بیست ویکم درالنگ کهیز داخل اردو شدندو در جمعه بیست و سیم مقرر شد که جلالیان را به ایروان برند و علیخان جوانشیر را فرستادند که لشکر آذربایجان را بسرامیرگونه خان جمع سازد و آنچه صلاح دولت باشد بعمل آورند و در اواخر این ماه بجهت آنکه میرصالح دروغ ازز بان نواب کلب آستان علی گفته بود زبان او را بریدند و در دوشنبه چهارم ربیع الاخر مقرر فرمودند که اردو متوجه سلطانیه شود و چون ایلچی گرجستان آمده بود پیشکش او را دیدند بیست وهشت اسم نوشتند که دررکاب ظفر انتساب باشند وبهر یك مبلغی دادند که علامت آمدن باشد و خود متوجه اصفهان شدند و مقرر شد که مایحتاج این جماعت از سرکار خاصه شریفه بدهند و شب چهارشنبه ششم ربیع الاخر که آفتاب درشانزدهم درجه سرطان بود داخل اصفهان شدند روزش تعیین وظیفه اهل استحقاق ومحاسبات اصفهان نمودند وچهارشنبه سیزدهم محمدپاشاولدزال پاشاراکه درجنگ گرفته بودند چنانچه سبق ذکر یافت با اعیان رومیه بنظر اشرف رسانیدند و محمد پاشا به عنایت بی غایت شاهانه سرافراز شد و به خلوتگاه و حوضخانه او را جای دادند و هر روز بانواع تکلفات و انعامات سرافراز ساختند و در چهارباغ طرفه جشنی واقع شد و جمعه هشتم ربیع الاول جمیع نام نوشته ها را بسیر باغ گلستان و حمام تمام کاشی کاری بردند و بعداز صحبت همه را مخلع بخلع فاخره ساختند و بعد از آن بسیر سه طبقه رفتند و در یازدهم میرخلیل خانی خوش نویس از جانب پادشاه دکن به رسم ایلچیگری و گذرانیدن تحف وهدایا آمد و چهارشنبه سیزدهم

درچهار باغ به آبریزان مشغول شدند روز دیگرش بـه سیربـاغ و جنگ گـاو و گوسفند و سیر کارخانه‌ها اشتغال نمودند و بعد از آن متوجـه اردو شدنـد، از راه کاشان و نزول در دولت‌آباد واقع شد و چون نزول به تاج‌آباد نظر فرمودند شاطر ذوالفقار خان رسید و خبر نفاق میان جماعت قمق و قیناق و مجادلـه و منافشه میان شاهین‌گرای وخان‌تاتار آورد. تقریر این‌مقال آنکه چون قاضی‌گرای‌خان‌فوت‌شد و او را چهار پسر از چهاراویماق بزرگ تاتاربود هریك‌ازاولاد درمیان ایل‌خودرفته‌مجمعی ساختند و بسرداری‌گرای‌که دراستنبل‌بود حسب‌الحلم‌سلطان احمد خواندگار به‌خانی تاتار سرافـزار شده در میان تاتارآمد و دو برادر دم از اطاعت زدند و یـك بـرادر به جنگ گرفتار شد بعد از جنگ و شکست پناه به چرکس برده جمعیت نموده‌بر سر ایل خود رفت. مقارن این حال از قاپی خبر رسیدکـه از نقد وجنس و اسلحه و پوشش‌با پانصد ینی‌چری به‌کمك تاتار می‌آیند شاهینگرای سر راه‌بر آن جمع گرفت و اسباب بالتمام‌گرفت و آن جمع را بالتمام بقتل رسانید و این باعث ترقی حال او و تزلزل حال‌گرایخان شد ودرتاج‌آباد نظنر نوده‌چشم رئیس شکرالله طرقی‌راکور کردند به سبب زیادتی و ظلمی که به رعیت‌کرده بود و توقف سه‌روزه بجهت سیر و شکار بودو به دیدن کان سنگ مرمر جدیدکـه از محدثات زمـان نواب کلب آستان علی است رفتند و نسق استادان و کارکنان‌آن کـان نمودند و درآن صحرا گفتند چاهی است‌که صدای‌آب از آن می‌آید. نواب‌کلب‌آستان علی بر سرآن چـاه رفته خود در تفحص احوال آن‌آب‌وچاه شدندآقامیرعلی قوم‌آقاکمال‌که به‌کاردانی اعجوبه زمان بود سرکارکردندکه این چاه را مدور به قطر ده ذرع بپائین برندکـه اصلا خـاك بـه چاه نریزد تـا بـه‌آب رسند و حقیقت‌شیرینی و بسیاری وکمیت و کیفیت‌معلوم نموده اعلام‌کند تابهرچه‌صلاح باشد عمل شود بعد از چندروزبموقف عرض رسانیدندکه حسب‌الحکم‌الاشرف بنوعی‌که مقرر شده بودکندیم چون یك‌قد آدمی بزیر رفتیم سنگی مانند طلـق بنظر رسیـد بسیار بزرگ و چند پشت کلنگ چون‌بروزدند شکست وصدای بسیارازآن‌آمد وبنوعی تندوباهیبت‌آب‌بیرون‌آمدکه

مجال بیرون آمدن کارکنان ندادو آب تاسرزنخ آن جمع شد و مردم بیرون جماعت اندرون را بیرون کشیدند و آب بیش از آن بلند نشد و رنگ آب زرد ومزه‌اش شور بود وبه دستور بهمان چاه آب می‌رفت حکم جهانمطاع نافذ شد که چون این زمین شیوه دارد از پائین نقبی بکنند و برسراین آب آیند و ملاحظه کنند که چقدر آب بیرون می‌آید و درتزاید نیست وقدرش بسیار قلیل وبا وجود قلت آبش بسیار تلخ وبهیچ‌وجه تغییر درمزهٔ آب نشد، از سر آن گذشتند وهمچنان آب می‌آید و از بین میرود وتغییر درکیفیت وکیفت آن آب نشد وبیست وششم نزول در کاشان واقع شد و صحبت زنان و یهودان واقع شد اما زنان چون بامیر حیدر معمائی نشسته بودند جماعتی از خوش نشینان کاشان معطر وملبس به لباس خوب آمدند چون حرف از تاریخ می‌گذشت جلال منجم گفت که تاریخ این چه باشد؟ نواب کلب آستان‌علی فرمودند کس فراخی چند شد[1] تاریخ آن. حسب‌الحکم حساب کردیم موافق بود حقا که لسان الغیب بود و موافق واقع اما صحبت یهودان مقرر شد که بوقوف سیادت وصدارت پناه میرزا رضی‌الدین محمد اصفهانی وبسعی ملاابوالحسن لاری دویست وپنجاه سر که یهودان ازجزیه دان گذرانیده بودند پیداکردند واضافه جزیه نمودند ودردیگر محال امر شد که تفحص نمایند وداخل کنند اما چراغان چون بر-قانون سابق نبود و بسیار بی نسق بود، سبب از وزیر پرسیدند سخنان نادر در برابر گفت و دندانش کندند وصباحش بازمخلع ساختند ومهم وزارت را بازبدستور باو رجوع نمودند و ایلچی که بجانب اوزبك مقرر شده بود باتحف ومهرنگینی که ولدمحمدخان اوزبك طلب کرده بود ازنگین زمردکنده فرستادند وسلخ ربیع‌الآخر درکاشان بودند خبررسید که محمد بیگ ولدخلفا باخیرالدین‌بیگ چاوش ازاستنبل بجهت صلح آمدداند ویوسف بیگ مصری از وان بجانب تبریز آمده و دوم‌جمادی‌الاول متوجه قزوین شدند و دربدریه مال ریسمان فروشی‌کاشان بخشیدند ومال‌مشهد

۱ــ «کس‌فراخی‌چند» به‌ترتیب حروف‌تهجی برابر با ۱۰۲۸ میشود و باید بجای فراخی، فراخ آورده شود تا مطابق با سال ۱۰۱۸ بشود.

مقدس که تومانی سه‌هزار دینار بود بخشیدند وچون نزول به قـم واقـع شد ملازم امیرگونه خان قبلاق بیگ کرد شکاکی که ازاعیان آن قوم بود آورد وبه‌جزا رسید وپنجم جمادی‌الاول نزول به جعفرآباد واقع شد وزبان ملازم مقصود بیگ‌را بسبب آنکه دروغ به‌شاه گفته بود بریدند وخبررسیدن خیرالدین بیگ ایلچی روم‌به‌سلطانیه رسید ویکشنبه هشتم این‌ماه نزول درقزوین واقع‌شد وملازم‌محمدبیگ شمس‌الدین‌لو حاکم تفلیس رسید و دوتاتارویك رومی آورد وبعرض رسانیدکه ایـن جماعت که برسرالکاء تومانیس آمده بودند سرراه برایشان گرفتیم وهیجده تاتار وبیست و یك رومی را کشته وتتمه راه فرار پیش‌گرفتند و تفصیل اسیران گـرجی و اموال‌که تاتار ازگرجیان گرفته بودند، درکل به‌آن جماعت بخشیده شد وچند روز در تعمیر باغها وخانه‌ها وباغچه‌های قزوین مشغول شدند وبرادران وعموئی‌که درقلعه الموت بود آوردند و چند روزی با ایشان صحبت و بانعامات وافر و خلع فاخـر سرافراز ساختند وایلچی را درچمن مخور بنظر رسانیدند وچون از مـلازم حسین قلی‌بیگ قاجار درشب از روی مستی وبیخودی قباحتی سرزده سه‌زخم خنجربه آقـایش زده بود به سرکاری محمد زمان سلطان‌کاولی باسگش به قلاب زدند وبه‌جزا رسانیدنـد. روز دیگرش‌که یازدهم این ماه باشد حسین قلی‌بیگ فوت شد وچون حقوق خدمت منظور نظرکیمیا اثر بود سه حجه ونود وشش سال نماز وروزه بجهت او خریدند که چون ایام تکلیف او سی ودوسال بود وردمظالم او نمودند وآب وآش و انواع خیرات نمودند و درقزوین برده چـراغان وآتش بازی و آئین بندی به آئین خوب مرغوب دیده‌شد ومنصب جلیل‌القدر وزارت‌کل مازندران به میرابوالقاسم ترشیزی شفقت فرمودند و میرجعفرکاشی پای‌کلانتری قزوین بوسید. مقارن این‌حال‌خبرآمد که ولد محمدخان لشکری برداشته به‌سربلخ می‌رفته‌که دفع پسران برادرخودبکند بیرون شهر بی‌فاصله خبرمیرسدکه محمد زمان ولدکادی‌محمدخان به تاخت وغارت حوالی سمرقند آمده والحال سمرقند محصوراست.این‌خبر باعث رجعت ولیمحمد‌خان شد ودر اواخر این‌ماه عریضه محمد زمان قزاقلر رسیدکـه قلعه جلـدر خراب

کردیم و مصطفی پاشا حاکم آنجا را گرفته فرستادیم وغنایم آنرا بـه قید حفظ در آوردیم هرچه امرشود صرف شود وبرادران به دستور به قلعه الموت فرستادنـد و سلطان علی میرزا عمو را باخود همراه بردند و درسه‌شنبه دویم جمادی الآخرروانه اردوی کیهان پوی شدند و در ابهر بدیدن ایلچی مشغول بودند و دوشنبه هشتم کـه آفتاب درچهارده درجه سنبله بود داخل اردو شدند در چمن سلطانیه و یازدهم کوچ فرمودند به عزم زیارت قطب‌العارفین شاه‌صفی درمنزل قره سقرعریضهٔ امیرگونه‌خان رسید که حسب‌الحکم جهانمطاع متوجه الکاء اردهان گرجی شدیم، سه روز درآنجا نشستیم واسیر بسیار وغنایم بیشمار بادویست سرتاتار و رومی و گرجی بریده شد و شوشاد را خراب کردیم وسه هزاراسیرازخوب وبد به قلم آمـد ونـه قلعه از الکاء شوشاد سوختیم وباخاك برابرشد وچون هوا گرم‌بود بیماری درمیان لشکر بهم‌رسید دیگر توقف نکردیم وبیماران لشکری رابه ایروان فرستادیم و خود شش هزار کس برداشته متوجه الکاء موش شدیم ومردم جلالی دراین یساق[1] مردانه جنبیدند و جان سپاریها کردند و چون نزول نواب کلب‌آستان علی به نیك‌پی واقع شد خبر فـوت بکش‌خان والی مرورسید جای اورابه محراب خان قاجار حاکم مشهد مقدس دادند وحکومت مشهدمقدس رابه‌شاه‌نظر سلطان‌تکلو دادند وازمالیه‌مشهد مقدس سیصدوهفتاد تومان بجهت‌سرکارفیض آثارامام‌ثامن‌ضامن‌علیه‌السلم‌مقررفرمودند وتتمه‌ءاالکاء جام‌به شاه‌نظربیگ‌شفقت فرمودندوبه لقب خانی‌سرافرازشد وچون‌حسب‌الحکم‌الاشرف‌در سرحدشیروان ازجانب طبرسران به‌سرکاری‌ذوالفقارخان‌والی شیروان قلعه‌می‌ساختند جماعت طبرسرانی عاقبت اندیشی نموده در تخریب قلعه مذکـور جمعیت نمودنـد امرای شیروان چون ازجمعیت آن جمع با خبر شدند لشکر بـرداشته به محافظت کارکنان قلعه رفتند وهنگام وصول خبر شنیدند که جماعت طبرسرانی بـدو فرسخی فرود آمده‌اند وقریب به چهل‌هزار کس از نیك وبد جمع شده‌اند وهیچ خبر ازاین لشکر ندارند فی‌الفور ذوالفقارخان با لشکری فراوان فرود آمـده بر سر جماعت

۱ ــ یساق مأخوذ ازترکی وبمعنی جنگ است.

طبرسرانی که عامل بودند ریختند وسه هزار سرازآن جمع غافل بریدند وتتمه‌منهزم
و بی‌سرو پا خود رابه محکم‌ها کشیدند و درسه روز قلعـه ساختند و از مستحسنات
زمان‌آنکه زمینی که اراده ساختن قلعه‌کردند از وسط او بجهت ساختن دیـوار گل
میکندند چشمه‌ای بهمرسیدبسیار پرآب وشیرین وخوب والحال آن‌چشمه‌ازمیان قلعه
بیرون میرود و درحوالی قلعه‌کشت وزرع‌میشود ودر شنبه بیست‌وهفتم‌جمادی‌الاخر
که آفتاب در سه درجه میزان بود نـزول نواب کلب‌آستان علی بـه دارالارشاد
اردبیل واقع شد و بیست و چهار روز توقف فرمودند و بـه زیارت قطب‌العارفین و
نسق‌آستانه و غوررسی عجزه ومساکین مشغول بودند و در دویم رجب‌المرجب سر-
های تاتار و رومی وگرجی به فرستاده‌امیرگونه‌خان‌آوردند و درچهارم ذوالفقارخان
بشرف پای‌بوس مشرف شد هم دراین روزمبیل چشم مهترحاجی رکابدارباشی‌بریده
شد و در ششم خبر رسید که حسب‌الحکم الاشرف جماعت گرایلی و مزیـد سلطان
برسرآلی ایلی یخه ترکمان رفته قتل عام کردند و چون مقرر شده بود کـه لشکری
از جلالی و ترکمان وکردان بکری و قزلباش و کـردان برادوست به سرداری قرلد
حسنخان به تاخت وان و دیار بکر روند چون محمدپاشای‌جلالی به حوالی ارومی
واشنی‌که الکاء چولاق امیرخان برادوست بود رسیدند وغیر متوقع بنظرهر دوخان
رسید باعث جنگ و جدل شد وامیرخان به قلعه دمد و مه متحصن شد. مضمون این
افعال بعرض اشرف رسانیدند. مقرر شدکه اعتمادالدوله میرزا حاتم بیگ بـرود و
باشدکه او را به صلح از قلعه بیرون‌آورد و معاملات قلعه و احـوال‌آن مفصلا گفته
خواهد شد و در نهم ماه‌کتله‌کوز فرنگی آلمان برسم ایلچیگری بشرف پـای‌بوس
مشرف شد وعریضه پاتی و پادشاه آلمان آورد ومضمون آنکه‌امدادکنید که شر رومیان
از سر اهل عالم برطرف‌کنید وپنجشنبه شانزدهم خواجه فصیح‌گیلانی‌راگرفته‌بسبب
خیانتی‌که از او سر زده بود.تفصیل این اجمال‌آنکه مهر جمیع ارکان دولت قاهره
و مهرهای دیگر بدین تفصیل داشته و احکام تمام کرده و مال دیوان میبرده و اکثر
معافیات بدین طریق میبرده:مهر جلال‌الدین اکبر،مهر وزیراکبرشاه، مهر وکیل‌اکبر

شاه ، مهر اعتمادالدوله خاتم بیگ، مهر فرهاد خان، مهر مقصود بیگ ناظر ، مهر علیقلیخان دیوان‌بیگی، مهرمستوفی‌الممالك، مهریادگارعلی سلطان وکیل فرهادخان، مهر خواجه محمد شفیع المشهور به میرزای عالمیان ، مهر وزیر مازندران خواجه ابن علی، مهر ابراهیم‌خان حاکم لار ، و مشارالیه را بـه جماعت مازندرانی سپردند وآخر روز سه‌شنبه بیست ویکم متوجه زیارت سلطان‌السالکین شیخ زاهد شدنـد و نزول در کلهران نمودند وطرفه برف و دمه بود و لشکری متوجه تبریـز شدنـد و دوشنبه بیست وپنجم به زیارت حضرت شیخ زاهد مشرف شدنـد و طرح آستانه و بیوتات نمودند و نسق‌آب وآش نمودند و شکارهای گوناگون از کبوتر و خوك و گاوکوهی نمودند و از راه اهر ومشکین بعد از زیارت شیخ‌شهاب‌الدین دریکشنبه دهٔدهم شعبان که آفتاب دربیست و سه درجه عقرب بود داخل اردو شدند ودر قزل‌آغاج‌الاوردی کشیش با شرمزان گرجی از گرجستان کاخت بـا کنیزان‌حورلقا و غلامان غلمان سیما از عدد و حساب بیرون حسب‌الفرموده طهمورث‌خان رسیدند و چون بنظر اشرف رسانیدند بعرض قبول درنیامد. بعد از تضرع بسیار مقرر شد کـه قبول کردیم بشرط آنکه طهمورث‌خان بیاید والالشکر کشیده برسر اومیرویم. حسب‌الالتماس الاورد و شرمزن‌متوجه گرجستان شدند و جمعه بیست ودویم اعتمادالدوله با لشکری بپای قلعه دم‌دمه رسید و در غره رمضان‌المبارك امیر گونـه خان و امرای چخور سعد در تبریز بشرف پـای بوس مشرف شدنـد وآخر روز دوشنبه سیم بعزم قشلاق قراباغ کوچ شد و در ششم نزول در اردوباد نمودند و بعد از سیراکلیس و سلناب وآن حدود در سیزدهم نزول درکیس واقع شد وگرفتاری غلامی از غلامان کوچك که به روم میرفت درخوی واقع شد و بدست افتادن کاغذی نانوشته کـه به مهر محمدپاشای ولد زال پاشا بود قاصد،بعد از اندك زجر می‌گفت‌که محمد پـاشا حرفی چندگفته بودکه چون ازقلمرو شاه بیرون روم‌آنهارا نوشته یکی رابخواندگار و یکی به وزیر اعظم دهم و چون مضامین مذکوره فتنه‌انگیزی بودباعث فرارابدی محمد پـاشا شد و شنبه بیست و سیم طهمورث‌خـان بشرف پـای‌بوس مشرف شد و

جمعه بیست و ششم نامه‌ها از وزیراعظم و ارکان دولت رسید ومضمونش آنکه امارت و رفعت‌پناه محمدبیگ خلفا تا رفته‌اند هیچ خبری از ایشان نرسید چون متعهد صلح شده بزودی اعلام فرمایند اگر صلح است ما هم تهیه اسباب جنگ فرنگ کنیم والا آنچه صلاح باشد بعمل آوریم در این باب کمال سعی بجاآورند و بـه صلح قرار دهند و درباب ایلچی فرستادن ازخود قیاس نکنند چه درقانون عثمانی مقرر شده که بی‌وزیر اعظم مهمات معطل باشد وحین نزول ایشان وزیراعظم به قلع وقمع جماعت جلالی مشغول بودند وچون مشارالیه حاضر شد،خدام را راهی نمودند التماس آنست که حقیقت را بزودی اعلام نمایند و اگر ایلچی دیگر تعیین شود البته ایشان همراه باشند که باعث رفاهیت خلق و رضای خالق خواهد بود و دوشنبه غره شوال نزول در خان ارخی که از محدثات امیر تیمورگورکانست و وقف قطب‌العارفین شیخ صفی کرده واقع شد وچون به آغجه‌بدی نزول اجلال واقع شد نـواب کلب‌آستان علی با بعضی از خواص به دیدن یورت به قراآغاج رفتند و تعیین منازل نمودند وجمعه پنجم شوال رخصت عام شد و هرکس بـه جا و مقـام خود رفتند و بعد از یك هفته شهری عظیم ازنی وچوب بهمرسید. الحق بسیارپسندیده و باصفا بود و این قشلاق بجهت ذکر بسیار خوب بود و ارزانی اطعمه و اشربه ومیوه و امتعه بنوعی بود که بشرح راست نیاید. اما وقایع این قشلاق آنکه چون طهمورث‌خان بشرف پای‌بوس مشرف شد و الکای او خالی ازحـاکم ضابط بود جماعت لزگی و طبرسرانی بـه طمع تاخت وغارت به حدودگرجستان رفتند،گاو وگـوسفند بسیار و قلیلی از اسیر بردند وچون این خبر به مسامع جاه و جلال نواب کلب‌آستان علی رسید لشکری را مقرر فرمودند به سرداری قرچقای‌بیگ و امرای شیروان ولشکر گرجستان به تـاخت داغستان و الکای لزگی روند و جمعه دهم ذیقعده طهمورث‌خان مرخص شدکـه به گرجستان رود و در جمع آوردن لشکر گرجی ساعی باشد و منتظر ورود لشکر ظفر اثر باشند و حسب‌الحکم الاشرف قرچقای بیگ دوشنبه بیست و پنجم ذیقعده روانه داغستان شد و نواب کلب‌آستان علی درشب دوازدهم ذیحجه بـه سیر بردع و شکار

آن حدود رفتند و ازعجایب این شکارآنکـه نواب کلب آستان‌علی تیری بـر پهلوی گرازی زدند وچون‌گراز در دویدن بود ازمیان سمش بیرون آمد همه‌جا این تیر در میان قلم دستش رفته بود لامحاله بسر درآمد دراندك زمانی بـر سر وکله ایستاده و معلقی زد و بـاز بر سر راست ایستاد چنانچه پایش بـرهوا بود قریب بـه نیم ساعت ایستاده و معلقی زد و بـاز برسر راست ایستاد چنانچه پایش بـرهوا بود قریب به‌نیم ساعت ایستاده بود. چون‌گوشه کمان براو زدند به‌پهلو افتاد ودر نوزدهم داخل‌اردو شدند و دربیست ودویم اقامت جماعت شیخیه وغیره مقرر فرمودند و سیصد تومان به‌محمد بیك خلفا بجهت مدد معاش شفقت فرمودند ویوم‌التحویل عریضه‌حسین‌خان شاملو رسید کـه سلیمان بیگ خنصلو حاکم هرات رود اراده تاخت الوس هزاره نموده جاسوسی بجهت‌جای آن جماعت بآن حدود فرستاده بعدازتحقیق‌جا ومقام‌بر سر ایشان رفتندوصالح‌شرین حاکم الوس را با چهل نفر ملازمش کشتند وبعضی‌را بسته با امرای کوچك و برادران و دو هزار خانه کوچ هزاره کوچانیده آوردنـد و نمودند که از جانب میرزا غازی حاکم قندهار ایلچی بـا عرایض اخلاص آئین و تحف و هدایـای متین و جواهر ثمین متوجـه آستان بوسی‌اند و هم در این روز طهمورث خان والی گرجستان کاخت دیگر باره بشرف پای بوس مشرف شد و بـه تشریفات شاهانه سرافراز گردیـد و در اواخـر ذیحجه این سال بسیاری عرایض ذوالفقار خان که مشتمل بر عدم اطاعت و بی‌اندامی جماعت طبرسرانی بود حکمی به قرچقای بیگ نوشتندکـه به حقیقت جماعت طبرسرانی بـرسر اطاعت و انقیاد و سرکشی ایشان سخن بـاشد حاجت بعـرض نیست اولا در رفع و دفع آن جماعت ساعی باش والا حقیقت عرض‌کن چون قرچقای بیگ بـه حوالی طبرسرانی رسید کوچك و بزرگ آن بخدمت آمدنـد ودر اطاعت و انقیاد و لـوازم آن دقیقه فرو-گذاشت نکردند بسیاراز بسیار طمعی ذوالفقار خان‌کردند لاجرم‌قرچقای‌بیگ‌حقیقت توسط عرایض بپایهٔ سریرخلافت مصیر معلوم‌گردانید.

اما ذکر وقایع و حوادث در گرمسیرات کرمان

از کیچ و مکران و غیره

چون دراواسط سال هزار هفده بخاطر نواب آستان علـی قرار یافته بود کـه الکای گرمسیرات کرمان از گیچ ومکران وفهوس وپن فول وشهردروازه وزند جـان وپشته زمین وبشکاهن وکه‌وکرکان ودردشت تابندرکوادرمن اعمال سندوکبخ‌وبیج یول وجلق باتوابع که ازمعظمات گرمسیرات‌سند است ودرزمان شاه جنت‌مکانی اکثر آنها به‌تحت تصرف ودر اطاعت اولیای قاهره بود ووالی‌او اژدها سلطان افشاربود و به‌سبب تغییرات‌زمان وپادشاه گردش دوران‌خصوصاً ایام سلطنت نواب سکندرثانی ازدست قزلباش بیرون رفته سرکشان آن بلاد و دیار تصرف نمـوده‌اند همـه روزه تجار از زبان فقرای آن دیار استدعای استخـلاص ایشان از دست ظالم و رنود و اوباش مینمایند وازبسیاری خواست وطلب وتعدی وظلم وغلبه دزدان دراین زمـان بنادرآن محال ازآمد وشد تجارخالی است مقرر فرمودندکه لشکر مستعد به‌سرداری شاه وردی سلطان محمودی جماعت محمودی بدین تفصیل: پانصد نفر، میریحیـی

میریار علی جمال باذری پانصد نفر، میرحیدر میرمهنی پانصد نفر، میرسلیمان‌مهنی سیصد نفر ومیرعبدالعلی ولد میربهرام رودباری سیصد نفر ومیر علی میربدراکهتی سلمی دویست نفر ومیر مراد عربا دویست نفر وخلیفه امامقلی سیونی یکصد نفرو از جماعت سیستانی آنچه نزدیك محال مذکور باشد از جماعت زهی وغیره دو هزار نفرکه مجموع پنجهزار وششصد نفر باشند باجماعت شاهیسون متوجه تسخیر آن بلاد شوند ودرایام هرج ومرج الکاء مذکور درمیان دو برادر قسمت شده بود بدین تفصیل: قلاع کوچك وبزرگ سیصد وشصت وشش عدد ونه بندر ودشت علی بادو دشت دیگر باحاصل آن ازبرادر بزرگتر ملك بهادر باشد و امراء و رؤسا و سلاطین تعیین نموده باج وخراج برمحال مذکوره قرار داده بودند وانهارکه به‌زبان ایشان جو گویند که ازرودخانه‌های‌بزرگ برخواسته میشود سیصد وشصت وشش‌عدد بودبا-شهر وقلعه بن‌فول ازملك شمس‌الدین برادرکوچك‌باشد. مقرر آنکه اگر مدعی و طلبکار الکه ازجائی بهمرسد باتفاق‌دردفع ورفع آن‌کوشند وهر قلعه به‌ظالمی وبی-دیانتی سپردند وابواب جور وظلم گشودند وچون حسب‌الحکم نواب کلب آستان علی جمعیت لشکردست داد در پانزدهم محرم مذکور متوجه آن حدود شدند چون غله واجناس ایشان ازصحرا بودآن جمع‌طاغی‌کس به خدمت شاه وردی سلطان فرستادندکه مامطیع وتا بعیم وسراز اطاعت شاه‌دین پناه نمی‌پیچیم. شما امین خود بفرستید ومحصول مادرصحراست آنچه جنس باشد ده ودوبگیرید و نقدی سیصد تومان حسب‌المقطع قبول داریم شاه وردی سلطان حسب‌الصلاح به‌صلح قرار داد وضابطان به‌آن حدود فرستادند وآن جنس به‌صد حیله ده یك گرفتند و ازنقد ثلثی بدست آمد چون تابستان شده‌کثرت حوادث وبیم باد سموم وبسیاری پشه و مگس وغلبه حشرات الارض،مقررشدکه سال آینده لشکرکشیده برسرآن جماعت روند و جماعت آن حدود متفق شده قرارعدم اطاعت وجنگ وجدل دادند و این معامله به-عهد ویمین مقرون ساختند بناء علیه شاه‌وردی سلطان محمودی باحضارلشکری‌حکم کرد درشوال سال هزار وهیجده جمعیت نموده برسرقلعه میشکاهن رفتند وبی توقف

یورش نموده وبی آنکه اتفاق رعیت شود قلعه را به‌تحت تصرف درآوردند وبساط عدل ورعیت پروری بنوعی گستردند که باعث رغبت کل رعایا شد ودراین قلعه‌حاکم ولشکری ومتمردین بسیاری کشتند ومالوجهات موافق حق وحساب ازرعایا گرفتند و ابواب تاخت وغارت به‌هیچ نحو گشوده نشد وبه‌زودی متوجه قلعه قالیبافان شدند و آنرا باسهل وجوه گرفتند وچون متوجه قلعه فنوس که ازقلاع مستحکم ایشان‌بود و در معظم بلادایشان واقع‌شده‌بود شدند باندك سعیی‌هیچیك به‌تطمیع ملامحمدداروغه آنجا وبدل خواجه چون حامی وکمك ایشان نزدیك نبود کوتوال قلعه فنوس رابه‌ اولیای دولت قاهره سپردند وهجده قلعه‌کوچك درحوالی این قلعه‌گرفته‌کوفتند وبا- رعایا ازروی انصاف وعدالت سلوك‌نمودند ولشکری خودرا به‌صورت رعیت جلوه میداد وقلعه فنوس رابه‌علی بیگ‌ولد شاه وردی‌بیگ کیل سپردند و جماعت کیـل را ملازم وتابع اوساختند و مقرر چنان شدکه اگرلشکرمعاند جمعیت نمایند وبرسر قلعه فنوس آیند علی بیگ‌ازقلعه بیرون نیایدوبعدازاعلام مترصدلشکر ظفراثر قزلباش‌باشد ومالوجهات به‌قرارده ودوبگیرد وبساطعدل وانصاف بگستراند و اگر احدی ازمردم شهر ورعیت درنواحی رغبت به‌آلات حرب وبدست آوردن تیر وتفنگ نمایند بی- توقف دست اورا ببرند واگرزیاده روی‌کند سراورا از بدن جدا سازند بعـد از آن متوجه تاخت‌که وتسرکان وآن‌حوالی شدند ودروقت‌مراجعت باغنایم بسیارمیآمدند که خبررسید که‌امان‌الله‌بازری‌بایکهزار ودویست‌تفنگچی وسیصد کماندار برسراردوی شاه وردی سلطان محمودی ریختند وآنچه بود به‌غارت بردند واکنون سرراه تنگ برشما گرفته انتظارآمدن شما می‌کشند وبعد ازآن بگرفتن قلعه فنوس خواهد رفت وبعدازآن تلاقی جنگ و جدل نزدیك است بناء علیه شاه وردی خان تیپ بسته به‌ استعداد تمام میآمد درراه تلاقی فریقین واقع شد اولابه‌جنگ تفنگ مبادرت‌نمودند تفنگی به‌شاه وردی سلطان خورد وبه‌یمن اقبال شاهی به‌خیر گذشت وتفنگی به‌امان‌الله بازری‌که سردارآن جماعت طاغیان بود خورد وازاسب درغلطید وبه‌سقر سفرکرد باوجودکشته شدن‌سردار ایشان جنگ سپری نشد ودم به‌دم آتش فتنه وجنگ وجدل

زیاده میشد وبسیاری ازطرفین کشته شدند لاجرم جماعت محمودی بادیگر سواران طوایف دست به‌شمشیر کرده برسرآن جمع ریختند واز آن شکست برآن جماعت افتاد. ازجانب لشکر امان‌الله چهار صد و هشتاد سربریده شد ازجمله‌سی سراز سران سپاه ومردم اعتباری‌ومفتنان آن مرزوبوم بودند وازجماعت میرسلیمان ولشکرمکران چهارصد سربریده شد وباقی‌راه فرار پیش گرفتند وجنگ سپری‌شد بلاتوقف شاه‌ـ وردی سلطان بالشکر بلدی بدست آوردند، چهارروزه راه را بدوروزه‌رفتند و برسر خانه‌های جمع مقتول ریختند دربندر کهو قریب سی هزار گوسفند وچهار هزارشترو دوهزارگاو واسیر بسیارازذکور واناث وغنایم بیشمار بدست‌آوردند. امابی‌آذوقگی باعث عدم توقف و رخصت شد واز غنایم آنچه بدست هرکس افتاد بگرفته به‌انعام اومقرر داشتند وشاه وردی‌سلطان متوجه بم‌شد ولشکرسیستان بادرویش بیگ‌قورچی که به‌آوردن لشکر مقرر بود روانه بنی فهل شدند به‌عزم رفتن به‌سیستان و یازده قلعه که برسرراه‌ایشان‌بودگرفتندوگاو وگوسفندوشترواستربسیارصاحبی کردند. ملك‌شمس الدین ازاستماع این خبرکس پیش درویش بیگ فرستادکه من مطیع و منقاد و از جمله غلامان دین پناهم اما شما چون باین حدود آمده‌اید وحکم جهانمطاع بدست ندارید من‌ازروی‌خوف‌جان درقلعه بن‌فول‌متحصن شده‌ام توقع دارم که‌درویش‌بیگ بادومخصوص به‌قلعه تشریف آورند وواسطه امن و امان من شوند . درویش بیگ قورچی باچندکس ازملازمان خود به‌قلعه رفت وملك شمس‌الدین پیشکش لایق‌به‌ـ جهت‌درویش بیگ کشید وتحفه‌ای‌چند به‌خدمت شاه وردی‌سلطان مصحوب‌درویش بیگ ووکیل خود فرستاد وعریضه‌ای بخدمت سلطان فرستاد، مضمون‌آنکه از زمان بهمن بن‌اسفندیارتاحال کس‌اراده تسخیر این‌بلاد ننموده وهمگی‌آباء واجداد ما این الکاء راصاحبی کرده‌اند ماهم به‌سنن‌ایشان رفته‌دررفع ظلم‌او ومصالح دینی کوشیدیم اکنون‌که نواب کلب آستان علی اراده تسخیر این بلاد نموده‌اند مطیع و منقادیم . التماس چنانست که احوال مابه‌پایه سریراعلی عرض‌کنید وحکمی با تشریفی بگیرید بجهت این غلام وبفرستید اطاعت میکنم ومال‌وخرج بنوعی‌که صلاحدید شماباشد

میدهم ومتعهد تسخیر الکاء مکران میشوم وتاتنه گرفته می‌سپارم والحال ازبیم جان نیامدم التماس امان نامه‌ای ازشما نیزدارم. درویش بیگ از ایـن ادا مستبشر گشته جماعتی سیستانی را به‌رفتن جا ومقام خود مرخص گردانیدند و خود با وکیل ملك شمس‌الدین وتحف متوجه بم شدچون درویش بیك به‌محبت‌شاه وردی سلطان‌رسید تحف گذرانید وشرح حال مفصلا بعرض رسانید وشاه‌وردی سلطان‌بعداز استمالت‌نامه متعهد مهمات ومدعیات ملك شمس‌الدین شدکه احکام مطاعه لازم‌الاطاعه‌بجهت توبستانم وریش سفیدی وکلانتری این‌الکاء و الکاء مکران بجهت تو بستانم بشرط آنکه درقول خودصادق باشی اما عجالةالوقت داروغه را باپنج نفر ملازم به‌بن‌فول فرستادیم بایدکه دراطاعت وانقیاد اودقیقه‌ای فروگذاشت نکنی ودردادن مالوجهات تغافل نکنی ودانسته باشی‌که متوجه سریر خلافت مصیرشدم واین حـدود بتو وعلی بیگ حاکم فنوس سپردم درامداد و رعایت یکدیگر بکوشید وزبان دشمنان برخود دراز مکنید ووکیل‌ملك‌شمس‌الدین باداروغه وحکمها روانه نمود ازانتشار خبرتوجه شاه وردی سلطان به‌اردوی کیهان پوی‌میرخسرو شاه به‌گمان آنکـه سلطان رفت سه هزارجوان دلاور برداشته برسرقلعه فنوس‌آمده قلعه‌را محاصره نمود. ازاستماع این خبر شاه وردی سلطان لشکر مستعد جمع نموده فسخ‌رفتن باردونمود، خواست‌که برسر فنوس رودجواسیس چون‌خبر نرفتن شاه وردی سلطان به‌اردو و رفتـن بر سر لشکر میرخسرو شاه به‌یقین آوردند ازبیم جان میرخسرو شاه،کس پیش علی بیگ فرستاد وعذرگناه خود خواست وطرح‌دوستی‌انداخت ازباروت وسرب آنچه‌داشت به‌علی بیگ سپرد ومتوجه جا ومقام خودشدوچون خبر اطاعت وانقیاد وصلح‌امیر‌خسروشاه به‌جماعت بلوچ رسید. دوازده هزارخانه بلوچ که سردارایشان قنبرشاه‌ولد شیر وشاه بوداق ازدراطاعت‌درآمده‌قنبرشاه‌برادرخود باالولیای رئیس‌باتحف‌بخدمت حضرت سلطان فرستاد وقبول مالوجهات نمودندوداروغه طلب‌کردندحسب‌الالتماس اوداروغه باچند نفرنوکر به‌حمایت وایل بلوچ فرستادند و مقرر کردند که داروغـه تحصیلدار وجه مالوجهات بلوچ باشد اما ازسخن حسابی قنبرشاه و صلاحـدید او

تجاوز ننماید واگرطغیان وتمردی از آن جمع سرزند به دیوان سلطان عرض نماید. مقارن این حال محمد ولد جلال برادزاده امان‌الله که شرح تمرد وطغیان وعاقبت‌حال اوگذشت عریضه‌ای با تحف بسیار با چند نفرریش سفید به خدمت سلطان فرستاد و التماس نمودکه ایالت وریش سفیدی محال امان‌الله عم مرا بمن شفقت‌کنید تا من سر از اطاعت سلطان نپیچم ومالوجهات این حدود به‌امنای شما سپارم. بدستورحکم نوشتند ومحمد ولد جلال‌را رئیس وریش سفید آن جمع نمودند وبدستور داروغه وتحصیلدار بمیان ایشان فرستادند. ازاستماع این‌عطیه میرتاج‌میرولد رئیس بوبك شاه ومیرعزیز ولد بهرام ازدراطاعت درآمدند و پیشکش‌ها کشیدند وریاست جـا ومقام خود خواستند. بدستوربجهت ایشان احکام نوشتند وریاست جا ومقام‌آن قوم‌به‌ایشان دادند وداروغه وتحصیلدار به‌قرار مذکور به‌ایشان دادند. القصه حکومت و سلطنت آن حدود به‌ریاست وبزرگی وریش سفیدی قرارگرفت بعدازاین فتوحات شادوردی سلطان محمودی ملامحمد داروغه فنوس وبدل خواجه‌کوتوال قلعه را بـا پسرش و کنادی برادرکیخسرو را نگاهداشته تتمه‌را رخصت جا و مقام‌خود دادند وشاه قلی بیگ کیل را نایب خود ساخت ومردم زین را تابع اوساخته به‌سرها برداشته متوجه اردو شد وچون به‌ورزنه‌من‌اعمال اصفهان رسید بیمارشد وسه روز خوابیده به دار-القرار قرارگرفت انالله وانااليه راجعون .

اماذکر وقایع یکهزارو نوزده

نوروز ایت‌ئیل ایـن سال روز یکشنبه بیست‌وپنجم ذیحجه در شیب قراآغاج مـن اعمال قاباغ سال را نو نمودند و چون‌عریضه قرچقای‌بیگ به نظراشرف رسید از روی غضب به سبب‌آنکه ذوالفقار خان‌جمع قلیلی، جمع کثیری از دوستان مارا از ماروی گردان میکند و جهت سفك دماءِ و خانه‌خرابی جماعتی می‌شود و حکم به قتل او شد و چون رقم اشرف به قرچقای بیگ رسید دوشنبه‌هشتم محرم این سال‌در دره کندی قراسو، من اعمال طبرسران ذوالفقارخان را به قتل‌آوردند وچون چراغ‌ـ سلطان والی دربند حسب‌الحکم ذوالفقارخان بـه تـاخت طبرسران رفته بود گاو وگوسفندآن جماعت را به‌غارت برده بود او را عزل‌کردند و حسب‌الحکم‌الاشرف قـرچقای‌بیگ متوجه قلعـه دربند شد و ضبط و ربطآ ن محل را بـه جمشیدبیگ قرار دادند و چهار صد تفنگچی را تابین او ساختند مقررآنکه بعد از عـرض اشرف به هر چه‌حکم جهانمطاع‌نافذ شود عمل نمایند وبه حقیقت‌آذوقه و سرب وباروت‌و یراق و اسباب و برج وباره قلعه رسیدندآنچه‌کم بود نسق نمودند و مایحتاج قلعه آنچه بایست نسق نمودند و ایالت شماخی و قبله بـه یوسف‌خـان لطف‌کـردند و

امارت بادکوبه را به ولد رستم سلطان کسوکلن دادند و حفظ و حراست در بند را به محمدحسین‌سلطان برادر شاه قلی‌سلطان خلفاء روملو شفقت فرمودند و چون قرچقای بیگ درآن حدود بوده مکرر به مردم لزگستان نامه‌ها نوشت‌و فرستاد. آن جمع به غیر از تغافل و اغماض عین چیزی‌دیگر شعار خودنساختندو ازجماعت آن حدود می‌شنیدندکه‌آن سرزمین جای بسیارمحکم است‌و عبور لشکری به‌آن محال دشوار به خود قرار دادکه نهانی به‌آن حدود رود تا از حقیقت احوال‌آن جمع و آن سرزمین باخبر شود اگر صرفه درتاخت و غارت وبرفتن‌آنجا باشد رفته و تنبیه و تأدیب نماید و چون در افشای رفتن صرفه ندید از لشکری و خواص خود پنهان داشتند و بـه جز برادر و یك ملازم و یك‌تفنگچی کس را محرم نساختند وبه‌برادر سفارش کردندکه افشای این راز به جز نـواب کامیاب بـه دیگری نکند و در شب چهارشنبه دوازدهم محرم موجه لزگستان شد و روز سه‌شنبه هیجدهم بعد از تحقیق احوال‌آن‌جمع‌وطرح ووضع آن‌سرزمین‌داخل دربند شد ازاستماع‌این‌خبررستم‌خان گرای‌خان مخوف شده برادران خود را فرستادند بـا تحف بسیار و اظهار اطاعت و انقیاد و غلامی خود نمودند و ایالت شماخی و قبله را چون بیوسف خـان داده بودند و در بیست‌وسیم محرم داخل شهر شد و در اواخر این‌ماه جمعی از پادریان فرنگی باوچ کلیسائی چخور سعد رفته استخوان جرجیس پیغمبر وشمعون که‌یکی از خلفای‌عیسی پیغمبربود برداشته متوجه فرنگ‌شدند ازرراه‌هرمس و چون‌باصفهان رسیدند جمعی ازارامنه ایروان‌که از حقیقت احوال اطلاع داشتند به‌آصف اصفهان میرزا محمد نیشابوری عرض‌کردند مشارالیه بخانۀآن جمع رفته بعد از زجربسیار استخوانهای مذکور را ازایشان گرفته بوسیله عریضه‌ای بعرض اشرف رسانید چون علما تجویز عود استخوانها بوضع اول ننمودند مقرر شدکه پشت باغ عباسی گنبد عالی بسازند واستخوانهادفن‌نمایندوتفصیل آن‌درمحلش گفته‌خواهدشد و درسیم صفر بعزم رفتن بجانب مراغه پیش خانه بیرون رفت‌و ابدال بیك دختر زادۀ شیخ زاهد پای تولیت قطب‌العارفین شاه صفی‌بـوسید و دوشنبه نـهم صفر الارجـه از زنـان

وازناوران بشرف بساطبوسی مشرف شدند و چون دیدی پال مادر لوار ساب خان نبیره سیماوانخان والی گرجستان کاخت بشرف سجده مشرف شد حسب القانون مسیحیه پیاله طلاکه بوزن هفتادمثقال بودپراز زر سرخ نثار مقدم کلب آستان علی نمود وپسران حور لقا و دختران ماه سیما وجماعت از ناوران بـرسم پیشکش آوردند ودراواسط اینماه ملازم محراب خان حاکم مروآمد وحکمی از ولی محمدخان آورد که بشاه محمدی خزانه‌دار خود نوشته بود باکتابت که بمحراب‌خان و بهمان مضمون بباقی امراء خراسان نوشته‌بود. مضمون حکمش آنکه چون برادرزاده‌های ما سرازاطاعت وانقیاد ماپیچیده و راه مخالفت و بیگانگی پیش گرفته‌اند وجماعت تاشکنیان بتاخت سمرقند آمده‌اند وحفظ وحراست رعیت برما لازمست لشکری والمانچیان را جمع نموده حاضر شوند و مضمون نوشته امرا آنکه نواب کلب آستان‌علی را باین غلام شفقت بسیار است و ما را ازخاك برداشته برادر گفته‌اند و مکرر گفته‌اند که اگر ترا کاری باشد امرای خراسان در امداد و اعانت توخود را معاف نخواهند داشت بناء علیه چون ما متوجه سمرقند شویم بجهت دفع اعداء، برادرزاده‌های ما بتاخت این حدود آیند؛طریق محبت آنست که شما جمعیت نمائید وبتاخت بلخ وآن حدود آئید وآنچه از دست آید تقصیر نکرده بتقدیم رسانید و درعریضه قید بود که عریضه‌ای عرب‌خان حاکم خوارزم رسید مشتمل برعرض اخلاص وعذر گناهان گذشته و در بیست و دویم خبررسید که بندیان قلعهٔ قهقهه برحارسان خودکه سرکردهٔ ایشان مظفربیات ملازم الیاس خلیفه بود مستولی شدند وآن جمع را بقتل آوردند و دونفر که در بلم بوده‌اندخود را محافظت نموده گریخته‌اندوخود را بمردم بیرون‌رسانیده‌اندوجمعیت نموده راه فرار بتدیان گرفته‌اند بعداز چند روز عریضه بندیان عاصی آمدکه‌حافظان وحارسان ما بما بسیار ظلم می‌کردند و ما را دایم برهنه وگرسنه و عاجز می‌داشتند مانیز فرصت غنمیت دانسته‌ایشانرا کشتیم و الحال قلعه در دست ما است بهرکه امر کنید بغیر ازآن طبقه می‌سپاریم و چون از نوشتهٔ آن جمع بـوی صدق نمی‌آمد خواجه مقصود علی مشرف جویخانه وشربت خانه ومطبخ راباجماعت افشار کوه

کیلویه که از جمله بندیان بودند ربط تمام بود بقلعه فرستادند و در تاریخ هیفدهم ربیع‌الثانی این‌سال‌داخل قلعه‌مبارکه‌قهقهه‌شدند و مقرر گردید که بعدازهمین آن‌جمع‌را مطمئن ساخته بیرون آورد واز جمع بندیان محمد بیات ولد قوچی بیگ کرد وشاه قلی‌بیگ ولد قاضی بیگ کرد پهنانشین مفتن بودند و رومیان وباقی کردان محبوس قلعه را بحال خود نمی‌گذاشتند چون خواجه مقصود علی بقلعه داخل شد وجماعت افشار درپشت در بودند کردان مذکور بجهت‌آنکه مبادا دیگریرا بقلعه بگذارند به پشت درحاضر شدند بی‌تأمل جماعت افشار بگفته خواجه مقصود علی عمل کرده هر دو را کشتند وباقی رومیه راه مقابله ومجادله پیش گرفتند از آن‌جماعت مصطفی‌پاشا حاکم جلیدرو احمدپاشا حاکم‌شماخی و کرزحسن که درجنگ سردار گرفته شده‌بود باشش نفرازاکابر روم را در جنك کشتند وقلعه را بدست آورده بندیان افشار را بـا خود بزیر آورد وبشرف پای‌بوس رسانید ونواب کلب‌آستان علی امراء افشار راکه مدت هیفده سال بودکه دربند بودند گناهشانرا بعفو مقرون‌گردانید وملازم ساخت و در این قشلاق برده الچوقی ساختند وهفتاد سرقد هرچوبی شش ذرع ونیم وقطر چنبر بالای او دو ذرع ویکوجب وقطر الچوق ده ذرع وسه وجب و چـون شتر از حمل آن ازبسیاری طول عاجز بود مقرر شدکه لشکر امرا هریك سواره یك‌چوب بردارند وبمنزل بفراشان دهند وچنبر سراو یك شتر نر توانا برمیداشت و نمد او را پنج شتر وریسمان ونواروميخ‌اورایك شترالحق بسیار چیزعالی بود وسه‌شنبه بیست وچهارم صفرنقل مکان واقع شد وخیرالدین چاوش ایلچی روم را مـرخص رفتن ساختند ومشارالیه متوجه تبریزشدکه‌بامحمد بیك خلفا برود وجماعت قمقی رامخلع ساختند ومقام خود دادند ورخصت رفتن‌بجا ومقام خود فرمودند وکدخدایان ایشان را رخصت رفتن ندادند ومقرر شدکه چون آن جمع مردم سرکش و بی‌اعتبارند و عاقبت اندیش نیستند هرکس گروی ازپسر و برادر داشته باشد رخصت مـراجعت بدهند والا در رکاب ظفرانتساب باشند. آن جمع در فرستادن پسران خـود مبادرت نمودند وبجا ومقام خود رفتند وسه‌شنبه دویم ربیع‌الاول عریضه امیرگونه‌خان رسید

مضمون آنکه چون جمعی از تاتار واکراد بتاخت ماکو آمده بودند خبر رسید تعاقب نمودیم جمعی از مردم ما بایشان رسیده بیمن اقبال شاهی حاجی برکهٔ تاتار که سردار آن جمع بود کشته شد بادونفر تاتار وپنج نفر کرد وغنایم واسیران باز گردانیدیم و بصاحبان باز دادیم والیوم ایلچی هند اکبرشاه رسید وبشرف پای‌بوس مشرف شد در اثنای صحبت چون از کیفیت احوال ایلچیان پرسیدند یکی سبزواری و یکی کرد بیرون آمد نواب کلب آستان علی فرمودند که سبب چیست که هرچند ایلچی از هند آمد ازمردم این‌جا بودند واز اهل هند کس نیامدند ؟ آن مرد جواب گفت که در هند اگر آدمی می‌بود مارا کس نان نمیداد آدم در هند نیست. روز دیگر بجایزهٔ انصاف واین سخن، اسبی ازطویلهٔ خاصهٔ خانه‌زاد فرستادند وسیم این ماه خلف بیگ بیلدار-باشی باجماعت بیلداران ویکهزار تومان بجانب لوری فرستادند که قلعه لوری را بسازند وحفظ وحراست قلعهٔ لوری رابعهدهٔ پسر محمدخان زیاد اوغلی قاجار که حاکم گنجه مقرر شد و مقرر شد که امراء قراباغ بخانه‌هاروند وتهیهٔ اسباب نموده با امیر-گونه خان بیگلربیگی خچور سعد بخرابی وتاخت ارز روم و اوزبکان روند و زیاده از آنچه از دست آید بعمل آوردند وجمعه پنجم این‌ماه وقتی که آفتاب در جوزا بود به هفت درجه و شرح توجه ایشان من بعد گفته شود . اعتمادالدوله حاتم بیك اردوبادی در پای قلعهٔ دمدمه باجل موعود رفت و مولانا ظهوری تبریزی تاریخ وفاتش چنین گفته‌اند قطعه :

قوام ملك دستور معظم — که بودش مسند آصف مسلم
زمینش باسواد ملك یکسان — زبانش با زبان خامه توأم
به ننگ از نسبت او باعطارد — به ننگ از اشتراك نام حاتم
شداز باداجل چون پشت گردون — نهال قد عمر کوتهش خم
نشان سال تاریخ وفاتش — چنین خواندند در طغرای عالم
که از نامش نخستین حرف چون گل — بزن بر گوشهٔ دستار اعظم
ظهوری نخل تاریخ چنینی — نبسته هیچکس در هیچ ماتم

و در واقع دراین دولت عظمی وزیری که جامع جمیع اسباب قابلیت واستعدادباشد مثل او نبوده طبع وقادش درفنون شعر ازغزل و رباعی وقصاید وتواریخ و بدایع آن ماهر وبی‌نظیر بود ومرآت طبع لطیفش عکس پذیرصور خیرخـواهی بـود و هرگز بسنن پیشینیان بگرفتن ارباب تجمل وبدست آوردن مال جریمه مایـل نبود و از این معنی گریزان بود و بجز خیرخواهـی عبادالله بچیزی راغب نه و فطانت و کیاست‌وجودت‌فهم او به‌مرتبه‌ای‌بودکه ازهرعلم که سخن‌درمیان آمدی بی‌دخل‌موجه ازخود راضی نمی‌شد و به‌نکات‌وعبارات نیکوبیان می‌نمود ودر انشاء بنوعی بودکه مدعیان مشکلهٔ طولانی به‌اقصرعبارات مصنوعه مفیده بزبان ترکی و عربی و فارسی بی‌تأمل وتفکر باندك زمانی قلم تقریرش بحیز تحریر درمی‌آورد و منشیان فصاحت شعار انشای او را دستورالعمل ساخته نگاه می‌داشتند وبا وجود رفعت شان بـاخلق جهان درمقام‌تواضع بودوهمت عالیش بمرتبه‌ای بودکه از ابنای روزگار پیشی‌گرفته بود واز ملازمت بکتاشخان افشار بسبب امانت و دیانت وراست قلمی وخیرخواهی وخداوند دوستی ونمك حلالی چند روزی بمنصب استیفای خامنه‌شریفه اشتغال‌نمود وچون این منصب درخور استعداد او نبود بمدت قلیلی بمنصب جلیل‌القدر وزارت کل سرافراز شد وفی‌الواقع اعتمادالدوله صوری ومعنوی شد وچون جمعه دوازهم این‌ماه خبرفوت حاتم‌بیگ رسید جای او را بولد خلف اوطالب‌خان نامزدفرمودند وحکم احضار خواجه شهاب‌الدین علی‌کرمانی، که سابقاً وزیر اعتمادالدوله بود ودر این ایام وزارت‌واستیفای خاصهٔ شریفه با او بود و درامانت و دیانت وکاردانی یگانهٔ عصر بود نوشته شد و عبور لشکری از درهٔ ارغنه شد. هم در اینروز کیـوان بیگ ایلچی پادشاه گرجستان باشی آچوق باتحف بسیار آمـد وشنبه بیستم باخواص و صدور بزیارت قطب‌العارفین شیخ شهاب‌الدین اهری مشرف شدند ویکشنبه بیست ویکم ربیع‌الاول‌نزول جلال‌در دارالسلطنه‌تبریزواقع شدوحکم‌جهانمطاع نافذشدکه او را درییلاق اوجان در دامن‌کوه سهند رفته انتظار مقدم اشرف‌بکشند. مقارن این حال شاه نظرسلطان حاکم خوی سی سرویك زنده که ملازمانش از ازبکان آورده

بودند بنظر اشرف رسانید و پنجشنبه بیست و پنجم اینماه طالب‌خان پای وزارت کل بوسید و مولانا خصالی تاریخی گفته‌نوشته شد شعر:

چو حاتم بیگ دستور معظم | زد انـدر عرصهٔ فردوس خرگاه
در آغـاز جـوانی نـور عینش | وزیـر شاه شد بـا عقـل دلخـواه
پی تاریخ این منصب نوشتم‌جوانی | جوانی شد وزیر نـو جـوانشاه [1]

دیگـری گفته، نوشته شد قطعه:

وزیر کل جهان میرزا ابوطالب | که‌حکم‌میرودش‌حکم‌چون‌به‌بحر و به‌بر
گرفت منصب‌عالی که حق‌با بش‌بود | برای سال نـوشتم گرفته‌حـق[2] پـدر

والیوم ایلچی ولیمحمد خان‌پادشاه‌اوزبك شاه‌محمد خزانچی بشرف‌پای‌بوس‌مشرف‌شد باتحف ولیمحمد خان از شتر و یا بوی اوزبکی و چینی و سمور و فرساق و مشك و کمان وزین وقمچی بالتمام ازجنس اعلی بنظر اشرف رسانید و تحف ایلچـی هند نیز دراین روز گذشت مجملا سه‌هزار تومان بود و پیشکش حسین‌خان شاملو حاکم هرات و ارزبیك حاکم نسای وابیورد نیزگذشت و یکشنبه بیست‌وهشتم متوجه اردو شد ودرسلخ داخل اردو شدندوچون مقررفرمودندکه در سرتربت شیخ شهاب الدین اهری‌مسجد و مدرسه و مطبخ بسازند حسب‌الحکم الاشرف ملاعبدالباری نطنزی به مقصود بیگ ناظر باهررفتند و بطالع ثور بنا نهادنـد و طهمورث ولد دختان بیگ گرجی برادر زاده سیماوان‌خان بشرف پای‌بوس مشرف شد ودر غرهٔ ربیع‌الاخـر جمعی‌از تاتارکـه بتاخت سمت اردهـال رفته بودنـد بعد از غارت بملازمان امیر گـونه‌خان برخورده بودند وجنگ‌مردانه کرده بودندتنی چنداز قزلباش کشته‌شد واز تاتارچهارنفرمقید شده زنده بنظراشرف رسانیدندوجمعهٔ‌ثالث‌اعتمادالدوله واقوامش‌را مخلع‌ساخته‌ازعزا بیرون آوردند وپنجم‌نزول‌دردامن‌عروانه‌کوه واقع‌شد وسه‌جاسوس کرد رابسته ازکوه غلطانیدند و منتصف این‌ماه محمدخان‌قزاق لر را باجماعت تاتار

۱ ـ جوانی شد وزیر نوجوانشاه به‌ترتیب حروف تهجی برابر با سال ۱۰۱۹ میشود.
۲ ـ او گرفته‌حق پدر به‌ترتیب‌حروف تهجی برابر با سال ۱۰۱۹ میشود.

درباش ایران من اعمال شرابخانه تلاقی واقع شد و بیست و نه سر از تاتار واسیر و باغنایم بسیار که بغارت برده بودند بنظر اشرف رسانیدند و پانزده قزلباش زخمی و سی اسب کشته شدند وشب سه‌شنبه چهاردهم قبادخان ولد شیخ حیدر خواهر خود را که به‌حق درمیان اکراد مشهور ومعروف بود وچون نواب کلب آستان علی برمز وایماطلب نموده بود حسب الصلاح وقت فرستاد و داخل حرم علیه‌شد ودرشنبه هیجدهم ربیع الثانی بسبب قباحتی که از جماعت کردان سرزده بود از آن جمله امیره کرد جد شیخ قبادخان بعداز رحلت شاه جنت‌مکانی ایلخی فراچون که مشهور و معروف بود در خوبی و درچمن مراغه موسوم بقراچق نشو و نما یافته می‌چریدند تاخت نمودند ایضاً درامدادواعانت لشکررومیه که سردار ایشان عثمان‌پاشابود دقیقه‌ای فروگذاشت نکردند ایضا درتاخت وغارت‌واسیرکردن تبریز و تبریزیان هیچ فروگذاشت نکردند وشیخ حیدر پدر قبادخان دست از دامن رومیه نداشته وقتیکه نواب سکندرشانی بسر قلعه تربت رفته بود فرصت غنیمت شمرده درتاخت رعایا وعجزه ومال واسباب فرا الوس میانه وزنکان وبعضی ازمحال سلطانیه دقیقه‌ای‌فروگذاشت نکرده وآنچه لیاقت داشت‌ازاسیرواسباب‌تاراج‌برسم تحفه‌وپیشکش‌بوزراءاعظم‌وپاشایان فرستاده‌وتتمه‌را به‌بلادروم‌فرستاده‌فروخت‌وقبادخان‌باوجودآنکه‌مراغه‌راباتوابع‌باوشفقت‌فرموده‌بودند دراکثرسفرها خصوصاً جنگ‌چغال‌زاده سردار حاضرنشد و احوال قزلباش یوماًفیوماً برومیه اعلام‌می‌کرد وباچولاق امیرخان برادوست که عاصی‌شده بقلعه دمدمه‌متحصن شده‌بودمتحدبودوبنوشتجات‌دل‌اوراقوی‌می‌داشت‌وخان‌عبدل‌برادرزادهٔ‌خودراپنهانی‌به قلعه فرستاده بود و دراعانت او می‌کوشیدند ایضاً بتجدید درقراباغ جون ازفرستادن لشکری بجانب ارزروم مطلع بود بحسن‌پاشا حاکم آنجا تفصیل آمدن لشکر خبر داده بود ونصیحت و روش جنگ آموخته مبالغهٔ تمام و طلب اسب ازو نموده بود واظهار غلامی ویکرنگی کرده بود آن نامه بعینه بدست آمد که در بغل‌اسیران‌تاتار بودکه امیرگونه خان‌فرستاده بودوبمقتضای الامور مرهونة باوقاتها جزای اعمال‌این کردان درپردهٔ خفا مانده بود در روز هیجدهم ربیع‌الثانی وقتی که آفتاب درسرطان

بود بچهارده درجه قبادخان را بانود وچهارنفر از اکابر کردان درمجلس بهشت آئین بقتل آوردند و در زمان حکم بقتل عام جماعت مکری عزصدوریافت غازیان چون مرغی که دانه از روی زمین برچیند کردان را درکوه و دشت آن دیـار از حیات مستعار عاری ساختند ونواب کلب آستان علی خود متوجه قلعهٔ علی کندی واقع در ناحیه‌کودل مراغه شدند وبا اردونزول درآن منزل واقع شد و علیخان شاملورا بـا لشکرخودش بسرقلعهٔ حسین‌سلطان برادرقبادخان واقع‌درناحیهٔ ایلان‌مراغه‌فرستادند و چون آن‌قلعه‌بسیارمستحکم‌بود ومردم‌سپاهی کاردان‌درآنجا بودند صلاح‌درجنگ ندیده بلطایف‌الحیل‌خودرا بکناری کشیدندازجمله‌دونفرازمردم آن قلعه‌درآنجا بودند وبدست غازیان شیرشکار افتاده دست بسته چون‌بنظرخان مذکور درآوردندحکم باستخلاص آن‌هردوفرمود وگفت بروید وباهل‌قلعه بگوئید که‌چون خیانتی ازقبادخان سرزده‌بود او راکشت با جمعی از خائنان و ما را باینجا فرستاد.مقررآنکه هـرکس شاهیسون باشد و بشرف سجده اشرف مشرف شود مال و اسباب و زن و بچه اوآزاد باشدو هرکه نیاید در قلع و قمع و قتل وغارت او دقیقه‌ای فروگذاشت نکنیم.چون این دو کس بقلعه رفتند سلیمان نام ریش سفیدی بیرون‌آمد وچون بملازمت حضرت خـان رسید مستمال شده مراجعت نمود بعد از زمانی کردان بسیار ازقلعه بیرون‌آمدندچون شب نزدیك بود بایشان گفت که قلعه از پادشاه میباشد طریق سلوك آنست که سی نفر از ملازمان ما را بقلعه برید چندکس ببرج و باره و چندکس بسر در ساکن بـاشند وشما متوجه خدمت اشرف شوید هرچه حکم جهانمطاع باشد عمل کنید اهل قلعه‌از قلت ملازمان وکثرت خود مغرور شده ملازمان خان را بقلعه بردند و بتزاید یکیك و دود و صد نفر متجاوز داخل شدند و این جماعت کردان امشب دربیرون ماندنـد و بجهت خوابیدن هر دوکس وسه‌کس‌را بخیمهٔ قزلباشی فرستادند صباحش جمعی از قلعه بیرون‌آمدند حکم شدکه جماعتی که شب اینجا مانده‌اند بیایند چـون حاضر شدند زره نپوشیده بی‌یراق بودند حضرت خـان از روی طیش و اعـراض زره و یراق آن جمع را حاضر ساخت و بآن جمع پوشانید و این باعث اطمینان خاطر آن

جمع شد بعد از زمانی مقرر کردندکه متوجه خدمت اشرف شوید و بهرچه حکم اشرف صادر شود چنان کنید وچون با یراق شما را نمیگذارندکه بخدمت شاه روید یراق را بخانه‌های خود بسپارید و متوجه شوید اطاعةلامره واز کمال تلطف که دیده بودند یراق و اسباب خود را بخانه‌ها فرستادند و یکصد و هفتاد و دو نفر را همراه ملازم خود بخدمت اشرف فرستاد بعد از زمانی کس بقلعه فرستادندکه مباداکسی مانده باشد و بسجده شاه نرفته باشد اوآزار خواهدکشید و ما از دوستی بشما گفتیم مقارن این حال شصت و چهار کس بیرون آمدندکه کسی دیگر در قلعه نمانده در زمان حکم برفتن آن جمع نمودند و تمامرا بقتل آوردند و مال و اسباب واسیران قلعه را سپردند وآن جمع که بخدمت اشرف آمده بودند بالتمام کشته شدندکه خون از بینی شخصی از غازیان بیرون نیامد و از اسیران پسری بسن هشت سالگی غلامی او را صاحبی کرده بود بشمشیر او چند زخم باو زد وگفت این عوض خون پاوام بزبان کردی و فی‌الفور آن پسر کشته شد و ایضاً زنی حامله با دختری بسن شش سالگی آن مرد بعنف با آن زن صحبت داشت چون آن مرد بحمام رفت وبیرون آمد دیدکه آن زن سر دخترش بریده وکارد بشکم خود زده مافی‌الرحم‌را کشته ارادهٔ کشتن خود داشت وبمنع ممنوع نشد وگفت مرا بعد از شوهرخود زندگی نمیباید سرخود را برید وقرچقای بیگ تا کنار رودخانه چغتونفتور رفتند و سیصد نفر از جماعت و اولوسات توابع خود برداشته و روی بگریز داشتند آن جمع راگرفته بالتمام بقتل آوردند و اسیر بسیار و اسب و گاو وگوسفند بیشمار را پیش انداخته آوردند و بآن جماعت که آوردند بخشیدند و لشکر قورچی باشی بسرداری ولد خلفش با قورچی یکصد سر و اسیر و اسب بسیار وگاو وگوسفند بیحد و شمار آوردند و حسب‌الحکم جهانمطاع اسفندیار بیگ عرب گزلو بگرمه رود رفتندبحمیت عموی قباد خان و از جماعت مکری بیست وهفت سر و اسیر بسیار از اعزهٔ آن قوم و مال و اسباب وگاو وگوسفند بیشمار صاحبی کرده جمله بانعام مشارالیه و تابینان‌او مقرر شد از جمله دو نفر از اعزهٔ ایشان برسم حرامی گری بیرون رفته بودند چون از این

واقعه باخبر شدند پناه بآستانه قطب العارفین شاه صفی بردند وزیارت نامه برداشته بنظر اشرف رسانیدند گناه ایشان بعفو مقرون شد که بملازمت شیرخان روند و اگر نروند نزد هر کس که خواهند نوکر شوند و مردم شهر مراغه از جماعتی کـه آزرده بودند دست یافتند و قریب سیصد سر آوردند الغرض از دو هزار سر بریـده افزون آوردند و حکم شد که امرا و لشکری که در حوالی قلعه دمدمه‌اند از جماعت مکری کـه در ارومی باشند بقتل آورنـد حسب الحکم الاشرف در دوشنبه بیست وهفتم ربیع الثانی بقتل آوردند و یکصد و هفت سر با اسیر بسیار و اسب و گاو و گوسفند از مال آن جماعت از کنار سیاه‌رود آوردندو مولانا خصالی تاریخی گفته به‌شعر برد و تاریخ.قطعه:

چو فتح قلعـهٔ کـردان نمودنـد قـزلباش خـون از بـاده نشناس
خبر آمـد کـه رومی آمـد استا بگرد خویش گـردان همچو دستاس
ز دل بهر دعـای شاه عـالم منادی شد که قـوموا ایهـا الناس
برای فال میجستم دو تـا ربخ که گردد خاطرم خالی ز وسواس
رقم شد مـاتم کـردان ز رومی نـوشتم عید فتح از شاه عباس[1]

و به‌نثر نیز گفته‌اند قتل عام مکری حق. و چون نزول درکنار سیاه‌رود واقع شد نواب کلب آستان علی برسم شکار ماهی بآب در آمدندو چون بکنار آب ایستادندبجهت آنکه گل نباشد قـدری علف چیدندو بزیر پای ریختندماری درکمال باریکی وضعیفی از آن طرف خود را بآب انداخت بجانب شاه راست آمد و زبان از دهان بیرون آورده نواب کلب آستان علی فرمودند که این مار را حادثه‌ای پیش آمده وبما پناه آورده نواب نواب کامیاب پاشنه پای برداشته این مار آمد و بزیر پای بـرهنه شاه حلقه زد بـاندك فرصتی ماری سیاه بزرگ بسیار قوی ازعقب او رسید وچـون بمیان آب آمد مـاهی پیش آمد مار این ماهی راگرفت و بقدر شش دقیقه تقریباً سراز آب بیرون آورد و

۱ ــ عبارات «ماتم کردان زرومی» و «عیدفتح ازشاه‌عباس» و «قتل‌عام مکری‌حق» هرکدام به‌ترتیب حروف تهجی برابر با سال ۱۰۱۹ میشود.

ماهی را بحضار نسود و معاودت کرد این مار کوچك بعد از آن متوجه رفتن شد و روز شنبه‌بیست‌وپنجم ربیع‌الثانی لوارساب‌خان نبیرهٔ سیماوان‌خان والی گرجستان کاخت با یکصدنفر ازناور بشرف پابوس اشرف‌مشرف شد هم دراینروز بسبب‌اینکه لباس او مناسب وضع او نبود بخلع فاخر مناسب صورت وسیرت ازسرتاپانقاشانه مشرف شد هم‌دراینروزکلید قلعهٔ قاریباروق واقع درسلماس و قلعه وروك واقع در سیماء من اعمال کردستان آوردند و بهرقلعه‌غلامی با یکصد نفر تفنگچی بجهت‌حفظ و حراست گذاشتند تابعد ازعرض‌بهرچه‌رائی‌اعلا اقتضا کندعمل‌نمایند. تفصیل این‌مقال آنکه حسب الحکم الاشرف جهانمطاع امرای قزلباش بکنار قلعه و ایناروق وردوك رفتند و گفتندنواب‌اعلی میفرماید مارا بکردان‌اعتمادی‌نماندوقلعه‌خانه‌پادشاه است‌اگرتابعیدقلعه بسپاریدالکه‌صاحبی‌کنید والا درخدمت‌باشیم کردان گفتند که‌حق‌بر طرف‌شاداست. بیت:

چو ازقومی یکی بیدانشی کرد نه‌که‌رامنزلت ماند و نه‌مه را

قلعه راخالی کردندوبه‌غلامان‌خاصهٔ‌شریفه سپردند. بعدازچندروزحکم‌به‌خرابی قلعه قادریناروق فرمودند بسرکاری میرزا حسین سلماسی هم در اینروز امرای‌عظامی که بمحاصرهٔ قلعهٔ‌ارومی رفته بودند آمدند مگر گنجعلی‌خان وتفنگچیان خاصه‌شریفه که بحفظ وحراست قلعه ماندند وبرخوددار بیك انیس توپچی باشی که بجهت‌ضبط آلات توپخانه و آوردن توپی که مجدداً ریخته بودند وجماعت اسپرلوبجهت حفظ و حراست راهها گذاشتند مقرر آنکه تاطلب نکنند نیایند و هم در اینروز برقی جست ویك‌ساربان ودوشتررا کشت که اثری اززخم درمیان نبود و بیستم ربیع‌الثانی این‌سال قبان‌بیگ ازارومی‌آمد ونه‌رامیرخان آورد باسرابدال‌خان وکلیدقلعه دمدمه بازره برادرتودل‌علی جلالی وباهشت‌سرکردان و دراوایل جمادی‌الاول‌حسب‌الحکم الاشرف‌جلال منجم‌متوجه تبریزشد وبه‌آلات رصدی‌ارتفاع حصاروبرج و باره‌نسبت باطراف‌قلعه‌وزمین‌بتحقیق‌معلوم‌کرد ومراجعت‌نمودوبعرض‌اشرف‌رسانید که‌راه‌وباره

قلعه اززمین درمشهد شاهی چهارذراع پست‌تر است چنانچه اگر آب رها کنند وپیش اوبه‌بندند قلعه درزیر آب می‌ماند ودرجمعه‌نهم‌جمادی‌الاول امیراسکندر کردحاکم‌بانه بشرف بساط بوسی مشرف شد در باغ شاهی واقع در بناووبعتاب و خطاب شاهانه گرفتار شد بجهت محافظت کردان مکری ومقرر شد که مشارالیه برودو کردان‌مکری راکه بالکاء اورفته باشند زنده یاسرایشانرا بنظر اشرف آورد وازده روز نگدازند و یازدهم کوچ کرده نزول در چمن قراجوبوق واقع شد و روز دو شنبه دوازدهم جمادی‌الاول‌میرفیض‌اللهٔ‌مشهدی که مخصوص‌بود بخدمت سرنویسی ووزارت‌غلامان فوت‌شد ودرهمین منزل مقررشدکه امراوارکان دولت ایلچی خان‌الزمانی ولیمحمد-خان والی ماوراءالنهر راضیافت‌کنند وپیشکش وخلع فاخربدهند اطاعةلامره المعالی صدور وامراءووزراضیافتهاوانسانیتهاکردندودروقت رفتن‌بجهت شاه محمد خزانچی سه توقزپارچهٔ نفیس واسبی تازی‌نژاد وبجهت قاضی ومیرآخور و جماعت ایلچی خلعت از قباو بالاپوش ومندیل دادند وحسب الحکم الاشرف نوعی نشدکه مکروه طبیعت ایشان باشد ودوشنبه هیجدهم‌جمادی‌الاول‌ساروسلطان‌پای امارت ساروفرقاق بوسید و قبان خان پای امارت ارومی‌بوسید وبیگلربیگی‌گری ازسلطانیه تاوان‌بالقب خانی سلطان شفقت فرمودند وچون‌حسب الحکم خلیل سلطان سیل‌سپور والی‌زنوز وحوالی آن بود بکنزیك‌کردزردلوی جمعیرابرداشته برسراو ریخت وقریب‌به‌پنجاه نفرازملازمان اوراکشت ومشارالیه زخمی شده خود را بارو می‌رسانید و قباد خان محافظتش‌کردوملازمان‌میراسکندردرگرمرودبرادرمیراسمعیل مکری راگرفته باجمعی بنظراشرف رسانید وحکم بقتلش نافذشد ودرباغ شاهی مداخل ومخارج خوانده شد وباغ راامالامثالا وقف مسجد آنجا نمودند وبجهت‌خرج‌دیوار باغ دوازده‌تومان دادند وچون رعیتی چند مکری‌را در خانهٔ خود محافظت نموده بود حسب الحکم الاشرف اسکندر سلطان حاکم ایل مقدم رفته‌کردان را گرفته آن‌رعیت را باعیال و مال حاضر ساخت وازکمال بی ضبطی،آن ده بغارت‌رفت باچندده‌که در حوالی آن بود ازاستماع این خبر محمد بیگ بیگدلی مأمورشدکه مال رعایا بصاحبان رساندو

آن جماعت که این عمل کرده باشند بجزا رساند مال مردمرا گرفته باز دادند وگوش وبینی بسیاری بریده شد و ده روز هرکس مال واسیر خود می‌شناخت می‌گرفت بوقوف علیقلیخان ایشیك آقاسی‌باشی دیوان بیگی. واسکندر سلطانرا گرفتند وایالت مقدمرا بمیرزا خان مقدم که سابقاً میرآنقوم‌بود شفقت‌فرمودند وچون میرابوالمعالی نطنزی که ازسادات‌جلیل‌القدر آنجا بود وازصغرسن تااین ایام بموجب‌تربیت نواب کلب آستان علی مدت‌بیست سال اشراف طویله‌وشترخان وایلچی بنوعی که‌مستحق کوچك وبزرگ بودکرد وامانت ودیانت وراستی را قلمی بطاق عالی گذاشته یك دینار ویکمن بار بهیچوجه من‌الوجوه ازکسی نمیگرفتند جای مرحومی مغفوری‌امیر فیض‌الله را باو شفقت فرمودند وپای وزارت غلامان ورقم‌نویسی وسر نویسی‌بوسید ودفتر سابق را بمشارالیه سپردند. مقرر آنکه طرح دفتر نو بکند وسعی خود را خاطرنشان نماید ودوشنبه بیست وششم بسیر وشکار مراغه رفتند و دوروز توقف واقع‌شد وبدیدن عوض ومتوفای لشکر اشتغال نمودند وفتحی بیك نویسنده دفتررا بعد از کتك بسیار زبان بریدند وبه‌مبلغ چهارصدتومان‌گیرانیدند ومحمد تقی بیك نویسنده همین دفتر رابه یکصد تومان گیرانیدند و خواجه عبدالوهاب وزیر نظارت پناه را بواسطهٔ معطل گذاشتن مهمات خلق ورشوه گرفتن وآقا نظرملازم نظارت پناه مقصود بیگ را بالتمام بزمان بیك جارچی غلامانرا گیرانیدند. مقرر آنکه یکهزار تومان بگیرند ومقرر شدکه امرا باوجان روند و جمعی به‌نوشته نواب کلب آستان علی متوجه تبریز شدند.

اما شرح رفتن امرا بجانب ارزروم

چون اتابك خان گرجی پناه باین آستان آورده بود و درقراباغ بود مقرر شد که امرای گنجه وقراباغ بخانه‌ها روند وتهیه‌اسباب نموده باامرای قزاقلرو شمس الدین‌لوومحمد سلطان محکی با تفنگچیان خراسانی وامرای چخورسعد بسرداری امیر گونه‌خان بروندو الکاء موروثی اتابکخان راگرفته باوسپارند وعلیخان بیك جوانشیر ناظر این‌جمع باشد چون امراءِ قراباغ وتابینان بچخورسعد رسیدند امیر گونه‌خان بیمار بود واین باعث توقف چند روزه شد باز حکم جهانمطاع شدکه توقف نکنند وامیرگونه خانرا بمحفه نشانند وببرند الغرض عذر مسموع نیست وچون بشرابخانه من عمال شوره‌کل رسیدند ومدتی بودکه ازحال مخالف خبری نداشته جمعی از ملازمان قباد بیگ تاتار حاکم‌کل اردهان شاهیسون شده رسیدند و نمودندکه قباد بیگ فوت‌شده ودرالکاءقلعه یکمن آذوقه‌نیست ومدارآن جمع بگوشت گاومیگذرد حسب الصلاح امراءِ ابدال سلطان قاجار بالشکر مستعد بتاخت کل اردهان رفتند مقارن این حال محمد خان زیاد اوغلی حاکم گنجه ازاسب افتاد و پایش شکست وهنوز بیماری‌امیرگونه‌خان‌باقی بود بنابراین‌جمعی بسرداری علیخان بیگ‌جوانشیر واحمد سلطان محکی و مقصود سلطان کنگرلو بتاخت الکاءِ شوشاد گرجستان

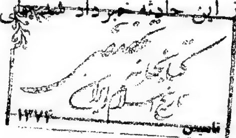
رفتند و مهدیقلی سلطان صحبت‌لو و پیر بوداق خان شجاع او و چون مهمات این حدود صورتی یافت به هیأت مجموعی بتاخت ارزروم رفتند چون نزول به آق‌بغازی واقع شد امیرگونه خان با لشکر چخور سعدبی توقف بتضییع غلات دو طرف ارزروم اشتغال‌نمود آخر روزش بخانهٔ محمد زیاداوغلی آمده شرح حال گفت و مقرر شد که صباح خان مذکور بخرابی باقی جهات ارزروم کوشد دروقت رفتن خبر رسید که جماعت تاتار و رومیه در قلعه ارزرومند مقرر داشت که صباح بیرون آیند و به دفع شما بکوشند. محمدخان اعتماد بقول این مرد نکرده صباح بخرابی اطراف ارزروم رفت و اول صباح امیرگونه‌خان بخانهٔ علیخان جوانشیر رفت و گفت که من بیمار و ضعیفم و اعتماد بهمه‌کس ندارم و تو هم از درد دندان و تب آزار داری و در میان الکاء رومی مخالف افتاده‌ایم لاجرم چند نفر از مردم اعتباری جوانشیر و تفنگچی خراسانی مقرر میباید کرد تا خاطرجمع شویم بناءعلیه محمدبیگ جوانشیر باپنجاه کس ازجوانان جوانشیر وده تفنگچی مچکی برسم قراولی پیش رفتند و مقرر شد که دروقت جنگ چرخچی محمدخان قزاقلو و مقصودسلطان کنگرلو و پیکرسلطان الث باشدوچون قراولان بکنارقراسو رسیدند لشکررومیه قریب شش هزار کس آمدنداز قلعه و برسر تپه‌ها که مشرف بود برقراسو وخیم قزلباش ایستادند و چون خبربیرون آمدن آن جمع رسید قزلباش بالتمام سوای محمد خان قاجار که بخرابی اطراف ارزروم رفته بود سوار شدند و بصف آرائی مشغول شدند بی آنکه صورت جنگ و جدل جلوه‌گرشود بی‌توقف رومیه بقلعه رفتند و قزلباش نیز بجا ومقام خود رفتند و اسبانرا بعلف سردادند. مقارن این حال از جماعت قراول شخصی آمد و گفت قریب سیصد نفر تاتار ازقلعه بیرون آمدند و برکنارقراسو ایستاده‌اند و از عقب باز کسی آمد و گفت که لشکری بالتمام ازقلعه بیرون آمدند وجماعت تاتار ازقراسو گذشتندوقراولانرا پیش انداخته میآورند علیخان بیگ با جماعت جوانشیر و احمدسلطان مچکی چون بسر سرراه بودندکس پیش چرخچیان و امیرگونه خان فرستادند متوجه شدند مذکوران چون بدفع تاتار مشغول شدند تاتار را بر هم شکستند و تاکنار قراسو بردند و از آب گذرانیده برتیپ‌رومیه زدند. جماعت‌رومیه جلوریز بهیأت مجموعی

آمدند جماعت مذکور بامید آنکه امیرگونه خان برسد از اسب بزیر آمدندو بضرب تفنگ مدت سه ساعت خود را محافظت کردند و در رفع اعـادی بسیار مردانـه کوشیدند وبسیاری از تاتار و رومیه را تفنگچیان مچکی از پای درآوردند و بسیاری زخمی و تتمه روی به فرار نهادند مقارن این حـال امـرای چرخچی رسیدند و به گریختگان رومیه تعاقب نمودند میان علیخان بیگ جوانشیر و مقصودسلطان بر سر دیر رسیدن نزاع شد و این باعث مراجعت و جرأت رومیه شد باز تفنگچیان خاصه شریفه فرودآمدند و به رفع رومیه مشغول شدند و رومیه را بـازگردانیدند و چون لشکر قزلباش در میان قراسو و تپه بودکـه بدست رومیه بود و پیش آمدن قزلباش دشوار بود مقرر شدکه تفنگچیان رومیه را از بالای تپه بزیر کنند و جای ایشان را قزلباش بـایستند. حسب‌الفرمـوده تفنگچیان رومیه را ازتپه بـه زیر کردند و چون قزلباش دیدندکه جماعت اندك از جوانشیر بسیاری‌از رومیه را پیش انداخته‌میبرند جماعت چرخچی راجلو انداختند وورمیه را ازدوپشته‌گذرانیدند و چون اول مرتبه که رومیه بیرون‌آمده بودندقریب به دو هزارکرد و تاتار در میان‌پنها دربسوبودند. چون قزلباش باین محل رسیدند اهل بسو بیرون آمدند و امراء و چرخچی را پیش انداخته زدن زودن گریزانیدند وچون‌احمد سلطان مچکی ازتفنگچی خاصه شریفه‌که بربالای تپه رفته بـود شصت نفر بـا خودداشت و آهسته آهسته از عقب چرخچی می‌رفت دیـد کـه چرخچی شکست خـورده میآیند در ایـن میان علیخـان بیگ جوانشیر را دید که بایك‌کس میآید و از عقب کـردی نیزه‌دار نزدیکست که او را به‌نیزه‌بزند.احمدسلطان‌علیخان‌بیگ‌را خبردار کرد. علیخان‌بیگ برگشته تیری برسینه کرد زده‌که ازاسب در غلطید وبا هم اتفاق نموده بسیاری ازقزلباش افتاده را سوار کردند و مقید را خلاص کردند. مقارن این‌حال تفنگچیان تـرکچه بالمره جمعیت نمودند وسر راه بر قزلباش گرفتند. باز تفنگچیان مچکی در برابر ایستادند و جنگ مردانه‌کردند و به‌گریزندگان به‌آواز بلندگفتند که خبربه‌خانه‌ها برید بگریزند. جمعی از ایشان را غیرت دامنگیر شده بر سر تفنگچیان‌ایستادند بانداك فـرصتی امیرگونه‌

خان رسید و با جماعت قزلباش گریخته نفاق نمودند تا در دروازه ارز روم دوانیدند بساز از قلعه جمعی تازه زور بیرون آمدند و جماعت قزلباش را برگردانیدند باز تفنگچیان پیاده شده رومیه را نگاه‌داشته باز قزلباش جمعیت نموده آمدند و رومیه را شکست دادند وعلم ونقارهٔ دوپاشا وسنجق بیگی بدست آوردند واز تاتار لشکر بسیار واز اکراد ورومیه بیرون ازحد وشمار زخمی وکشته شدند وبه سبب قرب به خندق کشتگان وزخمیان آنجا را نتوانستند آورد واز قزلباش قلیلی کشته شدند واز اول پسین یا یک‌ربع اول شب این جنگ و جدل قایم بود وبه یمن اقبال شاهی غلبه از اولیای دولت قاهره بود و این جنگ روز چهارشنبه بیست ویکم جمادی‌الاول دست داد و زنده یا اسیران گرجستان بنظر اشرف رسانیدند و در تبریز بوده خبر رسید که مرا وفسق و جماعت مرا واتیل وکلباد بیگ با جماعت از نساوران گرجستان کاخت به‌عزم قتل طهمورث‌خان درحرکت آمده برسر او رفتند دیدی پال مادر طهمورث‌خان سر راه برآن جمع گرفت که پسر من چه‌گناه کرده است؟ آن جمع گفتند که چند پسر ودختر ما را بگیرد وبه قزلباش دهد ما را بیش از این‌تاب نمانده و حالا رقم شاه آمده که ما را بکشد ما او را می‌کشیم بعداز آن هرچه شود گو بشود. از استماع این‌خبر طهمورث خان فرار نموده پناه به‌کلیسای موسوم به شوم تای برد وشرمزان والا وردپناه به‌کلیسای الاوردی بردند وطهمورث‌خان کس پیش آن جمع فرستاد که بیائید که به‌شما قسم میخورم که من بعد پسر و دختر بی رضای شما به‌کسی ندهم و دوست باشم واگر رقمی بیاید بی‌حضور شما نخواهم و از جانب روم ایلچی آمده بنام‌درمش چاوش باکشیشی وگرجیان این‌مقدمه رامخفی داشتند وبعداز عهد ویمین‌مناقشه به‌صلح مبدل شد ودر تبریز برده نواب‌کلب آستان علی بعداز غوررسی عجزه و مساکین ودیدن اسب به چوگان بازی با جمعی معین مشغول شد ودرنوزدهم جمادی‌الثانی تمامی را مخلع به‌خلع‌فاخر ساختند ودربیست ونهم این‌ماه خبر رسید که سردار بسیواس رسیده باعث وعلتش آنکه در اوایل این ماه خبر باو رسید که ارزروم محصور قزلباش شده بی‌توقف خودرا بارز روم رسانید

ازشکست روم و ظفر قزلباش آزرده شده به‌طلب لشکری باطـراف فرستاد. مقارن این‌حال در ارزروم بـرف بسیار آمد چنانچه اسب وشتر بسیار تلف شد. لاعـلاج کوچ نموده به حسن قلعه، سی‌نزول نمود ابراهیم آقا وکیل پاشاحسن قلعه سی را با نامه بسیار به ادب فرستاد با وجود آنکه مشعر برجنگ وجـدل بود پیش از ورود ایلچی بدو روز طهماسب قلی‌بیگ ولد امیرگونه‌خان آمد وچهارصد سر وبیست و سه زنده آورد وعلیخان‌بیگ جوانشیر در رجب این‌سال آمده اسیر بسیار ازشوشار آورد وخبرآمدن ایلچی و آمدن سردارمشخص شد بناء علیه مقرر شدکه صفرقلی‌بیگ چگنی با پنجهزار تفنگچی به حفظ و حراست ومدد قلعهٔ ایروان رود و بیست خروار باروت وسرب ودو هزار تومان بجهت امیرگونه‌خان فرستاد وخبر رسید که گـرجیان تکلیف سردار به‌قشلاق گرجستان و کردان‌به‌قشلاق دیار بکرو وان مکلف میسازند. حسب‌الحکم الاشرف اللهوردی خان وقورچی باشی وقرچقای بیگ وتمام لشکری سوای جمعی کـه نام ایشان نوشته بودندکه در رکاب ظفر انتساب بـاشند روانه مرند شدند مقررآنکه اخبارازخیر وشر هرچه بیاید بعداز اعلام بهرچه فرمان لازم الاذعان صادر شود عمل نمایند. و شنبه بیست و یکم رجب ابراهیم آقا داخل تبریز شد و نامه سردار بنظر رسانید و در او درج بود که من به‌صلح آمده‌ام نه به جنگ، زنهار که اسباب جنگ‌بهم نرسانند بناء علیه مقرر شدکه امرای سرحدمنبعد کس بـه زبان گیری نفرستند وابواب نـزاع و جدل بسته دارنـد اولا سردارارادهٔ ساختن قارص نموده به محاصره ایروان چون متوجه شد درجریان‌کبرسی، بادی و صاعقه بنوعی شد که دیرك خیمه سردار چهار مرتبه بعداز تبدیل در هـم شکست و آلچوق وسایبان وخیمه بسیاری درید و درهم شکست وبه فال بـد دانسته یك کوچ پس نشست. مقررآنکه تاآمدن ایلچی بدین حـدود باشند و شب شنبه هشتم رجب ابراهیم‌آقاً را مرخص ساختند ومحمد بازچی وعلی‌آقا و سرنـائی حسن‌پاشاکه در جنگ ارزروم گرفتار شده بودند باچهار نفرکه در زبان‌گیری بدست آمـده بـودند همراه ابراهیم آقا نموده یك قطار شتر و یك اسب‌اعلی باخلع فاخر و کمرو خنجر

مرصع به ابراهیم آقا شفقت نموده و پیاده‌ها را مخلع ساختند و اسب دادند و تحفه خواندگاری یك شمامه عنبر که به وزن یکهزاروهشتصدوسی و دومثقال‌بود وظرفش مشبك بود از طلا که بوزن دوهزار ویکصد مثقال بود والحق بس‌عالی ساخته‌بودند واز جهت شاه سلیم ازهند برسم تحفه فرستادند وبجهت صاحب سعادت مرادپاشای سردار یك شمامه عنبراشهب درظرفی مشبك مرصع بجواهرنفیس فرستادند هم در این شب بارخانه پوستین ازخراسان آمده بحضارمجلس هریك پوستینی شفقت فرمودند حتی‌بفراش وسقا نیز حصه‌ای رسید وچون ابراهیم‌آقا بخدمت سردار رسیده حقیقت حال‌کماینبغی عرض داشت وموافق رای مراد پاشا نبود در روز روانه تبریز شده وهمه جا حرف صلح برزبان گویان تاکنار رودخانه آجی‌که درحوالی تبریز است آمد وبجهت امتحان قریب بده هزارکس ازجوانان یکه از سرگذشته بطلب آذوقه فرستاد حسب‌الحکم جهانمطاع علیقلیخان درمحافظت‌آن طرف بود بادوهزار کس تلاقی فریقین دست داد رومیه روی بفرار نهادنـد هفتصد و هشتاد سراز رومیه بریده شد واز قزلباش یکتن از اسب افتاده در زیردست وپای اسب ضایع‌شد وچون این جمع به‌مقصد نرسیده بازگشتند چل‌پاشا که از اعیان تاتار بود وصاحب به پنج‌هزار خونخوار بود باسه هزارکرد بطلب‌آذوقه‌بجانب بدوستان فرستادند.مقرر آنکه هشتهزارکس‌بحمل آذوقه اشتغالنموده و دوهزارکس بحفظ وحراست آن جمع‌قیام واقدام نمایند وچون جانب بدوستان بقراحسن‌خان سپرده بودند ونواب‌کلب‌آستان علی مهدیقلی بیگ میرآخور باشی را بطلب‌خان مذکور فرستاد و چـون ملاقـات دست داد رعیتی رسید وگفت‌جمعی بتاخت‌به‌خانهٔ ما رفتند خان مذکـور را فرصت رخصت طلب نمودن نماند بایکهزار سوار ویکهزار تفنگچی رومیه‌را تعاقب‌نمودند چل‌پاشای تاتار چون‌کرد بسیار ازعقب سرخود دید جمعیت نموده بدافعـهٔ قزلباش اشتغالنمود بیمن اقبال دولت قاهره چل‌پاشا ازاسب جـدا شد وپیاده شده بتفنگی از پای درآمد سرش بریدند رومیه شکست خورده دو هزارو پانصد سراز تاتار وکرد و رومیه بریده شد چون مراد پاشای سردار از این حادثه خبرداد شد چل رابـه



خدمت اشرف فرستاد که من بجهت صلح آمده‌ام ریش سفیدی بفرستید که بنای صلح بصلاح یکدیگر نهیم چون آخر روز نواب کلب آستان علی گفت که امشب باش تا صباح کس همراه تو کنیم چون صباح شد اثری از سردار و رومیه در آن صحـرا نمانده بود برسم تعاقب قزلباش روانه شدند وحکم جهانمطاع شد که کس از عقب نرود تا سردار بفراغبال بکنار رود ولشکر را برداشته روانه تبریز شدند و مـولانـا خصالی چندبیت شعر برتاریخ این گفته.قطعه:

اگـر رومـی آمد بتبریز ای دل / میندیش و خوشحال‌ازاین‌آمدن‌باش

بـود شاه عباس خورشید تابـان / گریزان ازو رومیان همچو خفاش

مکن فکرکامسال فتح از که باشد / که تاریخ شد سال‌فتح قزلباش

مقارن این حال خبر رسید که جمعی از امراءپاسه هزارنفراز رنود و اوباش کردستان بسرداری بکتربیگ بسرقلعهٔ ارومی رفتندحسب‌الحکم الاشرف پیربوداق‌خان باجماعتش متوجه ارومی شد قبان خان والی قلعه دمدمه ششصد نفراز غازیان‌و وحارسان قلعه را مستعد ساخته بیرون فرستاد بیمن اقبال شاهی میرمـالك با یکصدو پنجاه سربدست ملازمان قبان خان افتاده بپایهٔ سریر خلافت مصیرفرستاد وپیربوداق‌خان پانصد و چهل سربریده بنظر اشرف رسانید و در اوایل رمضان المبارك نواب کلب آستان علی متوجه اصفهان گردید از راه اهر و چون نزول اجلال به‌اهرواقع شد خبرفوت محمد سلطان بیات حاکم شوشتر رسید وبرادر اوعلی سلطان بجای‌او نصب شد وطهمورث خان والی گرجستان‌کاخت بشرف پای‌بوس مشرف شد بعداز سه روز مرخص شده بگرجستان رفت و چون شکایت بسیار ازبعضی اکارجه بعرض اشرف رسانید ازآن جمله‌کیخسرو نامی همراه بود و سمت وکالت داشت وبآمل و اویماق خود بسیار می‌نازید حسب‌الحکم الاشرف پاره پاره‌کردند و متوجه اردبیل

۱ ــ «سال فتح قزلباش» به‌ترتیب حروف تهجی برابر ۱۰۱۹ میشود.

شدند و لوارساب خان در رکاب ظفرانتساب بوده در اردبیل مرخص برفتن گرجستان کاخت شدند پنج روزدر آنجا بغور رسی عجزه ومساکین ونسق آستانه قطب العارفین اشتغالنمودند واز راه شال وشاهرود متوجه قزوین شدند وچون عبور از کتل میان‌سرانمودند مقررشدکه کاروانسرائی درکنار آب بسازند وتنخواه سرکار مقرر شد و بسیر منجیل وخزرویل بامخصوصان رفتند ولشکری را مرخص ساختند و چون نزول اجلال درقزوین واقع شد داروغه را بسبب آنکه ظلم بسیار برعایا وعجزه کرده بود گیرانیدند و رد مظالم نمودند و در اوایل شوال داخل اصفهان شدنـد و قشلاق در اصفهان واقع شد چون رفتن نواب کلب آستان علی از آذربایجان مشخص اکراد شد عمر بیگ و امرای کردستان متفق شده متوجه قلعهٔ دمدمه شدند چـون این خبر بسارو سلطان رسید لشکر وقشون خود را مسلح ومکمل گردانیده متوجه کومک برادر خود قبان خان شددرحوالی سلدوز که قریب الکاء بکتربیگ است وبرف عظمیی باریدودر راه رفتن رومی بسته شد چون لشکر مستعدی داشت واز بکتربیگ مخالفت دولت قاهره سرزده بود وبر سرخلیل سلطان رفته بود چنانچه سبق ذکر یافت قلعه بکتربیگ را محاصره نمود والکاء او را تاخت کرد و درروز اول بکتربیگ بتفنگ درجنگ کشته شد وبرادران بکتربیگ این مضمون را پنهان داشته پانزده روز محصوربودند هرروز سیبه وحواله پیش می‌رفت چون اهل قلعه غلبه قزلباش وزبونی خود مشاهده کردند روز دوازدهم محمدبیگ برادر بکتربیگ امان طلب نموده مراد خان برادر خود را باعمه وعمه زاده خود بـاتحف بسیار بخـدمت سلطان فرستاد وسارو سلطان ایشانرا بجانب کردستان رخصت رفتن داده قلعه راکوفت واز رعایا وعجـزه آنچه درحوالی قلعه بودند استمالت داده صاحبی نموده ودر ذیحجه عریضهٔ امیرگونه خان آمد.مضمون آنکه مـرادپاشا سردار دوازده هزار کس بدلووذوالفقارخان داده پاشائی ارزروم یاورجوع شد وحسن پاشا پاشای ارزروم را فراگرفت وبقره حمید نزد سردار فرستاد و دلو ذوالفقار درحفظ وحراست ارزروم وآذوقه جمع کردن مشغولست.هم دراین ایام باآئین بستن قیصریه وچراغان بازار اشتغال نمودند والحق طرفه جشنی و

عجب صحبتی بود وپیشکش قطب شاه و وزرای او کشیدند ونفایس واجناس بسیار نفیس برسم تحفه پیش‌آوردند.هم دراین ایام عبیدالله ولد عبادالله‌خـان اوزبـك از جانب خوارزم بشرف پای‌بوس اشرف مشرف گردید و بنوازشات شاهانه سرافـراز شد وچون قریب تحویل حمل‌شد آئین بازار و قیصریه و چراغان این محال بسیار پسندیده وخوب واقع‌شد ویکشبانه روز مخصوص زنان‌بود چنانچه بایع ومشتری وسازنده وخوانندهوسیر کننده بجززن نبود مدت هشت روزازاول تاباآخر بود وشاه محمد خزانچی ولد محمدخان بسیربازاروکارخانهای شاهی وبسیر قلعه تبرك حسب‌ الحکم الاشرف رفت وچون حکم‌جهانمطاع صادرشده بودکه‌هر که را ظلمی‌وستمی رفته‌باشد بدیوان بیگی علیقلیخان ایشیك آقاسی باشی شاملو درحضور صدارت‌پناه‌ میرزا رضی‌الدین محمد اصفهانی عرض نمایند وچون مدعیان بسه قسم منقسم‌ساخته بودند اول شرعیات آن حسب‌الحکم صدارت پناه بهردیوان بیگی ساخته شود دویم عرفیات آنچه مالیات دیوانی‌باشد بعرض اشرف رسانند ویکی ستم‌رسیده‌ها آن‌بحکم دیوان بیگی‌وبوقوف صدارت پناه‌دفع ستم وظلم بکنند وکسی در طرق وسیرگاهها مصدع اوقات نواب کلب آستان علی نشود وبجهت تخلف قانـون چند نفـر راپی سوراخ کردند وبر سربازارها آویختند این باعث ثبات‌وبقاء قانون شد وشنبه این‌ماه امیرحیدر وکاشی وبابا سلطان قمی وملا جلال منجم درچهارباغ در خدمت اشرف باحضارطعام‌امرشدنددرآن اثناقاپ بره ازمیان یخنی‌طعام بیرون آوردند وبملاجلال انداختند که پاك کن چون پاك کرد نواب‌کامیاب فرمودند که ملاجلال چـه‌کاره است عاشق برآمد بازفرمودند میرحیدر چه‌کاره است عاشق برآمد وبابا سلطان نیز عاشق برآمد چون‌بجهت خود انداختند دزدبرآمد فرمودند بارك‌الله ایشان عاشق و ما دزد میرحیدر گفت دزدی امادله‌دزدی.نواب کلب‌آستان علی فرمودند میرغلط کرده دل‌ دزد نیستم شاه دزدم وبسیار خوش طبعانه‌گفتند.اما برخی ازحالات قلعه دمدمه واقع در ارومی ومحصور شدن چولاق امیرخان برادوست وفتح‌آن‌بتوفیق ملك‌منان چون درجمادی الاول سنه هزارو هیجده حکم جهانمطاع صادر شدکه جماعت جلالی به

سرداری قراحسن‌خان استاجلو حاکم قلمرو علیشکر متوجه آذربایجان شوند باچولاق امیرخان وقبادخان مکری وامرای سرحد متوجه خرابی وان وحدود ارزروم شوند چون بمراغه وحوالی ارومی رسیدند چولاق امیرخان[1] را مشارالیه ابانمود که مرا با جماعت[2] قدیمی است ونمی‌آیم چون بپایهٔ سریر اعلی عرضه داشت نمودند حکم جهانمطاع شدکه چولاق امیرخان جمعیرا باپسر خود همراه نماید تا امرا بتاخت بلاد رومیه روند وچولاق خود را رومی‌باشد وکسی مزاحمت بحال او نرساند و اگر ازاین حکم سر پیچیده او را بدست آوردند بپایهٔ سریر اعلی فرستند چون چولاق ازحکم مجدد باخبر شد دم از یاغیگری زد و سراز طاعت بـه پیچید و در رجب سنه مذکور بقلعه مزبور متحصن شد امرا قلعه را محاصره نمودند وچون‌این خبر بمسامع جاه وجلال رسید حسب‌الحکم الاشرف عشوربیگ چگنی‌یساول قور در دار الارشاد اردبیل روانهٔ پای قلعه شد وچون طرح و وضع و مخالفت و عدم اطاعت اهل قلعه مشخص اوشد بعداز دوازده روز بشرف سجده‌مشرف‌شد وحقیقت یاغیگری وعدم اطاعت بموقف عرض رسانید اعتمادالدولة العلیة العالیة میرزا حاتم‌بیگ را امر فرمودندکه برود بدور قلعهٔ دمدمه اگرچولاق به مدارا بیرون‌آید خوب والا اعتمادالدوله بمحاصره کوشد و او را بدست آورد و صفرقلی بیگ چگنی را که مردکار دان وجنگ دیده است ازعقب فرستادندکه حقیقت قلعه واستحکام وآب وجمیع حالات قلعه‌دانسته‌بیاید وبعرض رساند باستعجال‌تمام ازعقب‌رفت ودرسلماس رسید وبا اعتماد الدوله بپای قلعه رفتند وتا رفتن اعتمادالدوله هرروزه این جنگ و جدل بین‌الفریقین بود ومحاصرهٔ تامی‌نبود وچون اعتمادالدوله بپای‌قلعه رسیدچولاق امیرخان مستبستر گشته اعتمادالدوله ولدملك سوج را بقلعه پیش چولاق فرستادکه‌تا حال حرف تواین بودکه من‌ازجماعت جلالی مخوفم واگرنه سگ‌آستان شاهم‌اگر راست می‌گوئی و مطیعی برخاسته بیاتـا بخدمت اشرف رویم وآنچه خاطرخواه توباشد متعهدم واگر نیائی دیگر مجال حرف نمی‌ماند و در خدمت ایستادگی دارم چون این کلمات ازملك سوج‌شنید ملازم اعتمادی‌خود را فرستاد وشکرگویان‌گفت

۱و۲ ـ در نسخه‌های موجود افتادگی بنظر میرسد.

مصراع:دولت بپای خود بدرخانه آمده است، اما التماس دارم که اعتمادالدوله بدر آید که چند کلمه دارم بگویم وبهرچه صلاح دولت باشد عمل کنم اعتمادالدوله با صفرقلی بیگ وسیداحمدبیگ ملازم قراحسن‌خان و شاه‌وردی بیگ صحبت‌یساول خود وبکش آقای میرآخور باشی خود را برداشته بدرقلعه رفتند چولاق امیرخان با دوازده نفراز آقایان خود بیرون آمدند وبپانصد قدمی قلعه ملاقات واقع شد بعد از عذر بسیار گفت خوف من ازجماعت جلالی بود چون شما متعهد شدید بقلعه بروم وصباح باتحف بخدمت می‌آیم که بملازمت رویم روز دیگرش نیامد واظهار عدم اطاعت وطغیان نمود بناءِ علیه در اواخر شعبان حسب‌الحکم اعتمادالدوله به محاصره اشتغال‌نمودندواطراف قلعه راباامرا قسمت نموده‌چنانچه مشرقی‌قلعه‌رابقرا - حسن خان استاجلو ونعمت‌الله سلطان صوفی واسکندرسلطان میرمقدم وخسروسلطان پازوکی وامام قلی سلطان آجرلوومیرفتاح‌تفنگچی باشی اصفهانی سپردند وجانب غربی به پیربوداق‌خان ترکمان‌وامرای تابین که خان امیر پسرقاضی‌خان کرد پهنانشین واولیا سلطان ولد کرد سیف‌الدین باشد وملازاده بافقی ومجنون بیگ توپچی‌خاصه شریفه‌وجانب قبلی آنچه محاذی‌قارلق بود وبمراد خان چگنی و خلیل سلطان و ساروتقی سلطان تبریزی مقررشد واز این‌جهت دوهزاربودکه سیبه پیش نمی‌توانست برد وامکان فرار وآمد وشد اهل قلعه بودخندقی کندندبعمق شش گز به پهنای چهار - گز که مجال عبور سواره نباشد وبرعقب او چندنفر سوار بگردند و پاس بدارند و چون گنجعلیخان آمد این جوو خندق باو سپردند وجانب شمال قلعه بکس‌نسپردند چه آمد وشد بیگ خیال‌محال بودواز آن جهت حفظ وحراست شتر واسب قزلباش بعهده خلیل سلطان سپل سپرنمودند وصفرقلی بیگ چکنی بعداز ملاحظه قلعه و قیل وقال و وضع قلعه و قسمت جوانب بقزلباش بخدمت اشرف رسیده معروض داشت که فتح این قلعه بتوپ بزوك وبالیمز متصور است ازجانب آب که در جانب شما است آن هم بصعوبت. بناء علیه حکم جهان مطاع شد آنکه جماعت مازندرانی و نوری وجلالی بسرداری یحیی عرب گزلو ازجانب شمال‌آب ازمردم قلعه بازدارند

و بریختن توپ مأمور شدند وهفتهزارمن مس فرستادندکه سه‌توپ بریزند درعرض چهل روز سه‌توپ بزرگ ویك بالیمز ریختند یکی چهل من سنگ و یکی سه من سنگ ویکی بیست وهشت من‌سنگ می‌انداخت وبجهت حفظوحراست توپ‌خانه و اسباب آن قبان سلطان بیگدلی را با جماعتش مقرر شدکه با برخوردار بیگ انیس توپچی باشی باشند ودر سرتوپخانه همگی‌حاضرباشند باوجودآن اهل‌قلعه‌چند مرتبه سواره وپیاده بر سر توپخانه ریختند و دستبرد وکارهای نمایان کردند اما قزلباش جمعیت کرده بسیاری ازکردان‌راکشتند وبقیةالسیف خودرا بقلعه رسانیدند حسب‌الحکم الاشرف‌صفرقلی بیگ چگنی ازاردو ومراجعت بجانب قلعه نمود مقرر آنکه درباب سیبه پیش بردن وقاعده جنگ‌وجدل ازگفته مشارالیه تجاوز ننمایند در اواسط شوال‌سنهٔ‌مذکور سیصدکرد ازقلعه بیرون‌آمدند و برسرسیبه قراحسنخان و امرای مذکور ریختند وتاقریب به‌نیمه روز جنگ مردانه‌کردند وازطرفین بسیاری کشته شدند ازکردان چهل‌نفرسربریده‌شد وبسیاری زخمی‌شده بقلعه رفتند ودرعرض سه‌روز شصت وپنج کس درقلعه مردندوازقزلباش از زخمی بیست‌کس بدار‌بقارفتند وچون صفرقلی‌بیگ‌چگنی‌داخل‌اردوشد حسب‌الاراده اعتمادالدوله سرکرده‌جماعتی که نقب بقلعه میبردند شدچون قریب بچشمه‌آب شدند واین‌نقب اززیرچشمه رفته بودازبالا وجمیع جوانب آب‌میریخت وکار ازپیش نمیرفت لاجرم‌سی جوان‌چگنی کاردان ازسرگذشته جامه وزیرجامه وکلاه ازچرم‌پوشیدند حتی‌صفرقلی‌بیگ ویحیی‌بیگ وبیست ودوروز دراین‌لباس بوده‌آب‌ازقلعه‌بریدند واهل‌قلعه خبردارشده‌هجوم نمودند وکارمجادله باعلی‌مراتب رسید اعتمادالدوله حسب الصلاح صفر قلی بیگ خیمه خودرا ازمحل‌اول‌کنده بمحاذات نقب خیمه‌زد و امراءرا مکلف ساختندکه از جوانب سیبه پیش‌برند باسنگبران و کارکنان کار ازپیش‌توانند برد ازجمله‌نعمت‌الله سلطان وخسروسلطان بجانب چپ سولق‌مقررشدندمیربوداق خان باامراءتابین‌بجانب راست مقرر شدچون‌کردان ازمعامله نقب خبردارشدند جمعی ازقلعه بیرون آمدند وپشت بکوه دادوازپیش دوسیبه محکم ساختند وهمه وقته دویست جوان خوب در

آنجا بوده درمحافظت آب میکوشیدند وقراحسنخان بدستور جانب خود را نگـاه میداشت وقزلباش بجهت حفظوحراست مغاره وراه آب مشعلها روشن میکردند و ازسوراخها بیرون میداشتند وچون روز روشن شده وکردان برسر مشعلها میریختند ودومشعل که زود ازچوب‌جدامی‌شدکردان بردند وبرسرهمین عمل بسیاری‌ازکردان بقتل آمدند وجمعی ازکردان ازاطراف قلعه سنگها غلطانیده بزیر می‌انداختندوباعث تعویق مهمات وتفریق کارکنان بود بنابراین امامقلی سلطان آجرلومقرر شدکـه در کمرکوه جای‌گیرد محاذی جماعتی که‌کارکنان‌آب بودند و مانـع سنگ غلطانـان باشندکردان وقت‌سحربرسرامام قلی‌سلطان ریختند وطرفه جنگی شد جماعت آجرـ لوی‌روی بگریز آوردند امامقلی سلطان پای ثبات از جای بجنبانیده بآواز بلند گفت که‌ای جماعت آجرلومرا میگذارید وازدست شاه دین‌پناه بکجامیروید ازاستماع‌این مقال برگشتند وجماعت‌کردان را شکست دادند وجای خود از دست ندادند چـون قزلباش این‌مردی‌ازکردان دیدند حسب‌الصلاح اعتمادالدوله‌چون توپخانه‌مستحکم بود قپان سلطان رامددومعاون امامقلی سلطان ساختند ومن‌بعدکردان را مجال بیرون آمدن ندادندوچون هرشب‌کردان بجهت‌حفظ وحراست سولق بمغاره‌ای‌که بربالای سولق بود میآمدندودرون قلعه میرفتند مقررشدکه سی‌نفر بجهت دفع‌کردان درمغاره باشند شب‌قریب هفتادکردبه‌مغاره‌آمدندودرمغاره جنگ مردانه شد وچون‌اهل مغاره اطرافی بودند جمعی خود را بزیرانداختند وجمعی کشته‌شدند الغرض آن‌شب‌یازده نفرکرد وبیست وسه نفر قزلباش‌کشته شدند و مغاره بدست کـردان ماند صباحش اعتمادالدوله اعراضی‌شده‌اراده تغییرصاحب‌سیبه‌نمودقراحسنخان ازدرالتماس‌درآمده متعهد شدکه مغاره رامن نگاه میدارم چهل‌ودو نفرازمردم خود وپنج نفر اصفهانی و سه‌نفر صوفی بمغاره فرستاد وصفرقلی بیگ بادویست‌کس دربسوبودند وانتظارفتنه وآشوب میکشیدند واین شب باران بسیار تند بود وازکردان برسرمغاره‌کس نیامد ومن بعد مغاره بدست قزلباش ماند اما بضرب‌توپ که ازقلعه سولق بود ازهم‌پاشیدند وازسنگ وگچی‌که ازراه او میریخت‌کردانی‌که سیبه بجهت سولق ساخته بودنـد

قریب به‌پنجاه کس کشته شدند وتتمه راه‌فرار پیش گرفتند. مصراع :

خوش آن زمان که برآید بیك کرشمه دو کار

وحسب‌الامر اعتمادالدوله یکشب سیبه وسبد بسرسرآب بردند وفاصله قرب پنجاه میان این دوسیبه بهمرسید جماعت کردان مکرداد قلعه‌بیرون آمدند تاسیبه را از هم بپاشند جماعت ترکمانان سرراه برایشان گرفته سی‌نفر از کردان وچهارده نفر از قزلباش کشته شدند وبسیاری از کردان زخمی شده بقلعه رفتند واین سیبه وسبد خلل پذیرنشد ودر برابر نقب صفرقلی بیگ کردان نقبی‌زدند وچون بهمرسید وسوراخ‌شد طرفه‌جنگی‌شد وبضرب تفنگ کردان راازنقب بیرون کردند ونقب و آبرا قزلباش صاحبی کرده وآبرابجماعت‌پازوکی ومازندرانی سپردندوجماعت قزلباش برسرسیبه سابق‌رفتند واعتمادالدوله بجا ومقام خود رفت وتوپ وبالیمز بجانب برج کوذعجی بردند وتوپخانه ساختند که سر توپ بزرگ درآن می‌انداختند و برسر توپخانه و استحکام آن جنگها شد چه کردان زوال خود در این توپ و توپخانه دیدند و در سر این توپخانه قریب پانصد کرد کشته شد و از قزلباش برخی زخمی و بعضی کشته شدند این‌توپخانه بسرداری صفر قلی بیگ چگنی و یحیی بیگ عرب کرلو وملازم وملازاده باقی ونعمت‌الله سلطان واسکندر سلطان وتفنگچیان اصفهان ساخته شد دراین اثناخبررسید که نصوح پاشا ومیرشرف بهتی‌وامراء کردستان‌بکمك اهل قلعه میآیندبناءِ علیه اعتمادالدوله ملازمی اعتباری بپایهٔ سریرخلافت مصیرفرستاد وحقیقت مذکور بموقف عرض رسانید بنابراین امام‌قلی والی لار ومحمد بیگ ولد قورچی باشی وملازمان علیقلی خان ایشیك آقاسی باشی بسرکردگی صوفی خان کرامانلو بادوازده هزار نیزه‌دار جرار وتفنگچی روانه فرمودند از استماع آمدن لشکری بسلماس نصوح‌پاشافسخ‌عزیمت نموده متفرق شدند ولشکری حسب‌الصلاح اعتمادالدوله در سلماس ماندند مقارن این‌حال اعتمادالدوله بمرض خفقان که دایم او را آزار میکرد رحلت نمود امرابوسیلهٔ عریضه‌ای‌فوت اورا بموقف عرض رسانیدند وصفرعلی بیگ عریضه نوشته فرستاد که‌سرکرده‌ای‌بجهت این مهم میباید که‌از پیش

خود مهمی تواند سر کرد و اگر از قلعه کسی بیرون آید بنوازشات و تلطفات سر افراز تواند کرد و دوست و دشمن بر سر خوانش تواند نشست چون این عریضه بنظر اشرف رسید فرمودند که صفرقلی بیگ بیمار است و درست نوشته محمدبیگ بیگدلی را طلب نمودند و فرمودند که محمدبیگ ترا میباید رفت و بجهت آن تورا فرستادم که آن جماعت ضایع نشود و چون محمدبیگ بیگدلی بحوالی قلعه رسید خان چولاق محمد زرزارا که از معتمد او بود التماس آمدن محمدبیگ بحوالی قلعه نمودند تا در خدمت او عرض حال خود بکنیم و آنچه صلاح دولت باشد عمل نمائیم محمد بیگ متوجه قلعه شد باصفرقلی بیك و درد و انزوائی درمحازات سیبه قرا حسنخان بودنشستند و از عقب ایشان خسرو بیگ یوزباشی پازوکی و نقی سلطان تبریزی و الوخان سلطان خربنده لو از عقب رفتند و سخنهای عذر آمیز بسیار گفته شد و اراده کرد که محمد بیگ را بخانه برد و پسر خودرا بازن خود باتحف بسیار بخدمت اشرف فرستاد که شاید گناه چولاق بعفو مقرون گردد بشرط آنکه قزلباش از سر قلعه برخیزند صفرقلی بیك چکنی گفت که اگر خود همراه می آئی محمدبیگ را بخانه برو الامبر که قزلباش از سر قلعه بی آمدن تو برنمی خیزند و اورا سباك مكن محمد بیگ گفت سخن راست اینست اگر می آیی می آیم والا رفتم برخاست و بخانه آمد صباحش میرحسین بیك پسرعموی امیرچولاق جنی بیگ پسر چولاق پیش محمدبیگ آمده گفت شاه مرا بطلب چولاق میرخان فرستاد به الگی پسر او محمد زرزا و میرحسین بیگ و حتی بیگ را نگاه داشت و گفت بچولاق بگوئید اگر میآئی خوب والا بزور ترا میبرم و ازدوجانب توپخانه سیبه‌ها بدین ترتیب ساخته شد ازجانب دست چپ گنجعلی خان حاکم کرمان و خسرو سلطان و جماعت تفنگچیان مرند و نور و الیاس خلیفه قراداغی و قرا حسن خان با امرای تابین و میرفتاح و تفنگچیان اصفهان و ازجانب دست راست صفرعلی بیگ چکنی و یحیی بیگ عرب کرلو و نعمت‌الله سلطان صوفی لو و اسکندر سلطان مقدم و جماعت ملازمان امام قلیخان حاکم لار بسرکاری بیگ وردی و ملازمان علیقلیخان ایشیك آقاسی بسر- کردگی صوفی خان بیگ کرامانلو و قارلق رابایشان سپردند و حواله ساخت چهل

گزدرازای‌ودوازده گزعرض وبیست وهشت زرع بلندی بدین حواله اهل قلعه ومردم شیرحاجی‌راعاجزساختندوچون‌مکررتوپهابربرج بزرگی که‌درمقابل این سیبها بودزده بودند ودیوار ریخته‌بود وازآن خاك اهل قلعه سیبه ساختند وکارجنگ وجدل‌بدینجا قرارگرفت و چون این سیبه کردان محاذی سینه شاهی وسیبهٔ امام قلیخان بود وسیبهٔ این جماعت متصل بدیوار قلعه وبرج وباره بود جماعت چگنی بی‌رخصت و اعلام صفرقلی بیگ شمشیرها کشیدند سرآفتاب وسپر برسرکشیده‌برسرسیبه‌کردان ریختند وبصوب‌شمشیر سیبه‌را صاحبی کردند کردان قراربفرارداده بقلعه رفتند باوجود آنکه بیست وهفت کس زخمی شدند ازآن جمله سه چکنی ویك مازندرانـی ویك باافقی ودوجلالی کشته شدند وچون سیبه‌را گرفتند درقلعه راکه ازآهن‌بود کندند وبخدمت محمد بیگ بیگدلی‌فرستادند وجارا محکم ساختند از وقـوع این مقدمه مردم امـام قلیخان بتعصب افتادند وبی‌تعلل ریختند وجنگ‌کنان دو برج راگرفتند وآتش‌جنگ وجدل باانداختن قپره وتوپ وتفنگ مشتعل شده ازهرجانب زور میآوردند و چون این برج چند توپ خورده بود و مردم چگنی وغیره پاپای دیوار وبرج وباره‌بجهت قرارگرفتن خود سوراخها کرده بودند واستعداد انهدام بهمرسانیده فی‌الفـور نصف برج درغلطید وفروریخت وبیمن اقبال شاهی ازجماعت قزلباش کـه بربرج بودنـد زیاده ازیك کس بزیرانبوه نرفت و درهمین روز بیگ وردی بیگ ازچوب و تخته در پهلوی همین برج متصل ببرج سیبه ساخت اکراد هرچند آتشباری کردند قزلباش بلطایف الحیل آتش ازخود دورمیکردندوسیبه تمام ساخته‌شد وبیگ‌وردی بیك‌روز دیگر باجماعت خود یورش‌کرده باقی برج‌را گرفتند وچون درآن برج باروت بود کردان آتش زده‌گریختند وجماعت بختیاری باوجودآنکه چهل‌نفرآن چنان‌سوخته بودند دست ازبرج نداشتند وتاکار یکسونشد ازبرج بزیر نیامدند اماسیبه قرا حسن خان چون نزدیك شده بود و سدپرکردن دشوار‌بود ازتخته‌ای که حجم‌آن‌نیم گز بود دوروی ساختند وپیش برده سپرخود می‌ساختند وسد پر میکردند باز بدستـور پیش میبردند واین فکر صایب اودستورالعمل دیگر سیبه‌هاشد وایـن دورو متعدد ساختـه

شد وچون تفنگ از تخته دو دو نمیگذشت لاجرم اکراد زنبورکی از بالای برج بزیر آورده که گلوله آن ازمفرق بود ویك سیر وزن آن گلوله بود وبآن دفع دود و ازخود فی الجمله کردند وآتش برور ومیزدند و مردم قرا احسن از این زنبورك آزار بسیار کشیدند بالضروره جمعیت نمودند وخود را بزنبورك رسانیدند و بخندق کشانیدند واز آنجا بسیبه خود بردند باز کردان دفع شر رورو بآتش وسوختن کردند وباز مردم قرا حسن خان جمعیت نمودند و دوانزدمی را صاحبی کردند و چون پیر بوداق خان باجماعت بافقیان و مجنون بیگ با توابع مامور بگرفتن قلعه پائین بودند توپی از توپخانه بدانجا بردند وچون چند توپ بر برج وبارهٔ قلعه زدند راهی گشوده شده بود یورش کرده هفت روز پیش از آنکه قلعه اصل بگیرند این قلعه را گرفتند ومحافظان این قلعه تن درست بدرنرفت وبیست جوان خوب ازقزلباش کشته وزخمی شدند وچون محمد بیگ بیگدلی آمد ملازمان علیقلیخان چنانچه مذکور شد سیبه بجانب قارلق ساختند چه مدت دوماه بود که آب ازقلعه قطع شده بود ومدار اهل قلعه ببرف و یخ قارلق میگذشت ومکرر توپ بربرج وباره که برسر قارلق بود زده بودند وکاری نساخته بود بالضرورت امر کرد که جماعت شاملو از ملازمان علیقلیخان ایشیك آقاسی باشی بسرداری صفی قلی بیگ ومرادخان چیتی ونقی سلطان تبریزی وخلیل سلطان سیل سپر سیبه پیش بردند وچون قلعه بدست اولیای دولت قاهره درآمد اهل این سیبه ازقادلق بالا رفتند وچون ازجوانب سیبه‌ها پیش بردند وکار براهل قلعه بسیار تنگ شد چنانچه مردم ازخانه بخانه وفضاها نمی‌توانستند گردیدند وخان بیگ کرد آمده مصحف را شفیع خود ساخته گفت: صفرقلی بیگ ومحمد بیگ بیائید که قلعه میسپاریم بعداز حضور ایشان دروازه گشودند ومحمد بیگ باجماعت وصفرقلی بیگ باجماعتش پیش رفتند وچولاق امیرخان چون ازهمه‌جا مأیوس شده از راه نقب چگنی و سیبه شاهی بیرون رفت واورا بخانه محمدبیگ بیگدلی بردند وقلعه را به میرفتاح وتفنگچیان اصفهان دادند وملازاده بافقی وتبعش ویوزباشیان وغلامان سپردند وامیر چولاق را بادویست نفر ازکرد وجلالی بالچوق محمدبیگ بیگدلی بردند بعد از طعام خوردن خان امیر پسرشیخ حیدر کرد مکری با جماعتش بخانهٔ الیاس خلیفه فرستادند چـون

خان امیر بآن خانه فرستاده شد حرف ازسپاهیگری وناصوفیگری درمیان آمد. خان سخنان درشت قبیح گفتن آغاز نمود. الیاس خلیفه از روی نصیحت که منجر بفضیحت شد آغاز کرد که ما قراداغی وصوفییم این چنین خبرها مگو که کشته می شوی و از مجلس برخاست. خان امیر بتصور آنکه چون پدر خواهد رفت حکم بقتل من خواهد کرد برو آویخت والیاس خلیفه را بخنجر کشت. جماعت قراداغیان هجوم آورده امیر را باجماعت اکراد رفیق اورا کشتند وپدرخان بیگ را نزد صفر قلسی بیگ بضیافت سپردند وجماعت جلالیان را بخانه خسرو بیگ یوزباشی فرستادند ودرهمانجا مهم آن جمع ساختند وجمعی ازخویشان چولاق امیرخان ازوجدا نشدند ودر آلچیوق محمدبیگ بیگدلی ماندند وچون وقتی که چولاق باتبع از قلعه بیرون می آمدند با یکدیگر قرارداده بودند که هر کدام یکی ازسرداران قزلباش رابخنجربزنند وقتی که الیاس خواجه خلیفه کشته شد کردان که درالچوق محمدبیگ بودند اراده کردند که بنوعی که قرارداده بودند عمل نمایند جماعت شاملو برسرایشان رفته بالتمام بقتل آوردند چون معامله قلعه صورت بست دراواخر ربیع الثانی حکم جهانمطاع شد آنکه امراء و لشکری که درپای قلعه دمدمه اند جماعت مکری که درارومی وآن حدودباشند بکشتند یکصد وسی وهفت سر آن جمع بااسیر بسیار واسب وگاو وگوسفند بیشمار ازمال آن جمع بکنار سیاه رود آوردند وامرای عظام که بمحاصرهٔ قلعه رفته بودند ودرمراغه داخل اردو شدند سوای گنجعلیخان وتفنگچیان خاصه شریفه که بجهت حفظ وحراست الکه مانده بودند و برخوردار بیگ توپچی باشی که بجهت ضبط آلات توپخانه و آوردن توپی که مجدداً ریخته بودند وجماعت اسیرلو که بجهت حفظ وحراست راهها گذاشته اند مقرر آنکه تاطلب نکنند نیایند. ازجمله امام قلیخان حاکم لار یکصد و هفتاد وهفت سر آورد بااسیر وگاو وگوسفند بیشمار وهریك از امراء بدستور سر واسیر ومال ازحدود حساب بیرون آوردند ودرمیان اموال چولاق امیرخان برادوست خارجی تسبیحی بوداز مرجان بسیارعالی آنرا بجهت الاوردکشیش فرستادند واین بیت خواندند. قطعه:

تسبیح خارجی که نه‌درذکر حیدراست

در گردن سگان جهنم طناب کن

و در ربیع الثانی این سال قبان سلطان از ارومی آمد و سرچولاق امیرخان برادوست‌را آورد با سرخان ابدال مکری وزره برادر توبل علی جلالی و کلید قلعه دمدمه وهشت نفرزنده‌باخودآورده سه‌کس ایشان شاهیسون شده بودند. چولاق امیر-خان زن وفرزندان ایشانرا ازقلعه سرازیرآویخته بود مخلع ساختند وانعامات دادند وایالت ودارائی رابالقب‌خانی باوشفقت فرمودند وبقبان خان موسوم شدوالکاءاوکه سابقاًمتعلق‌به‌سار وفرقان‌بود به‌برادراوساروبیگ لطف فرمودند و قشلاق در اصفهان واقع‌شد.

اما ذکر وقایع یکهزار و بیست

نوروز تنگوزئیل اینسال پنجم محرم اینسال عریضه محمد بیگ خلفاء روملو رسید از قراحمید مضمون آنکه پیشانی رومیه بمرتبه‌ای روی نموده که از اسب یکقلم پرمز رفتند بسبب آنکه این لشکر که دریساق سال مذکور که باسردار حوالی تبریز آمده بودند بعوض جو گندم و بعوض کاه علف تر صحرا باسبان دادند اکثر ایشان سینه گیر و ضایع شده‌اند و بسبب بی‌اندامی ینی‌چری و لشگر روم در وپنجرهٔ خانهٔ سردار شکستند و دستار سردار بزمین افتاده پرگل گردید لاجرم بعد از گرفتن مالداران و تجار و گرفتن مال و اسباب برسم مساعدت و دادن علوفه صلاح در تفرق لشگری بصیغهٔ قشلاق دید و این بعد از خرابی و گرانی قراحمید صورت بست وچون سردار را لازم شد که حقیقت سفر آذربایجان و حالات تأبین قزلباش و رومیه‌را بنویسد کیها خود را با چاوش خواندگاری پیش ما فرستادند که چه بقاپی بنویسیم و حرف صلح چه‌سان بیان کنیم و شما برسم تحفه و پیشکش چه میدهید محمد بیگ در جواب گفته که من مرخص از پادشاه خود نیستم که یك وجب زمین بدهم بلکه دیگر دعوای ملك موروثی خود دارند و از نقد و جنس چه توانم داد که بنظر پادشاه شما درآید من چیزی که لایق شما باشد و درنظر درآید نمیتوانیم داد وچون حقیقت احوال بقاپی

نوشتند دو نفر که عریضهٔ بقایی برده بودند بقتل آوردند بسبب آنکه پیش از ورود عریضهٔ سردار عریضهٔ نصوح پاشا رسیده‌بود وخبث سردار و ناسازگاری مرادپاشای سردار با ارکان دولت و ساختن بپادشاه قزلباش و آنکه اگرسرداری‌بمن دهند الکائی که‌گرفته‌اند از ایشان جبراً و قهراً گرفته بخدمت میآیم ایشانرا آنقدر حالت نیست که کس تحمل سازگاری با ایشان کند ایضاً محمد بیگ نوشته بودکه در میان سرداران رومیه نزاع و جدالست و هم دراواخراینماه سیرباغ نقش جهان وچراغان فرمودند و شاعری بیتی گفته که هرمصراعش تاریخ آین چراغانست شعر:

شه جمشید فرجد آئین بست در اصفهان نوآئین

و در اثنای صحبت خبر رسیدکه ولیعهد خان والی وپادشاه توران در نهم این ماه محرم بروآمد وکیفیت احوال او در وقتش گفته شود و در عاشر این سال سیلی‌بس عظیم در قزوین بعد ازباران و تگرگ آمد و یکهزارودویست خانه و شصت‌و پنج کاروانسرا و تیمچه و حمام خراب شد و در این روز سیل بهیچوجه تخفیف نیافت‌و هم‌در این ماه ازوان و قراحمید ودیگر محال ایلچیان بل جاسوسان بصورت ایلچیان میآیند و از اتحاد ویگانگی خبر میدادند ودر تفحص احوال قزلباش‌بودند و شنبه نهم صفر میرشمس که سابقاً وزیر محراب خان بودند بپای وزارت اصفهان برسید و برسم تربیت مؤدب بآداب حسنه و تعلیمات مشفقانه شد و از جانب‌بغداد حضرات سادات و مشایخ وزوار رسیدند و گفتندکه مسلم علی پاشا آمده داخل بغداد شد و مقرر شد که جمعی ازقول بغداد یا محمد پاشا متوجه قراحمید شوند و هزار شتر جو وگندم از بغداد بقراحمید برند وهرکه اسبی داشته باشد قسمت‌کنند که سفر قزلباش در پیش است و اسبی درمیان لشگر نمانده‌چون معاودت‌کنیم قیمت اسبها بدهیم و جماعت قول بغداد از رفتن بقراحمید آزرده بودند و جمعه‌پانزدهم صفر ختم بالخیر والظفر بجهت اسباب و آلات و مصالح بناء مسجد جدید که در اصفهان میساختند باستادان بنا و سنگتراش و سنگ‌بر و فعله دوهزار تومان دادند و مقرر شدکه چون شروع ببنا بشود و مصالح حاضر باشد و خانه‌های نادر العصری

۱ـهریك ازدومصرع این‌بیت به‌ترتیب حروف تهجی برابر باسال ۱۰۲۰ میشود •

مولانا میرعلی ثانی آنکه اسمش بـا خوش نـویسی عهد موافق است اعنی ملاعلی بمبلغ سیصد تومان خریدند. چون حکم جهانمطاع عالم‌مطیع شد که خانه‌های مولانای مذکور خریده مسجد جامع بسازند چون طرح مسجد کشیده شد خانه پیرزالی که درروز عید قربان کردن شتری که قربان میکردند بخانه او میرفته از قدیم الایام خانـه این پیرزال در میان این مسجد واقع شد و در نفروختن خانه بسیار مجد بود و هـر چند تطمیع او بزرو خلعت کردند راضی نشد نادرالعصروالزمان استاد بدیع الزمان تونی الاصل یزدی المولد که بخدمت اشرف بامرمعماری مشغول بود حقیقت طـرح مسجد و خانه پیرزال بعرض اشرف رسانید نواب کلب آستان علی فرمودند او را تسلی کنید بی رضای او دست بخانهٔ او مکنید چون استاد مذکور بزر و خلعت آن پیرزال را راضی نتوانست ساخت رفت و زمینی از بیرون مسجد بقدر خانه‌های پیرزال حصار کشید وخانه‌ها و مطبخ و حوض آب روان آورد و جاری ساخت و باغچه را بدرختهای میوه داد و گلهای الوان آراست و به بهانهٔ همسایگی پیرزال را با پسرش بضیافت در آن خانه‌ها طلب نمود چون پیرزال بآن خانه‌ها داخل شد چون بسیار باصفا بود و دلنشین او شد آرزو کرد که کاش این خانه‌ها از من بود که خانه‌های من آب روان ندارد فی الحال استاد مشارالیه خانه‌ها پیشکش کرد و پیرزال درعوض خانه را فروخت چون حقیقت بعرض اشرف رسید قیمت کهنه خانه‌های پیرزال خلعت بیزوال به و پسرش داد و بیست و سیم صفر که آفتاب درثور بود بشانزده درجه باحسن اوقات واسعد ساعات بنای مسجدجامع درکنار میدان جدید اصفهان نمودند وتاریخی که عباسی شاعر گفته نوشته شد قطعه:

از پـرتو عنایت شاه جهان عـراق | شمع سرای فیض وجهان ضیاء شده

آن پادشاه مسند تمکین کـه عدل او | گـم گشتگان بـادیـه را رهنما شده

آن شهسوار ملك عدالت که ازشرف | فـرق سپهر در قـدمش تـوتیا شده

کـرد ابتدا عـمارتی اندرره خـدا | کـز فخرزیب مسجد اهل صفا شده

خاك درش که بحرصفائیست مرده را | نام ارشده است کعبهٔ ثانی بجا شـده

تاریخ ابتداش چو جستم زپیرعقل | گفتا بگو کـه کعبه ثانـی بناشده [1]

۱ــ کعبه ثانی بناشده به حروف تهجی برابر باسال ۱۰۲۰ هجری قمری میشود.

و دیگران نیز گفته‌اند به بیتی اکتفا شد. بیت:

عدیل کعبه بناشد در اصفهان جدید بجو سال بناء مسجد از غیب

و شب سه شنبه بیست‌وششم صفر در وقت گشودن سرشیشه عرق بهار کارد جسته بر کف دست مبارك نواب کلب آستان علی خورد و به استخوان رسیده چند روز آزار کشیدند وعریضهٔ عادل شاه از دکن رسید مشتمل بر عرض غلامی و اخلاص و آنکه بیمن توجه پادشاه اسلام لشگرسلیم شاه را شکست دادیم وشرح آن مذکور شده و درسلخ اینماه تعیین مکان خانه‌های تبریزیان نمودنددرکنار آب‌زنده رود چنانچه‌در میان محلهٔ وخانه‌های ایشان چهارنهرعظیم گذرانست و اصل باغ جنت ازملاعلیرضا گرفتند که چهارسو و مسجد و حمام و تیمچه و بازارچه تبریزیان باشدو باقی بچهار محله خانه‌ها بسازند وبسبب بی‌موونتی تبریزیان یکهزارجریب زمین بسه‌هزارتومان خریدند از رعایا و جماعت اصفهانی و مقررشد که بسرکاری‌لله بیگ پانصد خسانه بزر شاه بسازند بجهت ناداران ومنعمان هرکس هرچه‌خواهد تایکصد هزار تومان برسم مساعده و قرض حسنه بدهند که درعرض پنج سال ادا نمایند و درآخر بخشیدند و چون میراسکندر کردبازه درمراغه بسجده اشرف مشرف شد مقررشدکه من بعد جماعت ایل مکری را در میان ایل واویماق خود نگذارد و هرکجا باشند و قدرت بر دفع ایشان داشته باشند دفع نمایند چون بجا ومقام خود رفت یکصدو بیست سر فرستاد و بعد از مدتی معلوم شدکه بسیاری ازاین جماعت در ظل حمایت خود درآورده در اعزازواحترام ایشان فروگذاشت نمیکند حکم‌جهانمطاع شدکه‌شد که میربوداق‌خان ترکمان‌حاکم تبریزوساروسلطان حاکم ساروقزقان‌و آقاسلطان‌مقدم حاکم‌مراغه وقاضی‌بیگ‌ولدمیراسکندرکه بسبق‌خدمت سلطنت‌گوی ازمیدان‌کردان ربوده‌متوجه بانه وقلاع آن حدود شوند وهرکجاکرد مکری به‌بینند بکشند وحافظان ومستحفظان ایشانرا بجزا برسانند و حکمی بخان احمد سلطان ولد هلو خان کرد نوشتندکه چون اهرای قزلباش برفتن بانه و تضییع میراسکندر و جماعت مکری ماموررند اگر از این جماعت هرکه بآن حدودآید بکشند و سر ایشان بفرستند واگر

توهم لشکری جمع کنی و در حرکت آئی بهتر باشد اطاعة لامره‌العالی او نیز در حرکت آمده در اوایل صفر بسرکردگان مکری رسیدند بچرخچی گری سارو سلطان شاملو آن جمع بحسن قلعه‌سی من توابع بانه متحصن شدند و بجنگ وجدل مشغول شدند غازیان علاج درآتش بقلعه زدن دیدند وچون علف بسیار بواسطهٔ زمستان جمع کرده بودند آتش درگرفت بامداد بادبنوعی مشتعل شد که اطفاء آن ازمحالات بود آتش بخانه‌ها گرفت و از زن ومرد مکری درآن قلعه یکصد و نودکس بودند بیرون نیامدند تمام سوختند و شش قلعهٔ دیگررا تحت تصرف درآورده میراسکندر رامجال توقف نمانده راه فرار پیش گرفت ودویست نفر از کردان او علف شمشیر غازیان شیرشکار شدند ودر اوایل ربیع‌الاول سرها بپایهٔ سریرخلافت مصیر آوردند وخان‌احمد سلطان وهلوخان سرراه بر میراسکندر گرفته بیست و پنج‌سر از ایشان بریده بنظر اشرف رسانیدند وسه‌شنبه چهارم ربیع‌الاول وقتی که آفتاب درثور بود به بیست درجه و چهل وپنج دقیقه بطالع اسد بناء قلعه نهاوند نهاده شد بسرکاری مهدیقلی بیگ میرآخورباشی، مقرر آنکه قراحسنخان استاجلوحاکم قلمروعلیشکرو حسین‌خان حاکم الوار کوچك درخرم‌آباد وغیره وقاسم سلطان افشار ایمانلو حاکم صد مره و هلیتان درعرض شصت روز باتمام رسانید وملاقات ولیمحمدخان بانواب کلب آستان علی در دولت‌آباد روز چهارشنبه چهارم ربیع‌الآخر واقع شد وشرح آن در محلش گفته شود و سه‌شنبه دهم ربیع‌الاخر حسب‌الحکم الاشرف بسبب تصرفات دیوانی زبان و گوش و بینی خواجه محب علی مستوفی اصفهان بریده چشم‌ش کندند و بدستور قلندر بیگ جوغدار بسبب آنکه یکهزار تومان و کسری ازمال دیوان تصرف کرده بشراب وفسق وفجور خرج کرده چشم وگوش وزبان او بریدو کنده شد وپنجشنبه پنجم ربیع‌الاخرعلما جمع شده وقبلهٔ مسجد جامع‌عباسی تعیین نمودند و دوشنبه چهاردهم ربیع‌الاخر نزول در باغ میشه قریب بسرپل وقتی که آفتاب بدو درجه اسد بود واقع شد و الحق عجب حدس و حذاقت کار بردند چنانچه اعتمادالدوله از خواندن عرایض عجزه ومساکین و میرابوالمعالی و سایر

غلامان بخواندن فصول امراء و وزراسرحد مشغول بودند و نواب کلب آستان علی
با وجود صحبت با علما بحقیقت خواندن هردو میرسید وجواب فصول ومدد و دوا
ومستدعیات وجواب معاملات میداد که الحق حد بشر نیست و بمهر مهرآسا میرسانیدند
هم در اینروز حکم شد که امراء خراسان جمعیت نمایند وآنچه ولیمحمدخان گوید
وصلاح دولت درآن باشد بعمل آورند ویکشنبه پانزدهم ربیع الثانی ولیمحمد خان
بعزم رفتن بخراسان نزول بدولت آباد نمود وحسب الحکم ملازم میرزاعرب تکلو حاکم
مشهد مقدس قاضی زاده الملقب بداوری را دوشاخه کرده بمشهد مقدس آورد بسبب
آنکه میرحیدر معمائی کاشی بموقف عرض رسانیده بود که داوری هجو امام همام
امام زین العابدین علیه السلام کرده در طویله در حضور میرحیدر معمائی بخطاب و
وعتاب شاهانه معاقب شد که چرا هجو امام حضرت معصوم امام زین العابدین علیه
السلام کرده داوری درجواب انکار شعار خود ساخت لاجرم حسب الحکم الاشرف
میرابوالمعالی الملقب بآقا میر نوشته از بغل بیرون آورد و بداوری خواند چون
شروع شد گفت این من گفته ام وبجهت میرحیدرمعمائی گفته ام اگراوامامست راستست
هجو امام گفته شده و دوبیت که مشخص بود هجو کیست در میان نبود آن دوبیت را
داوری خواند معلوم شد که گفته میرحیدر مبنی برغرض بوده وهجوی که پسر میر-
حیدر بزبان کاشی بجهت پدر گفته بود خوانده شد و دیگر اشعار وهجوها که باعث
تضییع میرحیدرمی شدخوانده شد ازجمله بجهت شرح حال وکم رفتاری خودقصیده ای
گفته بود که به سه بیت از آن اکتفا کردیم قطعه:

شبی بخطه مشهد شدم به غصه بخواب — چگونه شب محشرچگونه خواب عذاب
نمود فتنه بخواب اندرم سیاه و حقیر — بشکل میر معمائی آن نفاق مآب
چنان نشسته مربع که نقطه برسر کوز — من ایستاده به پیشش چه مجرمان بحجاب

چون روشن ومعلوم شداختصار اولی است چون هشت بندی مدح بنام امام
هشتم گفته بود خواند و بسیار خوب گفته بود جلال منجم گفت که ای داوری اگر
لعنینه به نظم نداشته باشی نثر هم خوب ست خود را از این آزار خلاص کن فی الفور لعنتی به نظم

و نثر بتفصیل کرد که باعث اعتقاد به تشیع او شد و از قید وبند رهائی یافت روز دیگر بتوسط این بیت بواسطه مقربان بمسامع جاه وجلال پادشاه بیهمال رسانیدند. قطعه:

میر حیدر که بود حقه کبر	گشت با نام او قرین نکبت
بس که هجو بد بزرگان گفت	هم بدو باز گشت این کلفت
هرچه خود گفته بود درهمه عمر	کرد آنرا بداوری نسبت
لیك در بزم خسرو ایران	گشت غرق جهان جهان خجلت
میخ هجوم که بود دیرك چرخ	نه وقارش گذاشت نه عصمت
خواست برعزخویش تاریخی	عقل گفتا فتاد زان عزت

و میر حیدر معمائی هم در اینروز پای رخصت رفتن بجانب کاشان بوسید و کان لاجورد کاشان سیورغال سادات لاجوردی مشهوررا طلب نمود در معرض قبول نیامد و سخنان غرض آمیز نیز گفته شد ونواب کلب آستان علی در آخر همین روز باردو تشریف بردند و صباح روز چهارشنبه هیجدهم ربیع الاخر که آفتاب در هفت درجهٔ سرطان بود نزول بیاباد ومرده واقع شد وبادی بسیار تند وزیدن گرفت و مطبخ شاهی سوخت ومکرر بتجربه پیوسته که چون آب باآتش درخانه وبیوتات شاهی دخل کند و استیلا یابد بەنتایج خوب و خواص مرغوب رسند و پنجشنبه نوزدهم نزول در ده لله بیگك من اعمال کرون واقع شد و بتحقیق پیوست که علی پاشا داماد مراد پاشا سردار بحکومت داخل بغداد شد و محمود پاشا و[1] بحکومت روم ایلی مقرر شده روانه شد و بخدمت مراد پاشا بدیار بکر رفت وجمعه بیستم نزول درامامزاده نزول بدستی مریم واقع شد و پنج روز توقف نمودند و عرایض وفصول وزراء وحکام بلاد بجواب رسید و در چمن عسکری میرغیاث الدین علی اصفهانی که سابقاً سمت اشراف شعرباف خانه داشت و بسبب امانت و دیانت وکاردانی پای استیفای اصفهان بوسید و چهار قزلباش بی رخصت از ارزوم وقراحمید و عادلجوز چهار کرد رومی گرفته آوردند بدان سبب هر چهار رادو شاخه کردند وبکردان رومی که آورده بودند سپردند

۱- عبارتی درمتن محذوف است.

وپیش سردارفرستادند وشنبه بیست وهشتم نزول درچمن کهیتر واقع‌شد وچهار روز در این چمن بودند و بعد از آن مقرر شد که اعتمادالدوله و علی قلیخان و اللّه‌قلی بیگ قورچی‌باشی اردورا بجانب سلطانیه برند و خود با جمعی از مقربان متوجه نهاوند شدند و محمد معصوم نیشابوری پای استیفای غلامان بوسید و شاهرخ‌بیگ دزمادی بشرف استیفای قورچیان مقررشد وچهارشنبه دوم جمادی‌الاول نزول درداران و چمن سفنگان واقع شد و ایلخی دیده شد وحسب‌الالتماس حکمت‌پناه حکیم سیقائی کاشان کان لاجوردی که‌درکاشان واقعست بسادات‌لاجورد که مشهورند دادند و مقرر چنان شد که حاصل آنسرا نصفی سادات صاحبی‌کنند و نصفی ضبط نمایند و بوکلاء دیوان اعلی سپارند که موافق حق و حساب بمصارف مشروعه صرف شود و در پروانه قید شد که بجهت خاطر حکیم سیقا بخشیدیم و جمعه نزول درسرچشمهٔ اورس دست داد و ایلخی دیده شد و دوشنبه هفتم نزول در پرچیش نمودند و با محرمان دو روز بشکار مشغول بودند و در سه‌شنبه نزول به برورود و بعد از آن بهٖ پیربرف نزول نمودند و بسر پیربرف رفتند و جمعه یازدهم اول در سرچشمه‌داراب بن داراب که‌اول سیلاخور است واقع شد و در بالغ لوجا و کوه‌آنجا دو روز شکار ماهی و بز و تکه نمودند و بعد از رودخانه بالغ‌لو قریب به بیستهزار ماهی ازکوچك و بزرگ گرفتند ویکشنبه سیزدهم خبرآمد که سردار با هشتهزارکس در منزل شیرینی مشهور که در سه منزلی دیار بکر است آمده و چاوشان باطراف و جوانب فرستاده بطلب لشکری و حسین‌آقا ... سردارکه‌بقاپی فرستاده بود آمده که از روش حرف زدن تو معلوم شد که پیر شده‌ای و از تو جنگ و جدل نمیآید طریق آن است که درحلب اتراق کنی که من خود میآیم و با قزلباش جنگ میکنم صلح یعنی چه الیوم یهودی از دماوند با زن و بچه وغلام و کنیز بشرف اسلام وپای‌بوس اشرف مشرف شد و هم در اینماه سیصد کرد از کردان برادوست جمعیت‌نموده‌بتاخت الکاء ارومی آمده بودند دویست کس از ملازمان قبان خان در موضعی که موسوم است به‌کر که تلاقی فریقین دست داد در حین جنگ و جدل برف و باد تندی آمد که

جماعت اکراد سراسیمه شده راه فرار پیش گرفتند و نود وهفت سر از اکراد بریده شد و جمعی که پناه برده بودند بیشتر از سرما مردند و از قزلباش سه نفر کشته و پنج نفر زخمی شدنــد ودوشنبه چهاردهم نزول درورو کرد نمودنــد و شخصی ارادهٔ شکایت کرد، کردی مانع شد و خواست که او را از معرکه بیرون برد چشم نــواب کامیاب براو افتاد دست آن کرد که مانع شکایت شده بود بریده غور رسی فــرمود وچون برحیدر گودرزی که از اعیان آن جمع بردملازم شودیك متصدی و داروغهٔ سیلاخور ودوکرد راکشته بود و شرارتش را شعار خود ساخته در بــد نفسی یگانه عصر بود حسب الحکم جهانمطــاع میر خسرو برادر او بکارد شکــم میر حیدر را درید وبمسافران سقر همسفر گردانید وروز دیگر بغوررسی عجزه ومساکین مشغول گردید وروزچهارشنبه نوزدهم نزول درنهاوند ودیدن قلعه‌ای که مجدداً بجای قلعه قدیم بسر کاری مقرب خاقانی مهدیقلی بیگ میرآخور باشی وحسب الحکم الاشرف امرارا باین تفصیل ساختند و رعیت را دخلی دراین ساختن نبود قراحسن حاکم الکای علی‌-شکر حسنخانلو حاکم خرم آباد وتوابع قاسم سلطان ایمانلو حاکم صد مرد وتوابع مقرر شد که در یك منبع بمسافت یکهزار و پانصد ذرع محیط شهری بسازند و در آن قلعه چشمهٔ است وچاهی والحق آبی عذوب وپاکیزه وبسیار بامزه دارد و مقرر شد که پلکان کنده شود بفراخی که آستری آب مادام آب تــواند کشید و دیوار حصار شهر مقرر شد که بمسافت دو هزار ذرع سوی حصه دیوار قلعه باشد و چهار چشمه در اندرون شهرواقع است ومولانا شکوهی تاریخی یافته درقید تحریر آورده شد. قطعه:

در نهاوند از سر نو قلعه‌ای آباد ساخت
شــاه عبــاس حسینی شانــه لطف‌اله

قلعه‌ای کزوی دل دشمن چو خیبر شد خراب
عرش میگوید مبارك باد بر شاه و سپاه

گر نه باسرعت گذشتی آسمان بر تارکش
کو توالش از سر خورشید بر بودی کلاه
از بلندی بسکه سر بر سینهٔ افلاك سود
اینك اینك هاله شد اندازه‌اش بر دور ماه
شکر ایزد راکه اینسان قلعه‌ای اتمام یافت
در زمان دولت شاه و بتأییداله
تا فلك برجاست باد این قلعه با تو سربلند
پایه‌اش بر فرق ماه و سایه‌اش سر را پناه
سال تاریخش شکوهی جست‌چون پیرخرد
مطلعی کرد از طریق رمز و ایما رو براه
گفت تاباشد جهان روشن زشمع مهروماه
جاودان یارب بماند قلعهٔ عباس شاه[1]

والیوم عریضهٔ حاکم شیروان رسید که چون گرای‌خان لزگی ازجانب کلب آستان علی منصوبست و سلطان محمود که ازجانب رومیه بر سر نزاع و جدال بود گرای خان‌بحاکم شیروان نوشته بود که سلطان‌محمود لشکر کشیده بر سرمن می‌آید البته کومك بفرستند شاه نظرخان والی مشهد مقدس که بجهت حفظ و حراست دربند مقرربود و ولی بیگ روملووکیل‌میر دربند راباپانصدنفرجمع آورده فی‌الفور متوجه می‌شوند وقتی میرسند که گرای خان ضعیف شده میل فرار داشته از رسیدن لشکر ظفر اثر قزلباش سلطان محمود شکست خورده یکهزار وسیصد وهفتاد وچهار سرازمردم سلطان‌محمود بریده سلطان‌محمود بصد فلاکت جانی بدر میبرد وجماعت قزلباش سرهای‌بریده که قریب‌به‌هزاراسب ویراق بسیاروغنایم‌بیشماربود برداشته‌بخانه سلطان‌محمود میروند وآن مرز وبوم را می‌سوزند ومال واسیر بسیار میآورند دراین وقت عریضهٔ‌خواجه محمدرضا المشهودبه‌ساروخواجه‌رسید که محمدبیگ‌خلفا ازقاپی

۱ ــ جاودان‌یارب بماند قلعهٔ عباس‌شاه‌به‌ترتیب‌حروف‌تهجی برابر باسال ۱۰۲۰ میشود

رسید و بمراد پاشای سردار ملحق شد و بمصالحه قرار یافت و عـریضهٔ علی پاشا بغداد رسید که ساختن قلعهٔ نهاوند لایق دولت نیست مسارید. مجاب شده رفتند وسه‌شنبه بیست و دوم نزول بقصبه طوی واقع شد وچهارسو و بـازارها و حمام و مسجد و کاروانسرا و خانهٔ پادشاهی بسیار خوب و مـرغوب با تمام رسیده بود در آن وقت بعرض رسید که جمعی از ریش‌سفیدان خربنده‌لو که ازبسیاری حماقت سر ازطاعت میرخود پیچیده در محافظت قلعه هرسین تغافل می‌زدند چون بموقف‌عرض رسیدآن جمع را گرفته بعتاب و خطاب شاهانه مؤاخذه ساختند و بملازمت پیر مـار وچاق فرستادند و مقرر شدکه جماعت چگنی که درقلمرو علیشکرمی باشند بکبود جامه من اعمال‌استرآباد روند و بملازمت محب علی‌سلطان‌چگنی وجماعت ترکمان‌ازحاجی-لر که در آن مـرز وبوم میبودند و رعایا از وجود ایشان آزرده بودند بالتمام بقلعهٔ دربند روس روند واگر دزدی‌که شیوهٔ ایشانست صادرشود درچرکس و آن حوالی بازخواست نخواهدشد وچون اللهوردیخان‌بجهت نواب کلب‌آستان‌علی‌خانه‌ای بس عالی ساخته بود با باغچه و حوضهای مقبول وملاحیدر تونی تاریخی‌گفته بود باین بیت اکتفا شد. قطعه:

خرد بهرتاریخ این بارگاه　　رقم زد علی دوست عباس شاه[1]

وچون نزول بسرکان واقع شد موضعی بسیار نزه و پرآب و درختهای عالی سر بفلك کشیده وبسیار خوش هوا بود حسب‌الحکم الاشرف بطرحی بسیار خوب خانه شروع در ساختن نمودند وچند بیت بجهت تاریخ قدوم بهجت لزوم آن یگانهٔ آفاق گفته‌اند نوشته شد شعر:

شاه دشمن‌کش که دشمن باد قربان سرش
شاه مـردان در دو عالم باد یار و یاورش
بهر تـاریخ مقدم عـالیش جستم ازخرد
شاه دشمن‌کش[2] نشانم داد گشتم چاکرش

۱ و۲ شاه دشمن‌کش ۱۰۲۰ میشود.

وجمعه بیست و پنجم نزول در همدان واقع شد و در دوشنبه چند خانه را دزد برید و باعث دماغ خشکی نواب کلب آستان علی شد در شب چراغان بقراحسنخان استاجلو حاکم آنجا بکنایه سخنی چند گفتند. نواب کلب آستان علی فرمودند که هر که این دزد را بگیرد دوازده تومان جایزه میدهم شب یکشنبه ملازمان طهماسبقلی بیگ قلیچ قورچی سی شاملو، لری خرگوش نام را گرفتند و چند کس از رفقای آن نام نویسی کردند و حکمی بحسین خان لر نوشتند که جمعی از ملازمان و رعایای تو این چنین قباحتی کردند در روز رسیدن ایشانرا باسر سردار ایشان بریده بفرست و بگیرنده دزد دوازده تومان جایزه دادند بعد از پنج روز شانزده سر از جماعت لران دزد با آنچه برده بودند بمجلس آوردند و دوشنبه متوجه سلطانیه شدند و درچمن فراگرد ملازم آصف آذربایجان سارو-خواجه رسید و شرح حال قلعهٔ تبریز و مراد پاشا آوردند گویا هنوز از شربت چای کوچ نکرده بودند و شنبه چهارم جمادی الآخر بمقدار پیغمبر علیه السلام که از آباء و اجداد خاتم الانبیاء است نزول واقع شد و توقف دو روزه و غور رسی عجزه و مساکین و باعث رفاهیت رعایای آن حدود شد بجهت مهدیقلی بیگ چغتای میرآخور باشی و دیگی نقره پر از اطعمه بدست مبارك خود پخته فرستادند و چون الغ بیگ برادوست با چند نفر از اکراد جلالی همدست شده بودند و هر روز راهی میزدند هر روز ده و قصبه غارت مینمودند قبان خان و خلیل سلطان و ابوتراب بیگ با برادر خود و سیصد کس همراه کرده بطلب آن جمع رفتند نماز شام پنجم جمادی الثانی تلاقی فریقین دست داد و چون حیدر برادوست با دویست کس بطلب آذوقه و غارت شهراشتی رفته بود از این تلاقی قوت قزلباش و اکراد فی الفور روی میدهد و الغ-بیگ را با پنجاه و هفت سر بنظر اشرف رسانیدند و میرحیدر از استماع این حکایت متوهم شده با لشکرش روی بفرار میآورد و در راه باجماعت قزلباش برخورده بسیاری کشته و برخی زخمی شده و میرحیدر بدرمیرود و از قزلباش دراین جنگ چهار نفر کشته و بیست و دو کس زخمی شدند و دوشنبه ششم نزول در سلطانیه در گنبد سلطان محمد خدابنده نمودند و بدیدن اسبها که از قزوین آمده بود مشغول

شدند و روز دیگر بچمن نزول نمودند و پیشکش هلوخان کرداردلان کشیده شده با تحف وی پنج گروه بودند، خواننده و سازنده و بـاوضاع مختلف و اقسام سماع و خوانندگی بفعل آوردند و افعال عجیبه مضحکـه از ایشان سـرزد و چهارشنبه ششم جمادی الآخر خبر فوت مراد پاشا رسید و مشخص شد کـه در شب جمعه بیست و پنجم جمادی الاول فوت شده و نواب کلب آستان علی را خوش نیامدچه آزاد کرده این دودمان ولایت نشان بود و ازصوفیان خود رامیشمرد وبجهت تحقیق این معامله جواسیس رسیدند و خبر آوردند که مراد پاشا رحلت نموده و حسب الـوصیت او محمود پاشاولد چغال اوغلی جانشین و قایم مقام اوبوده باشند ونصوح پاشا که مفتن و صاحب داعیه بود از جانشین آزرده بود جماعت جلالی و رنود و اوباش راجمع کرده شبش بر سر محمود پاشا ریختند عمر کیخاو حسین آقای قاپوچی باشی مراد- پاشا راکشته دست بغارت بر آوردند بعضی از خزانهٔ خواندگاری بغارت بـردند در این اثنا محمود پاشا بامردمش میرسند وخزانهٔ پادشاهی صاحبی میکنند و بشهردیار بکر میبرند و نصوح پاشا در بیرون نشسته و بجز قـاپی قـولی در ارروی نصوح پاشا کس نماند و محمود پاشا اراده کرده که توپهای قلعه وان را بزیر آورند و عـلاوه بر توپهای اردو کند و آماده سفر قزلباش شود قول وان مانـع توپ دادن شده در مقام جنگ وجدل برمی آیند و کوچك یحیی که از اعیان قردبازچی بود وتابع مراد پاشا شده بود بعد از فوت مراد پاشا باز جلالی شده نه هزار جلالی بر سر او جمع شده اند ارطاب را غارت نمودند که جماعت فرنگ قلعه پشت قلعه استرخان راگرفته و بمحاصره آبگیری مشغولند و چون مـکرر جماعت خوارزم واور و کنج بتاخت نساوابیورد درحوالی ارومی آمده دزدانه میرفتند جماعت چمش کزك لو قریب دویست نیزه دار و پنجاه تفنگچی از اغراء سلطان رخصت گرفته بجانب اورکنج رفتند در یکفرسخی اورکنج بجماعت صحرانشینان از ایلی والوس میرسند و پنجاه وسـه سر بریده ویابوی بسیار و شتر بیشمار و گاو و گوسفند زیاده از حد بیش بدست آورده متوجه درون میشوند و در راه آنچه میماند پی میکنند و باقی را بیرون وتاحال پای

قزلباش بدان سرزمین نرسیده بود و هم در این روز از جانب ماوراءالنهر خبر رسید که ندرخان و امام قلیخان ولدان تیلمخان چون ببخارا رفتند و از جانب سمرقند خبر آمد که ولد کلدی محمد خان بمحاصره سمرقند آمده برادران با لشکر مستعد بهسمرقند شدند از استماع این خبر لشکر تاشکند فرار نموده متوجه دیار خود شدند و برادران تعاقب نموده تاشکند را صاحبی نمودند. مقارن این حال از جانب خراسان خبر آمد که ولیمحمد خان با لشکر قزلباش رسیدند میان برادران مقرر شد که ندرمحمدخان با لشکر بلخ متوجه بلخ شود و اگر این خبر صحت داشته باشد اعلام کند تا امام قلیخان با لشکر مستعد بکومك آید باز همین شب مفتنان این مصلحترا برهم زدند صباح ندرمحمد خان آزرده شده بی رخصت متوجه بلخ شد از رفتن او امامقلیخان را مجال رفتن تاشکند نماند ازعقب متوجه سمرقند شد و در آنجا توقف نموده و حسین جبهچی را که از اعیان چهارجو بود با یك صد کس بهمرو آمد عریضهای مشتمل بر اطاعت و انقیاد خود و جماعت چهار جو بولیمحمد خان نوشت و چند کدخدا از تجار با عرایض بسیار از هر طایفه بولیمحمد خان رسید و در هیجدهم این ماه از چمن سلطانیه کوچ نموده در حوالی زنگان نزول نمودند و ایلخی بسیار آوردند از آن جمله چهل و یك مادیان و اسب بر مستحقین و اهل علم دادند و چهارصد اسب بقورچی و غلامان شفقت فرمودند و ایلخی مشتمل بر ششصد اسب از مادیان و ایغر و کره بمحمد بیگ شمس الدین لو شفقت فرمودند و در بیست و یکم این ماه از کتل یردلیس که فرازش از سطح اعلاء فلك اطلس خبر میداد و نشیبش از گنج قارون نشان، واقع شد و دراواخر جمادیالآخر داخل آستانه متبرکهٔ منوره قطب العارفین شاه صفی شدند و بعد اززیارت متوجه مطبخ شدند چون بپای عرب قزقانی رسیدند سرپوش دیگ قریب بیکوجب ازدیگ برخاسته بنوعی بردیگ خورد که صدای آنرا جماعتی که درمطبخ بودند شنیدند نواب کلب آستان علی سر بزمین نهاده سجده شکر کردند چون سر برداشتند باز سرپوش بدستور سابق ازدیگ جدا شده بحال خود عود کرد و این باعث تعجب حضار شد نواب کلب آستان علی دوازده تومان

بطباخان و علماء ایشان شفقت کردند و در مطبخ چهار جواز نقره ساختند اما سبب تسمیه این دیگ بعرب قزقانی آنست که عربی این دیگ را از مکه معظمه در سنه هفتصدودوازده آورده وقف آستانه نموده‌بود ازخوارق‌عادت آنکه‌وقتی که‌الدهٔناصوفی از این آستان روی گردان شده به‌اجاق عثمان لورفت وبعدازمدتی نادم‌شده معاودت نمود و قربانی کشته بعرب‌قزقانی انداختند چون‌بجوش آمد جمیع پارچه‌های گوشت از دیگ بیرون افتاد و باعث زیادتی اعتقاد صوفیه شد و مقرر فرمودند که درحرم بزرگ بکنند و از طلا بسازند و قبر رستم میرزای والد شاه اسمعیل ماضی را با زمین برابرسازند تامانع گشودن درنشودو محجری ازنقره بسازند وصفه پیش‌حرم را بزرگ کنند در وسط دری بسازند محاذی دو حرم و دو سال بود که در این آستانه نقاره بجز نقاره آش دیگرنشده بودبسبب درشتی و رعونت ساخته نقاره‌چی از صدور این کرامت حکم جهانمطاع شد که بدستور سابق نقاره وسرنا ونفیر وکرنا بنوازند و این باعث فرح و سرور جمیع ذکور و اناث اردبیل شد و چون نواب کلب آستان علی متوجه زیارت مادر شاه جنت مکانی که در پائین پا که‌بیرون‌از حرم واقع است شدند و در بسته بود چون دست مبارك بقفل نهادند فی‌الفور گشوده شد بعد از زیارت متوجه بیوتات شدند چون بشربتخانه قطب‌العارفین رسیدند و دست بقفل نهادنددفعهٔ گشوده شد و چون بشربتخانه خاصه که نواب کلب آستان علی وقف کرده‌اند و ثواب آن بوالده ماجده خود ایثار کرده‌اند رسیدندچون جمعی ازحالات اطلاعی داشتند به‌هیأت مجموعی متوجه‌شدند چون نواب کلب آستان‌علی دست بر قفل نهاده پرهٔ از قفل جدا شد و باعث مزید اعتقادات شد و چینی خانه بسیارعالی و عدد چینی بدین تفصیل که نواب کلب آستان علی وقف‌آستانه قطب‌العارفین کرده بودند تفصیل‌چینی آلات که بندگان نواب‌اشرف اقدس کلب‌آستان علی وقف آستانه مقدسه منوره کرده‌اند و مولانا محمدحسین حکاك خراسانی که‌وحید عصر خود است وقف نامه‌ای بر آن نوشته است که یکهزار و دویست و بیست و یکعدد وارد خانه آستانه شده چینی آلات:

لنگری بزرگ و کوچك و وسط: دویست وهفتاد و سه عدد

بادیه بشرح ایضاً: چهل وپنج عدد

صحن تلمرو غیره: شصت عدد

نیمه صحن: بیست وپنج عدد

مجسمه: شصت و یکعدد

کاسه بزرگ وکوچك و وسط: یکصد و هفتاد عدد

نعلبکی: دویست وشش عدد

پیاله: نود و پنج عدد

آفتابه بزرگ وکوچك: چهارده عدد

تنگ فرح افضا: بیست و سه عدد

قرابه بزرگ: پنج عدد

صراحی: نه عدد

تنگ: چهار عدد

قدح: نوزده عدد

کوزه: یکعدد

سبو: پنج عدد

مرتبان: سی و دو عدد

نرگس‌دان: سی و شش عدد

سازج: دو عدد

کفچه: سه عدد

حقه بزرگ و کوچك: شش عدد

مرهم دان: یك عدد

گاو دوش: یك عدد

نمك دان: یك عدد

فنجان: یك عدد

سایر از سرحفه و غیره: هشتاد وچهار عدد

قیف: یك‌عدد

ظروف از عقیق‌یمن ویشم:

یشم کشکول: یك عدد

پیاله: چهار عدد

عقیق یمن کشکول: یك‌عدد

هم در این ایام تراب خان ولد شیخ شاه بیگ بدست اعداء شقه شد بجهت آنکه پدرش شیخ شاه بیگ سلطان حسین خان شاملو که درآستانه متحصن شده بود بسعی او ازآستانه بیرون‌آورده کشتند. نواب کلب آستان‌علی کشنده اورا اغماض عین فرمود تا باعث تنبیه و تأدیب دیگران شود و دیگرکسی مرتکب این قسم افعال نشود و خلف نسودهی طالش پیاده سر جلو چون سیدی ابهر را کشته بود بآستانهٔ قطب‌العارفین متحصن شد و چون حسب الحکم‌الاشرف فریدون‌خان بسر جماعت کوکلن رفته پانصد نفر ازآن جماعت راکشته و اسباب‌آن جمع را با اسیر بسیار بنظر اشرف رسانیدند و درغره رجب چهار هزارتومان بجهت‌طلا ونقره در وپنجره آستانه ومطبخ دادند و شروع در ساختن شد مقررآنکه درحرم و پنجره را از طلا بسازند وپنجره پیش حرم‌را ازنقره بسازند و درمطبخ را ازنقره بسازند وپانزده روز توقف در دارالارشاد واقع شد و غوررسی عجزه و مساکین نمودند ومقررفرمودند که مدرسه شاه جنت مکانی راکه در این ایام خراب شده بود بسازند وچون جمعی از چنگک و جمعی ازاژ در درلشته نشامن اعمال گیلان پیه‌پیش بودند وگمان فتنه و وفساد دربارهٔ ایشان بود حکم جهانمطاع نافذ شدکه یکصد و پنجاه خانه وار ازان‌جماعت جلای وطن نمودهٔ بقراء همدان من‌اعمال قلمروعلیشکر توطن‌نمایند و بکسب وکار و رعیتی و درویشی مشغول شوند من بعد نوکری و یراق بستن‌بخاطر نگذرانندودردهم‌رجب‌نزول‌در کلهران‌واقع‌شددرعمارات‌عالی .حسب‌الحکم‌الاشرف

درسیزدهم نزول در اهر واقع شد و بسبب خیانت و ناراستی قاضی ئی را که متولی آستانه قطب العارفین بود گرفتند و چون بوی صدق از اقوال او نیامد و حضورش در شب بود مشعل در رویش داشتند و ریش و رویش سوخت و پانزدهم نزول درسرالچوق من اعمال بدوستان نمودند و شنبه شانزدهم داخل اردوی کیهان پوی شدند و یکشنبه هفدهم خبر فتح بخارا رسید و قاضی افندی که مفتن رومیه بود از دیار بکر آمد از جانب نصوح پاشا و به صدر الاسلام و المسلمین میرمعزالدین محمد المشهور بقاضیخان مهماندار و صدارت پناه بنوعی سلوك کرد که رضای کوچك و بزرگ و دوست و دشمن درو بود وقاضی افندی مردی مسن و صاحب حالت عربی دان که در لغت ماهر و در عبادات وارد بود و دم از تفسیر و حدیث میزد و در مذهب بقانون تفضیل حرف می-زد و همگی از روی انصاف حرف میزد و الحق که این مرد اگر تقیه یا توریه میکرد بسیار عاقلانه سلوك کرد و اگر مافی الضمیر خود باز نمود بر مذهب اثنی-عشریه بود وچهارشنبه بمجلس بهشت آئین حسب الحکم حاضر شد و نامهٔ نصوح پاشا گذرانید. مضمون آنکه التماس آنست که خبر صلح وجنگ هر کدام اختیار کنند بزودی ارسال دارند بنابر استحکام عهد ومیثاق صدارت وسیادت پناه امیرمعزالدین الحسینی المشهور بقاضی خان که از جمله سادات سیفی دارالسلطنه قزوین است واز افاضل مجلس بهشت آئین جنت مکانی بود وواقف بر صلح و وقایع مابین شاه جنت-مکانی و سلطان سلیمان بود و از نوشتجات و وقایع آن زمان باخبر بود تعیین نمودند و مبلغ دوهزار تومان نقد سوای اجناس و ضروریات این سفر خیراثر باو شفقت نموده و اراده محاصره بصره داشتند اما آداب وطریق سلوك که نواب کلب آستان-علی بجهت قاضی خان قرار داده اول آنکه من بعد قبا بجز قطنی نپوشد و بالاپوش بجز شال کشمیری و از پوستین بجز خز و پوست گوسفند نپوشد و چون جمعی از ملازمان امراء رفیق اویند روش و آداب و سلوك ازطرفین بیان فرمودند و مقرر فرمودند که اگر رومیه از نقض عهد و گرفتن الکاء هیچ نگویند تو هم هیچ مگوی و اگر گویند که بگوی میان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان صلح بوده وعهد دوستی

بسته چون او بجوار رحمت ایزدی پیوست از جانب شما کس بتعزیت و تهنیت آمد که فوت شاه اسمعیل ثانی هم شد و چون شاه سلطان محمد پدرم بتخت سلطنت نشست توقع مذکور بفعل نیامد و چون او بچشم عاجز بود امراء دراطاعت و انقیاد و تساهل و تکاهل و تغافل می‌زدند نقض عهد و میثاق خود ساخته بگرفتن آذربایجان و چخورسعد و گنجه وشیروان کوشیدند ونهاوندرا به‌تحت تصرف خوددر آوردنـد و چون نوبت پادشاهی ما رسید بـدستور تهنیت نفرمودند و هر چند از شما نهاونـد بی‌رفع فتنه و فسادخواستیم چون چهارطرف آن‌ازما بود ندادیـد و چون اجامره و اوباش ما در آن سرحد قباحت میکردند وپاشایان شما ازما طلب می کردنددست‌بسته میفرستادیم پاشایان به‌اقبح وجهی تنبیه میکردند و چون مردم شما قباحت میکردنـد و ما پیش پاشایان میفرستادیم اغماض عین می کردنـد و جواب موافق نمی‌دادنـد و تجار ما که آن حدود میآمدنـد مالشان میگرفتند و انواع بی‌اندامی میکردند تـا آنکه مسموع شد که از قاپی لشکری سرحد را طلب نمودنـد و این جـمع تمرد نموده نرفتند معلوم ماشد که صاحب اقتداری در روم نمانده واگر نه این قباحتها چراشود و از هرگوشه جمعی جلالی شوند و تاخت و غارت کنند و مانعی نباشد و لشکر ما زیاده شده نسبت بلشکر پدرم وجدم ماهم نهاوند وآذربایجان وچخور سعد وگنجه وشیروان‌راگرفتیم‌موافق زمان‌صلح سابق وازآن پیشترنرفتیم و شما را نرنجانیدیم و اگر نه ماهم جلالی الکه شما میتوانستیم شد وخرابی آنقدر میتوانستیم کرد که اگر درکـل دولت شما بباد نرود فساد کلی درآن راه یابد نکردیم و جانب صلح نگاه داشتیم و در اواخـر شوال این سال صدارت پناه‌را روانه‌ساخت و حسب‌الالتماس مشارالیه‌آقا مؤمن قاضی اصفهان که درمسایل شرعیه ونوشتن سجلات ملیه قانون‌بود وقاضی‌معز اصفهانی که درفنون حکمت افلاطون زمان وجالینوس وفیثاغورث دوران بود و علامی فهامی جامع‌المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول مولانا سلطان حسین یزدی که‌در فن عربیت یگانه ودر شیوه حکمت فرزانه وازعلم حدیث وتفسیر وفقه دانا بود ازاصفهان آوردند و بهریك سوای اسب و شتر و غیره از ضروریات

پنجاه تومان داده رفیق صدارت پناه نمودند وپنجشنبه غره ذیقعده این سال از دار-السلطنهٔ تبریز بیرون آمده بعزم سیر و شکار دارالمرز متوجه شدند و چون زیارت قطب‌العارفین حضرت شهاب‌الدین نمودند از راه مغان و قزل آغاج ولنگرکنان بزیارت شیخ‌الشیوخ حضرت شیخ‌زاهد قدس‌الله روحه رفته و حضرت فصاحت و بلاغت شعار مقرب‌الخاقانی بابا سلطان قمی چون حسب‌الحکم‌الاشرف در رکاب ظفر انتساب بود دو بیت درمذهب خلفای ناحق گفته‌اند چون مستحسن خواص و عوام بود نوشته شد:

هیچ دانی چرا شفا ندهد　　کور وشل درمدینه پیغمبر
تا نگویند سنتان لعین　　کین‌زاعجاز بو بکست‌وعمر

وچون نزول در مغان واقع شد امراء شیروان با یوسف‌خان بشرف سجده اشرف مشرف شدند وتحف‌لایق ازدختران‌ماه سیماء وپسران خورشید لقا ازچرکس وغیره واسبان خوب از آن مرز وبوم‌گذرانیدند وبخلع فاخر سرافراز شدند وحکم جهانمطاع شد که جماعت چاکرلو ازمغان وطالش کوچ کنند ودرخدمت اخی‌سلطان بوده الکای سالیان ومحمودآباد وعبدل‌آباد وفخرآباد محل زراعت وتیول آن‌جمع باشد هم دراین‌منزل عریضه‌ای‌از اصفهان آمد مضمون آنکه کم‌آبی بلکه‌بی‌آبی باعث خرابی تمام درباغات شهر و نواحی شده بلکه باعث‌آزار عجزه و مساکین‌شده بیم آنست که متفرق‌شوند. نواب کلب‌آستان علی حکمی نوشتند که‌چون لنجان والنجان برج کار است و بخاصه شریفه تعلق دارد ما ازنفع خود گذشتیم آب آنرا سوای حصه برزگر بشهر آورند وبه سویّت شرب نمایند. چون این حکم درمسجد جامع اصفهان خوانده شد بفاصله سه ساعت سه‌روز باران شد چنانچه راه تردد خلایق بسته شد واحتیاج بآوردن آب شهر نشد وچون زیارت حضرت شیخ زاهد فرمودند تصدق بسیار فرمودند بشرط آنکه به‌سنی ندهند و در ضمن آن لعن بسیار کرده شد بعداز آن متوجه شکار زنگول بهونه سرشدند ودراین زنگول شصت وسه رأس‌خوك کشته شد از آن جمله هیجده خوك به تیرنواب کلب‌آستان علی‌کشته‌شد که هفت عدد

آن گراز بودند وبعداز زیارت حضرت سید جمال‌الدین تبریزی پیر حضرت شیخ زاهد در بیست وششم این ماه نزول در یسار واقع شد روز دیگر عبدالرحمن نام شخصی که دعوای فرزندی حضرت شیخ صفی‌الدین محمد مینمود بکنج انزوا نشسته دفتری ازو بدست‌آمدکه اسامی مریدان وخلیفگان نوشته وموازی سه‌هزار و هفتصدکس نوشته بود وهرصدکس بخلیفه سپرده بود دکان سلطنت بلباس پیرمریدی گشوده بود چون ازرای وروش ودین و مذهب‌او پرسیدند بجزروش حنفی ناقص و آداب محمودی چیزی مشهود نشد آن جمع را گرفتند ویکی ازخلفای او را که بسیار زبان آور وحریف حرف بودشکم شکافتند ودر تأدیب وتنبیه مریدان کوشیدند و در اواخر اینماه نزول درلشکر واقع شد و شب سیزدهم تیرماه بخواندن تبری و فال اشتغال نمودند و آمدن‌برف باعث توقف سه‌روزه شد وچون سرسال نواب کلب آستان علی بود بتصدقات مبادرت نمودند ودر کسگر بشکار زنگول رفتند چهارده خوك کشته شد هفت‌عدد ازآن گراز قتال بودکه نواب‌کامیاب خود بتیر زدند اکثر آن بیك‌تیرکارش‌ساخته‌شد وازآنجا متوجه‌دشت شدند وهرروزه بغور رسی عجزه و مساکین اشتغال داشتند و در زنگول رشت چهارده خوك نه‌عدد بتیر نواب کامیاب کشته شدند واردو در رشت بوده نواب کلب آستان علی بشکار زنگول شفت رفت نودودو خوك کشته شد بیست ودوعدد مقتول شاهی بودند ایضاً بزنگول فومن‌رفتند شصت وهشت خوك کشته شد از آن جمله بیست عدد نواب کلب آستان علی به‌تیر زدند وعجب برفی آمده بودچنانچه درلاهیجان دوکزونیم افتاده‌بود وبسیاردکان وخانه خراب‌شد وملك‌بیگ اسدآبادی که وزیر قورچیان بود درقصبهٔ میانه فوت‌شد ودر لاهیجان آقا ابوالفتح اصفهانی که مستوفی خاصه شریفه بود و او ارجه‌نویس عراق برحمت ایزدی پیوست.

اما برخی از وقایع کردستان

چون مکرر ابراهیم‌بیگ کرد حاکم بلبان جمعیت نموده غافل بتاخت ارومی می‌آمد و تا رسیدن خبر بقلعهٔ دمدمه که مسکن قزلباش بود چون بعد چهار فرسخ بود تا قزلباش باورمی رسیدن کردان غارت کرده رفته‌بودند تعاقب وعبور به محال‌تنگ و مواضع بد دشوار بود. دراواخر جدی‌که برف عظیم آمده بود سارو سلطان حاکم سارو قزقان با شیرسلطان مکری و جماعت امراءِ تابین ایلغار نموده متوجه‌الکاءِ بلبان شدندچون‌به کریوه کوه بلبان‌رسیدند ازبسیاری‌برف‌عبورمتعذر بود. امرا ولشکری‌پیاده شدد واسبها بدست کشیدندو مسافت‌دوازده‌فرسخ‌سه‌شبانه‌روز رفتندوچون‌بقریهٔ‌شارستان رسیدندمشخص‌شد که‌مخالفان‌خبردارشده‌اندودرقریهٔ لوس‌جمعیت‌نموده‌اند وباطراف بطلب لشکر فرستاده‌اند در ساعت سارو سلطان جماعت مکری را با یکصد تفنگچی بسرداری بیرام بیگ از راه بالا روانهٔ لوس نمود و خود با لشکری و تفنگچیان از راه پائین متوجه لوس شد جماعت مکری زودتـر رسیدند، بلوس جنگ درپیوست ابراهیم بیگ حاکم بلبان شکست خورده بده بوداق بیگ پسرخود گریخت جماعت مکری تعاقب‌نموده ناگاه تفنگی باابراهیم‌بیگ خورده کشته‌شد بوداق‌بیك پناه‌به‌برادر وخودحاجی‌شیخ‌بیگ که حاکم‌بلبان بودبرد. برسرپل‌خداآفرین درمحل‌عبوربلشکری

ومردم سارو سلطان برخورده جنگ مردانه واقع شد سرحاجی شیخ بیك را تفنگچیان بریدند وبوداق بیك دو زخم کاری برداشته روی بکوه بدر رفت وقلعهٔ بلیان بدست اولیای دولت قاهره درآمد وبیست وچهار توپ باباروت ویراق بسیار از تفنگ و شمشیر و زره وکمان و اسباب بسیار بدست آمد و غازیان ظفر فرجام دست بغارت بردند ومال واسباب واسیر بسیار بردند. مقارن این حال میرمعزالدین و میر جعفر که دشمن قدیمی ابراهیم بیگ بودند شاهسون شده آمدند وبجان امان نمودند و تحف وپیشکش بسیار آورده مخلع شدند وکدخدایان وکلانتران بلیان و توابع بخدمت امراء با تحف آمدند و سراطاعت نهادند والکاءمذکوررابمیر عزالدین و میر جعفر سپردند ومتوجه ساروقزقان شدند. ایضاً چون مکرر کلابی کرد حاکم الکاء ار جان عریضه بامراءسرحدمیفرستاد که فقیرشاهیسون واز محبان خاندان صفویه ام واز سخنان او بوی صدق نمیآمد و در زیردست کس بتاخت الکاء ارومی میفرستاد و بدزدی مال رعیت وتجار میبرد وبنوشته و سخن تنبیه نمیشد حکم جهانمطاع عالم مطیع بقبان بیك حاکم ارومی شدکه مهما امکن درتأدیب کلابی بیگ بکوشد واز مردم او اگر کسی بآن حدود بایراق آید بگیرند وبکشند. دراواسط پائیز این سال جمعی ازرعایای الکاء ارول نزد قبان خان آمدند و تخم طلب نمودند در ساعت داده استمالت تمام بایشان داده و آن جمع درپی آبادانی بودند کلابی بیگ کرد ارادهٔ تاخت و غارت ایشان نمودکس پیش عمربیگ سوران فرستادکه مرا این چنین داعیه‌ای هست اگر قزلباش جمعیت نمایند و مرا تاب مقاومت نباشد از توکمك میخواهم واگر کمك نباشد بالکاء تو پناه میآورم چه میگوئی آن نوشته را باکس علی بیك نزد قبان بیگ خان فرستادند قبان خان بلاتوقف چهارصد و پنجاه نفر قزلباش بسرداری بوداق بیگ پسرخود بسر کلابی بیگ کرد فرستاد مقارن این حال سه شبانه‌روز باران بنوعی شدکه بشرح راست نیاید واز بسیاری سرما لشکری ازقزلباش وکرد ومکری متفرق شده بدهات پناه‌بردند پنجاه‌نفر قزلباش که ازایشان کاری میآمد با بوداق بیگ بدهی پناه بردند مقارن این حال کلابی بیگ فرصت یافته دویست‌نفر کرد برداشته بسر

بوداق بیگ آمد جنگ درپیوست ابوتراب بیگ که پاس بوداق بیگ و لشکری میداشت جنگ کنان بکناره آمد قزلباش از ده بیرون آمده جنگ مغلوبه شد شکست بر اکراد کلابی بیك افتاد شصت و سه نفر از اکراد کشته شدند وتتمه خودرا بقلعه رسانیدند و از قزلباش بتوفیق الله تعالی یك کس کشته نشدو محلی که جنگ دست داد طرفه بارانی بود چون قزلباش جمعیت نمودند و بمحاصرهٔ قلعه رفتند کلابی بیگ قلعه راگذاشته بیرون رفت. والسلام.

اما ذکر بعضی از وقایع اوزبکیه

معلوم اولوالابصار باشد که در ذی‌الحجه سال سابق که سنه هزار و نوزده بود امـام قلیخان وندر محمد خان‌که‌اولدان دیـن محمـد خان برادر ولیمحمـد خان والی وحاکم بلخ وتوابع بودند ازشراب غرورجوانی و مصاحبت نوجوانان‌تورانی بدمست شده‌دربادیهٔ‌عصیان وبیدولتی گمراه گشته طریق‌مخالفت عم‌خود راپیش گرفتند چون این خبر به‌ولیمحمدخان‌رسید بعزم‌تنبیه وتأدیب ایشان ازدارالسلطنهٔ بخارا لوای سلطنت‌برافراخت‌وبه‌ولایت‌نسف‌نزول نمود مقارن این حال خبر رسید که محمد باقر قلماق و پلنگ توس و بیگ اوغلی چهره آقاسی بموجب نوشته و اغـوای اولاد دین‌محمد خـان در سمـرقند متحصن شده باستحکام قلعه و تحصیل آذوقه کمال اهتمام مینمایند. ازاستماع این خبر ولیمحمد خـان عنان عزیمت بـولایت سمرقند معطوف ساخت وهنوز کوچ نکرده خبر رسید که اولاد دین محمد خان بعزم تسخیر ولایت ماوراءالنهر ازآب آمویه عبور نمودنـد ر از ورود این خبر فسخ عـزیمت سمرقند نمود بقصد محاربه و دفع ایشان بولایت خزاز نزول نمود و ازآنجا بمنزل قتلمش فرود آمدندمقارن‌این نزول‌ولدخلف‌ولیمحمدخان‌رستم‌محمدسلطان برفاقت کور- طاهربی و محمد مرادبی و خواجه جاوید و خواجه محمد قلی‌بی بـا یـازده هزار

سوار بشرف بساطبوسی مشرف شدند دراثناء یورش محمدزمان از ولینعمت قدیمی خود روی گردان شده با پنجهزار کس از اردوی ولیمحمد خان دورشده با اولاد ولیمحمد که در جبال جبال کوه ... ولایت ترشز نزول داشتند پیوست و چون راه فرار این دولت بی وقار گشوده شد عرب میرزا با لشکر امراء درباديه بایشان هم سفر گشتند و و بلشکر مخالف پیوستند و این باعث جرأت و جسارت اولاد دین محمدخـان شده منزلی پیش آمدند لاجرم ولیمحمد خان در حفظ و حـراست خود و نـاموس خود مشغول شد بمقتضی العود احمد در منتصف شهر مذکور بـا بعضی از خواص خود مثل محمد مراد بی اتالق و عوض بیگ خـزانچی و محمد زمان پروانچی و خـرم قلماق مراجعت نموده متوجه بخارا شدند و در یك شبانـه روز طی مسافت پنجاه فرسخ نمودند و ببخارا درآمدند خواست بجمعیت لشکر و ترتیب عسکر و بـدادن زر مشغول شود مقارن این حال محمد زکی کـه یکی از خواص و تربیت یـافتگان ولیمحمدخان بود بنارین قلعهٔ بخارا رفته و دربروی ولیمحمدخان بستهابواب جنگ و جدل گشود و قرار لشکـر نکبت اثـر اوزبکیه هـر روزه بـود لاعـلاج نهـال آرزوئی که مدتها در دل نشانیده بود ببودرآورده شوق صحبت و آرزوی محفل فردوس مرتبت خاقان دوست نواز دشمن گداز نواب کلب آستان علی او را روانهٔ عراق نمود چه خلاص از عموم زمانه وهجوم اوزبکیه بتوجه ایـران و بشرف ملاقات نـواب کلب آستان علی دید از دارالسلطنه بخارا با جمعی از خواص و دوستان مثل خواجه بردی حاکم نسف و مراد اتالق و سیادت پناه بابـا خواجه و البستو یساول و سایـر مقربان قریب بپانصد کس عنان عزیمت بـولایت چارجو کـه از نواحی بخاراست معطوف ساخت و چون نزول بچارجـو واقع شد بجهت انتظام و استحکام قلعه سه روز رحل اقامت انداخت وعبدالله سلطان ولـد باقیخانرا بـا ندر محمد کـوکلتاش و پانصد جوان در قلعه گذاشت وخود باسیصد جوان بـاده شوق شرف ملاقات نواب کلب آستان علی نوشیده در یکشنبه غرهٔ محرم الحرام هزار و بیست از قلعهٔ چارجو متوجه ایران شدند از راه مرو شاهجهان واز موضع رباطك ـ اعتمادی میرزا محمد

اتالق را بجهت استعلام ورود قدوم بهجت لزوم بجانب مرو روانـه نمود و چون ایالت پناه محراب‌خان والی مرو این خبر شنید از سپاهی و شهری از رعیت وغیره قریب بدوازده‌هزار کس باستقبال بیرون برد و در موضع خواجه‌نظام بشرف‌ملاقات مشرف شده طریق ادب منظور داشته پیاده شد و باستقبال روان گردید وسمندالتماس گرم جولان ساخت که بر اسبی کوه پیکر تازی نژاد مرصع بجواهر ثمین کـه بجهت پیشکش آورده بود سوار شوند در معرض قبول آمده سوارشدند وچون‌بدر دروازه مرو رسیدندازدروازه تاچهارباغ‌سم‌سمند گرم رفتار ولیمحمد خـان و لشکری بغبار زمین آلوده نساخت همه‌جا برروی زربفت و مخمل و اقمشه نفیسه که‌بجهت پانداز انداخته بودند روان شدند و روز سه‌شنبه هفتم شهرمحرم سنه مذکور که‌ثانی تحویل آفتاب بود یکی در حمل و دیگری درمرو نواب محراب‌خان‌روی‌بمحراب‌اخلاص آورده بدستیاری توفیق‌باری جشنی بزرگانه ترتیب داده ولیمحمدخان بمحراب‌خان گفت که چند شبانه روز است که از بیم جان خواب بچشم راه نیافته بهرحال بنشین که بتومرا اعتماد تمامست‌تامن خوابی بکنم وزمانی فـارغبال‌میان‌گشته آسوده شوم و چون از عوض بیگ خزانچی غیر متوقع شاهد ولیمحمدخان شده بود اسب‌جلو خود که مزین بزین مقطع و اسباب مغرق بود برسم انعام‌باوداد و بالطاف پادشاهانه موعود ساخت هر روز جشنی و بزمی وصحنی‌آراسته بتکلفات و پیشکشی وتحف لایق مبادرت نمود در ساعت نزول ولیمحمد خان قاصدی تندتر از بادشمال باردوی مصلی فرستادکه نوید ورود موکب ولیمحمد خان بگوش هوش باریافتگان مجلس بهشت‌آئین رساندند و درعرض سیزده روز قاصد از مرو باصفهان‌آمدکـه دویست و بیست ونه فرسخ باشد نواب کلب آستان علی بامراء بلاد این راه و وزراء متوطنین نوشتند که چون موکب اخوی ولیمحمد خان بدین صوب صواب‌نما متوجه شدبهر محل ومکان‌که برسد انواع‌تکلفات و ضیافات گوناگون‌بکنند که خلاف کننده بعتاب و خطاب شاهی گرفتار خواهد شد وهرکه بزیادتی رجوع کند بتشریفات خسروانه و نوازشات پادشاهانه سرافراز خواهدگردید ونـامه بحضرت ولیمحمد خان نـوشتند

مشتمل بر اشفاق و اظهار خوشحالی و تکلیف و دلنوازی که باعث مسرت دوستان و کوری دشمنان‌شد. از وصول احکام مطاعه لازم‌الاطاعة حکام بلاد چند روزه استقبال مینمودند و بدین تفصیل مقرر فرمودند که ایالت‌پناه علیقلیخان ایشیك آقاسی‌باشی والی طهران و ورامین من اعمال ری‌بود بسمنان روند ولوازم‌استقبال ومیهمان‌داری تا اصفهان بتقدیم رسانند و نوعی نمایندکه خاطر ولیمحمدخان و رفقا ازملازمان و جان‌سپاران او خوشحال و شکفته باشد و انواع تکلفات و اعزاز و احترام بجا آورند از جمله میرزا عرب برادر شاه منظر تکلو من اویماقات جغتای حاکم مشهد مقدس که بحفظ و حراست باب‌الابواب روس در این ایام مشغولست و میرزا عرب مذکور بنیابت برادر والی و فرمان فرمای مشهد مقدس من اعمال طوس است در هر منزلی ضیافتی و جشنی‌پادشاهانه وخدمتی خسروانه بتقدیم رسانیدبسرکاری‌امارت پناه بهبود علی سلطان جان بقربانی تا مشهد مقدس بلوازم خدمت قیام و اقدام نمود از سوار و پیاده بیستهزارکس مسلح و مکمل با علمهای حضرت امام همام تا پنج فرسخ برسم استقبال بیرون رفتند و از در دروازه تا چهار باغ پا اندازهای رنگین گسترانیده و چون داخل شهر شدند و بزیارت امام ثامن‌ضامن رفتند سادات وخدمه و متولی انواع اعزاز و احترام وخدمت بتقدیم رسانیدند وچون‌ازدار السیادة اراده بیرون‌آمدن‌کردند متولی تکلیف ضیافت و مهمانی بمال حضرت امام فرمود در دار-السیادة انواع اشربه و اطعمه از سرکار حضرت‌آوردند و روز یکشنبه چهارم صفر قاسم‌بیگ غلام خاصه شریفه مشهور بقاسم بیگ برون رسید و محبت نامهٔ نامی‌که گل‌گلشن محبت و دوستی در او شکفته بود از جانب نواب کلب‌آستان علی بولی-محمد خان رسانید وباعث ازدیاد محبت و امیدواری او شد و بیازده روز ازاصفهان بمشهد مقدس رفته بود و ولیمحمدخان منشیان بلاغت شعار را بجواب خطاب‌عالی مأمور ساخت وقاسم بیگ را بخلع فاخر والشه خوب مرغوب سرافراز ساخته عذر بسیارگفته در روز سه‌شنبه صفر روانهٔ محفل اقدس اعلی ساخت و مدت بیست‌روز ولیمحمدخان در مشهد مقدس توقف نمود وچهارشنبه بیستم صفر خودکوچ فرموده

متوجه اصفهان شدند و تا در مشهد مقدس بودند میرزا عرب جوانشیر چوبی بدست گرفته برسم خدمتکار بیرون ایستاده و بانواع تکلفات و اصناف تواضعات قیام نمود بنوعی که مکرر ولیمحمد خان اظهار شرمندگی نمود و از وقایع زمان سودا و معاملهٔ اوزبکی رابادکانداری کار بخشونت رسید دکاندار گفت صباح خضری میخواستیم خرسی بما برخورد آنجاکه غباوت و حماقت اوزبك بودیك‌ده کشیده‌بر پهلوی دکان دارزد که نقد حیات بلاتوقف بساکنان بهشت سپرد و چون این خبر بهولیمحمدخان رسید اوزبك رادست بسته پیش حاکم و وارث فرستاده و وارثان از فرط محبت که به پادشاه خود داشتند گفتند این مرد میهمان پادشاه ما است او را بخشیدیم‌وصدقهٔ سر پادشاه خود کردیم، او را مخلع‌ساختند وبخدمت ولیمحمد خان فرستادند و چون قاسم بیگ برون مرخص شد در راه بعلقلیخان‌ایشیك آقاسی‌باشی که‌باستقبال‌رفته‌بودرسید حضرت‌خان عریضه‌ای‌بپایه‌سریرخلافت مصیر فرستادمضمون آنکه چون خان الزمانی بیاید از راه ورامین او را بیاوریم یا از راه سیاه کوه؟ بناء علیه در احضار منجمان حکم نافذ شد و چون ساعت‌ملاقات سیم‌ربیع‌الاول‌وساعت دخول هشتم ماه مذکور مقرر شد حکمی بحضرت خان نوشتند که از راه سیاه کوه بیایند و نوعی نمایند که سیم ماه مذکور در تاج آباد حاضر باشند که برسم استقبال‌تا تاج آباد خواهیم آمد وبملازمی از ملازمان خان داده فرستادند و چون ولیمحمدخان متوجه اصفهان شدند بمنزلی که میرسیدند از امراء واعیان و اکابران زمین وزمان استقبال وپیشکش و ضروریات زیاده ازقدر حاجت می‌ساختند ازجمله یوسف‌خان سلطان حاکم ترشیزچون‌داروغه ومتصدی مهمات سبزوار بودوچون نزول‌ولیمحمد-خان بآن حوالی و حدود واقع شد استقبال نمود و پیشکش گذرانید وتا مزینان هر روزه بانواع تکلفات وضیافات قیام نمود و چون‌متوجه چشمه‌الهاك شد اغلان علی - بیگ چاوشلو ملازم فریدون خان حاکم استرآباد باستقبال‌آمده اسباب ضیافت در چشمه الهاك حاضر ساخته بودند چون خبر وصول باو رسید سه فرسخ‌از چشمه‌الهاك استقبال کرده با ماحضر از اجناس و اطعمه و اشربه پیش رفت و الحق بسیار بجا

بود در میان راه ولیمحمدخان با تبع از اسب بزیر آمده مطعومات و مشروبات بوفق دلخواه خورده شد و بسیار مستحسن اوزبکان بود و چون نزول بچشمه الهاك واقع شد و مایحتاج آن شب و چاشت روز دیگر با نعم فراوان گذارانیده شد و باقی را در آن محل گذاشتند که چون کسی از عقب وارد شود مایحتاجش حاضر باشد و چون متوجه میامی شدند مقارن نزول خان بمیامی میرزا محمد حسین وزیر خان ضروریات در میامی از حلویات واشر به نفیسه و اطعمه کشید چنانچه باعث تعجب ولیمحمد خان و رفقای او شد و در بیست ودوم ربیع۔ الاول نزول در بسطام واقع شد و فریدون خان قریب بچهار فرسخ باستقبال رفت و چون قریب بقلعه بسطام شدند پا انداز از اقمشه نفیسه و زربفت طلا و نقره وغیره و بسیار مستحسن افتاده و انواع حیوانات آبی و بری زنده و مرده حاضرساختند تعجبات نمودند روز دیگر بزیارت حضرت شیخ بایزید بسطامی رفتندو چون مراجعت واقع شد ولیمحمد خان از فریدون خان چوگان بازی قزلباش خواست و گفت هرگز ندیدهام و میل تماشا دارم حسب‌الاشاره فریدون‌خان قزلباش و غلامان فصلی چوگان بازی کردند که خان و جماعت اوزبك در تعجب ماندند و شگفتیها فرمودند و مکرر این بازی کردهشد و دوشب توقف در بسطام واقع شد و جماعت اوزبك تنباکو طلب نمودند و مکرر تنباکو کشیده شد و ولیمحمد خان و فریدون خان را بقومی از خود تشبیه نمود و اظهار محبت و مودت بیش از پیش نمود و شب سیم متوجه دامغان شدند و در بیست‌وپنجم نزول در دامغان واقع شد در آنجا نیز فریدون خان بمراسم ضیافت و خدمت قیام نمود روز دیگر ولیمحمدخان‌به‌خیمهٔ فریدون‌خان رفت بعد از احضار ماحضر و تکلفات ازنقد و جنس قریب پانصد تومان پیشکش کردند و چون آن خیمه بسیار خوش طرح و خوش رنگ بود ولیمحمد خان از قیمت خیمه و موضع ساختن آن پرسید فریدون خان از طرز پرسش خواهش کرد یك قطار شتر بجهت حمل خیمه و سایبان حاضر ساختند مذکورات را بااسباب رکیب خانه از آفتابه و طشت نقره وپیش‌اندازوشمعدان‌نقره

و غیره بار کرده همراه کردند و میرزا محمد حسین از اسب و یراق سپاهیگری و سقرلاط وغیره پیشکش کرده و آخر روزچون ارادهٔ سفر کردند ولیم حمد خان بجهت فریدون خان خلعت فاخر از قبای زربفت و مندیل و بجهت آصف قبای مشجر و بالاپوش زربفت فرستادند و چون قریب بده‌نارنجی سلطان رسیدند فریدون خان رخصت مراجعت گرفته و میرزا محمد را همراه کرده در قوش رباط بدستور گذشته بمراسم خدمت قیام‌نمود و چون امام قلی سلطان‌آجرلو بیمار بود ملازمی بخدمت آصف استرآباد فرستادند که در چشمه آهویان اسباب ضیافت حاضر ساخته و بیماری مانع‌ملازمت‌شده توقع آنست که‌در آنجا نیز ایستادگی‌نموده خدمات‌بتقدیم رسانند حسب الالتماس امام قلی سلطان باحضار اطعمه و اشربه در سرچشمه آهوان ضیافت مرغوب نمود روز دیگرش متوجه سمنان شدند وچون سمنان بی‌حاکم بود حسب‌الالتماس‌اکابر و اعیان‌سمنان بخشی خوش‌بیگ نام ملازمی ازفریدون خان بجهت تحصیل علفه وعلوفه بسمنان رفته‌بود اسباب حاضر ساخته‌میرزامحمد حسین در سمنان نیزکمال اهتمام بجای آورد وکدخدایان سمنان دو اسب و نه ترقو[1] اقمشه پیشکش کشیدند و چون نزول به‌لاسگر واقع شد که ده حضرت امام ثامن ضامن بود علوفه‌وخرج آن منزل نیز از سمنان‌آوردند و در ده نمک‌خسروسلطان پازوکی بلوازم استقبال و ضیافت اقدام نمود و پیشکش کشیده و اسب و شترو دوترقو اقمشه و نقد مبلغ کلی پیشکش‌کشید و در راه‌به تقریبات چند سراسب دیگربجهت سرکار خاصه و ملازمان پیشکش کردند مقارن این‌حال علیقلیخان بخدمت‌ولیمحمد-خان رسید و شرایط خدمت در هر منزل بجای آورد و از اسب وشتر دو نفر و نقد واقمشه مبلغ‌کلی پیشکش نمودودر راه به‌تقریبات چند سراسب بجهت‌سرکار خاصه او و ملازمان او پیشکش کرد و از سیاه‌کوه حسب‌الحکم الاشرف متوجه اصفهان شدند چون به‌کاشان رسید علیقلیخان بتقریب آنکه ملازمان خان بشهری رسیده‌اند

۱ـ ترقو ـ بافتهٔ ابریشمی سرخ‌رنگ.

مرتبهٔ دیگر از اقمشه لایق و غیره پیشکش کشید و کدخدایان و اعزه کاشان حسب ـ الصلاح وزیر و حضرت علیقلیخان پااندار و پیشکش وافروچراغان پشت‌بام وبازار وآئین‌بندی با تحف لایق وضیافات بجای‌آوردند و همگی منزل بمنزل میآمدنـد و آخر روز سه‌شنبه مشخص شدکه ولیمحمدخان قریب بوصول اصفهان شده ونـواب کلب‌آستان‌علی متوجه استقبال شدند، در دولت‌آباد نزول اجلال واقع شد. صباح چهارشنبه برسم استقبال سوارشدند وکس فرستادندکه ولیمحمدخان پیاده نشودکـه کرنش بر سراسب میکنیم چون از ده بدر رفتند ولیمحمدخان از جماعت خود بدر رفته متوجه شد و نواب کلب‌آستان علی بنطق درربار فرمودند بزبان‌ترکی که‌خوش آمدی صفاآوردی سر و مال ولشکر در راه تو است چون بماآمدی هرچه ترا باید خدمت میکنم و استادگی دارم ولیمحمدخان‌گفت شاه راگفته‌آمده‌ایم‌متوجه دولت‌ـ آباد شدند چون بخانـه نزول فرمودند نواب‌کلب‌آستان علی برسم خدمت بـرسرپا ایستادند و جماعت اوزبکیه را جمعی‌کـه مجلسی بـودند در مجلس و اهل خدمت را در خانه دیگر جای دادند و الحق مجلس بس عالی ترتیب یافت و نـواب‌کلب آستان علی امرای خود را بمجلس طلب نمودند و سازنده و اصحاب‌صحبت رادر ایوان پس پشت قرار دادند الحق مجلس بس عالی ترتیب‌دادند ونواب‌کلب‌آستان علی چون ولیمحمد خان را مکدر و درهم وآزرده یافت برسم خدمت دربـرابر او نشست وپیاله‌ای‌ازشراب‌پرکرده خودنوشیدند وپیاله‌ای بحضرت‌خان دادنـد خان در گرفتن تکاهل نمودند باندك مبالغهٔ حضرت شاه بدو زانو درآمده ایستاده پیاله گرفتند و خوردند وچون مکرر پیاله‌کشیده شدگرفتگی خاطر بشکفتگی وافـر مبدل شد و الحق مجاس بسیار خوب‌گذشت و چـون طعام خورده شد بعد از پنج ساعت سوار شدند و سقایان از پی هم‌آب پاشیده و فراشان رفته و مسافت سه فرسخ همه جا بـر بالای زربفت و مخمل و اقمشه نفیسه‌کـه بجهت پاانداز گسترده بودند روان شدنـد درین سه فرسنگ از دو جانب تفنگچیان قدر انداز با زیب و زینت تمام ایستاده از پس پشت پیاده‌ها و سواران شیر شکار با اسلحه و زره ویراق مکمل ایستاده‌ازنهیب

و هیبت شاهی بجز صدای دعائی از آن جمع بر نخواست آن هم بآهستگی و ارباب معارك فوج فوج با جوانان مقبول با ساز وصحبت بشرف سجده مشرف میشدند و چون دروازهٔ طوقچی که ممر خاص وعام بود و رونده را روی بسیاره سکزیلدز[1] می‌بایست بود نواب کلب آستان‌علی با ولیمحمدخان و ملاجلال منجم و ملا مظفرمنجم وپنج کس ازمخصوصان تغییرمسیرداده از در دروازه دردشت داخل شهر شدند و از پشت باره بدروازه‌طوقچی آمدند و با مجمع روانهٔمنازل شدند و بدردولتخانه آمدند و چون وقت بسیار تنگ بود ولیمحمدخان مرخص برفتن خانه شد تـا بعد از ادای فرایض باستراحت مشغول شوند و فراشان رفیع مکان سی و یك خانه وایوان‌مفروش پادشاهانه مزین ساخته بودند و درپرده‌های قیمتی آویخته و از جمیع ضروریات مثل پیه سوز و طشت و آفتابه و جمیع مـایحتاج از نقره و طـلا توقـز تـوقـز ساخته بودند وپنجشنبه سیزدهم نواب کلب آستان علی متوجه بدیدن خان اوزبك شدنـد و بعداز ملاقات متوجه دولتخانه‌شدند وچون بقیصریه که معبرایشان بود رسیدند بدیدن وسیر قیصریه مشغول شدند و به پشت‌بام قیصریه نشستند و حسب‌الحکم جهانمطاع پانصد و هشتاد توپ انداختند و تفنگچیان چهل هزار تفنگ خالی کردنـد و عجب صحبتی شد چون بزیرآمد در باغ نقش جهان بخانه مهدی مشهورنشستند و بساز و وصحبت مشغول شدند و بـانواع اطعمه و حلویـات و تنقلات و اقراص و نباتات مجلس را رنگین ساختند و در این مجلس عالی‌بجز شاه وخان کسی‌شراب نخورده و هم در این مجلس شعرا و ندیمان حاضر شده تـواریخ گفته بعرض رسانیدند از جمله مولانا ذوقی اردستانی چند بیت‌گفته نوشته شد قطعه:

شبی بواقعه دیدم که خسرو نـوران | چو آفتاب بزرین کلاه آمـده بـود
کمر بخدمت شه بسته از پی تاریخ | بـآستانهٔ عباس شاه آمـده بـود[2]

و آصف مسیحیه مولانا شعیب گوید قطعه:

۱ـ سکز یلدوز به ترکی سکزهشت و یلدوزستاره‌است وباتفاق حکمای ترك ستاره‌ایست نحس و بطلمیوس گفته است که مانند شتر مست است که دهن گشاده باشد و هرچه در دهن او درآیدفرو کشد هشت روز در افق درآید...

۲ـ بآستانه عباس‌شاه آمده‌بود بترتیب حروف تهجی برابربا سال ۱۰۲۰ میشود.

چون ز گرد شهای چرخ منقلب — گشت پیدا در بخارا انقلاب
شاه ترکستان ولیخان آنکه هست — زیب بخش مجلس افراسیاب
رهنمون شد دولت او را تا نهاد — رو بدرگاه شه مالك رقاب
شاه عباس قدر قدرت که هست — کامران و کام بخش و کامیاب
این قران سعد را تاریخ جوی — گشتم از اندیشهٔ قدسی خطاب
ساخت روشن شمع الفترا و گفت — ماه شد مهمان بزم آفتاب

و مولانا جمال‌الدین محمد خوانساری گفته نوشته شد قطعه:

صد شکر که در طلوع نوروز — از پرتو صاحب خراسان
بشکفت بهار دولت شاه — خوش تازه‌گلی در این گلستان
آمد شهی از نژاد چنگیز — زین تختگه خدیو ایران
نو باوهٔ باغ پادشاهی — زینت ده سلطنت ولیخان
شد مقدم او بهار نصرت — گلدسته فتح گشت خندان
هر دم پی شادیانهٔ فتح — زد کوس سپهر پیر کیوان
دل مژده دهد برحمت حق — کامد بمحیط بحر عمان
زآمیزش این دو بحر گردد — دریا دریا گهر درخشان
ماه آمده پیش نور خورشید — کز وی شود آفتاب تابان
تاریخ قدوم او بدین ملك — گشتم ز دبیر عقل جویان
ملهم شده عقل بهر تاریخ — گفت آمده پادشاه توران

و در اواخر روز بدیدن اسبان تازی نژاد خانه‌زاد پرداختند بعد از آن بسیر باغچه‌ها و خانه‌ها مشغول شدند و ولیمحمدخان ازمرض حبس البول شکایت کردند که مدتیست این مرض باما رفیق‌شده اما حکمای توران بعجز قایل‌شدندوعلاج نتوانستند کرد حسب‌الحکم جهانمطاع حکمای خاصه خصوصاً سیادت وحکمت‌پناه جالینوس-

۲و۱ ـ الف الفت باضافه مصراع ـ ماه شد مهمان شمع آفتاب و آمده پادشاه توران هرکدام به‌ترتیب حروف‌تهجی برابر باسال ۱۰۲۰ میشود.

الـزمانی میرزا سلیمان شیرازی بعلاج مشغول شدند و در عـرض پنج روز علاج کردند بمدد معاجین و اشربه و اقراص و احجار ونشستن درآب مطبوخات دفع و رفع این مرض بالکلیه نمودند بعد ازآن بسیر باغات چهارباغ وپل وحدت وشکار کومه و برج کبوتر وکارخانه‌ها مشغول شدند وچون درحین‌حیات عبدالله‌خان‌میرزا سنجربیگ‌موسیقاری که حال در رکاب ظفرانتساب‌میباشد و درکمال تقرب وعزتست با ولیمحمدخان‌آشنائی داشتند یکروز برسم ضیافت درخانه میرزاسنجر بودندبعرض مدعیات مشارالیه را واسطه ساختند از جمله ارادهٔ ولیمحمد خان آنکه چند روزی توقف در هرات نماید دیگر یك قلعه از قلاع قرجستان طلب نموده‌که رستم محمد سلطان پسر او درآن قلعه باشد تا باعث امیدواری دوستان ولیمحمد خـان بـاشد. ایضاً چون دوستان ما جمعیت نمایند توقع آنست‌که بامرای خراسان امر فرمایند که درآن محل قزلباش خراسان جمعیت نمایند و تا مقر سلطنت ما بما همراهی نمایندو حسب‌الصلاح امیرالامرای خراسان‌ازقزلباش اگرچند کسی پیش‌ما باید که باشندامر کنند که‌باشند. ایضاً چون‌عرایض مابخدمت‌اشرف‌رسد بلاتعلل بهر نوع که‌نوشته امجواب‌و احکام‌بنویسند چه موافق رأی‌صوابنمای پادشاه‌دین‌پناه خواهدبود و برخصت‌مراجعت و انصراف بخراسان امید داریم میرزا سنجر بـخدمت اشرف رسانیده بـالتمام در معرض قبـول افتـاد و چون ولی محمد خان بشرف مجالست نواب کلب آستان علی مشرف شد فرمودند که چون پیش‌ما آمده لازمست که صبر کنی‌چون‌در میان ما و روم حرف صلح در میانست بجهت خاطر شمـا هر نوع کـه باشد و خـاطر رومیـه خواهـد تابع می‌شوم‌که زودتر صلـح شود و لشکر عراق برداشته ضمیمه لشکر خراسان میسازم اگر گوئی‌خود ازآب آمویه‌گذشته تا سمرقندو تاشکند میآیم تمامی را با دشمنانت گرفته بدست تو میسپارم و مراجعت میکنم و اگر گوئی در هرات می‌نشینم و کل لشکر همراه تو کرده روانه ماوراءالنهر مینمایم الغرض تاترا بمقر سلطنت ننشانم‌خواب و خوش برخود حرام میکنم. ولیمحمد خان بعد ازدعا و شکر بسیار فرمودند که بسیار خوبست چون شما بجهت صلح یا جنگ بآذربایجان

میباید رفت و رخصت دهید که تا مراجعت شما در هرات باشیم و بهمان دستور که بوسیلهٔ میرزا سنجر بعرض رسانیده‌ایم عمل کنیم شاید که بتصدیع شما حاجت نباشد. نواب کلب آستان علی فرمودند که چنین باشد حسب‌الارادهٔ شما احکام بنویسند اما زینهار اعتماد بقول اوزبکان نکنی و تا مردم اعتباری کاردان بتو رجوع نکنند متوجه آن حدود نشوی آن هم البته با تمام لشکر خراسان بوده بروی که مبادا روی و فریب و بازی بخوری. زینهار و چون لشکر منعقد شد آنچه در بیوتات و سرکارات بود خلاصه آنرا بجهت ولیمحمدخان فرستادند بدین تفصیل: مادیان خورپسند، اشتران بادرفتار، اسبان تازی نژادکوه پیکر، قطار استربار جمیع پیرهن و جلهای مخمل و زربفت و افسارهای مقطع و زینهای مرصع واز فراشخانه خیمه بس عالی که درعرض دوازده سال باتمام رسیده بود الاثیه[1] دام که طناب اواز ابریشم بود و یراق دیگران اکثر طلا ونقره بود وپنج قطار شتر آنرا میکشید و به‌هفتصد تومان تمام شده بود با دیگر خیمه‌ها بجهت بیوتات و ملازمان ومردم آن وجاجم و قالیها ونمدتکه‌ها. الغرض از نفایس و خوبترین آنچه در خانه‌ها بود از قسم اعلای آن بسیار بجهت ایشان فرستادند وروزیکه بیرون میرفتند تاش بیگ اتالق باجمعی مست بوده درکوچه دانسته چند کس را کشتند. نواب کلب آستان علی علیقلیخانرا نزد ولیمحمد خان فرستاد که میباید از این اعمال حضرت خان چیزی بخاطر نرساند که ارادهٔ خاطر ما آنست که پنج شش هزار نفر را همراه کنیم که در راه شما کشته شوند ازکشتن دو سه نفر چیزی بخاطر ما نمیرسد اما اتالق مذکور بشما خیرخواهی نکرد. ولیمحمد خان التماس عفو گناهان گذشته چند مفتن که این اعمال از آنها سرزده بود نمود وگفت توقع دارم که این جمع را با امینی همراه کنید که تاسرحد الکاء شما بگذرانند که براه حج روند تا خاطر ما جمع شود. حسب الالتماس ولیمحمدخان ایشانرا بجماعت قزلباشان سپردند که بسرحد الکاء فارس براه حج رسانیدند و در اواسط جمادی‌الاول چون خبر صلح میان رومی و قزلباش رسیدنامه

۱ ـ ثیه ـ آغل گوسفندان را گویند.

به‌ولیمحمدخان نوشتند که معاملات ما و رومی بصلح قراریافت و قبول صلح بجهت انجاح مهمات شما شد. زنهار که بقول کوتاه دستان کار مکن و خود را ضایع مکن و صبرکن که رسیدیم و آنچه سانح شود روز بروز مشروحاً بنویسند و چون مقرر شده بود بهرات روند و آنچه صلاح باشد بعمل آورند و در اثناءِ راه ولیمحمدخان بخود قرارداد که اولا بزیارت امام ثامن ضامن میباید رفت و حاجات خود عرض کردو بعد از آن متوجه هرات شد. چون جمعهٔ یازدهم جمادی‌الاول داخل مشهد مقدس شدند فوج فوج از اکابر و اعیان و لشکر و رعیت اوزبك میرسیدند و اخبار مسرت آثار از ضعف دشمنان و خواهش رعیت و لشکری میرسانیدند ولیمحمد خان بدومشعوف شده بی‌تأمل و طلب لشکر و اظهار احکام از راه مرو متوجه الکای خود شد چون بخیمه نزول کرد امارت پناه حسین بی با جمعی کثیر از بهادران بشرف کرنش مشرف شدند و درحین نزول بحوض خانی امارت و عزت آثار کمال‌خواجه که از مردم اعتباری آن حدود است با جماعت خود از سادات و بهادران بملازمت عالی رسیده روانه مروشدند مقارن وصول به‌مرو و امارت و حکومت شعارخواجم‌وردی دیوان‌بیگی با دیگر امراءِ و دوستان ومنسوبان‌قدیمی خان‌الزمانی بشرف کرنش سرافراز شدند ولیمحمد خان‌حکم جهانمطاع‌را تا حال بکسی ننموده بود در مرو برده بامارات پناه محراب خان نمود مشارالیه گفتند بحضرت خان که روش این بودکه از راه هرات بروید و جمیع لشکر خراسان با خود ببرید که‌باین قوم اعتماد عجب کم باشد. ولیمحمدخان‌فرمودند حالا شده اما بجهت امتحان‌جمعی از ملازمان شما با برخی از مردم اوزبك بروید و حوالی چار جواز تسخیر چارجو آن حوالی واخبار آن دیار حقیقت حالات‌معلوم‌میشود. بناءعلیه‌از مردم‌اوزبك یکهزار وپانصد بهادر بسرداری خواجم‌وردی دیوان‌بیگی‌و ازقزلباش ملازم‌محراب‌خان یکصد تفنگچی و سیصد سوار نیزه‌دار بسرداری بوداق بیگ قاجاروگداعلی بیات کنگرلو و نقی قلی بیگ قاجار و امام وردی بیگ افشار و شاه قلی‌بیگ‌قمری همراه نمودو روانه چارجو نمودند. در این اثنا خبر رسید که نظر محمد-

خان در بلخ است و امام قلیخان در سمرقند و خبر بیماری مـادر شنیده با قلیلی از مردم‌اعتباری متوجه شدند بجهت دیدن‌مادرو لشکر درسمرقند استو از توجه اعیان و اکابر بخارا بجانب ولیمحمد خان‌آزرده است. روز دیگر لشکـری از اوزبـك و قزلباش بدستور مذکور از عقب لشکر دیروز متوجه چارجو شدند بتوفیق‌الله‌سبحانه تا رسیدن جماعت فتح قلعهٔ چارجو دست داد . و تفصیل این اجمال آنکـه چـون خواجم وردی با جماعت اوزبك و قزلباش بقلعهٔ چارجورسیدند و اهل‌قلعه غافل از آمدن لشکری. صبح چهارشنبه هشتم‌جمادی الثانی مقارن وصول نردبانهااز جوانب نهادند و بالا رفتند و چون اهل قلعه خبردارشدند بجزاطاعت وانقیاداز ایشان چیزی سر نزد و صباحش کشتیهاکه بجهت‌عبور از رودخانه‌آمویه‌مقرراست بدست‌آوردند و چون این فتح عظیم که اول فتوحات بـود بسهل و آسانـی روی نمود و مـردم اعتباری اعتمادی بجهت رسانیدن خبر خیر اثرفتح چارجوبمرو فرستادند ازاستماع این خبر ولیمحمد خان دل ایمن نمود. روز جمعه دهم جمادی الثانی ازمرو متوجه چارجو شدند و چهارشنبه یازدهم این ماه بمقام رباطك نزول نمود هم در این منزل فوج‌فوج اوزبك و مردم‌کاری بکرنش‌میرسیدند ودر شانزدهم در دامن ریگ‌حوالی چارجو نـزول و در این منزل قاسم خواجه با خواجه‌زارهای نقش بندیه آمدنـد و بشرف کـرنش مشرف شدند و حفظ و حـراست چارجو و تـوابع بعهـده میرزا محمد برادر نظرمحمد کوکلتاش‌نمودند وبیست نفر تفنگچی‌قزلباش‌در قلعه بجهت حفظ و حراست گذاشتند و پنجشنبه شانزدهم حضرت خان بلب دریای آمویه فرود آمدند. از امراء بیرام علی اوغلان باچهارصد نفرمردم کاری آمدند واز جانب‌خرـ ولی حاکم قراکول کلندر بهادر و عبدالله رزاق خواجه خرولی قرکولی به‌کرنش رسیدند هم دراین روز جماعتی‌را روانه بخارا نمودند امام قلیخان والد تیلمخان از استماع این خبر با چند نفر از معتمدان بعزم‌شکار از شهر بیرون بخارا برآمدند و بجانب حصار فرار نمودند مقارن فرار فرستادگان خان بشهر قرارگرفتند از استماع این دوخبر خیراثرولیمحمدخان‌مستبشر گشته داخل بخاراشد و چون‌خبر امام‌قلیخان

را درحوالی حصار میدادند ولیمحمدخان جماعت اوزبك وقزلباش روانه‌آن صوب بود جمعی از خواص جدید که زبان‌شان با امام قلیخان یکی بـود مانع ولیمحمد-خان شدند که تخت بدست ماست میرویم و سمرقند را نیزصاحبی‌میکنیم و لشکری در سمرقند است چون لشکر و شهر صاحبی کنیم امام قلیخان چه کاره است و از دست اوچه میآید؟ ولیمحمد خان اعتماد باخلاص ساخته ایشان کـرد و مقبول ایشان عمل کرده لشکری را برگردانیده متوجه سمرقند شد و بحضرت محراب خان نامه نوشت که بعد از تسخیر بخارا متوجه سمرقند شدم چون از جانب قزاق خـاطـر جمع نیستیم و از اولاد وبرادراندیشهٔ بی‌اندامی داریم باید که دوروزه متوجه‌بخارا شوی و در حفظ و حراست بخارا بکوشی چون ما از معامله سمرقـنـد فارغ شویم وآن‌مرزوبوم را مفتوح سازیم شما بمقام خود روید، ومتوجه سمرقندشد. ازاستماع توجه ولیمحمد خان مفتنان لشکری که در سمرقند بودندجمعی راباحضار امام‌قلیخان پیش وی فرستادند آن جمع امام قلیخـان را برداشته متـوجه سمرقند شدند و چون جماعتی که با ولیمحمد خان میبودندزبان‌با امام‌قلیخان‌یکی داشتند بولیمحمد-خان گفتند که فلان محل عمارتیست کهنه در سر راه اگر لشکر امام قلیخان صاحبی کنند عبور ازآن محل بسیاردشوار است اگرقزلباش و تفنگچی به‌محافظت آن‌خرابه فرستید بسیار خوب خواهد بود بیت:

قضا چون زگـردون فروهشت پر . همه زیرکان کـور گردند و کـر

چون امـام قلیخان خوفی کـه داشت از تفنگچیان داشت و بـر مضمون تفرق‌ایشان اطلاع یافت بجرأت تمام پیش‌آمده طرح جنگ انداخت.روز پنجشنبه هفتم رجب-المرجب سنه هزارو بیست ولیمحمد خان رادستگیر کرده بقتل‌آوردند اناالله وانااليه راجعون. تمت بالخیر والظفر ببرکت محمدسیدالبشربحسب‌الفرمایش سرکار عظمت مدار نـواب ارفـع‌اشرف والاشاه زاده‌آزاده کامکار بهاءِالدولة العلیه العالیة سمت اختتام پذیرفت امیدکه‌قبول مقبول‌طبع‌اشرف اعظم گردد علی یداقل‌عبادالله واضعف خلق‌الله‌ابن‌المرحوم‌ملا محمدمهدی آقابابا شاه‌میرزائی‌فی‌ثلث‌وسبعون‌ومأتان‌بعدالف.

فهرست نام اشخاص

آ

الف

ص

ع

غ

ف

ق

گ

ل

م

ن

فهرست اماکن

آ

ب

پ

ت

ح

خ

س

ص

ط

ع

غ

ف

ق

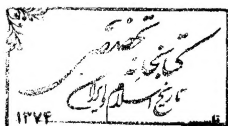
گ

ل

م

ن

و



۱۳۷۴

بخشی از انتشارات وحید

۱ ـ نظری تازه به‌عرفان وتصوف. از عبدالله‌آزاده.
۲ ـ مبانی سرنوشت. ترجمهٔ عبدالله انتظام وزیری.
۳ ـ گنجینهٔ اسرارگیاهان جلد ۱ و۲ تألیف مهندس میرحیدر.
۴ ـ تجارت ـ قضا وشهات از علامهٔحلی.
۵ ـ سفرنامهٔ ویلسن ترجمهٔ حسین سعادت نوری.
۶ ـ رجال دورهٔ قاجاریه تألیف حسین سعادت نوری.
۷ ـ فرهنگ لغات متشابهه تألیف ذکائی بیضائی.
۸ ـ مثنوی حسن‌ودل یادستور عشاق ـ اثر فتاحی نیشابوری.
۹ ـ خداشناسی واعتقادات اسلامی تألیف حجت‌الاسلام امین.
۱۰ ـ مشاعر ملاصدرا ـ تألیف دکتر سیدحسن امین.
۱۱ ـ حقوق بیمه دریائی ـ تألیف دکتر سیدحسن امین.
۱۲ ـ سفرنامهٔ بلوچستان نوشتهٔ علاءالملك دیبا.
۱۳ ـ خاطرات سیدمحسن‌صدر (صدرالاشرف).
۱۴ ـ تاریخ اسکندر مقدونی ـ ترجمهٔ غ ـ وحید مازندرانی.
۱۵ ـ روانشناسی رشدکودکان ونوجوانان ـ ترجمهٔ دکتر سوسن‌سیف.
۱۶ ـ سفرنامه لایارد ـ ترجمهٔ مهراب امیری.
۱۷ ـ جنگ ایران وانگلیس ومسئله‌هرات ـ ترجمهٔ مهراب امیری.

صفر ۶

۱۸ ـ فیزیولوژی گوارش تألیف دکتر لیلابرجیان ودکتر علی نجفی.

۱۹ ـ فیزیولوژی اعصاب ـ تألیف دکترعلی نجفی.

۲۰ ـ شعلهٔ کبود ـ رسائل جبران خلیل جبران ترجمهٔ دکتر معتمدی.

۲۱ ـ اشکها ولبخندها ترجمهٔ خانم دکتر مهیندخت معتمدی

۲۲ ـ فرهنگ فارسی ـ فرانسه باشواهد شعری از دکتر اعلم‌الدوله ثقفی.

۲۳ ـ هنر قلمدان تألیف عبدالعلی ادیب برومند.

۲۴ ـ گلزار باقری شامل تذهیب‌های ساده ورنگی وخطوط اساتیدخوشنویس ایران.

۲۵ ـ اقامة‌البرهان‌علی اصول دین‌الاسلام ـ شامل یادداشتها وخاطرات‌میرزا بزرگ قائم‌مقام فراهانی.

۲۶ ـ خودآموز مکاسب ترجمهٔ حجت‌الاسلام غضنفری‌خوانساری.

۲۷ ـ کلیله ودمنهٔ منظوم ـ ازغلامحسین‌فخرطباطبائی(فخر).

۲۸ ـ فرهنگ لغات‌واصطلاحات‌دینی(فارسی ـ انگلیسی)تألیف‌حسین‌وحیددستگردی

۲۹ ـ صحاح العجم لغتنامه فارسی ـ ترکی به‌کوشش دکترغلامحسین بیگدلی .

۳۰ ـ بامن به‌کرمان بیائید ـ تألیف دکتر اسدالله‌خیراندیش

۳۱ ـ خاطرات واسناد(مجموعه‌ای‌ازخاطرات‌خاطره‌نویسان نخبه‌وعکسهاواسنادمعتبر) بکوشش س ـ وحیدنیا

۳۲ ـ فیزیولوژی پیراپزشکی ـ تألیف دکتر سید علی نجفی.

